

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران



به ضمیمه لوح فشرده

استان مازندران
تهیه و تنظیم: میثم عادل

همکلاسی



پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی
از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

گردآورنده: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی
پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت
بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها
کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده هر چند دیگر جبهه ای
در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکلاسی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی
www.hamkelaasi21.ir

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی



کانون فرهنگی و تبلیغی
همکلاسی مازندران

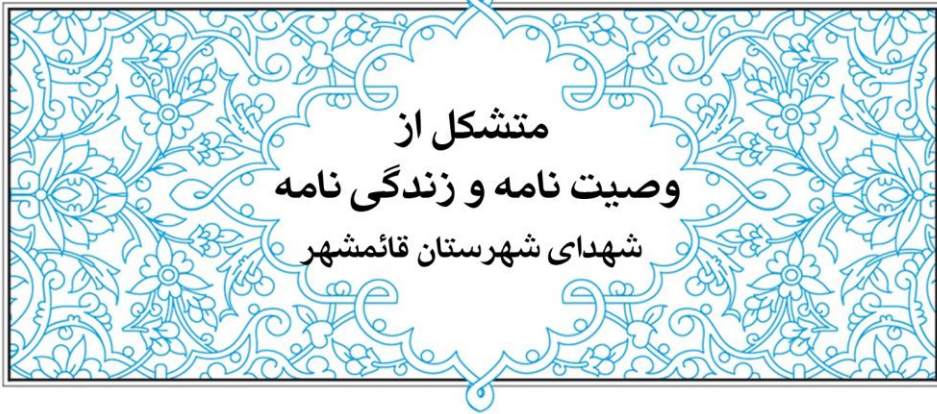
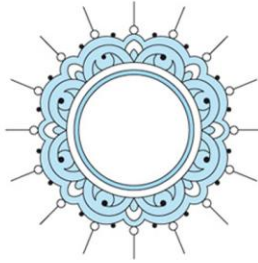
مقدم



----- کتاب قائمشهر -----

گردآورنده:

یثم عادل - زمستان ۱۳۹۶



متشکل از
وصیت نامه و زندگی نامه
شهدای شهرستان قائمشهر

لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه‌ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند. سید علی خامنه‌ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

آنچه مقابل شماسست جملاتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است. براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم. روح الله الموسوی الخمینی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰)

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس :- ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳ - ۰۲۱-۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱ www.hamkelasi21.ir

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر (ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هرکجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۱۳۸ شهید دانش آموز شهرستان قائمشهر به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، ارشاد اسلامی که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم.

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمات از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میثم عادل- دی ۱۳۹۶

تقدیم به:

این کتاب را به روح مطهر امام راحل و همه شهیدان راه حق، علی الخصوص پاسدار مجاهد و خستگی ناپذیر، شهید محمد بلباسی، مدافع حرم حضرت زینب (س) تقدیم می‌نمایم.

باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله



شهید محمد بلباسی

نام پدر : هدایت	تاریخ شهادت : ۱۳۹۵/۰۲/۱۷
تاریخ تولد : ۱۳۵۸/۰۱/۰۱	محل تولد : قائم شهر
محل شهادت : سوریه - خان طومان	نحوه شهادت : درگیری با داعش

فهرست:

صفحه	نام خانوادگی شهید	نام شهید	صفحه	نام خانوادگی شهید	نام شهید
۷۶	حسن پور	صفی الله	۱	آزادجو طبری	علیرضا
۷۹	حسینی	سیدحسین	۳	آزرده	ناصر
۸۱	حسینی چمازکتی	سیدعباس	۵	آستیان	عیسی(عزیز)
۸۳	حسینیان	سیدرمضان(علی)	۷	آقاچان زاده	باباعلی
۸۵	حضرتی	بهمن	۹	آقاگلی	رمضانعلی(عباس)
۸۷	حمیدی آهنگر کلایی	حسن	۱۲	آقایی کوچک زاده	مرادعلی
۸۹	خادمی کاسگری	رضا	۱۴	آهنگران	محمود
۹۱	خالقی کفشگری	سیدمهدی	۱۶	ابراهیمی جمنانی	محمدعلی(جمشید)
۹۳	خدادادی	منوچهر	۱۸	احمدی	عسگری
۹۵	خطی دیزآبادی	ناصر	۲۱	احمدی	مسعود
۹۷	خنکدار	جعفر	۲۳	احمدی آسوری	علی(شیخ علی)
۹۹	خوشبین	علی	۲۵	احمدیان	علی اکبر
۱۰۲	خوشروی سارو کلایی	محمدرضا	۲۸	اکبرنیا خطیر	مهرداد
۱۰۴	داداش پور سراجی	مرتضی	۳۰	انتظامی	محمد
۱۰۶	داداشی	مصطفی	۳۲	بابازاده تالارپشتی	حسین
۱۰۸	درزی بورخانی	خسرو	۳۴	بابایی	اسماعیل
۱۱۰	دستوری جمنانی	ابراهیم	۳۶	بابایی	حسین
۱۱۲	ذیحی	موسی	۳۸	بابایی جمنانی	حسن
۱۱۴	ذیحی جمنانی	فرشاد	۴۰	بابایی کفشگری	داوود
۱۱۶	رحمتی کامل	امین	۴۲	بافنده اقبالی	علی
۱۱۸	رحیم پور	رشید	۴۴	باقری	سیدجعفر
۱۲۰	رحیمی حسنی	علیرضا	۴۶	بزرگی کاسگری	علی رضا
۱۲۲	رزاقیان قادیکلای	ابراهیم	۴۸	بنداد	امین
۱۲۴	رضایی	اسماعیل	۵۱	بی آزار	رضا
۱۲۶	رضایی	محمد	۵۳	بی باک	سعید
۱۲۸	رضایی گالشی	محمدصادق	۵۵	پناهنده	محمدمهدی
۱۳۰	رگنی خطیری	محمدجواد	۵۷	پور یحیی خطیر کلایی	عابد
۱۳۲	رمضان نژاد	علی حسین	۵۹	پورمند	جعفر
۱۳۴	رضانی	بهرام	۶۱	تیرخطیر	مهدی
۱۳۶	رضانی	مهدی	۶۳	تیری خطیر	مظفر
۱۳۸	روحانی	ابراهیم	۶۵	جان زاده خطیر	امام علی
۱۴۰	زاهدی	علی	۶۷	جعفریان کفشگر کلایی	حسن
۱۴۲	سادات نیا	سیدجلال	۷۰	جوادی کوچکسرای	محمدرضا
۱۴۴	سرانی کانی	قربانعلی(اسماعیل)	۷۲	جویی	یوسف
۱۴۶	سلیمی واسوکلای	قدرت الله	۷۴	جهانیان	رامبد(مرتضی)

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه	نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
باب الله	سیاهکلای دیزآبادی	۱۴۸	حمیدرضا	نام خانوادگی شهید	۲۱۸
سیدمحسن	سیدالسادات	۱۵۰	سعید	گراثیلی	۲۲۰
سیاوش	شعبانی	۱۵۲	شعبان علی	گراثیلی شیخ گلی	۲۲۲
خان علی	شکری	۱۵۴	عباس	گراثیلی ملک خیلی	۲۲۴
احمدعلی	صادقی آهنگر کلای	۱۵۶	اسرافیل	لطفی پلنگی	۲۲۶
جمشید	صفائی	۱۵۸	بهرام(صالح)	لطفیان آهنگر کلای	۲۲۸
حسن جان	صمدی	۱۶۰	حسین	محمدی گلو	۲۳۰
سعادت	طبری کوچکسرای	۱۶۲	جعفر(احمد)	محمودی	۲۳۲
تقی	عابدیان کاسگری	۱۶۴	علی اکبر	محمودی	۲۳۴
عبدالله	عابدیان ملک کلای	۱۶۶	رضانعلی	محمودی کوچکسرای	۲۳۶
محمود	عبائیان	۱۶۸	علی اکبر	مشکاتی شه میرزادی	۲۳۸
محمد	عبدالله پور آهنگر کلای	۱۷۰	داوود	مظفری اندارگلی	۲۴۰
اسرافیل	عبدی خندکداری	۱۷۲	سیدجواد	موسوی	۲۴۲
ولی الله	عشریه	۱۷۴	سیدسلیمان	موسوی	۲۴۴
علی	علی پور الوریق	۱۷۶	سیدمحمد	موسوی پاچانی	۲۴۶
حیدر	علی زاده تیر	۱۷۸	رمضان(رضانعلی)	مهجوری	۲۴۸
رمضان(مهران)	علی نژاد	۱۸۱	جعفر	مهرپویان	۲۵۰
علی	علی نسب رستمی	۱۸۳	یوسف	میرزائی	۲۵۲
محمد	عنایتی	۱۸۵	علی رضا	میرزایی برنجستانکی	۲۵۴
حسین(زرغام)	فاضلی	۱۸۸	عاصم	نجفی عمران	۲۵۶
علی حسین(علیرضا)	فرزانه	۱۹۰	محمدعلی	نعمتی چمازکتی	۲۵۸
شمسعلی(شمس)	فرهادی خطیر	۱۹۲	صادق	نورالهی	۲۶۰
نادر	فیروزی	۱۹۴	حسین	نوروز محمدی	۲۶۳
علی رضوان	فیضی دیزآبادی	۱۹۶	مهدی	نورانی - نوروزی	۲۶۵
احمدعلی	قادری	۱۹۸	مرتضی	نوریان	۲۶۷
علی اکبر	قاسمی	۲۰۰	حجت الله(حجت)	نوریان	۲۶۹
فرزاد	قاسمی	۲۰۲	رمضان علی	واحدی رئیس	۲۷۱
میرسعید	قاضی زاده	۲۰۴	محمدباقر	وزارتی	۲۷۳
یدالله	قربان نژاد	۲۰۶	محمود	هاشم پور قراء	۲۷۵
دارپوش(حسین)	کیبری	۲۰۸	حسین	هاشم زاده	۲۷۸
علی	کیبری	۲۱۰	سیدعبدالله	هاشمی	۲۸۱
حسن	کرمی	۲۱۲	سیدجلال	هاشمی	۲۸۴
علی اکبر	کلامی	۲۱۴	بخشعلی	یادگار	۲۸۷
رضی(کیوان)	کوپائی حاجی	۲۱۶	مجید	یحیی زاده	۲۸۹



شهید دانش آموز

علیرضا آزادجو

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا آزادجو
 علیرضا آزادجو در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بتول پورشکریز و پدرش رجب آزادجو پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شاهپور و پیمان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید علیرضا آزادجو در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۷ منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا آزادجو

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود بر تمامی شهدای اسلام از حسین مظلوم(ع) تا شهیدان انقلاب اسلامی و با سلام و درود به ابر مرد تاریخ، خمینی بت شکن که ما انسان‌های خوابیده را با تمامی وجودش بیدار کرده و به سرمنزل سعادت هدایت نمود و خوشحالم در عصری زندگی می‌کنم که رهبری همچون حسین وار نهضت اسلامی را رهبری می‌نماید. اما پیام به آن انسان‌هایی است که خودشان را به خواب می‌زنند و فکر می‌کنند که زندگی همین دنیاست و هیچ دوراندیشی در نظام زندگی خودشان نمی‌یابند؛

به هوش باشید که دیدار ما روز محشر است، پس با خونم پیام بیداری به شما می‌دهم و بانگ بر سرتان می‌زنم که بیدار شوید ای انسان‌ها... انسان‌های الهی را بیابید و پیرو خط آن‌ها شوید، تا کمک کنند ماها به سعادت برسیم. ای دستداران امام که وقت عزیزتان را صرف گوش دادن به پیامم کردید، شما را به صبر سفارش می‌کنم و از شما تشکر می‌نمایم که قلب شماها بیدار است؛ اما بدانید که من جوان ناکام نیستم و وعده خدا حق است. ای مادران و ای پدران و ای خواهران و ای برادران! می‌دانم از نبودن ما احساس ناراحتی می‌کنید، این ناراحتی به خاطر جوان بودن نباشد، چون کفران نعمت می‌نمایید.

اگر می‌خواهید گریه کنید ای مادر و ای مادران، هرچند گریه می‌کنید و گریه شما به خاطر از دست رفتن انسان‌های خداجویی که فرزندان بی‌بوند و سروپای وجود آن‌ها خدمت به اجتماع بود و با رفتن این نوع در اجتماع انسان‌ها کمبودی در جامعه احساس می‌شود. چشم‌های شما پر از اشک می‌شود، پس گریه کنید... اشک‌های شما جمع شود و رودخانه‌ای به وجود آید تا بشوئید گناهانم را که آسوده خاطر باشم و در پیشگاه حسین(ع) سرفراز باشم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

امام را دعا کنید - خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید دانش آموز

ناصر آزرده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ناصر آزرده

ناصر آزرده در سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماه رخسار ابراهیم نژاد و پدرش ابوالحسن آزرده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ناصر آزرده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۰۱ منطقه کردستان در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای افرایل شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ناصر آزرده

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم صبح روزی که من در این دنیا به دنیا آمدم

در آن روز که من در این دنیا به دنیا آمدم

در آن روز که من در این دنیا به دنیا آمدم

در آن روز که من در این دنیا به دنیا آمدم

که شهادت می نمود

ادامه دارد پایان

۱۱/۱۱۰/۱ اس ۰ ک - ۸۱/۲/۲۰/۰۰۰/۱۴۵ (خ)

امضاء نویسنده خاطره: ماموق (الزهرا) صفحه: ۲

مادر زهرا
ص ۳ - ۲۵

((۴))

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم صبح روزی که من در این دنیا به دنیا آمدم

در آن روز که من در این دنیا به دنیا آمدم

در آن روز که من در این دنیا به دنیا آمدم

در آن روز که من در این دنیا به دنیا آمدم

ادامه دارد پایان

۱۱/۱۱۰/۱ اس ۰ ک - ۸۱/۲/۲۰/۰۰۰/۱۴۵ (خ)

امضاء نویسنده خاطره: الویدی (آزاده) صفحه: ۲

مادر آزاده
ص ۳ - ۲۵



شهید دانش آموز

عیسی آستیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عیسی آستیان
عیسی آستیان در ۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده خانم هاشمی و پدرش محمدعلی آستیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عیسی آستیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۴ منطقه فاو در اثر اصابت
گلوله به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای امامزاده صالح شهرستان شهیدپرور قائمشهر
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عیسی آستیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و درهم کوبنده ظالمان و مستکبران و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و نائب بر حقش خمینی کبیر مدظله العالی و با درود و سلام بیکران بر شهدای اسلام از صدر اسلام تا کربلای حسین و از کربلای حسین تا کربلای غرب و جنوب ایران بالاخص شهدای مظلوم خطه خونرنگ کردستان. من عیسی آستیان بر حسب آگاهی و وظیفه و شناخت که نسبت به جامعه ام داشتم در این برهه از زمان بر خود لازم دانستم که در جبهه های نور علیه ظلمت حضور یابم. قسم به خون تمامی شهدای ایران و قسم به کوه های بلند کردستان همراه با برادران رزمنده ام تا انتقام خون پاک تمام شهدای این خطه مظلوم را از یادی استکبار در این منطقه نگیریم آرام نخواهیم نشست. حال با توجه به اینکه من کوچکتر از آنم که سخنی با شما امت حزب الله بگویم اما به عنوان یاد بود از شما می خواهم که جبهه را یاری کنید و امام عزیزمان را در همه احوال و همیشه به یاد داشته باشید و ایشان را تنها نگذارید.

پدر و مادرم! برای من که در خیمه جهنمیان مسکن برگزیده ام از صفات من برای تجلیل از من چیزی نگوید بلکه اگر دیدید مفید است بگویید. چنانکه قرآن کریم می فرماید: « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » پس روشن است که ما نمرده ایم، پس آگاه باشید در نزد خدا، دارای مقامی بس بزرگ هستید و با گریه و زاری برای من اجرتان را ضایع ننمایید.

پدر بزرگواری! امید آن دارم که از کارهای ناشایسته ام درگذری و گناهایی که از طرف من به شما سرزده ندیده بگیرد و بر من ببخشید. و شما ای مادر بزرگواری! از شما هم امید آن دارم که شیرت را بر من حلال کنی و از گناهانم درگذری و مرا ببخشید.

و شما ای برادران و خواهران! اگر بدی هایی از من دیده اید، از من درگذرید و مرا عفو کنید و از شما می خواهم که اگر به کسی بدی کردم و به او آزار و اذیت کردم، نزد او بروید و اگر او به نزد شما آمده از او طلب بخشش و مغفرت کنید و او ببخشد و اگر حاجتی خواست، حاجت او را برآورده کنید تا من در آن دنیا به خوبی بتوانم با معبود خود دیدار کنم.

دیگر حرفی ندارم جز اینکه به امت حزب الله بگویم که: عبادت خود را به هیچ عنوان ترک نکنند و از خداوند متعال طلب بخشش و مغفرت برای گناهان خود بکنند و از شما امت حزب الله می خواهم که امام امت خمینی کبیر را تنها نگذارید و ایشان را تا آخرین قطره خون خود یاری نمایید.

اگر خداوند مرا لایق دانست و من به فیض شهادت نائل گشته ام مرا در گلستان سید ملال دفن کنید.

والسلام



شهید دانش آموز

باباعلی آقاجانزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز باباعلی آقاجانزاده
باباعلی آقاجانزاده در ۱۲ خرداد ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
وجیهه آغاسی زاده و پدرش محمدعلی آقاجانزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس خطیر کلا و مطهری با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید باباعلی آقاجانزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای
۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت گلوله آر پی جی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع
در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا
قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

باباعلی آقاجانزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

سخت یاد گرفته بود او بسیار مهربان و دلسوز و مفید به اسلام بود همان دوران
 کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود نماز و روزه اش ترک نمی شد دوران
 راهنمایی را در مدرسه شهید استاد مطهری سال اول را سپری کرد و این در
 حالی بود که به دلیل احترام و علاقه شدید به پدر و مادر همیشه بعد از مدرسه
 کارهای کشاورزی کمک می کرد در سپس به درسهایش می پرداخت ۲ یا ۳ ماه
 از شروع سال تحصیلی دوم راهنمایی می گذشت که با سن کمش که تنها ۱۳ سال
۴ ماهه داشت در سال ۱۳۶۵ به عنوان بسیجی به جهت آموزش نظامی به
 گور باران ساری اعزام شد و بعد از پایان این دوره ۲ روزی بر کوه به خانه آمد
 و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ بهمن ماه به جبهه مقدس اعزام شد همیشه می گفت که ما
 باید به حرف امام گوش دهیم و امام را تنها نگذاریم درست بعد از ۲ روز اعزام

به جبهه خیرنهادت این شهید را در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۲ در عملیات کربلای ۵
 تسلیم به خانوادگی اطلاع دادند او که در حالی ۱۴ سال ۹ ماهه بیشتر ندانست
 یعنی حق لبیک گفته بود در جهات شهادت و مفقود الاثر تاویل آمد در حالی که
 خانواده شهید انتظار بیکریاک شهید را می کشیدند بعد از ۱ سال پیدایش را در
 مازندران به همراه شهید حمید آتابایی و هادی زاهدی تسلیح جنازه با سگ
 حاکم نظیر در گلزار شهدای روستای خطیر کلاء با خاک سپرده شد
 از خصم سبک بارز این شهید به گفته دوستان و همزمانش این بود که او فردی
 بسیار دلسوز و مهربان و مفید به اسلام و پیرو خط رهبر و احترام فوق العاده ای
 به والدین خود قابل بود.

((روحی شاد و راهش پر رهرو باد))





شهید دانش آموز رمضانعلی آقاگلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی آقاگلی
 رمضانعلی آقاگلی در ۲۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 نجیبه آقاگلی و پدرش حیدرعلی آقاگلی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر رشته طبیعی با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
 محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید رمضانعلی آقاگلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۰۱ منطقه مریوان در اثر اصابت
 تیر به گردن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
 شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر
 استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
 آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی آقاگلی

بسم الله الرحمن الرحيم

الله اکبر ، الله اکبر ، اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد ان محمد رسول الله ، اشهد ان على ولي الله ، حق است الله ، لا اله الا الله .
« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ »

مپندارید آنانکه در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

با درود و سلام فراوان به یگانه منجی عالم بشریت و پرچمدار اسلام و مسلمین حضرت مهدی (عج) و با درود و سلام فراوان به نائب برحق امام زمان و رهبر مستضعفان جهان و ادامه دهنده راه انبیاء و خط سرخ شهادت، حضرت امام خمینی و با درود و سلام فراوان به امت قهرمان پرور ایران که یک پارچه گوش به فرمان امام امت داده و در مسیر حق گام برمی دارند. اول رو به پروردگار کرده و می گویم: پروردگارا من با چشمانی باز و با آگاهی بر اینکه چه راهی را می روم و با ایمان به تو و طرفداری از حق و مبارزه با کفر بدین راه آمده ام و نه به خاطر ریا و تکبر و خودنمائی . . . دوم برای مبارزه با نفس و شیطان درونی و کامل کردن ایمان خود این راه را انتخاب کرده ام. پس پروردگارا تو خود مرا بیمارز و از سر گناهانم در گذر، آمین یا رب العالمین.

با نام کسی سخنانم را آغاز می کنم که هستی همه ما به دست اوست و حیات را که انسان از شناختنش عاجز می باشد به ما ببخشید و در عین حال، نسبت به ما مهربانتر از مهر هر مادری همچون قدرت بی پایانش می باشد. آری هرچه هست در همین « بسم الله » می باشد چون اگر از روی حقیقت و از جان و قلب خود بگوییم یعنی بنده واقعی و عبد او خواهیم شد و به فرموده شهید بزرگوار آیت الله دستغیب: بسم الله یعنی آدمی خودش را از استقلال بیاندازد، البته در تمامی امور و فقط رضایت او را مد نظر گیرد و بداند هرچه کمال است از اوست و خود یک مشت خاک بیشتر نیست.

چو عریان گردی از پیراهن تن / شود عیب و هنر یکباره روشن - تنت باشد ولیکن بی کدورت / که بنماید از او چون آب صورت آری وقتی انسان بفهمد که ماهیتش چیست و صاحبی دارد و بر او حاکمی است، آیا برای جلب رضایت او بیکار می نشیند و فقط نظاره گر صحنه خواهد بود؟ یا شمشیر بر دست بر علیه کفر و شرک قیام خواهد کرد. عظمت خداوند را در تمامی شئون حیاتی فرد بنگریم خواهیم دریافت که دوست داشتن او برترین چیزهاست پس به این طریق اگر دوست داشتن او مطرح است آیا باز سزاوار است بنشینیم و پا به میدان جنگ و ستیز علیه کفر نگذاریم؟ خیر زیرا ما مسلمانیم و درس گرفته از مکتب پربر اسلام و قرآن که میفرماید: « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنَيَانٌ مَرْصُومٌ » (خدا آن مومنان را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می دارد) پس دیدید که به فرموده قرآن کریم اگر می خواهید که خداوند شما را دوست داشته باشد باید در صف مومنان حاضر و همدست و پایدار در مقابل دشمن ایستادگی کنید. البته این از یک طریق آن هم دوست داشتن خداوند است که مطرح شد و تا حدودی توضیح دادم، ولی طریقه دیگری هم وجود دارد و آن اینکه فرمان و حکم جهاد می باشد که در موقع هجوم دشمن به فرمان خداوند و ولی امر باید در جبهه حضور یافته و بر علیه ظالمان به جنگ و ستیز پردازیم و خلاصه اینکه هدف از جهاد جلب خوشنودی پروردگار که برقرار کردن عدالت اجتماعی، حمایت از کسانی که در معرض فریب و گمراهی قرار گرفته اند و برچیده کردن بت و شرک و بت پرستی و پیاده نمودن دستورات خدا می باشد، آری پا به عرصه مبارزه با کفر می گذارم چون که خدا اینچنین حکم کرده و می جنگم تا هم خود را از زیر یوغ اجانب شرق و غرب نجات داده و هم خونم گواه رسوائی آنها باشد. آری می روم تا امانتی را که خداوند متعال به من سپرده دوباره به او بازگردانم و امیدوارم که در این امانت داری صاحب منان لطفی به ما کند زیرا نظر اوست که محترم است و بس. آری می روم تا پرچمدار پرچم خونین حسین باشم و سرخی خونم گواه حقانیت راهم باشد. آری می روم تا رفتنم بار گناهانم را بشوید و از اسارت دنیوی آزاد گردم. آری می روم تا سرخی خونم گواهی دهد بر یکتایی آفریدگار جهان. آری می روم تا سرخی خونم گواهی دهد بر رسالت پیامبر گرامی خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی (صل الله علیه وآله وسلم) و امامت برحق علی (ع) و تمامی فرزندان او صاحب حقیقی، امام زمان (عج)، آری میروم تا خود را از رنگهای مختلف اخروی مزین سازم البته اگر لایق باشم و خداوند لیاقتش را به من عطا فرماید. آری می روم تا صفات رذیله را از خود دور و صفات حسنه و نیکو را در خود زنده کنم. آری می روم تا در وجود خود کامل کنم انسانیت را و بغل گیرم شهادت را و دور سازم اسارت را. آری می روم تا سرخی خونم تلاوت کند آیه های عظیم خلقت را، آری میروم تا با غسل شهادت بشویم غبار جاهلیت را، تا انسان شوم، انسانیت را در خود زنده کنم، تا شجره انسانیت را حیات بخشم و حیات انسانیت را معنا بخشیم، زیرا: « تن آدمی شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زیباست نشان آدمیت »

رمضانعلی آقایی

البته چند سفارشی هم دارم به تمام کسانی که مسلمانند و در خط رهبر گام برمی دارند: اول اینکه به وظیفه ای که در قبال خون بهترین فرزندان و شهیدان در گردن شما آشنا گشته و سپس عامل به آن باشید و در همه حال دست از این مرد همیشه زنده جهان و تاریخ برندارید، قدرش را بدانید و شکر خدایش را به جا آورید. آری همان مردی که همه از شناختنش عاجزند و درمانده زیرا ما هم عاجزیم و همه در عصر جاهلیت زندگی کرده ایم و یا از آن لاقل گذر کرده ایم و غبار آن بر ظاهر و باطن ما نشسته و تا با غسل شهادت شستشویش ندهیم نمی توانیم قدرش را درک کنیم. آری همان کسی که عامل فروش ناموس ملت را از زیر دستهای خود و با شمشیر ذوالفقار جدش کوبید و آن هنگامی که جلادان پرسیدند با کدامین یار و نیرویی می خواهی بجنگی؟ از بلندی شعور فریاد زد: با آن یارانی که در گهواره ها شیر می نوشند، آری دیدیم که چگونه شد و حال چگونه شربت شهادت را می نوشند. آری همان کسیکه شانزده سال فقط در غربت غریبانه مبارزه کرد و خانه کوچک او همچون خانه کوچک علی (ع) گرمابخش دلها گشت و یاس نامیدانه را به امید تبدیل کرد. آری کسی که در شهادت فرزندش تنها یک کلام بر زبان آورد: «انا لله و انا الیه راجعون» اما در شهادت کوچکترین فرزندان این ملت و انقلاب همچنان زار زار می گرید. آری همان امامی که انقلاب را تکلیف خود شمرد و فرمود اگر هیچ جا راهم ندادن فرودگاه به فرودگاه می روم اما فریادم را می زخم و به کسانی که راه و سفرش به ایران را در داخل دیده بودند فرمود: چند سال پیش طلبه ای از کشور رفته و حالا همان طلبه می آید چرا چنین می کنید؟ آری همان امامی که بیست سال پیش آنچه را که منافقین در سینه پنهان داشتند آن زمان آشکار و از نفاق منعشان نمود. آری همان کسی که با شهامت و دلیری و آگاهی کامل و دید بلند خود فریاد برآورد که: آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند. و دیدیم که نکرد و مزدوران شرق و غرب در ترجمه اش مانده اند و باز با دید بلند و اعماقی پر از درد، فریاد برآورد برای رهایی قدس باید به مسلسل‌های متکی به ایمان و قدرت اسلام تکیه کرد. آری همان امامی که در کلامش امت را به ناله و از عمق وجودش می گریاند و همان کسی که نماز شبش را در کنار تخت بیمارستان به پامی دارد تا همچنان یک آئینه بماند. آری همان امامی که وقتی مزدوران داخلی حلقه به گوش شرق و غرب پاره های تنش را در تبریز و شیراز و غیره، ریز، ریز و پاره پاره کردند او مظلومانه هر تکه اش را برگرفت و از آن بمب و پیام خنجری ساخت و بر فرق مزدوران و جنایتکاران کوبید و فرمود: ما این عزیزان را به قیمت شکست آمریکا در منطقه از دست می دهیم و همه ما را درس صبر و ایمان به خدایمان داد، آری همان امامی که وقتی دست آمریکا از آستین صدام برای شکستمان بیرون آمد و بمب های مهیب بر سرمان ریخت دیگر باورمان شد که کارمان تمام است، اما این انسان بلند قامت با شهامت از خانه به در آمد و این ها را ترقه بازی نامید و وعده کربلایمان داد و اما می بینیم که یاران شیرخوار و گهواره نشین را آنچنان ساخت که امروز در میدان نبرد سرنوشت ساز اسلام دست از تن جدا شده خود را به طرف کربلا پرتاب می کنند و فریاد برمی آورند که: امام حسین (ع) فدای تو، سیدالشهدا فدای تو، آری این است هدفشان که سرچشمه اش از اقبانوس بیکران می باشد. آری همان امامی که در تفسیر سوره حمد او بزرگان و عالمان انگشت به دهان مانده و باز در اوج قدرت و رهبری پیامبر گونه اش خود را خدمتگذار این ملت معرفی می نماید. آری آری آری پیروی از چنین رهبری را بر شما واجب می دانم و گرنه در خط اجنبی خواهید بود. و اما سفارش دیگرم این است: من نمی گویم بعد از مرگم گریه نکنید زیرا به فرموده امام بزرگوار: گریه کردن بر شهید، زنده نگهداشتن نهضت است. ولی آنچنان بگریید، گریه شوق که شور آفرین باشد. و شما ای پدر و مادر عزیز! به فرصت طلبانی که از گریه شما نظر سوء دارند بگویید: ای کوردلان دریا دلان را شوقیست / گریه ام بر سر نعش پسرم را شوربست - ای زالوصفتان آب شدگان را شوربست / گریه ام بر سر نعش پسرم را شوربست و سفارش دیگرم به تمامی کسانی که مسئولیت این سنگر پربرکت حجاب را که ناموس و دریچه عفت زن می باشد بر عهده آنهاست این است از این سنگر به طور احسن نگهبانی کنید که در غیر این صورت خائن به خون شهدا و اسلام و مملکتید و بدانید بی حجابی ارمغانی (کهن و نو) از فرهنگ غرب و شرق است و خود را عروسک و رفاصه آنان نسازیم بلکه پیرو مکتب انسان ساز و شور و شعور آفرین اسلام باشید و همیشه از بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب کبری (س) پیروی کنید و زندگی این بزرگواران را سرمشق زندگی خود قرار دهید تا سرافراز در هر دو جهان گردید. و سفارش دیگری هم به تمامی شیرمردان حزب اللهی دارم و آن اینکه: امیدوارم پرچم از دست افتاده ام را برگزید و خود را برای مقابله با دشمن غداره و خونخوار مزین سازید و بدانید راه سعادت و شرافت و شهادت، شهامت است و پیروی از مکتب اسلام. و یک سفارش دیگر دارم که از خواننده و شنونده این وصیت نامه تقاضا دارم: که مرا عفو کنند زیرا در این صورت روح آسوده خواهد بود، البته تقاضای عاجزانه دارم. آمین یا رب العالمین خدایا خدایا تو را به حق زهرا تا انقلاب مهدی تو را به جان مهدی خمینی را نگهدار. خدایا خدایا رزمندگان اسلام بیروزشان بگردان. خدایا خدایا زیارت کربلا نصیبمان بگردان.



شهید دانش آموز

مرادعلی آقایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرادعلی آقایی
مرادعلی آقایی در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه رضازاده و پدرش احمدعلی آقایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دبیرستان شریعتی بابل رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرادعلی آقایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۹ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش نارنجک به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای باغدشت شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرادعلی آقایی

بسم الله الرحمن الرحيم

«مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيْنَتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيْنَتِهِ وَ أَنَا دِيْنَتُهُ» «حدیث قدسی»

«آن کس که مرا طلب کند، می یابد. آن کس که مرا یافت، می شناسد. آن کس که مرا شناخت، دوستم می دارد. آن کس که دوستم داشت، به من عشق می ورزد. آن کس که به من عشق ورزید، من نیز به او عشق می ورزم. آن کس که به او عشق ورزیدم، می کشم او را. و آن کس را که بکشم خونبهایش بر من واجب باشد، خودم خونبهایش هستم.»

این جانب مرادعلی آقایی کوچک زاده، فرزند احمدعلی، شماره ۲ شناسنامه ۲ در سال ۱۳۴۴ در یک خانواده‌ی متوسط مذهبی به دنیا آمد. زمانی که انقلاب اسلامی می رفت تا مسیر تکاملی خود را طی کند و به جهانی شدن خود هر چه نزدیک تر شود، آمریکا و شوروی و وابستگانش از جهانی شدن انقلاب اسلامی ما می ترسیدند و می لرزیدند. اول گروهک‌های ضد خلق را تقویت کردند تا در کردستان و یا شهرهای دیگر تشنج به وجود بیاورند و پاسداران و سربازان و بسیجی‌ها را سرببرند. برای نابودی انقلاب اسلامی و اسلام عزیز بکوشند اما دیدند که تیرشان به سنگ خورده است و بعد آمریکا و دست نشاندهانش آمدند صدام یزید را در عراق یک عروسک قرار داده و جنگ را به ایران تحمیل کردند تا به خیال خام خود، انقلاب اسلامی را از بین ببرند.

برادران! مواظب این منافقین و ضد انقلابیون و لیبرال‌ها باشید و امام را تنها نگذارید، حرف‌هایش را گوش فرادهید. پدرم! خدا امانتی به شما داده بود که این امانت را از شما پس گرفت باید افتخار کنید که فرزندی داشتی که در راه اسلام و قرآن فدا کردی.

و تو ای مادر! باید همچون فاطمه (س) باشی پس صبر داشته باش و برای من ناراحت نباش.

و تو ای برادرم و خواهرم! باید راه برادرت و برادران دیگر که در راه اسلام، جانبازی می کنند را ادامه دهید.

سلام بر سالار شهیدان حسین بن علی (ع)، درود بر رهبر سازش ناپذیر انقلاب، روح خدا، روح الله الموسوی الخمینی.

«والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»



شهید دانش آموز

محمود آهنگران

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود آهنگران
محمود آهنگران در ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان ساری استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
حیران هیزمشکن و پدرش نصرالله آهنگران پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود آهنگران در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ منطقه جزیره مجنون در اثر
جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ساروکلا شهرستان شهیدپرور
قائم‌شهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمود آهنگران

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از وصیت نامه شهید:

آنقدر می جنگم و مقاومت می کنم و با گلوله هایم سینه های دشمنان را می شکافم تا جنگ به مرحله پیروزی نائل گردد.

« پیروزی یعنی بازگشت از سلطه ابر قدرت‌ها به آزادی »

برداشت از ویلاگ لاله های آسمانی - هفدهمین یادواره ۷۲ شهید گلزار شهداء امامزاده اسماعیل (ع)

منطقه گونی بافی شهرستان قائم شهر.

پروا رسید
برادرم محمود آهنگران خیلی با لبا س معمولی می تربست با توجه
به سنی کم انوار العالی بخوبی از ایشان حس می کنده با یکبار
دوری می جست و با صراحت راه خدا صیسی بود.

رقمات خوشی داشتند از صله رحم خوبی برخوردار بوده در موقع ادرا
ندای از راه و انگیزشی مقلها می رسانده انواع روزنامه را می خرید و تحلیل
کتابها با تیپوهای مختلف نوشته بعد از کسی سنی برای اعتراف بر جبهه
از شناسنامه برادرم استفاده نموده برای حفظ ارزشهای دینی و ملی
و برای بجای آرن همواره در دو جبهه موفقیت خود را حفظ نمودند -

دفاع در مقابل بافران زمانه ۲ - صحابه اجمالی (ادامه تحصیل در پانزدهم)
چنانکه آخرین امتحانهای یکساله در روز نیک از درگیری با بافران با نثر عالی

تاریخ اعزام	تاریخ اعزام وی به شرح زیر می باشد
۶۵/۲/۱۷	۶۶/۶/۹
۶۵/۴/۱۰	۶۵/۱/۵
۶۵/۱۱/۲۱	۶۶/۲/۸
۶۶/۴/۲۶	۶۶/۱/۲۷
۶۷/۴/۲۴	۶۶/۹/۲۲



شهدای دانش آموز

محمدعلی ابراهیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی ابراهیمی
محمدعلی ابراهیمی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهری جعفری و پدرش محمدابراهیم ابراهیمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید چمران و دبیرستان مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدعلی ابراهیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۶/۰۱ منطقه هورالعظیم در اثر اصابت گلوله مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۳ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶»

محمد علی ابراهیمی

بسم الله الرحمن الرحيم « وَ نُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَيَّ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ »
خدا یا به نام تو شروع می کنم، پروردگارا به سویت می آیم. « اللهم تقبلنا فی سبیلک»

اینجانب محمد علی ابراهیمی اعزامی از قائمشهر به امر رهبر به جبهه اعزام شدم تا اینکه در راه پروردگرم با کافران به ستیز برخیزم. خدایا از تو می خواهم که مرا در جایگاه ابدیت در رضوان جاوید همراه با سرور بزرگوارم حسین ابن علی (ع) محشور کنی. پروردگارا عاشق قربانی شدن در راهت هستم و می خواهم عاشقانه و عارفانه به سویت پرواز کنم. دیگر از این زندانگاه (دنیا) خسته شدم، خدایا جدا شدن مطلق از مردم به سویت به این بنده حقیر عطا کن. خدایا تو خود می دانی که مردان خدا چه رنج ها و مشقت ها را به جان می خرنند و برای رسیدن به تو شب و روز در زحمتند، خدایا همه شکنجه ها و دردها را خواهم پذیرفت، دنیا را سه طلاقه خواهم کرد که دیگر به آنجا برنگردم. که من عاشقم گر بسوزم رواست/ تو را گریه و سوز باری چراست؟- خوشا آنان که پا از سر ندانند/ میان شعله خشک و تر ندانند - دیگر اراده ام را تسلیم هواهای نفسانی نخواهم کرد، نمی خواهم غرور، مرا برباید و اعمالم ریا باشد. دلا غافل ز سبحانی چه حاصل/ مطیع نفس و شیطانی چه حاصل - تو که سود و زیان خود ندانی / به یاران کی رسی هیهات هیهات « لیبیک اللهم لیبیک »

پروردگارا به ندایت لیبیک می گویم، به سویت پرمی کشم، دلم را ز عشق جانسوزت می سوزانم، تا اینکه لیاقت این افتخار را نصیب کنی. خدایا یاد گناهانم دلم را می آزارد و آن را چون کوله باری بر دوشم احساس می کنم. ای دوستان و یاران و همسنگران! کمی به خود بیایم و فکر بدی هایی را که کردیم بکنیم و کمی با خود و خدا خلوت کنیم و در مورد اعمالمان فکر کنیم. گاهی انسان اعمالی را انجام میدهد که شاید خودش هم نمی داند که ریا و تظاهر است و آن را انجام میدهد. انسان باید با قلبی پاک و بی آرایش انجام وظیفه کند، همان چیزی که بنده از آن محروم بودم. نباید خیلی تشنه محبت دیگران باشیم و کارهایمان برای رضای خدا باشد نه برای رضای خلق خدا. بگذارید کمی از جبهه برایتان بگویم: جبهه جای مردان خداست، جاییکه انسان خود را می سازد و دانشگاهیست که انسان های پاک در آن عضو می شوند و اگر به وظایفشان عمل کنند با « شهادت » فارغ التحصیل می شوند.

سخنی با پدر و مادر عزیزم: پدر و مادر! می دانم که در نبود فرزند حقیرتان چه احساسی دارید چون عذوبت پدر و مادر خیلی زیاد است. پدر و مادر عزیز! می دانم که زحمت ها برایم کشیدید، در هر صورت من از آن شما نبودم بلکه امانتی بودم که خواهی نخواهی می بایستی مرا به صاحبش یعنی معبودم برمی گردانید. حال چه بهتر که شرافتمندانه ترین راه ادای این امانت را انتخاب کردید. سخنی با برادرم: برادر عزیزم! ای نور چشمانم! ای یار و غمخوارم در کارها! امیدوارم که مرا ببخشی نسبت به اخلاق ناپسندم، می دانم که برادر خوبی برایت نبودم ولی خب در هر صورت عذر می خواهم. امیدوارم درس خود را تا آنجا که می توانی بخوانی و به سبب اینکه برادرت شهید شده نباید بگویی من هم باید بروم، در هر صورت عده ای هم باید دانشگاه را پر کنند. برادرم! با جدیت تمام و با عزمی راسخ درست را بخوان، هر چند می دانم ناراحتی هایی پس از این خبر برایت پیش می آید ولی پس از مدتی بهتر می شود و آنجاست که باید درس بخوانی. و شما ای خواهرانم! با حفظ حجاب خود مشت محکمی بر دهان امپریالیسم و ابرقدرتها و منافقین بزنید، همانطوریکه تا حال زده اید و دیگر اینکه صبر را پیشه کنید و عقل راستین را سرلوحه کارتان قرار دهید. و شما ای دوستان و آشنایان! حلالم کنید و سعی کنید همیشه حق و باطل را بخوبی تشخیص داده و اعمالتان فقط برای رضای خدا باشد، البته نه در زبان بلکه در عمل. انتظارم از شما آشنایان این است که حجابتان را کاملا حفظ کنید. سخن دیگرم با شما پدران و مادران است که از فرستادن فرزندانمان بدون عذر شرعی به جبهه خودداری می کنید و خود را در ظاهر مسلمان و مومن می دانید ولی در باطن همچون حیوانی هستید که در سوراخ خود می خزید و خموش می شوید، اینقدر در لاک خود فرو نروید کمی به خود بیاید، کمی عادلانه تر فکر کنید، ببینید آیا آن مادرانی که چندین فرزند خویش را تقدیم می کنند و با آن قلب پر درد می گویند: من افتخار می کنم، چه فرقی با شما دارند؟ نفرستید فرزندانمان را به جبهه، آیا نمی ترسید از اینکه همین فرزندان شما به علت فرستادن شما به جبهه ها نزد فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س) شکایت کنند و شما هیچ جوابی نداشته باشید؟

از شما برادران مسجد حجتیه (صبوری) تشکر فراوان می کنم اینکه من در این مکان مقدس پرورش یافته و به وسیله ی یاران و به یاری خداوند متعال به این مقام رسیده ام. برادران بکوشید اعمالتان خالص برای خدا باشد نه برای رضای خلق خدا. ای زندگی با تو وداع می کنم، می خواهم این شهادتی که ان شاءالله شهادت واقعی باشد سرمشقی برای صدها انسان آزاده و غیرآزاده باشد. « اللهم الرزقنی توفیق الشهاده فی سبیلک » محمد علی ابراهیمی - مرداد ۱۳۶۴



شهید
دانش آموز

عسگری احمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری احمدی
عسگری احمدی در ۲۵ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری
احمدی و پدرش محمدرضا احمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان مطهری رشته ریاضی با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عسگری احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱/۳۱/۱۳۶۵ عملیات والفجر ۸
منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عسگری احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

« الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ »
 «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»

بنام الله یگانه خالق هستی و بانی کائنات، پاسدار حرمت خون شهیدان، خدائی که آدمی را از آبی گندیده و نطفه‌ای امشاج آفرید و سپس به کمال رسانید، وی را قرین رحمت سرشار خویش ساخت و با عرض سلام به پیشگاه مقدس ولی عصر منجی نسل حضرت بقیه الله الاعظم (عج) روحی ارواحنا لتراب مقدمه الفدا و برنائب بر حقش خمینی کبیر این عارف ربانی، این پیر روحانی و این قلب تپنده امت اسلامی و با سلام بر شهیدان راه حق و آزادی شهیدانی که با خون مطهرشان نهال انقلاب را آبیاری کرده و شمع محفل احباب شدند و شما امت حزب الله و همیشه در صحنه که ادامه دهنده راه آنانید.

اول از همه سپاس بیکران خداوند متعال را اینکه سعادت جهاد در راهش را به حقیر ذلیل عطا فرموده و ادعیه مرا اجابت فرموده و مرا در جوار تقریب پذیرفته و دوم سپاس و قدردانی از والدین گرامی ام از اینکه مرا در جهت حق تعالی تربیت کردند و قواعد و احکام اسلامی را به من آموختند و به خدا سپردند.
 و اما سخنی چند با امت حزب الله:

امت حزب الله بدانید که امروز یک لحظه غفلت از اسلام و جریان های سیاسی راجع به اسلام و مسلمین ضربه‌ای بزرگ و جبران ناپذیر بر پیکر پاک دین الهی می باشد و اهمال و سهل انگاری در مورد این جریان ها گناهی نابخشودنی و بس عظیم است، پس باید همیشه در صحنه حضور داشته باشید و فرصت را از فرصت طلبان داخلی و خارجی سلب کنید. امروز همه دشمنان اعم از آمریکا و شوروی و اسرائیل و منافقین در فکر راهی برای منحرف کردن سیر قطعی این انقلاب می باشند و می بینیم که هر روز توطئه ای تازه علیه اسلام و مسلمین می کنند و اخیراً هم توطئه ی خطرناک دیگر که آن ترویج فساد و فحشا در داخل کشور است را به مورد اجرا گذاشتند و این توطئه بسیار خطرناک است، باید به شدت با آن مبارزه کرد و ریشه فساد و فحشا را برکند تا انقلابی که ثمره خون هزاران شهید است از درون محفوظ بماند.

اما سخنی با خانواده ام:

مادرم! می دانم که به پایم زحمت بسیار کشیدی و شبهای بسیاری را به خاطرم نخواستی و همیشه در فکر تربیت و سلامتی من بودی و آرزو داشتی که ثمره زندگی در دوران پیری عصای دستت گردد، ولی الان اسلام محتاج است، دین خدا محتاج است، دین خدا احتیاج به نیرو دارد و من در حکم وظیفه دانستم که به جبهه بروم و برای حراست از اسلام و مسلمین راهی دیار عاشقان گردم، هر چند که من لیاقت آن را ندارم که هم ردیف شهدا قرار گیرم ولی از آنجا که لطف خدا زیاد است ما هم امیدواریم که این موهبت الهی، این سعادت دنیوی و اخروی شامل حالمان گردد و اگر من به آرزویم رسیدم نمی گویم که گریه نکنید، خیر زیرا گریه یاد شهید را زنده می کند ولی نه به آن حد که شما جوانی را از دست داده اید که در راه هیچ و پوچ جان داد، بلکه باید هدف شهید را در نظر گرفت که به خاطر آن هدف شهید شد و هدف هم حفظ و حراست از حریم اسلام و مسلمین و کشور اسلامی و لبیک گویی رهبرمان ولی فقیه می باشد.

عسگری احمدی

مادرم! بهترین روز زندگی ام روزی است که در راه خدا شهید شوم، من تنها آرزویم شهادت است و از خدا عاجزانه می خواهم که این آرزویم را برهم نگذارد زیرا « ان الله لا یخلف المیعاد »
سفرارشم به خانواده ام این است که: در شهادت من صبر کنید، مادرم! مگر آرزو نداشتی که مرا در لباس دامادی بینی حالا هم به آرزویت رسیدی اما دامادی واقعی .

خواهرانم! امروز وظیفه ی شما حفظ شعائر اسلامی علی الخصوص حجاب و عفت است که در جای خود جبهه‌ای دیگر می باشد و آن بی خبرانی که پوشش اسلامی را حفظ نمی کنند بدانند که بدسرنوشتی در انتظار آنان است و در روز قیامت خداوند تبارک و تعالی جزای این همه بی حرمتی به قوانین اسلامی و پا گذاشتن بر خون شهیدان را به بهترین وجه می‌دهد. آنانیکه با آن وضع افتضاح در خیابان ها و دم درها نمایش می‌دهند، بدانند که روزی آن بدنهای سخیف زیر خاک خواهد شد و طعمه موربانه ها می گردد و روز قیامت خجل و شرمسار در پیش خدا حساب میشوند و آنجاست که دیگر پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

پدرم! خیلی می بخشید که شما را ناراحت کردم و بدون خداحافظی به جبهه آمدم چون دیگر نمی توانستم بمانم و دلیر مردان خداجو در راه صیانت اسلام شهید شوند و من نظاره گر این ایثار و فداکاری باشم و اگر در مدت زندگی ام شما را نافرمانی کردم مرا ببخشید که رضای خدا در رضای والدین من است.

برادرانم! تقاضا دارم که بیش از پیش در فکر اسلام باشید هر چند واقعا استاد و معلم من بودید ولی تذکری است که به نفع مومنین است.

از برادران انجمن اسلامی مسجد الرسول تقاضا دارم که جلسه های قرآن را فراموش نکنید و به فکر جذب نیروهای مومن و متعهد به اسلام و انقلاب باشید و سفارشم به همکلاسی هایم این است : حال که در سنگر تعلیم هستید کوشا باشید و در فکر تهذیب نفس و خودسازی و تحصیل باشید که اسلام به نیروهای مخلص و متخصص محتاج است.

سر آخر از همه ی دوستان و آشنایان و اقربا حلالیت می طلبم، از آنها می خواهم که به فکر اسلام و مسلمین باشند و امام را دعا کنند.

در ضمن مقداری پول برایم باقی مانده است که آن را صرف جبهه و مستمندان کنید و اگر جنازه ام به دستتان رسید مرا در کنار قبور شهدای گلگون کفن شهرمان در سید ملال به خاک بسپارید. در خاتمه توفیق همگان را در خدمت به اسلام و مسلمین از خدای متعال خواهانم.

والسلام - سرباز کوچک اسلام؛ عسگر احمدی - ۱۳۶۵/۱/۱۹

«ای خوشا با فرق خونین به لقاء یار رفتن / سرجدا، پیکر جدا در محفل دلدار رفتن»

در ضمن اگر مرا با کفن دفن کردید خواهش مندم که حداقل چهل نفر از اقربا و دوستان و آشنایانی که از حقیر راضی هستند روی کفنم بنویسند: که ما از این شهید راضی هستیم و اگر مرا با همان لباس نظامی دفن کردید، روی یک ورقه شهادت بدهند و امضاء کنند و آن را همراه جنازه ام داخل قبر بگذارید تا شاید خداوند از حقیر ضعیف راضی گردد و مورد لطف و رحمت خویش قرارم دهد.

« انشالله »



شهید دانش آموز

مسعود احمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مسعود احمدی

مسعود احمدی در ۲۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه زهرا زارع نژاد و پدرش موسی احمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ادیب و حر و دبیرستان غفاری رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مسعود احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۲۹ منطقه دزلی-کردستان در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مسعود احمدی

«بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان»

«با درود و سلام به رهبر کبیر ایران و با درود و سلام به رزمندگان و با درود و سلام به شهیدان اسلام و سلام به شما خانواده عزیز پر لطف»

پدر عزیزم! سلام به تو ای پدر که در سختیهای من با من شریک بودی. پدر عزیزم! من واقعاً مقصر شما را نمی دانستم شما را خیلی رنج و شکنجه دادم، امیدوارم که مرا ببخشید و از خدا بخواهید که مرا عفو کند.

مادر عزیزم! سلام به تو ای مادر عزیزم، سلام به تو ای مادری که شب و روز برای من رنج و سختی کشیدی، از دوره گهواره تا بدین حال. سلام بر تو ای کسی که اصلاً محبتت را نمی توان تصور کرد. اگر من به شما رنج و آزاری رساندم مرا ببخشید و شیرتان را بر من حلال کنید.

خواهر عزیزم! و تو ای خواهر عزیز و مهربان! محبتت را هیچ وقت فراموش نمی کنم، شما هم درستان را ادامه دهید و راهم را در پیش گیرید تا کاره ای برای خود شوید. (ان شاء الله)

برادر عزیزم! و تو ای برادر عزیز! مادرت را زیاد اذیت و آزار نرسان چون مادر خیلی مهربان است و درستت را ادامه بدهید تا تو هم برای مادرت کاره ای شوی.

و شما دو خواهر کوچولو! زیاد گریه نکنید چون هر گریه ای که می کنید پدرتان برای شما جگرش کباب می شود. و ای دائی، عمو، خاله، عمه، پدر بزرگ و مادر بزرگ! مرا ببخشید، اگر کارهای خلافی انجام دادم، مرا حلال کنید. پیامم به شما این است که امام را در هر کجا هست مخصوصاً در موقع نماز دعا کنید، که رزمندگان اسلام هر چه سریعتر کربلا را بگیرند و آمریکا و صدام و شوروی و ابرقدرتهای دیگر را نابود کنند. (آمین یا رب العالمین)

«خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار»

«خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان»

«خدایا خدایا صدام و صدامیان نابودشان بگردان»



شهدای دانش آموز

علی احمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی احمدی

علی احمدی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب نعمتی و پدرش غلامعلی احمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حر و دبیرستان مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی احمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۴ منطقه رقاییه در اثر جراحات وارده بر اثر انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی احمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

قصد رفتن به جبهه را نداشتم، شنیدم که به وسیله ی سپاه پاسداران اعلام کردند کسانی که به جبهه رفتند برای حمله نهائی لازم داریم و من هم بر حسب وظیفه ی شرعی به ندای این بازوی انقلاب؛ سپاه پاسداران لیبک گفته و روانه جبهه شدم و در همین جامی گویم: ما ملت و جوانان ایران اسلامی همانند مردم کوفه نیستیم که حسین(ع) را تنها بگذاریم، ما تا آخرین نفس از این نائب امام زمان (عج) ذخیره الهی و فرزند حسین (ع) پشتیبانی می کنیم و او را تنها نمی گذاریم.

پدر و مادر عزیزم! در شهادت من گریه نکنید، زیرا راضی نیستم و روز تشیع جنازه من گریه کنید پدر و مادرم! این انقلاب را یاری کنید و امام را تنها نگذارید و پشتیبان این امام باشید، انفاق کنید در راه خدا مال خود را و فقرا و بیچارگان را کمک و یاری کنید و خدا را همیشه ناظر و شاهد بر اعمال و کردار خود بگیرید.

برادر و خواهر عزیزم! نماز را به پای دارید، محرمات خدا را انجام ندهید و چیزی را که خدا حرام کرد. امام امت خمینی کبیر را تنها نگذارید و یار و یاور انقلاب اسلامی و امام باشید و پشتیبان ولایت فقیه باشید.

خواهرم! تو را همچنین وصیت می کنم در شهادت من گریه نکنید، برادرم جمشید! همچنین همان چیزهایی را که به آنها گفتم به تو هم می گویم.

محل دفن من: اگر از بچه های انجمن فقط من شهید شدم مرا در امامزاده محمد در غیر این صورت مرا در سیدمالال دفن کنید.

در ضمن مبلغ ۱۰۰ ریال به آقای ابوطالب خانلرزاده بدهید، تمام پولی که در بانک است بحساب ۱۰۰ امام بدهید و کتابهای مرا به انجمن اسلامی شهید مسعود دهقان بدهید.

«والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»

شب شنبه تاریخ ۶۰/۱۲/۱۴

پایگاه شکاری نیروی هوایی



شهید
دانش آموز

علی اکبر احمدیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر احمدیان در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه صفرنیا و پدرش علیرضا احمدیان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر احمدیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت گلوله دوشکا به ران و سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای وسطی کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر احمدیان

«بسم رب الشهداء والصدیقین»

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

همانا خداوند جان و مال مومنین را به بهای بهشت از ایشان خریداری می کند، در راه خدا جهاد می کند پس می‌کشند و خود کشته می شوند و این خود سعادت و پیروزی عظیمی است. (توبه - آیه ی ۱۱۱)

بنده ی حقیر علی اکبر احمدیان بنا بر وظیفه ای که بر خود دانستم دست به قلم بردم و مشغول نوشتن وصیتنامه ای شدم، وصیت نامه ای که از سخنان و وصیت های شهدا و سخنان آنها چیز جالبتر ندارم. سلام و درود را نثار امام زمان (عج) که با امدادهای غیبی اش رزمنده های جبهه ها را یاری می کند، درود نثار امام عزیزم که با سخنان گوهر بارش رهنما و رهبر مسلمانان و مستضعفان جهان است و به راستی که نائب بر حق امام زمان می باشد، تنهائش نگذارید و قدرش را بدانید و عهد و پیمان نشکنید و جهت طول عمرش دعا کنید. سلام من بر خانواده های معظم شهدا، اسراء، مفقودین، مجروحین، معلولین و جانبازان انقلاب اسلامی ایران که با صبر سجادی و زینبی شان استقامت و پایداری ورزیدن و هرگز تسلیم و بنده غیر خدا نشدند. سپاس و تشکر فراوانم به امت حزب الله و شهیدپرور که مجاهدانه و با کوشش و کار فراوان جبهه ها را یاری می نمایند که قلم این حقیر از نوشتن این همه زحمات و کوششها ناتوان مانده و دستهای این بنده از حرکت باز ایستاده و تواناتی نوشتن این همه کمک و یاری رساندن به جبهه را ندارد و نمی دانم چگونه با چه ترتیبی از امت حزب الله تشکر کنم و فقط این را می توانم ذکر کنم که در طول تاریخ هیچ ملتی را نمی توان سراغ گرفت که در ایثار و صبر و مقاومت و از خودگذشتگی و ایمان نظیر و همانند ملت شریف ایران باشند، ملتی که همواره در طول تاریخ با طاغوت و طاغوتیان در ستیزند و هم اکنون هم به کمک جبهه از لحاظ جان و مال، دین خود را به اسلام و مسلمین ادا نمودند.

قدردانی فراوان از پدرم و مادرم ادامه وصیت نامه ام می باشد که آنان در تعلیم و تربیت من زحمات زیادی کشیده اند. و مادر ارجمند! شبهای زیادی تا سحرگاه بر گهواره ام چشم برهم نگذاشتی و بیخوابی کشیدی تا توانستی مرا پرورش دهی، مادر جان! من از شما می خواهم هیچگونه نگرانی در شهادتم نداشته باشید و همیشه صبر را پیشه خود قرار دهید، نگران نباشید چون که من هدیه ای بیش نیستم که خداوند این حقیر را به شما هدیه کرد و حال وقت آن رسیده است که هدیه خدا را به خودش برگردانید. پدر جان و مادر جان! شما مفتخر باشید که از هدیه ی خداوند به خوبی نگهداری کردید و در حفظ امانت کوشیدید تا هم اکنون این هدیه را به صاحب اصلی اش که همان پروردگار متعال است برگردانید. سفارش من به شما پدر و مادرم این است که: خانواده های شهدا را الگو و اسوه ی خود قرار دهید و کارهایی که در قبال شهادت فرزندان شما انجام می دهند شما هم مشابه همین کار را انجام دهید. خانواده هایی که استقامت نموده اند، نمی گویم که مادر جان شما در شهادتم گریه نکنید، اشک بریزید در شهادتم ولی این اشک ریختن شرطی دارد، شرط اول آن است که هرگز داخل جمعیت گریه نکنید چون دشمنان اسلام از مشاهده شما که در حال گریه هستید خوشحال می شوند. شرط دوم آن است که اگر خواستید گریه کنید شبهای جمعه بر مزارم بیایید و به یاد شهدای مظلوم خونین بدن کربلای حسینی و به یاد نوجوان علی اکبر حسین (ع) به یاد تمامی گلگون کفنان کربلای جنوب و غرب ایران گریه کنید، شهدایی که جهت تداوم بخشیدن انقلاب اسلامی و برافراشته شدن پرچم سبز «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» جان شیرین خود را برکف نهادند.

سخناتم به شما برادران و خواهرانم این می باشد: که همیشه و در همه حال پیرو امامان و پیامبران و تابع ولایت فقیه باشید که هیچگاه ما نمی توانیم بدون ولایت و رهبریشان اسلام را گسترش دهیم، همیشه و در همه حال آنها را اطاعت کنید و از فرامین و دستوراتشان سرپیچی نکنید زیرا که به عذاب شدید دچار می شوید و در این دنیا و آن دنیا مورد غضب خداوند قرار خواهید گرفت.

علی اکبر احمدیان

و در صورت اطاعتشان اجر و ثواب ابدی به شما روی می آورد، از خداوند بزرگ می خواهیم که برادرانم را در قالب و شکل علی اکبر حسین (ع) قرار بدهد و می خواهیم خواهرانم را در شکل زینب (س) قرار دهد و از شما برادران و خواهرانم می خواهیم که در کسب علم و دانش و تزکیه خود کوشا باشید چون بیشترین ضربه ای که ما از جناح دشمن می خوریم از جبهه ی فرهنگی می باشد و دشمن از بی فرهنگی و بیسواد می بهره می برد و اهداف و نیات پلید و شومشان را به ما تحمیل می کنند و حال خواهران گرامی ام! شما را به صبر و بردباری و حجاب اسلامی سفارش می کنم زیرا که این سفارش تمامی شهدای به خون خفته ایران اسلامی می باشد که شما با حجابتان و ما با خونمان پاسداری می کنیم از انقلاب اسلامی ایران.

خواهران گرامی ام! سعی کنید به دوستانتان بگویید که حجابشان را به طور کامل و به نحو احسن رعایت کنند و اوامر نواحی پروردگار را اطاعت کنند، سعی کنید همدیگر را ارشاد کنید، با دوستان خدا دوست و با دشمنان خدا دشمن باشید.

حقیر کوچکتر از آنم که پیام به خصوصی داشته باشم، پیام به امت حزب الله و شهید پرور آنست که: همواره یار و یاور امام باشید و از رهنمودهایش پیروی کنید و نگذارید دشمن این قلب تپنده امت را از شما بگیرد و از ملت شهید پرور می خواهیم که در یاری رساندن به رزمندگان اسلام کوشا باشید و از آمدن فرزندانان به جبهه ممانعت نکنید که اگر این کار را بکنید با اهل کوفه هیچ تفاوتی ندارید و سعی کنید پشت جبهه ها را محکم نگه دارید و به آنهایی که قصد دارند تفرقه و اغتشاش و ناامنی ببار آورند با آنها به مقابله برخیزید و استوار در جنگ بمانید و اگر با گروهی برخورد کردید ثابت قدم بمانید و خداوند را بسیار یاد کنید، هرگز تن به سازش و صلح ندهید. خداوند را ذکر کنید که ذکر خداوند شما را بیمه می کند از گزند دشمن. اگر پیروز شدید مغرور نشوید که غرور باعث شکست می شود، همیشه این فرموده امام را بر سر زبانها جاری کنید که: جنگ، جنگ تا رفع فتنه در عالم. به یاد داشته باشید که هر چه جنگ ادامه یابد و دشمن فشارش را بر ما زیاد کند شما مصمم تر و پایدارتر از سابق شوید و با ایمان و تقوا جواب به دشمن اسلام بدهید. انگیزه این حقیر از هجرت به جبهه این است که دیدم اسلام از یک طرف و کفر از طرف دیگر با مشخصات جبهه کفر و باطل در حال نبردند و واقعا جبهه حق و باطل شده است و این حقیر با شناختی که از اسلام پیدا کردم به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) لبیک گفته و به جبهه آمدم تا کفار را از پای در آورم و تاووم بخش خون شهدا باشم و انقلاب اسلامی را گسترش بدهیم تا جهانگیر شود و پرچم پرافتخار اسلام را مفتخرانه بر کاخهای ظالمین جهان برافراشته کنیم. انگیزه دیگرم این بود که تجاوز را دفع و تجاوزگران را به سزای اعمالشان برسانیم و دیگر هیچ قدرتی قصد تجاوز به میهن اسلامی ما را نداشته باشد و انگیزه دیگرم این بود که حفظ ناموس و شرف و انسانیت و حفظ دین مطرح می باشد و با خود گفتم که در این برهه از زمان نشستن در خانه ننگ است برای فرد مسلمان که همه امورش در خطر باشد و انسان مسلمان در خانه اش بنشیند.

در خانه نشستن این زمان ننگ است / برخیز بار سفر ببرند که وقت تنگ است

برخیز برادر کربلا منتظر است / قدس از قدرت شما دلیران در ظفر است

برخیز زیارت در حرم مفتخر است / جمعه در قدس تا نماز شکر در نظر است

{منظور نماز جمعه با امامت امام خمینی در بیت المقدس است}

در پایان آرزوی موفقیت و پیروزی امت حزب الله و رزمندگان اسلام را در نظر دارم و از خداوند می خواهیم که ظهور امام زمان را هر چه سریعتر بفرماید و بر طول عمر امام عزیز ما بیفزاید و شهدای ما را با شهدای صحرای کربلا محشور بگرداند و ما را از یاران و انصار حسین قرار بدهد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - الحقیر علی اکبر احمدیان - ۶۴/۱/۴



شهدای دانش آموز

مهرداد اکبرنیا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهرداد اکبرنیا
مهرداد اکبرنیا در ۲ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم شعبانی و پدرش علی اصغر اکبرنیا پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهرداد اکبرنیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۰۶ منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت گلوله به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده یحیی روستای جنید شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهرداد اکبرنیا

بسم الله الرحمن الرحيم

دروود بر پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد(ص) و سرور شهیدان امام حسین(ع) که معلّم شهادت است و جنگیدن با هرچه کفر و متجاوز و مستکبر و سلطه‌گر را از او آموختیم و از او درس آموختیم که حتی با دست خالی و نفرات اندک باید بر علیه ظلم و طاغوت و طاغوتیان جنگید و حتی شهید شد.

دروود بر شهیدان تاریخ پرفراز و نشیب که برای اسقرار مکتب توحید تشیع سرخ علوی و تمامیت ارضی خود جهاد کردند، تا شربت شهادت نوشیدند و درود بر رهبر کبیر انقلاب امام خمینی که باعث شد تا مسلمانان ایران به خویشتن خویش بازگردند و بر علیه طاغوت دو هزار و پانصد ساله بشورند و او را از تخت فرعونیی خویش بزیر آورند و وطن را از لوث وجود ناپاکش پاک کنند.

شکر خدای یکتا را که مرا در خانواده‌ی مسلمان به دنیا آورد. از پدر و مادرم سپاسگزارم که مرا با اخلاق اسلامی تربیت کردند و به اسلام راستین که خود بیاد داشتند آشنا کردند و همین‌ها باعث شدند که راه اسلام را ادامه دهم تا آن‌جا که جهاد برای اسلام راستین و برقراری پرچم لاله‌الاله را به جان پذیرفتم و شهادت را که آغاز زندگی جاودانی است همان‌طور که خدای بزرگ وعده فرموده اگر لایق آن باشم و افتخارش نصیبم شود منتهای (آرزوی) خویش می‌دانم.

اما تو ای پدر، مادر و خواهرم!

با شما هم سخنی دارم؛ همه‌تان می‌دانید که با میل خود به جنگ با کفار رفتم. رفتن با میل و خواسته خودم انجام پذیرفت زیرا این رفتن، با میل و رغبت رفتن را از شهیدان تاریخ اسلام آموختم. از این گذشته، وقتی صحبت از دفاع از مکتب و میهن پیش آید، دیگر صحبت از پدر و مادر و خانواده کردن بیهوده است و اگر بعد از کشته شدنم نیز خدای ناکرده انقلاب اسلامی پیروزی نهایی را به دست نیاورد شما هم باید با متجاوزان بجنگید چون مسأله اسلام و ایران است که باید آزاد و دور از سلطه‌گران باقی بماند و انقلاب اسلامی است که باید تداوم یابد.

دیگر زندگی کردن با ذلت با پیام‌برگونه امامت پایان پذیرفت و با عزت و افتخار زیستن آغازیدن گرفت. اگر خدا خواست و شهید شدم دیگر گریه و زاری کردن برای یک شهید داده خیلی سبک است، مخصوصاً بیم آن دارم که اجر کارم کاسته شود و قربانی شما نزد خدا کم بها جلوه کند. بدانید که شما تنها خانواده جوان شهید از دست داده نیستید. مرا در جوار شهیدان محلمان به خاک بسپارید و بالای سرم تمثال مبارک رهبر انقلاب و در سمت راست آن ... و در سمت دیگر آیت‌الله طالقانی قرار دهید.

و در خاتمه از تمام فامیل‌ها و دوستان تا آن‌جا که می‌شناسید و همه کسانی که می‌دانید با آن‌ها رابطه دوستی داشتم نیابتاً برایم عفو و بخشش بخواهید چون خودم وقت آن را هنگام آمدن نداشتم که از آن‌ها عفو و بخشش بخواهم. خداوندا! شهید شهادت را بر من بچشان و لحظه شهادت تنه‌ایم مگذار. با آرزوی طول عمر امامت و پیروزی نهایی رزمندگان و نابودی کفر جهانی.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگه‌دار

۱۳۶۴/۳/۲۶ - مهرداد اکبرنیا



شهید دانش آموز

محمد انتظامی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد انتظامی
محمد انتظامی در ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش انیس آبادپور و پدرش قنبر انتظامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد انتظامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۱۲ عملیات محمد رسول الله(ص) منطقه طویله در اثر اصابت گلوله توپ به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای امام زاده اسماعیل ساروکلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۳۰»

محمد انتظامی

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ » (سوره بقره آیه ۱۵۴) به آن دسته از کسانی که در راه خدا کشته می شوند مردگان مگوئید (مردم مپندارید) بلکه آنان زنده اند ولیکن شما درک نمی کنید.

با عرض سلام، اینجانب محمد انتظامی متولد ۱۳۴۴ صادره از قائمشهر، شماره شناسنامه ۵۸۵۰، فرزند قنبر آدرس: مازندران - قائمشهر - گونی بافی - سه راه کنسرو - پلاک ۱۲ - منزل شخصی آقای انتظامی.

من با آگاهی کامل و با شناخت و یقین رفته ام به سوی جنگ، به سوی خدا، به سوی شهادت و به سوی سعادت. مادر! خواهش دارم از شما برای من گریه نکنید که سیاه قلبان شاد می شوند. پیام شهید خون اوست که در راه خدا ریخته می شود، خداوند ما را شهید قرار میدهد و توفیق عنایت کند تا مسئولیت خونشان را درک کنیم. ما در راه اسلام از مولایمان علی(ع) و سالار شهیدان حضرت امام حسین(ع) جانمان با ارزش تر نیست، من از شما میخواهم تا آنچه که در توان دارید برای اسلام تبلیغ کنید. چه بهتر از اینکه با خدا به معامله بنشینیم و جان خود را در راه او تقدیم کنیم. خدا را سپاس می گویم که جهاد در راه دینش را به من ارزانی داشته است، من با میل و رغبت و داوطلبانه به این جهاد مقدس آمده ام تا پوزۀ ابرقدرتها و جهان خواران را به خاک ذلت بمالم و حق مظلومان گیتی را از ظالمان بگیرم. ای نامردان زمان! بدانید که امت ما مانند امام پر خروش و فریادش کوبنده است. به جبهۀ نبرد ایمان و کفر میروم بلکه با نثار خون ناقابل خود در به ثمر رساندن انقلاب اسلامی، وظیفه ی اسلامی و انسانی خود را انجام داده باشم. در این لحظات کنونی که مکتب و دین عزیزمان مورد تجاوز ابر قدرتهای شرق و غرب قرار گرفته بنا به فرمان رهبر عظیم الشان مان امام خمینی و وظیفه ی شرعی خود دانستیم که در این جهاد مقدس شرکت کنیم. فکر نکنید که اگر به جنگ نمی رفتم حالا پیش شما بودم، نه؛ چه خوب خدا در قرآن می فرماید: کسی که سرنوشتش کشته شدن در راه خداست، خودش با پای خود به قتلگاه میرود. آنچه در دل دارید خدا را به یاد داشته باشید.

به عنوان یک شهید می گویم که اگر وحدت را از دست بدهید، به خون تمامی شهیدان خیانت کرده اید. فقط در راه امام خمینی بت شکن و عزیز قرن حرکت کنید و قدرش را بدانید و در پیروزی ما در این جنگ هیچ شکی نداشته باشید. از مادرم می خواهم که همچون زینب باشد، مادر! سعی کن در راهپیمائی ها شرکت کنی و در نماز جمعه ها شرکت کنی تا مشیت محکمی بر دهان ابرقدرتها بزنی. اگر پسرت به شهادت رسید که این آرزوی اوست، تو ای مادر خواهش می کنم که خواهرانم را نصیحت کنی که رضای خدا را جلب کنی و راه پسرت را ادامه دهی و سلاح آتشین پسرت را در دست گیری و به قلب دشمنان اسلام نشانه روی کنی.

پدرجان! پس از رسیدن خبر شهادت پسرت دو رکعت نماز شکرانه می خوانی که از این عمل تو پشت دشمن به لرزه در می آید، از خدا می خواهم که به شما صبر یعقوبی دهد. از برادرانم می خواهم که روی به جبهه کنید که جبهه ایمان انسان را زیاد می کند و انسان ساز است. از مادرم می خواهم که هرچه وسائل دارم در نماز جمعه بیاورد و برای جنگ زدگان هدیه کند. برافراشته باد پرچم خونین قرآن و اسلام.

جنگ، جنگ است بیا تا صف دشمن شکنیم / صف این دشمن بیگانه ی میهن شکنیم

در افسانه ای قلعه ی شیطان بزرگ / چو علی فاتح خیبر شکن تن شکنیم

راه ما راه حسین است که با تیشه ی خون / همه بت های زمین در شب روشن شکنیم

به چه اندیشه در این کشور خون آمده خصم / ما به نیروی یقین لشکر آهن شکنیم

شیشه ی عمر تو ای دیو بدآیین زمان / ما به سر پنجه ی ایمان چو تهمتن شکنیم

دیگر اهریمن «من» ها نفریبد دل «ما» / همگی ما بشویم و شیخ من شکنیم

مشیت ها بر دهن یواه سرایان کوئیم / زورمندان جهان را همه گردن شکنیم

صبح «والعصر» به پیروزی نور اندیشیم / قامت این شب پر وحشت شیون شکنیم

گرچه تاریخ سکوت است نبودن، اما / ما سکوت دم بودن ز نبودن شکنیم

خدا ما را ببخشد و از گناهانمان بگذرد.



شهدای دانش آموز

حسین بابازاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین بابازاده
حسین بابازاده در ۳ بهمن ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب شاکری و پدرش مهدی بابازاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تالارپشت و رجایی و دبیرستان شریعتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین بابازاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای تالارپشت شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۳۲»

حسین بابازاده

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵۴۵۸
تاریخ ۱۳۸۱-۴-۲۵
پیوست ۱۱
طبقه بندی ۲

گواهی شهادت (گواهی شهادت)

نیروی زمینی

به: **بنیاد شهید و امور ایثارگران مازندران**
از: **لشکر ۲۵ کرمان - معاونت نیرو - مدیریت ایثارگران**
موضوع: **گواهی شهادت**
سلام علیکم

برادر **حسین بابازاده** فرزند **محمدعلی** عضو **...**
 در تاریخ **۲۵ فروردین ۱۳۸۱** به منطقه **...** اعزام و در
 مورخه **۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۱** در عملیات **...** در محل **...**
 در اثر اصابت **...** و **...** ناحیه **...** با شرح ذیل بمقام
 رفیع شهادت نائل آمده و دارای همسر **...** و تعداد **...** فرزند میباشد.

شرح حادثه منجر بشهادت: **...**
...
...
...

شماره ثبت و تاریخ: **...**
...
...

۲۵۴۵۸-۲۵-۱۳۸۱
فهرم

شماره ثبت و تاریخ: **...**
...
...

خمین عزیز، بوجی که تو بر افراستی هرگز بر زمین نخواهیم نهاد



شهید دانش آموز

اسماعیل بابایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل بابایی
اسماعیل بابایی در ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آغاباجی فغانی و پدرش عیسی بابایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس کوچکسرا و بعثت با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل بابایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۴ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده صالح روستای کوچکسرا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدا و با سلام و درود به حضور امام زمان و نایب بر حقش امام خمینی و رزمندگان اسلام، امیدوارم که بتوانم یک خدمتی و یک سهمی در این انقلاب و در این جنگ داشته باشم.

خدمت پدر بزرگوام سلام علیکم؛

پدر جان! شما وظیفه ی بزرگی در زندگی من داشتید و دارید، شما بودید که مرا به زندگی و اسلام عزیز و مسائل اسلام دعوت نمودید، درست است که هنوز سنی از من نگذشته است ولی همین قدر متوجه شدم که جنگ چیست و امام کیست. و اما مادرم! شما با شیر بدنتان شیر پروراندید، براستی که تازه فهمیدم لایلا چگونه علی اکبرش را به دامن اسلام تحویل داد. مادرم! من قادر نیستم خوبی های شما را در روی این کاغذ بنویسم و فقط این را باید بگویم: اگر بیان خوبی های شما را بکنم شاید یک قسمتی از آن ها را نمی توانستم در طول زندگی ام بنمایم، مادرم! من اگر لیاقت شهادت را پیدا کردم در آخر شفاعت شما و پدر بزرگوام را در پیش حضرت زهرا (س) و زینب (س) و علی (ع) خواهم کرد و به آنها می گویم که پدر و مادرم این سعادت را داشتند و توانستند این بار برای اسلام علی اکبر حسین را بدهند.

مادر و پدرم! بعد از شهادتم از شما تقاضا دارم که شهادتم برای شما وسیله ای برای دنیا نباشد، شهادت راهی باشد برای آخرت شما.

اما برادرانم و خواهرانم و همه ی امت حزب الله که برای من برادر و خواهرانم می باشند وصیتی هم به شما دارم: و آن این است که بعد از شهادتم در خدمت اسلام باشید، همچنان که تا به حال در خدمت اسلام بودید و با اعمال معنوی خود مشت محکمی بر دهان یاهو گویان و خودفروشان بزنید، نگذارید که آنها بیایند و قیم این ملت شهید پرور بشوند و از شما می خواهم که نماز جمعه را پر کنید که این سنگر عبادی، سیاسی و اسلامی است در مقابل استکبار. هرگز امام را تنها نگذارید حتی به قیمت جانتان هم که شد و احترام به روحانیت و ولایت فقیه داشته باشید که این سرمایه انقلاب است و در آخر هم شما عزیزان را به خدا می سپارم.

راستی مادرم و پدرم! شما دوست داشتید که پسران داماد بشود و با دست های خود برای جوانان جشن عروسی بگیرید و روی لباس او گل بگذارید، اگر شهید شدم از شما می خواهم که روی صورتم را بگیرید و ببوسید و اگر صورت ندارم هر جای بدنم را هم که شد ببوسید و در قبرم عکس امام را بگذارید و مراد در کنار دیگر شهدای محلم بخاک بسپارید.

راستی مادرم! من هر غروب پنج شنبه در مزار شهید منتظر شما هستم و از شما می خواهم که این وصیتم را اگر امکان دارد انجام دهید.

در آخر هم شما را به خدای می سپارم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۶۴/۱۲/۳

قرارگاه مازندران جهاد- فاو

اسماعیل بابایی



شهید دانش آموز

حسین بابایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین بابایی

حسین بابایی در ۱۰ مهر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه شکریمان و پدرش محمدعلی بابایی پرورش یافت.

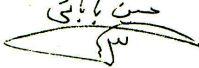
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای جمنان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

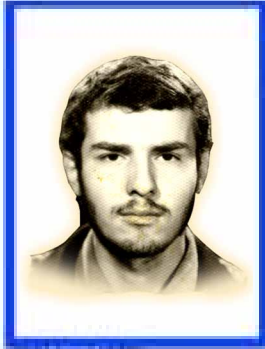
شهید حسین بابایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۹/۱۵ منطقه سردشت - دویازا در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود سلام بر سر کسیر انقلاب اسلامی ایران و با درود سلام بر ستارگان روزگار
 اسلام پس از عمر من سلام خدمت خانواده عزیزم باد و درودم و برادر و خواهرانم
 که او می و وارم حال همگی شما خوب بوده باشند و با شکر و سپاس از این بانی حسین بابایی
 خواسته با بنید به ده ها گویه همگی سلام متغول به بن بستیم راستی پدرم در نامه نوشتند که
 خبر سلامتی و سلام براب درستان و آشنایان برسانید به آنان رساندم و حال همگی آنان به طاعت
 خداوند متغول را با شکر راستی نامه واسر و زهر مورخ ۱۶/۱۲/۶۷ با دست من رسیده است
 و من در مورخ ۱۷/۱۲/۶۷ جواب نامه را دادم و شما که در نامه نوشید من و رضای
 به سر دست رشتیم برگشتم و در ننده بیستی بدای و کرم جیبی و بیخ شرا با هم
 هستیم و حال همگی مان بسیار خوب است و سلامتان را به خانواده نشان
 برسانید و سلام مرا به مادر بزرگ و همه ما و سر همه ما و پسر فاله ما و خاله جانم
 و دختر فاله ما برسانید و دیگر سر شما را در دست آورم در ضمن به
 ما بد بگوئید که در سهام خود را بخورند و در این باب با شما خدا تعالی من کنم
 به او بید در ضمن ما شاید تا آخر این بر رنج به حساب ما آتیم نامه در تاریخ
 این روزنگان اسلام هتمند که بنده ای حسین زمان بیک گفتند با دشمنان و قرآن در سیر محمد
 حسین بابایی




شهدای دانش آموز

حسن بابایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن بابایی

حسن بابایی در ۵ مهر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود شکریان و پدرش اسکندر بابایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر دبیرستان غفاری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن بابایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۰۱ منطقه چنگوله در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ»

به کسی که در راه خدا شهید می شود مرده نگوئید (آن ها نمرده اند) بلکه زنده اند و شما این واقعیت را درک نمی کنید. «قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۵۴»

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند / روبه صفتان زشت خو را نکشند

بنام تنها خالق منان و یگانه صاحب جهان، الله، این معبود بی همتا و یاری دهنده بندگان خالص و با سلام بر تنها منجی انسانهای کوبنده ظالمان زمان مهدی موعود و نائب برحقش امام خمینی، این رهبر سازش ناپذیر جهان و یگانه الگوی مسلمانان و همچنین با سلام های گرم و بی پایان نثار یک تازان میدان نور علیه ظلمت، رزمندگان اسلام که در تمامی جبهه ها به جنگ و ستیز بر علیه کفر و استکبار مشغولند.

اینجانب حسن بابایی، اهل قائمشهر وظیفه اسلامی، انسانی و شرعی خود دانستم که به یاری دین خدا بشتابم تا باشد که ما بتوانیم خدمتی به اندازه جان خودمان در اختیار تنها صاحب خودمان یعنی الله قرار بدهیم.

امروز ما در شرایطی از زمان قرار داریم که چشم تمام محرومان و مظلومان و استعمار کشیدگان به ماست که ما یک حرکتی انجام بدهیم، اگر این تحرک خوب باشد درست نسبت به ما فکر می کنند و اگر این عمل بد باشد نسبت به ما بد فکر می کنند پس ما خیلی مسئولیت بزرگی داریم.

سخنی چند با مردم حزب الله و همیشه در صحنه؛

ای مردم مسلمان و بیدار! شما باید که ادامه دهنده خون شهدا هستید، از حریم و شرافت اسلام خوب پاسداری نمایید و این را بدانید که اسلام احتیاج به همکاری و همت شما دارد، که همیشه در صحنه بودید و هستید و انشاء الله خواهید بود و این را هم بدانید هر شهیدی که به خون بغلطلد و وظیفه تان بیشتر و کوله پستی مسئولیتان سنگین تر می شود. ای مردم بیدار و هوشیار! من به عنوان یک سرباز کوچک اسلام به شما نصیحت می کنم که به مال دنیا دل نبندید و آن را پست تر از لجن ته جوی بشمارید ولی از آن هر چقدر که می خواهید استفاده کنید.

سخنی چند با خانواده محترم؛

ای مادر و پدر عزیز گرانقدر! من به عنوان یک فرد کوچک از خانواده و به عنوان فرزندتان از شما بسیار متشکرم و اجری بزرگ را از طرف خداوند برای شما خواهانم که مرا به این سن رساندید تا من بتوانم به جبهه بروم و از حریم اسلام و نوامیس و حیثیت خود و شرافتمان دفاع کنم.

مادر عزیز و پدر گرانمایه! اگر من لیاقت داشتم که به سوی لقاء الله بشتابم و شهید بشوم ناراحت نباشید برای اینکه این راهی را که من انتخاب نمودم، آخر به شهادت ختم می شود و شما ناراحت نباشید از اینکه من میان شما نیستم، چون که من امانتی بودم از طرف خدا در دست شما و خداوند اختیار کامل دارد بر همه چیزتان چه رسد به امانتش. خانواده محترم! اگر من شهید شدم مرا در آرامگاه سیدنظام الدین جمنان در جوار شهدای پاک دفن نمائید.

از خداوند می خواهیم که به شما اجری عظیم و صبری فراوان عطا نماید. ان شاء الله

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار، الهی آمین.

حسن بابایی - ۶۲/۷/۲۳



شهدای دانش آموز

داوود بابایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز داوود بابایی

داوود بابایی در ۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه سیفی و پدرش همت بابایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید داوود بابایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر اصابت گلوله توپ به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلای بزرگ شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۴۰»

داوود بابایی

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. «امام خمینی»

درود بر رهبر کبیر انقلاب، اسطوره مقاومت در برابر ظلم و تقوی در برابر بی تقوایی و آزادگی در برابر بندگی و درود بر شهیدان و سلام بر رزمندگان پرتوان اسلام که با خون خود اسلام را به پیروزی کشاندند. ما امروز به جبهه ها میرویم تا سایر مردم در آسایش باشند، من در راه خدا قدم نهادم، حرکت ما امروز یا چندین روز پیش شروع نشد بلکه از خلقت انسان شروع شد. امروز ما باید حسین وار بجنگیم و خود را ادامه دهنده راه حسین (ع) بدانیم. من کفن پوشیدن را ترجیح میدهم بر داماد شدن و لباس عروسی پوشیدن. من خود را فدای اسلام و قرآن و انقلاب خواهم کرد، قلب کوچک و پاکم آگاه است. به آرزوی خودم که همان شهید شدن است خواهم رسید.

امروز ما به جبهه ها می رویم تا ظلم و ستم فاشیستهای بعثی صدام حائن و این شیطان بزرگ را بر سر مردم مستضعف عراق کوتاه کنیم. هر جای خاک پاک ایران وطن من است، اگر من شهید شدم و جنازه ام سوخت یا به دست صدامیان کافر ماند، به خانواده ام بگوئید هیچ گونه ناراحت نباشند، من با علی اصغر و ابوالفضل عباس به میدان جنگی میروم.

به مادرم بگوئید برایم گریه و زاری نکنند، هر وقتی می خواهد گریه بکند به یاد دو دست بریده ابوالفضل صحرای کربلا گریه کند، به یاد امام حسین و بچه هایش گریه بکند و من می دانم که شهید می شوم و به معبود خود یعنی پیش خدای خود میروم، این تنها آرزوی من است. عوض گریه کردن امام را دعا کنید که خیلی دوستش دارم و جانم را فدای امام و قرآن و دین و انقلابم خواهم کرد، وقت و بی وقت امام را دعا کنید که دلش شکسته است. اگر من مزار ندارم از شما خانواده محترم و دوستان حزب الله می خواهم سر مزار بقیه شهدا بروید و به یاد من فاتحه بخوانید.

به مادر و خواهرم بگوئید برایم گریه نکنند و خدا را قسم می دهم به آبروی مظلوم کربلا که باللب تشنه شهید شدند به خانواده ام صبر و بردباری و استقامت عطا بفرماید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

والسلام - داوود بابائی - ۶۷/۷۵



شهید دانش آموز

علی بافنده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی بافنده

علی بافنده در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان جویبار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه کاظم نژاد و پدرش مهدی بافنده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و هنرستان نساجی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی بافنده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی بافنده

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت هدیه ایست الهی که نصیب بندگان خاص می شود. «امام خمینی (ره)»

با درود بر رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و با سلام و درود فراوان بر رزمندگان خطه خونریز ایران و با درود بر ارواح پاک طيبة شهیدان صدر اسلام بخصوص شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و با سلام بر تمامی کسانی که در راه انقلاب اسلامی ایران قدم بر می دارند.

ای خانواده عزیزم! هدفم از جبهه رفتن این نیست که برای جاه و مقام و منزلتی برم، من میروم به جبهه جهت بر پا ماندن اسلام و قرآن و میهن، می جنگم تا مردم میهن خودم در آسایش و در آزادی زندگی کنند و دیگر اینکه برای یاری حسین (ع) که فرمود: کیست مرا یاری کند و به قول رزمندگان: ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند، میروند و میروم تا قبر ابا عبدالله الحسین را از دست دژخیمان آزاد کنم و بعد آن از راه کربلا به یاری قدس برویم و نماز را در آنجا برگزار کنیم.

مادر جان! همانطور که امام حسین تمام فرزندان خود را فدای اسلام کرد پس چرا من نتوانم خود را در راه حسین و خدایش فدا کنم؟

پدر و مادر! از اول زندگی را که آغاز کردم، از محبتهایی که در حق من انجام دادید بسیار متشکرم، اما معذرت میخواهم که نتوانستم محبت گرانبهای شما را به انجام برسانم.

برادر عزیز! ان شاء الله که همیشه در راه اسلام قدم برداری و هیچگاه از دین و قرآن غافل مشو و سعی کن دوستان خوب و خدایپرست برای خود انتخاب کن تا از اسلام دوری نکنی.

خواهران گرامی من! ان شاء الله که راه زینب را ادامه دهید و یک خواهر حزب الله و با حجاب برای جامعه و الگویی برای نسل های آینده خود باشید ان شاء الله.

مادر عزیزم! این وصیت نامه را به تو می سپارم و از تو می خواهم که اگر خداوند بزرگ خواسته باشد و نصیب من شود که شهید شوم مرا در سید نظام بخاک بسپارید.

چند توصیه به برادران انجمن خود دارم:

شما ای برادران انجمن اسلامی که در پشت جبهه هستید، شما هم وظیفه تان این است نگذارید این منافقان در شهر فعالیت کنند و کارهای بی حجابی و غیره خود را ادامه دهند.

خانواده گرامی اگر اشکالی در وصیت نامه من وجود دارد کامل کنید، متشکرم.

بیاد شهید حسین کربلا

نوشته تاریخ ۶۵/۶/۲۲؛ شنبه - ماه محرم شب تاسوعا

خداحافظ همگی شما - علی بافنده



شهدای دانش آموز

سید جعفر باقری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید جعفر باقری
سید جعفر باقری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
مرضیه حبیبی و پدرش سید احمد باقری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس هفت تیر و دین و دانش با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید جعفر باقری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ عملیات کربلای ۵ منطقه
شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار سید نظام
الدین شهرستان شهید پرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۴۴»

سید جعفر باقری

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » (قرآن کریم)

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان که با خونشان درخت انقلاب اسلامی را آبیاری کردند و با درود و سلام به یگانه منجی بشریت مهدی موعود و با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با درود و سلام به رزمندگان و معلولین و جانبازان انقلاب اسلامی و با درود و سلام به مردمان حزب الله و سلام به خانواده شهدا و سلام به خانواده خودم مخصوصاً مادرم، وصیت نامه ام را شروع می کنم:

مادر جان! اگر من به لقاء الله پیوستم مرا در سید نظام الدین پهلوی پدرم دفن کنید، مادر جان! من هم دوست ندارم که در مرگ من گریه کنید، مادر جان! من در ماه رمضان ۷ روز روزه نگرفتم، من دلم می خواهد که آن روزه را بجا آورید.

و اما وصیت دارم با برادرم: برادر سید محمود باقری! من می خواهم که تو وصی من باشی و نماز و روزه ام را بجا آوری و من دوست دارم که هیچ مراسمی برای من بر پا نکنید، اگر می خواهید مراسمی بر پا کنید خیلی مختصر. و اما وصیت می کنم برادرانم جواد و قربان را هم پس از شهادت من همواره در خط امام باشند و در مراسم ها و راهپیمایی ها و نماز جماعت در مسجد شرکت کنند و خود را مدیون خون شهدا بدانند.

و اما وصیتی به خواهر عزیزم سید خدیجه باقری: من هم دوست ندارم که در مرگ من شما گریه کنید چون با گریه شما دشمنان خوشحال می شوند، من دوست دارم که شما در مرگ من خوشحال باشید و همچنین به مادر هم میگویم که در مرگ من نگرید چون دشمنان اسلام خوشحال می شوند.

و اما وصیتی دارم با مردم حزب الله: من کوچکتر از آنم که به امت حزب الله وصیتی کنم ولی از آنها و خانواده ام میخواهم که هیچ وقت امام را تنها نگذارند و تا آنجایی که می توانند در راهپیمایی شرکت کنند، باز هم می گویم که امام را تنها نگذارید چون هر چه ما داریم از امام داریم.

دیگر به خواهرم می گویم: تا آنجایی که می تواند فرزندان خود را برای اسلام تربیت کند چون اسلام خون میخواهد و ما هم باید خون بدهیم مانند آن زمانی که امام حسین (ع) در کربلا برای اسلام خون داد تا اسلام زنده بماند. دیگر عرضی ندارم، در آخر به مادرم می گویم که من نتوانستم زحمات طاقت فرسای شما را جبران کنم، از شما معذرت می خواهم و امیدوارم که مرا حلال کنید.

گل سرخ و سفید و آبی همیشه / محبت مادرم از دلم خالی نمیشه

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

سید جعفر باقری



شهید دانش آموز

علیرضا بزرگی

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا بزرگی در ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب بزرگی و پدرش احمد بزرگی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مهدیه و اشکان و دبیرستان غفاری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا بزرگی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۳ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به ران شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۴۶»

علیرضا بزرگی

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

با درود و سلام بر مهدی صاحب الزمان منجی عالم بشریت و برپا کننده عدل و داد و سلام بر نایب بر حقش امام خمینی و با سلام و درود بر ارواح پاک شهدای صدر اسلام و شهدای انقلاب اسلامی بخصوص شهدای جنگ تحمیلی و با سلام بی پایان به تمامی خانواده های ارجمند و گرامی شهدا. همانگونه ای که خداوند در قرآن کریم می فرماید: با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود، من نیز به گفته ی خداوند لبیک می گویم و به این راهی که میروم نیز افتخار می کنم.

همانطوریکه امام حسین (ع) برای حفظ اسلام از جان و مال گذشت، لازم است ملت ایران که حسین را الگوی کار خود قرار دهند و جوانهای زیادی داده اند تا این انقلاب به پیروزی برسد، برای حفظ آن- که همان حفظ اسلام است- با تمام قدرت بر این خصم زبون که چند سالی است جنگ را بر ما تحمیل کرده است یورش برند و انشاءالله پرچم اسلام را در جهان به اهتزاز در آوریم.

از امت شهید پرور تقاضا دارم که امام امت را تنها نگذارند و همیشه وحدت و همبستگی داشته باشند.

پدر و مادر عزیزم! می دانم که زحمات زیادی برایم کشیدید ولی هرگز نتوانستم جواب آن همه محبت شما را جبران نمایم، تقدیر چنین شد که من از بین شما بروم و از شما تقاضا دارم که مرا حلال کنید.

از پدر و خواهر و برادرانم اگر بدی از من دیدند به بزرگواریشان ببخشند، از دوستان و آشنایان برایم حلالیت بطلبید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

علیرضا بزرگی

۶۵ / ۶ / ۱۴



شهید دانش آموز

امین بنداد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امین بنداد

امین بنداد در ۳ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کیوتر روستا و پدرش الله قلی بنداد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس امام صادق و مدرس و دبیرستان مهدوی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امین بنداد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۰۶ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای یاغکوه شهرستان شهیدپرور سوادکوه استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امین بنداد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی پایان و سپاس فراوان آفریننده یگانه را سزاست که صحنه آفرینش نمونه ای از تجلیات قدرت اوست و بدایع خلقت نشانه ای از اراده حکیمانه او.

درود نامحدود بر فرستادگان الهی، مخصوصاً حضرت ختمی مرتبت و اوصیا گرامی او باد که باب مدینه علم اند و راهنمای طریق توحید-صلوات الله علیهم اجمعین.

درود بر رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی اسوه حسنه و مقتدای عصر ما و امید همه جنبش های آزادی بخش در جهان و با درود و سلام بر همه رزمندگان شجاع و دلیری که حسین وار علیه کفر جهانی میجنگند. برادران و خواهران و پدران و مادران گوش فراد دهید، هیچ نیرویی مثل نیروهای اسلامی نیستند، برادر یک نفر شهید میشود برادر دیگر جای او را می گیرد، عظمت اسلام در سرتاسر جهان اعلام شد، مخصوصاً در کشورهای آمریکا و شوروی و اسرائیل و دیگر کشورها.

و با درود بر همه ی کادر بهداشتی و درمانی سراسر کشور که در سنگرهای بیمارستان ها تلاش می کنند و در خدمت انقلاب اسلامی هستند و نابود باد جعل صفتان آمریکا، شیطان بزرگ در جهان.

از پدر عزیزم که با چهره ی نورانی فرزند خود را عاشقانه به امام عزیز و به ولی عصر و به پیامبر بنیانگذار حکومت به ولی مطلق خداوند تبارک و تعالی تقدیم کرده و از پدرم که امروز بیشتر از هر زمان قدرش را می دانم می خواهم فریاد بزنم: پدر تو را دوست دارم و تو برای من واقعا پدر بودی و اینکه فرزند خود را طوری تربیت کردی که چنین روزی توانست ندای «هل من ناصر ینصرنی» سیدالشهدا را لبیک بگوید و بگوید: امام حسین (ع) فرزند پیغمبر (صل الله علیه و آله و سلم) اگر چه در زمان تو نبودم کمکت کنم، افتخار آن را داشته ام که از سربازان امام زمان و نائب به حق او حضرت آیت الله امام خمینی باشم و در صحرای ایران برای از بین بردن کفار و منافقین کفر و شرک بین المللی و پیاده کردن کلمه «لا اله الا الله» در تمام سطوح بشری باشم.

پدر عزیزتر از جانم! اگر از جهت عدم شناخت با تو بی ادبی کردم به آن علت نبوده که بخواهم از میدان فرزندی تو و وجود نازنینت خارج شوم بلکه به علت کودکی ام بوده و شما مرا ببخش و حلالم کن که روحم در پیشگاه خداوند آرام گیرد.

اما تو مادرم! نور چشمم، طپش قلبم در تنهایم! حالا می دانم که چقدر دوست دارم، حالا می دانم که چقدر دوستم داری و حالا می دانم که تو مادر خوبم بودی، اگر من بچگی کردم تو همیشه و در همه حال مادری کردی. تو را دوست دارم مادر جان، می دانم که برای مادر سخت است دوری فرزند، سخت است دیدن جای خالی فرزند، واقعا سخت است می دانم که حالا در چشمانت حلقه زیبای اشک موج می زند و قلبت از غم رفتن من همیشه اشک را برگونه ات روانه می سازد، اما مادر جان! تو یک حزب الهی هستی قبل از آن که به یاد من فکر کنی به صحرای کربلا بیاندیش، به آن لحظه ای که حضرت زینب کبری در سن پنجاه سالگی مسئولیت یک کاروان زن و فرزند، یک بیمار را داشت. بیکر حسین (ع) را غرق در خون دید و با دژخیم زمان روبرو شد، او را با آن همه بچه اسیر شهر به شهر و کوی به کوی برای عبرت مسلمانان دیگر می کشاندند. تو نیز مادر برای آرامش روحم تبسم را به لب آور و خندان باش که فرزندان عاشقانه و خندان و خوشحال با حق تعالی در صحرای کربلا به عهد خود وفا کرد. گفتم برای کربلا یا شهادت یا پیروزی. پس مادرم تو خندان باش که فرزندان پیرو خط امام است و پشتتاز باشد، مادر جانم! سفارش به امام می کنم و امام را تنها نگذارید.

امین بنداد

اما تو خواهر عزیزم! تو قبل از اینکه دلسوز تن و جان من باشی راهنمای روح و روان من بودی، تو برای من گرچه یک خواهر بودی اما اسلوب اخلاق من بودی، خواهران مهربانم! می دانید از زمانی که ما تصمیم به حفظ اسلام به رهبری امام عظیم الشان گرفتیم تمام دنیا با ما از راه دشمن رفتار می کردند، میدانید از اول که ما آنها را بیرون کردیم روبرو شدیم با مخالفت ها و بعد جریان جاسوسانه و بعد فاجعه ی طبس که تبدیل به معجزه شد، بعد در دست دموکراتها، بعد جریان نقده، مشهد، قم یا گروه ها هر کدام با ما دست و پنجه نرم کردند، بار دیگر اشخاصی با مخالفت اسلام و هر بار یک بار آمدند و هرباری گروهی که شکست می خورد به لطف خداوند متعال می رفتند دنبال کارشان. اینجاست که باید قدر انقلاب و ارزش امام را بهتر بدانید، از زمانی که ما بانگ «لا اله الا الله» که همان نفی شرق و غرب است سردادیم می بینید هر روز یک بلا سر ما می آورند، یکبار با چهارصد و هفتاد و پنج روزنامه روبرو شدیم و درگیری داخلی و خارجی هر کدام به نحوی ما را مظلوم می دیدند. رئیس جمهور مهربانمان رجائی و نخست وزیر عزیزمان باهنر را از ما گرفتند و بهشتی مغز متفکر، مفتح، منتظری، دستغیب، مدنی ها و هزاران دختر و پسر جوان که ناآگاهانه به دامن کورها افتادند و با ترورهای پی در پی از برادران پاک حزب الهی شهید کردند. خواهر عزیزم! تو روشن به مسائلی، تو آگاهی، تو می دانی که اگر راهنمایی پیامبر گونه امام و کمک غیبی نبود ما در همان جریان طبس سقوط کرده بودیم. تو بدان که مسئولیت تو باید مانند حضرت زینب باشد، هم تو و هم خواهر کوچک و عزیزم بدانید و آگاه باشید من برای از بین بردن صدام کافر هجرت کردم و تو با قلمت و زبانت و حفظ حجابت و ظاهر و باطن خود مشت محکمی را بر پوزه صدام و آمریکای جنایتکار بزن و ندای منادیان نیمه شب را در سنگر به گوش مردم برسانید. خواهرم! شبهای جمعه برایم سورۀ الواقعة را قرائت کن، اما تو خواهر کوچکم گوش فراده به راهنمایی های خواهر بزرگ خود که آن آرامش روح من است و برای والدین عزیزمان فرزند مناسبی باشید و امام را تنها نگذارید.

و اما تو ای برادر عزیزم! نور چشم من، دنباله رو راه من، شما باید طوری باشید تمامی مردم راهی جبهه شوند و مردم باید از شما سرمشق بگیرند، برادرم! چطور من راهی جبهه شدم شما هم مثل من راه من و دیگر شهیدان را ادامه دهید. برادرم! من از شما هیچ انتظاری ندارم فقط خواهران مرا طوری تربیت کن که مشت محکمی به دهن آمریکا بزنند و شما اردلان جان! تو باید به علائق خود- که عشق به دنبال رسالت است- بیشتر باشید و برای امام سرباز جانباز باشید. نماز را به پای دارید که ستون دین است و در سنگر مدرسه به عنوان یک سنگردار و آینده ساز و به عنوان پیام رسان خون شهدا، تقوا را پیشه خود ساخته و به عنوان یک انسان متعهد از خرمن علم و معرفت خوشه های پرحاصل و گرانبها بچین و بدان که انقلاب ما بیش از هر جناح دیگر از فرهنگ بیشتر مورد دید دشمنان است و این سنگر جز با در صحنه بودن افراد مومن و دلسوز حفظ نمی شود، پس در کار دانش اندوزی کوتاهی نکن. و شما ای مردم! بیاد آورید زمانی را که یک پاسبان بر شما حکومت می کرد، امروز قرآن کریم حاکم است. مردم! بیاد آورید زمانی را که تلویزیون این مملکت اسلامی درس بی حجابی و هرزگی می داد و به دختران ما در تلویزیون و سینما فحشا و مشروب خواری و بی بندوباری و لاتی را می داد، امروز درس تقوا می دهد. بیاد آورید با آوردن سال ۲۵۰۰ می خواستند تاریخ هجرت پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) و جریان اسلام را از بیخ کوتاه کنند و امروز ما به امانت خود بازگشت کرده ایم. پس حالا خدا را شکر کنیم به خاطر این نعمت خدا داده و او را تنها نگذارید و دعا کنیم شاید شکر او را به جا آورید. ای مومنین دست روی سوی خدا کنید و بگویید: خدایا گناهان ما را ببخش و گناهان این شهید را ببخش.

والسلام



شهید دانش آموز

رضا بی آزار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا بی آزار
رضا بی آزار در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا
شیرزادگان و پدرش حسین بی آزار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا بی آزار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۰ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه
شلمچه در اثر متلاشی شدن بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ساروکلا شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



شهدای دانش آموز

سعید بی باک

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعید بی باک

سعید بی باک در ۱۵ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عذرا منصف و پدرش تقی بی باک پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس صرفه جو و ۱۷ شهریور و دبیرستان مولایی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سعید بی باک در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت گلوله تانک به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سعید بی باک

بسم الله الرحمن الرحيم

« مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَصَى نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا » احزاب
با سلام بر مهدی موعود و نائب بر حق او و بر شهیدان راه الله. من در آن دنیا از شما مردم حزب الله خجالت میکشم
که با وجود مشکلات در تشیع جنازه من شرکت کردید.

برادران حزب الله من به خاطر حمایت از اسلام و مکتب نجاتبخش و قوانین روحبخش قرآن به جبهه های جنگ
شتافتم زیرا مرگ برای همه است و چه زیباست اگر در راه خدا باشد و چه شیوا فرمود سالار شهیدان: مرگ را
مطاعی گران بهاست به بهایی جز شهادت نفروشید. بار الها از همان زمان که از خانه حرکت کردم خودت میدانی که
هدفی جز رضای تو نداشتیم، تنها به خاطر رضای تو و حفظ اسلام و دین تو و به فرمان ولایت فقیه آمدم. خداوندا
مرا قدرت استقامت در انجام وظیفه را به نحو احسن عطا فرما. بار خدایا، تنها یاور وقت تنهائی و احتیاج که پدر و
مادرم بودند برای رضای تو رها کردم و به جبهه آمدم، به من قدرت دوری آنان و به ایشان صبر در شهادت عنایت
فرما. خداوندا به من شجاعتی چون علی(ع) عطا فرما تا قدرت در بدن و خون در رگ دارم دشمن زبون را نابود
کنم و ترس از مرگ (شهادت) را از دلم بیرون کن.

پدر بزرگوارم! شما که در شبهای زمستان و گرمای تابستان رنج های زیادی را متحمل شدید تا جسم و روح مرا
آنطور که باید باشم تربیت کردی تا لیاقت جبهه رفتن را یافتم، شما که هم پدر و هم مربی خوبی در این دنیا برایم
بودید تا راه خوب از بد را بشناسم و هر جا لغزشی از من دیدید مرا بازداشتی و هدایتیم کردید، همه و همه را مدیون
شما هستم و شما را به جان مهدی (عج) مرا ببخشید و حلالم کنید.

مادر مهربانم! تو برایم همواره مادری نمونه بودی آنچنان که همیشه آرزو می کردم تا توفیقی بیابم و شرح حالت را
به عنوان زنی از زنان قهرمان بنویسم تا سرمشقی برای دیگران باشد. مادر جان! تو شغل مادری و تربیت فرزندان را
به عنوان عبادتی بزرگ و تکلیفی الهی می دانستی و در قبال آن خود را در برابر خدا سخت مسئول می دیدی، تو
گویی باور داشتی که « شغل مادری همان شغل انبیاست » اگر یک فرزند خوب به جامعه تحویل دهی آنقدر ارزش
دارد که نمی توان آن را توصیف کرد.

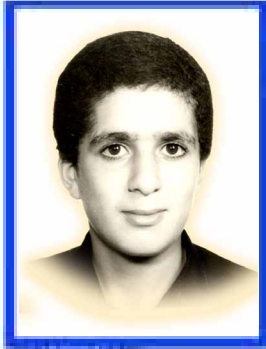
مادر عزیزم! تو گویی با تمام حرکات، با تمامی صبر و استقامت در انبوه مشکلات به تمام مادران عالم درس میدادی.
مادر جان! شما و مادران حزب الله با دستی گهواره بچه هایتان را تکان می دادید و با دست دیگر سرنوشت جهان
را رقم می زدید. مادرم! تو راز زندگی را در تعبّد به این حقیقت یافته بودی که باید بنده خوب خدا و مجری احکام
و تکالیف الهی بود، نخستین و مهمترین تکلیف را در تربیت فرزندان می دانستی، همیشه خود را شرمنده می بینم
از اینکه نتوانستم ذره ای از این همه زحمات و محبت های شما را جبران کنم.

برادرانم! از امروز دیگر روز خموشی و سکوت نیست، امروز حرکت و قیام به خاطر خداست، امروز شما موظفید
از خون شهیدان برای احیای اسلام کمال استفاده را نمایید.

و شما ای خواهرانم! حجاب مهمترین وظیفه ی شماست، همانطور که تاکنون حفظ کردید از این به بعد هم بیشتر
حفظ کنید، زیرا سیاهی حجاب تو کوبنده تر از سرخی خون من است.

به فامیل هایم بگویم تنها راه راست راهیست که امام بزرگوار خمینی کبیر می رود و از تمام کسانی که حق تعلیم بر
من دارند حلالیت می طلبم.

سعید بی باک - ۱۳۶۵/۹/۷



شهادت
آموز

محمد مهدی پناهنده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد مهدی پناهنده
محمد مهدی پناهنده در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه محمدی و پدرش محمود پناهنده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس جمنان با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد مهدی پناهنده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۳ منطقه شلمچه در اثر
جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۶ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای سید نظام
الدین شهرستان شهید پرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد مهدی پناهنده

بسم الله الرحمن الرحيم



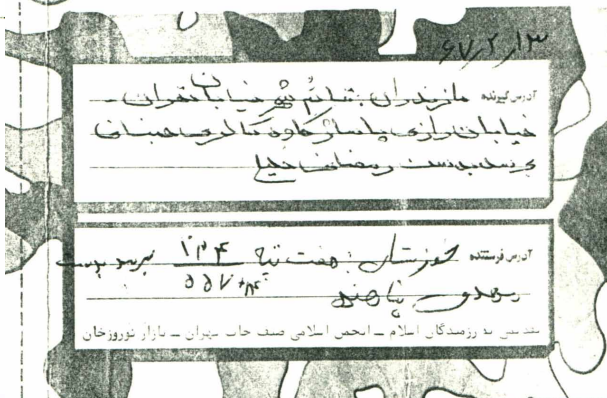
انشاء الله تعالى بروم قدسی و نماز وحدت بخوانیم (امام خمینی)

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود سلام به خانواده های معظم شهدا - جانانان ابراهیم : مفودین

سلام : سلام خدمت شما مردم مریح و برادر رمضان امیدوارم که حال شما خوب باشد و اگر انوالی
 از فرزندان شریفی
 از این حقیر برادر کوچک تان بگذرد خواه استیج خوب همسرم امیدوارم که حال شما خوب باشد و
 بیامر نشود باشید مریح خانم من فعلاً در وقت تپه در گردان امام محمد باقر همان که بارضی
 در آن بودم در دهان گروهان برادر رمضان به مامان بابا ، آقا خلیل و خانم خلیلی
 در دیگر فامیلیا سلام برسان تمام بچه های جناب با هم هستیم اسامی آنها بدین شرح هست
 تسلیات لشکر
 ۱- اکبر نیوزی ، علی ابراهیم جیبی ، مودت ، لشکر ، لولیساق ، حبیبی هم همان جا (علی جیبی)
 ۵- مقوس قلی شزادی - نور علی فلاپور - ریح جیبی - قاسم لطیفیان - علی اسفر زمضانی
 ۱- رحمت آهنگران ، ابراهیم جیبی ، گران علی لیبی ، اب طالب و از اینانی ، در گردان امام
 محمد باقر هستند و چون این بار بی شهید را یکبار نشی من کرد برادرم حقاً ناراحت بنویس و شرح آنزوی
 حواصی نامه برقی مع سلام برسان

«۵۶»





شهید دانش آموز

عابد پوریحیی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عابد پوریحیی

عابد پوریحیی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلون اصغری و پدرش شیرآقا پوریحیی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اسلامی و والفجر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عابد پوریحیی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۹ منطقه کردستان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عابد پوریحیی

بسم الله الرحمن الرحيم «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۱
 درود بر انبیا و اولیا از آدم تا محمد (ص) و درود بر امامان شهید (ع) و با درود بر نائبان بحق امام زمان (عج) بخصوص خمینی روح الله ای گشایش بخش دل‌های پر غم و اندوه و ای پناه بی‌پناهان! بار دیگر به درگاهت روی آورده و حیران و سرگردان به در خانه ات آمده‌ام. خداوندا! تو می‌دانی در زمانی زندگی می‌کنیم که ظلم و فساد و غارت و چپاول زمین را فرا گرفته و اکنون که تمامی کفر در مقابل تمامی اسلام قرار گرفته‌اند لحظه حساسی است که بر دین اسلام می‌گذرد و اینک به جبهه رفتن و دفاع کردن از دین اسلام و میهن اسلامی، واجب شرعی می‌باشد.

من به عنوان یکی از سربازان و فرزند امام خمینی، تصمیم گرفته‌ام که به سهم خود حرکت کنم و برای آزادی ملت‌های مظلوم اسلامی بکوشم. جهان خواران غرب و شرق و مزدوران وابسته آنان خود می‌دانند که اگر اسلام پا بگیرد دیگر جایی برای ماندن آنان نیست و واژگون خواهند شد و از این رو (تمام سعی (خود را) دارند که اسلام را از بین ببرند و یا به‌گونه‌ای عمل کنند که مانع از شناخت واقعی اسلام شوند. برای این منظور چه کارها و چه توطئه‌ها علیه مسلمانان انجام نمی‌دهند و چه بلاها بر سر مردم مسلمان نیاورند اینان چه می‌خواهند؟ این جاست که اگر انسان بمیرد حق دارد بلی اینان می‌خواهند اسلام را نابود سازند از این روست که ناراحت می‌شوم و به خود می‌آیم. (چه کنم؟ مسؤولیت خیلی سنگین است. مسؤولم در قبال خون شهدا، و باید خط سرخ امام خمینی را پاسداری کنم) بنابراین عزم رفتن به سوی خدا و تکامل و رشد و انسانیت گرفتم و هجرت کنم و دست جنایتکاران را از سرزمین اسلامی مان قطع کنم. در این هنگام است که به فکر مرگ و شهادت می‌افتم من علی (ع) را بیاد می‌آورم که می‌فرماید: «سوگند به خدا، علاقه‌ام به مرگ بیش تر از علاقه طفل به شیر پستان مادر است». وقتی او این چنین می‌فرماید دیگر ما را چه باک که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است. بنابراین هر کس خود را پیرو علی (ع) و امام حسین (ع) می‌داند باید علی وار و حسین وار باشد. لذا از برادران و دوستانم می‌خواهم برای شادی روحم و هم‌زمانم در جبهه بیش تر حضور یابند. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «مسلمانی که جهاد نکرده باشد و یا لااقل در دلش آرزوی جهاد نداشته باشد اگر بمیرد به شعبه‌ای از نفاق مرده است» پس سنگرها را پر کنید که در غیر این صورت خیانت به اسلام و خون شهدا می‌باشد و در این جهاد آزمایش می‌شویم و این جنگ هم یک آزمایش بزرگی است برای ما که تا چه حد می‌توانیم استقامت داشته باشیم. همیشه طرفدار حق و مخالف باطل باشید.

«۵۸»

ملت مسلمان! دست به دعا برداشته و از خدا بخواهید که به عمر رهبر عزیزمان بیفزاید. کاری که رضا و خوشنودی خدا را در پی دارد بر کاری که موجب قهر و خشم خداست مقدم بشمارید و برخلاف هوای نفس خود بکوشید تا اتحاد و همبستگی خود را هر چه بیش تر کنید و بدانید که تنها راه سعادت همین است. همیشه به فکر دنیای فانی، مادیات و به فکر سرمایه نباشید چون این دنیا وسیله‌ای است برای آخرت و از دنیا استفاده درست بنمایید و حس دل‌بستگی به این دنیا را کنار بگذارید و به فکر آخرت باشید. از شما پدر عزیزم نهایت تشکر را می‌نمایم که برای من زحمت فراوان کشیدید و مرا این گونه تربیت کردید که بتوانم حسین وار حرکت کنم و حسین وار شهید شوم. خانواده محترم و عزیزم! شما را به تقوا و صبر و شکیبایی سفارش می‌کنم و از شما می‌خواهم طوری برای من عزاداری کنید که خدای نکرده باعث خوشحالی دشمنان دین اسلام نگردد. برادرانم و خواهرانم! از شما می‌خواهم خدا را فراموش نکنید و همیشه ذکر خدا بر لب و تقوا را سرلوحه کارهایتان قرار دهید و نماز را بپا دارید و فضایل اسلامی و حجاب را مراعات نمایید که در این صورت در هر دو جهان وارسته خواهید شد. پدر عزیزم! از شما معذرت می‌خواهم که نتوانسته‌ام برای شما مفید باشم و اگر شما را ناراحت کرده‌ام مرا می‌بخشید هر چند از دست دادن فرزند برای شما سخت می‌باشد، به هر ترتیب باید تحمل کنید. اگر شهادت من در پیشگاه خداوند قبول گردد اول شفاعت شما را از خداوند متعال خواهیم. مجالس عزاداری را سبک بر گزار کنید و به ختم قرآن کفایت نمایید و از ملت متعهد و مسلمان هم می‌خواهم که کاری نکنند که خرج برای خانواده ایجاد شود. از امت شهید پرور می‌خواهم گوش به فرمان امام دهند و هم‌چنان در خط انقلاب بمانند و تارسیدن به قله پیروزی در مقابل دشمنان خود بایستند. همچنین در آخر موقیعت ملت عزیز ایران و پاسداران و سربازان اسلام و خانواده عزیزم را از خداوند خواستارم. در ضمن وصی این جانب پدرم می‌باشد. ۱۳۶۵/۷/۵ - خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگه‌دار - عابد پوریحیی

پاورقی: ۱- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۰ = آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان در نزد خدا برتر است و آن‌ها پیروز و رستگارند.



شهدای دانش آموز

جعفر پورمند

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر پورمند

جعفر پورمند در ۱۲ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنساء یعقوبی و پدرش عسگری پورمند پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس گل افشان و آهنگر و آموزشگاه بهیاری بابل با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر پورمند در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰ منطقه هفت تپه در اثر اصابت کالیبر هواپیما به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گل افشان بیشه سر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جعفر پورمند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ»

این حقیر جعفر پورمند فرزند عسکری متولد ۱۳۴۷ با شماره شناسنامه ۸۹۶ وصیتنامه ام را هر چند که قلبم تاب نوشتن در مقابل شما امت شهید پرور ندارد، آغاز می کنم.

با نام الله آرام بخش قلوب مومنان و درهم کوبنده ظالمان و ستمگران و طاغوتیان و با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و با سلام بر نائب برحقش حضرت امام و با درود به ارواح پاک و مطهر شهدای گلگون کفن راه حق و عدالت و آزادی از هایبل تا حمزه سیدالشهدا و از حمزه سیدالشهدا تا شهدای کربلای ابا عبدالله و از شهدای کربلای حضرت ابا عبدالله تا کربلای خونین ایران، سخنانم را با شما امت شهیدپرور آغاز میکنم:

قبل از هر چیز باید هدف رفتنی به جبهه و مبارزه با دشمنان دین خدا را عنوان نمایم؛ از آنجایی که قرآن بارها و بارها و کرارا در چند جا شدیداً می فرماید: وقتی دین خدا به خطر افتاد و پرچم اسلام از حالت سربلندی گرایش به سرنوینی را به خود گرفته است باید به جبهه رفت و با دشمن مبارزه کرد حتی اگر تا پای جان شخص هم تمام شود. لذا این حقیر بر خود در چنین موقعی که که دین اسلام بخطر افتاده واجب می بینم که سوی جبهه بشتابم و همراه با دلاور مردان جبهه توحید با این دشمن از خدا بی خبر مبارزه نمایم و اگر لایق شوم با خون خود بتوانم در رشد درخت پر بار اسلام کمکی نمایم و تنها هدفم جهت رفتن به میدان مبارزه فقط و فقط الله و برای رضای حق تعالی می باشد. و اما هم اکنون صحبتی دارم با خانواده عزیزم؛

هان ای پدر و مادر! من می دانم داغ جوان خیلی سخت است و بعد از شهادتم اگر گریه و زاری کنید حق دارید چرا که یک عمر با رنج و سختی مرا بدین جا رساندید، ولی شما باید به این نکته فکر کنید که، ای پدر و مادر! نکند خدای ناکرده طوری گریه و زاری کنید که دشمن را خوشحال کنید، اگر می خواهید اشک بریزید باید قطره قطره اشکتان تکان دهنده باشد و باید طوری باشد که عزیزان دیگر را بر علیه متجاوزین بشورانید.

ای مادر عزیزم! هرگز ناراحت نباش چرا که من امانتی بودم که خداوند بدست تو سپرد و امروز باید افتخار کنی که امانت را به خدا برگرداندی و چنین فرزندی داشتی که توانستی امروز به پای دین خدا هدیه کنی و اما تو که ای پدر عزیزم! می دانستم که آرزو داشتی یک روز در حجله دامادی من شرکت نمایی ولی امروز بدان و ببین که عروس من اسلحه من و حجله من در سنگر من و رگبار و گلوله نقل و نباتم و لباس رزم من لباس دامادی من و بر این حجله دامادی که همانا خداوند ان شاء الله راضی است افتخار کن.

و اما ای خواهرم! تنها پیامم به تو ای خواهر این است که امروز باید همانند زینب (سلام الله علیها) شجاعانه دنبال رسالتم با حفظ حجابت برعهده گیری و به این مزدوران نشان دهی که هرگز از پای نمی نشینی و با این از خدا بیخبران می جنگی و مبارزه می کنی.

و اما تو ای برادرم! اگر واقعا می خواهی ادامه دهنده راه شهدا باشی تنها وظیفه ات امروز در سنگر مدرسه است و باید درس بخوانی تا با اسلحه قلمت بتوانی مشت محکمی بر دهان دشمنان دین خدا بزنی.

و اما شما ای برادران و دوستان حزب الله! تنها سفارش و پیام خدمت شما عزیزان این است که وحدت را حفظ کنید و به دشمنان اجازه نفوذ ندهید و بی تفاوتی و تفرقه را کنار بگذارید، نکند یک وقت خدای نکرده از همدیگر جدا شوید و هدف اصلی را فراموش کنید و سعی کنید بیشتر به جبهه ها بشتابید و فقط به سخنان رهبرتان حضرت امام گوش فرا دهید چرا که ایشان رهبریت عالی قدر و بزرگ راهنمائیست والا مقام.

از همه شما التماس دعا دارم و از شما عاجزانه تقاضای حلالت می طلبم و پیش خدا از برای من طلب استغفار بکنید و هرگز امام را تنها نگذارید و جبهه را فراموش نکنید.

(خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الحقیر جعفر پورمند - ۱ / ۱۰ / ۶۴ - مطابق با نهم ربیع الثانی سال ۱۴۰۶



شهدای دانش آموز

مهدی تیرخاطر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی تیرخاطر

مهدی تیرخاطر در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرجس خاتون رضایی و پدرش محمدعلی تیرخاطر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس خاطر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی تیرخاطر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۷ عملیات کربلای ۴ منطقه اروندرود در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. بیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خاطر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی تیرخطیر

بسم الله الرحمن الرحيم - «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ»

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و با درود و سلام به رهبر کبیر امام خمینی و با درود و سلام بر رزمندگان پرتوان اسلام. وصیت نامه‌ی این جانب مهدی تیرخطیر ساکن روستای خطیر کلا - قبل از شروع وصیت نامه، هدف و انگیزه‌ام را از رفتن به جبهه بیان می‌کنم؛ «هدف و انگیزه‌ام از رفتن به جبهه‌ها فقط برای دفاع از دین اسلام و قرآن و برای رضای خدا می‌باشد و برای پول و برای مقام به جبهه‌ها نرفتم» و از امت اسلامی می‌خواهم که اسلحه به زمین افتاده‌ی شهدا را برداشته و به مقابله برخیزند و نگذارند که سنگر شهیدان خالی بماند و آن‌هایی که قدرت جنگیدن ندارند با مال خود با خدا معامله کنند و نکند کسی از شما در طول چند سال جنگ در برابر این جنگ بی تفاوت باشد که در پیش خداوند و شهدا مسؤول هستید. از امت اسلامی می‌خواهم که مانع از رفتن فرزندان‌شان به جبهه‌ها نشوند و خود دست فرزندان‌تان را گرفته و عازم جبهه‌ها کنید.

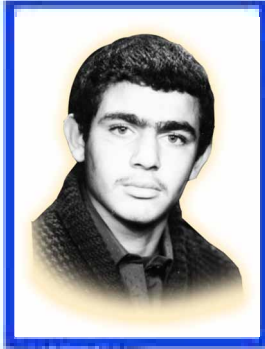
در این زمان همه‌ی کسانی که قدرت جنگیدن دارند باید جبهه‌ها را پرکنند، امروز جنگ در رأس همه کارها می‌باشد^۲ و هیچ چیز مانع آن نمی‌شود. و از پدر و مادرم می‌خواهم در طول این چند سال زحماتی را که برایم کشیدید تا کمکی برای شما باشم مرا می‌بخشید از این که نتوانسته‌ام حق شما را ادا کنم و ان شاء الله اجرتان را از خدا می‌گیرید. و از مادر مهربان می‌خواهم که آن شیر پاکت را بر من حلال کنی و راضی به رضای خداوند باشید که هر چه خدا خواهد همان خواهد شد. و از برادران بسیج و انجمن اسلامی می‌خواهم که سنگرها را پر کنید و به سوی جبهه‌ها هجوم بیاورید چون که شما باید در این کارها پیش قدم باشید تا دیگران دنبال روی حرکات شما باشند و مساجد را پر کنید و در دعاها، کمیل و توسل و نمازهای جمعه و جماعات و مراسم و جلسات مذهبی شرکت کنید که دشمن با شرکت شما در چنین مراسم از خود بی‌خود می‌شود و به هراس در می‌آید.

در پایان از خواهران و مادران می‌خواهم که حجاب اسلامی خود را حفظ کنند، با حجاب خود حافظ خون شهدا باشند چون که حجاب شما خواهرم و مادرم از خون سرخ ما رنگین تر است. و در آخر از پدر و مادر و خواهر و برادران مهربانم می‌خواهم که در شهادتم، غمگین نباشید و گریه نکنید، استواری شما دشمن را به لرزه در می‌آورد ولی اگر ناراحت باشید و گریه کنید دشمنان خوشحال می‌شوند و در این صورت است که انقلاب ما رو به شکست می‌رود. به امید زیارت کربلا، وصیت نامه‌ام را به پایان می‌برم.

به امید پیروزی حق بر باطل - مهدی تیرخطیر ۱۳۶۵/۶/۲۲

پاورقی: ۱- سوره‌ی صف آیه‌ی ۴ = همانا خداوند یگانه، کسانی را دوست می‌دارد که در راه او به حالت صف بسته پیشکار می‌کنند گویی بنایی آهنین اند.

۲- کتاب (در جسجوی راه از کلام امام - دفتر دوم - جنگ و جهاد - از مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر - چاپ دوم - از سخنان امام(ره) در جمع نمایندگان مجلس شورای اسلامی و فرماندهان سپاه پاسداران در مورخه‌ی ۱۳۶۱/۶/۹ - که فرمود: الآن جنگ در رأس امور است. ص ۲۲۵)



شهید دانش آموز

مظفر تیری خطیر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مظفر تیری خطیر

مظفر تیری خطیر در ۱۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه هاشمیان و پدرش محمد تیری خطیر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس کفشگر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مظفر تیری خطیر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه سلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مظفر تیری خطیر

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الكاظم (ع): رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبَيْرِ الْحَدِيدِ لَا تَزِلُّهُمْ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجْبُونُونَ وَعَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ - مردی از اهل قلم مردم را به سوی حق دعوت می کند، گروهی از مردم به گرد او فراهم می آیند مانند پاره های آهن که طوفانهای سخت نمی تواند آنان را از راهی که در پیش گرفته اند منحرف کند و هرگز از جنگ و جهاد در راه خدا خسته نمی شوند و از هیچ چیز هراس ندارند و برخدا توکل می کنند و سرانجام کار به سود متقین خواهد بود.

با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود (ع) و با سلام و درود بر خمینی کبیر این پیر جماران که قلب تپنده ملت است و با سلام و درود بر شهیدان صدر اسلام و کربلای حسینی و شهیدان کربلای خمینی و با سلام و درود بر تمامی رزمندگان جان بر کف که با نثار خون می خواهند درخت اسلام را آبیاری کنند.

پیش از هر چیز سلام بی پایانم را نثار پدر و به خصوص مادر عزیزم می کنم که شهبای خوابی و روزها با تحمل رنج بسیار سعی کرده فرزندان را نیک تربیت کند و آنان را به جامعه هدیه نماید. هر چه در مورد پدر و مادرم بگویم کم گفته ام. پدر و مادرم و برادران و خواهرانم و ای امت حزب الله! به شما سفارش می کنم از امام عزیز پیروی کنید و او را تنها نگذارید و همیشه از روحانیت حمایت کنید چرا که ما مردم معتقدیم ولایت فقیه استمرار حرکت انبیاء است و یکی از ارکان دین، ولایت است و اطاعت از ولایت و اسلام آنقدر شیرین است که فقط با عمل، شیرینی و لذت آن حس می شود. ای عاشقان مکتب رسول الله و ای دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت! بدانید که این درس آنقدر شیرین است که با چشم نمی توان آن را درک کرد بلکه باید با عمل آن را دریافت.

ای کسانی که کلمه طیبیه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری کردید، این کلمه طیبیه را در قلب خود جای دهید و بدان جامعه عمل پوشیده، چرا که کلمه طیبیه «لا اله الا الله» نام خداوند است و یاد خداوند باید چنان لرزه بر بدن بیاندازد تا انسان مانع از آن گردد که به هر کس یا هر چیز غیر خدا روی آورد و آنچه قلب را تسکین بخشد که با وارد آمدن مشکلات جز رضای خداوند چیز دیگری بر روح و قلب او نباشد.

ای کسانی که هنوز مفهوم شهادت را درک نکرده اید، بدانید خون شهید بر زمین نمی ریزد مگر اینکه هر قطره ای از خون شهید به دریایی متصل گردد و به صورت موجی در جان و روح مسلمانان اثر خواهد گذاشت و آنان را به حرکت در خواهد آورد، شهید می سوزد و به جامعه ای خود نورانیت و روشنایی می بخشد. ای کسانی که از روشنایی سوختگان بهره می برید! بدانید که در قبال این واقعه وظیفه بسیار دارید، من به شما سفارش می کنم به یاد مرگ باشید و از مرگ غفلت نکنید. ما می دانیم این دنیا موقتی است و کارهای خوب و بد ما محاسبه می شود، یاد مرگ و روز قیامت سبب می شود تا چشم و گوش خود را باز کنیم و از تند روی یا زیاده روی باز ایستیم، پس بیشتر به یاد مرگ باشیم و آن را فراموش نکنیم.

چند کلمه با خانواده ام صحبت دارم؛ پدر و مادرم! مرا ببخشید که شما را اذیت و آزار نموده ام، خداوند به شما صبر و استقامت عنایت فرماید. از برادران و خواهرانم می خواهم نمازهایتان را در اول وقت بخوانید که ثواب آن خیلی زیاد است. و از خواهرانم می خواهم که حجاب خود را حفظ کنند، و از خانواده ام می خواهم در روز تشیع جنازه ام گریه نکنند، اگر می خواهید گریه کنید برای سر بریده ای آقا امام حسین گریه کنید. دیگر وقت شما را نگیرم.

خدا یا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

«إلهي رَضِيَ بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»

۶۵ / ۱۱ / ۹ مظفر تیر خطیر



شهید دانش آموز

امامعلی جانزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امامعلی جانزاده
امامعلی جانزاده در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب علیپور و پدرش حجت الله جانزاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس خطیر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امامعلی جانزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امامعلی جانزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۱ »

« در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید و از حد تجاوز نکنید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد »
 با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود(عج) و با درود و سلام بر ابرمرد تاریخ، امام حسین(ع) و نائب برحق امام زمان و پیر جماران، امام خمینی و با درود و سلام به رزمندگان ظفرمند اسلام و با درود و سلام بر مردم شهیدپرور استان مازندران و بخصوص شما مردم شهیدپرور خطیر کلا، این جانب امامعلی جانزاده فرزند حجت الله، وصیت می کنم که ای مردم! من آگاهانه به جبهه رفتم تا دین خدا را یاری کنم و شهادت را افتخار می دانم و شما مردم مسلمان هیچ وقت دعای کمیل را ترک نکنید و نگوید دعای کمیل؛ یعنی چه! دعای کمیل را علی(ع) به ما یاد داد اگر پیرو علی(ع) هستیم باید عمل کنیم. دعای کمیل شما را هدایت می کند و به خدا نزدیک تر می سازد و از راه بد باز می دارد، که راه بد شما را از خداوند و نماز و روزه و سعادت دور می کند. هیچ وقت مثل مردم کوفه نباشید که امام حسین(ع) و یاران با وفای امام حسین(ع) را تنها گذاشتند، شما ای مردم شهیدپرور خطیر کلا! امام را یاری کنید و در سر نماز امام را دعا کنید. دعای مان برای امام و رزمندگان اسلام می باشد که انشاءالله راه بسته شده کربلا را به روی علاقمندان به حسین(ع) باز می کند و در کربلا انشاءالله به امامت امام خمینی نماز جماعت بخوانیم. پدر عزیزم! مرا ببخشید که رضایت شما را نگرفتم و به جبهه رفتم ۲ من نمی توانستم تحمل کنم و در پشت جبهه بمانم و دیگران از اسلام و کشور ما دفاع کنند. آرزوی من این است که در راه خدا با شهادت بمیرم. برای من گریه نکنید که دشمنان خوشحال می شوند، از خدا بخواهید که به شما و همه خانواده های شهدا اجر بدهد.

مادر عزیزم! مرا حلال کنید، زحمات زیادی برای من کشیدید، امانت خدا بودم به صاحب آن پس دادید. ناراحت نباشید ما برای اسلام رفتیم، دیگران هر چه می گویند، بگویند، زخم زبان بزنند ما تا خون داریم در راه اسلام جان فشانی می کنیم. مادرم! چون زینب حسین(ع) صبر داشته باشید.

خواهرانم! حجاب اسلامی را رعایت کنید که جهاد شما زنان حفظ حجاب است و رسانیدن پیام خون شهیدان. برای من ناراحت نباشید، گریه و ناله نکنید اگر می خواهید گریه کنید برای حسین(ع) گریه کنید که اجر و ثواب دارد. از همه ی فامیلان و دوستانم انتظار دارم که سلاح بر زمین افتاده ام را بگیرند و راهم را ادامه دهند و اگر بدی از من دیدند به بزرگی خود مرا ببخشند. در پایان طول عمر رهبر و پیروزی رزمندگان را خواستارم.

والسّلام - خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگه دار

حقیر امامعلی جانزاده - ۱۳۶۵/۱۰/۲۳ کربلای شلمچه

پاورقی: ۱- سوره ی بقره - آیه ی ۱۹۰

۲- در سال های اول جنگ تحمیلی امام خمینی(ره) اجازه پدر و مادر را برای رفتن به جبهه شرط می دانستند ولی پس از چند سال به علت نیاز جبهه و پیچیده تر شدن جنگ و حضور بیش تر رزمندگان اجازه پدر و مادر را برای رفتن به جبهه را واجب ندانستند.



شهدای دانش آموز

حسن جعفریان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن جعفریان
 حسن جعفریان در ۱۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده صغری طالبیان و پدرش موسی جعفریان پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کفشگر کلا و دبیرستان امام صادق رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید حسن جعفریان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن جعفریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ »

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهاء بهشت خریداری کرده و آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را به قتل برسانند یا کشته شوند.

بنام آن خدایی که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است و ذکر او مرحوم دل مجروح است و مهر او بلا نشینان را کشتی نوح است. با درود فراوان به یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و نائب بر حقش حضرت امام خمینی و با درود و سلام بی پایان به ارواح پاک تمامی شهیدان اسلام و به امید پیروزی تمامی رزمندگان اسلام که با نثار خون خود درخت تنومند اسلام را آبیاری می کنند، وصیت نامه ام را شروع می کنم؛

چند وقتی هوای دیدار معشوق کرده و می خواهم به آنجایی بروم که جای حقیقی من است و از این دنیای تنگ و کوچک جدا شوم و به جایی بروم که لایق انسانهای خداگونه است، جایی بروم که شهیدانی مانند شهیدان انقلاب و شهدای محل که در این مزار خفته اند و دیگر شهدا رفته اند. اکنون وقت تنگ است باید حرکت کرد و روحم اجازه نمی دهد که در دنیا لبریز از گناه بمانم و من آوای رسیدن به معشوق را در خود زمزمه می کنم مانند تشنه ایست که به آب احتیاج دارد و یا گرسنه ایست که خود را به هر دری و پیکری می زند تا نانی به دست آورد و یا مانند عاشقی است که برای معشوق خود دست به خودکشی میزند. ولی این را نیز بگویم این عشقی که در جسدم و روحم به وجود آمده است بالاتر از همه چیز هاست، عشقیست که وجودم را می سوزاند و هر روز بیشتر و بیشتر مرا به سمت خود می خواند عشق به الله، و دل به دریای عشق الهی میزنم و خود را فدای معبود خویش می کنم و این را هم بگویم من با آگاهی و با انتخاب خود در این راه که راه حسین (ع) است قدم گذاشتم و از آن زمان که من این راه را شناختم و انتخاب کردم روز به روز که از عمرم می گذشت موفق تر و پربارتر در زندگی گام بر میداشتم، لذا اگر توفیق بیشتری پیدا کردم و سعادت نصیب شد و به سوی خدای خویش پرواز نمودم، هیچکس مسئول مرگ و یا شهادتم نیست جز خدای.

و اکنون چند سخنی با پدرم؛ پدر جانم! سلام علیکم، من می دانم که چقدر در زندگی صبور بودید، پس اگر خبر شهادتم به تو رسید همچنان صبوری خودت را حفظ کنی و دو رکعت نماز شکر بجا آوری که خداوند صابران را دوست می دارد، خب پدر جان! اگر آرزو داشتید و دلتان می خواست که به موقع برایم خواستگاری بروید و ازدواج کنم، حال برایتان عرض کنم که بخواسته خود رسیدید چون من روزی که اعزام می شوم روز خواستگاری من است و روزی که برای عملیات آماده می شوم روز عروسی من، وقتی که به خاک سپرده می شوم هنگام حمله رفتن من است، آیا عروسی از این بالاتر می خواهید که فرزندان رستگار در دو عالم شود؟

و اکنون چند کلمه سخنی با مادرم؛ سلام علیکم، و تو ای مادر جگر سوخته ام! می دانم که داغ فرزند برایت مشکل است، چه کنم؟ جبهه ها احتیاج به من و امثال من دارد، وقتی که خبر شهادت مرا شنیدی به یاد خدا باش که قرآن می فرماید: « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » که به یاد خدا دلها آرام می گیرد. و به تو سفارش می کنم که بعد از مرگم گریه مکن چون داغ من از داغ علی اکبر بزرگتر نیست و اگر می خواهی گریه کنی برای سر بریده حسین (ع)

حسن جعفریان

و گلوی پاره پاره شده علی اصغر (ع) گریه کن، چون آنها بعد از شهادتشان کسی را ندشته اند که برای آنها گریه کند، چون خانواده آنها را به اسارت بردند. و مادرم! این همه مصیبت ها و ناله های یتیمان آزمایش است از سوی خداوند بر بندگانش، پس سعی کنید از این آزمایش الهی خوب بیرون بیایید تا روز قیامت شرمسار زینب (س) نگرید.

و چند جمله سخنی با برادرانم؛ سلام علیکم، برادرانم! متوجه باشید که حتما در جریان فعالیت های سیاسی و عقیدتی در وهله اول به نبرد با نفس اماره برخیزید و هرگاه یقین حاصل کردید که در این امر پیروز و موفق بیرون آمدید و از دوستی دنیا و زرهای کوچک و پلید دنیایی بریده اید و عشق به خدا و حالت های عرفانی در شما پدیدار گشته و رو به اوج سعادت هستید، آن موقع وقت را غنیمت شمرده حتما برای دستیابی به اهداف عالیۀ اسلام و برای پیوستن به معشوق مطلوب خود حتما به جبهه ها روی آورید، چون مرحله نهایی مبارزه با نفس، با پر هستی خویش گذاشتن است. و از شما برادران خوبم قاسم، عباس، مهدی و صادق می خواهم که هیچگاه نگذارید پدر و مادر ناراحت شوند و همیشه سر وقت نماز و درس های خود را بخوانید، با همدگیر همان مهربانیت را حفظ کنید و سر نمازها دعا به جان امام و رزمندگان را از یادتان نرود که ماها هر چه داریم از امام عزیزمان است.

سخنی با خواهرم؛ خواهر عزیزم سلام، از شما تقاضا دارم که همچون مادر همه فرزندان اسلام و دختر رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه بانوی نمونه جهان اسلام در حفظ حجاب اسلامی و اخلاق و آداب اسلامی را رعایت کامل داشته باشید و همچون حضرت زینب (س) پیام ماها را به گوش دیگران برسانید.

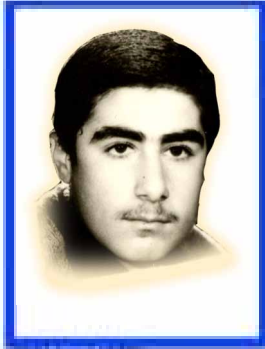
سخنی با امت حزب الله محل و امت شهید پرور؛ ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند. شهید آیت الله دکتر بهشتی - سلام علیکم برادران، سفارش بنده حقیر برای شما برادران حزب اللهی؛ که کارهایتان فقط برای رضای خدا باشد حتی یک کلام و یا یک قدم که برمی دارید فقط برای رضای خدا باشد و خالصانه در راه پیشرفت انقلاب و اسلام گام بردارید. همیشه رضایت امت شهید پرور را به خود جلب نمایید زیرا شماها امید امام عزیز و جامعه اسلامی هستید و ملت شماها را به چشم یک مسلمان انقلابی می نگرند و شماها را الگوی جامعه ی خود قرار بدهند. و برادران عزیز! وحدت را همیشه حفظ نمایید و نماز را قبل از خوردن غذا به جای آورید، از نماز جماعت غفلت نورزید و در آن شرکت کنید و هیچگاه خودتان را به خود وانگذارید و همیشه خداوند را یار و مدد کار خود قرار بدهید و در تمام تجربه ها و اندیشه های خود را در فکر خدا و اسلام و امام باشید و سعی کنید با برادران کوچکتر از خودتان خوش رفتاری کنید که امام عزیزمان در اینجا می فرماید: رهبر من آن نوجوان دوازده ساله می باشد که نارنجک به دست می گیرد و زیر تانک دشمن می رود و خود را فدا می سازد.

برادران! سعی کنید مخلص باشید که ان شاء الله هستید، اتحاد همدیگر را به کوری چشم منافقین حفظ کنید. در پایان از پدر و مادر و برادران و خواهران و از کلیه دوستان و فامیلان و آشنایان و همکلاسی هایم و امت حزب الله محل و انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت می خواهم که اگر از این بنده حقیر بدی دیدند مرا عفو بکنند.

دعای همیشگی را با صدای بلند سه مرتبه تکرار نمایید:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، تو را به جان مهدی خمینی را نگهدار. آمین

خداحافظ - حسن جعفریان - ۱۵ / ۱۱ / ۶۵



شهید دانش آموز

محمد رضا جوادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا جوادی
محمد رضا جوادی در ۴ بهمن ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره قهاری و پدرش محمود جوادی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس حر و دهقان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا جوادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۹/۰۵ منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۰»

محمد رضا جوادی

بسم الله الرحمن الرحيم

« مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَى دِيْنَتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيْنَتِهِ وَ أَنَا دِيْنَتُهُ »

آنکه مرا طالب شد می یابد، آنکه مرا یافت خواهد شناخت، آنکه مرا شناخت دوستم خواهد داشت، آنکه مرا دوست داشت عاشقم می شود، آنکه مرا عاشق شد عاشقمش می شوم، آن را که من عاشقمش شدم او را می کشم، آنکه در این راه کشته شد خونهای او بر من است، و من خود خون بهای او هستم (حدیث قدسی)

سلام بر نائب امام، سلام بر تو ای مرد زمان که جهان را با رهبریت خود به لرزه درآوردی، درود بر تو که باعث بیداری آن جوانان که طعمه استعمار بودند و در شهوت های دنیایی خویش غوطه ور بوده و هیچ اندیشه برای رهایی از نفس خودشان نمی داشتند و شما با آن روح خدایی و آن سخنان دلنشین که از مکتب اسلام برخاسته آزاد کرده ای. ما هم با تمام وجودمان به ندای حسین (ع) که از حلقوم حسین زمان خمینی بت شکن بیرون آمد لبیک گفته و روانه جبهه های حق علیه باطل شده ایم، اکنون در جمع یاران و جانبازان نشسته و هر کدام ما خبر شهادت برادرانی که از قبل می شناختیم می دهیم و در اندیشه فرو می رویم، روزی می رسد که خبر شهادت من هم به گوش شما میرسد و سنگرم خالی گشته و سلاحم با خون سرخ شهادت آغشته گردیده است و صدای «الله اکبر» هنوز در آنجا با قیمت و از بین رفتنی نیست و جنازه بدون روحم را در بالای دستان شما بسوی قبرستان می برند و مرا در خانه ای که همه را در آنجا می برند، می برید و می روید و من هم در آنجا به سوال هایی که فرشتگان خدا از من میکنند جواب می دهم. نمونه بعضی از سوالها بدین قرار است: مالت چه به درد خورده جز کفن؟ عمرت را چگونه صرف کرده ای جز در ذکر خدا بودن؟ در این مدت چه عطاهائی پیش از پیش به آنجا فرستاده ای؟ همه این سوالهایی که می کنند مسئولیتی است که بر دوش ما بوده و ما هم در سایه ی رهبریت امام انجام داده ایم و آزاد شدیم. خوشحالیم گریه ندارد، شهادت یک سعادت است اگر از دوری ما و خالی ماندن در جامعه که یک خدمتکار اسلام بودیم ناراحتید پس گریه کنید که از قطرات اشک شما دریا می شود و گناهانم را پاک می کند و موج بر پیکر اسرائیل خورده و نابودش کند و گریه کنید به حال آن کسانی که در شب راه می روند و هنوز در خواب هستند و بیدار نشدن و شاید با رفتن ما که بانگ بیداری زده می شود بخود آیند و از خاموشی به روشنائی آیند.

و شما برادران! شما هم مانند شمعی شوید و ادامه دهنده راه حسین باشید و نگذارید که روشنائی که از خون خودم افروخته به خاموشی گراید.

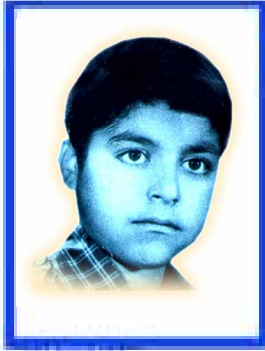
و تو ای خواهر من! که جوابگوی سوال های مذهبی ام بوده اید، همینطور ادامه بده و ندای مرا به گوش تمامی انسان هایی که می توانی بفرست.

و تشکر می کنم از تو پدرجان، تحمل کن و صبر داشته باش، مادر را دلداری بده و من هم هر چه بنویسم که گریه نکن می دانم می کنی، گریه خوشحالی بکن و دعا کن که خدا عمر امام عزیزمان را زیاد کند و نگذارد که با گریه شما منافقین خوشحال شوند و تو هم پیش حضرت زهرا(س) روسفید هستی. ای مادر! شهید، شمع محفل بشریت است که خود می سوزد و به جامعه روشنائی می دهد.

ضمناً ای ملت غیور و مسلمان! تمناً و خواهشی که از شما دارم، مخصوصاً شما دوستان و برادران من این است که هیچ وقت امام را تنها نگذارید و در دعایان امام را فراموش نکنید و نیز این شعار را پیوسته و همیشه بگویید:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. در ضمن اگر جسمم سالم به دست شما رسید مرا در آرامگاه سیدملال پیوسته پیش همسنگرم محسن ساداتی، شیخ علی احمدی، ابراهیم دستوریان دفن کنید.

« محمد رضا جوادی، اهواز پایگاه شهید بهشتی » در ساعت ۴ و ۱۰ دقیقه - تاریخ ۶۱/۹/۳



شهدای دانش آموز

یوسف جوینی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف جوینی

یوسف جوینی در ۷ مرداد ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سمانه جوینی و پدرش عباس جوینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ادیب و رزاقیان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یوسف جوینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت موج انفجار شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف جوینی

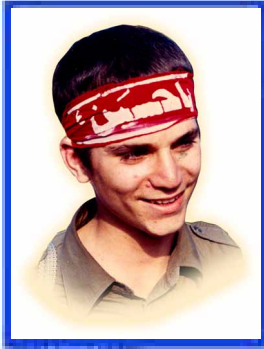
ویژگی ها و خصوصیات شهید:

این شهید در سال ۱۳۵۱ دیده به جهان گشود و در خانواده مذهبی در شب چهل و هشتم (۲۸ صفر) متولد شد و در سن هفت سالگی راهی مدرسه شد و به کلاس درس علاقه بسیار شدیدی داشت. صبح ها به مدرسه و بعد از ظهر به کلاس قرآن می رفت و شهید در سن ۱۲ سالگی به هیئت حضرت ابوالفضل راهی شد. اخلاق ایشان در خانواده بسیار بی نظیر بود و مخصوصا برای پدر و مادر بسیار ارزش و مقام خاصی قائل می شد تا وقتی که از نظر شخصیتی خود را شناخت.

به انقلاب و رژیم انقلابی و امام خمینی (ره) علاقه بخصوصی داشت و در سن جوانی به شهید خنکدار و علی اکبر خانقلی در سال ۱۳۵۹ با همکاری هم فعالیت بسیار خوبی در رابطه با انقلاب اسلامی داشت و در مسجد حضرت ابوالفضل با انجمن شورای پل سه تیر کمک و فعالیت خاصی داشت و علاقه زیادی به اسلام داشتند. می فرمود: اگر در راه اسلام به فرمان امام شهید شوم افتخار می کنم به خاطر امام و ناموس و خاک مملکت شهید شدم. به پدر مادرم گفتم که اگر صد نفر جلودار من به جبهه باشند در راه اسلام و مملکت افتخار دارم که شهید شوم. فرزندم یوسف بخاطر اخلاق خوبش در خانواده و بستگان و خواهرانش بسیار نمونه و نماز شب و اهل قرآن و حدیث بود و همپنین از نظر اخلاقی در میان همسایگان و دوستانش بسیار نمونه و همه افراد راضی و مفتخر به صحبت و گفتوگو با ایشان بودند.

در نیمه سال ۱۳۶۶ افتخار پوشیدن لباس مقدس بسیجی را به تن داشت و از سپاه قائمشهر به بابل - پادگان ولیک اعزام شد و بعد از ۳ ماه آموزشی برای ۱۰ روز مرخصی به منزل آمد و پدرم و مادرم و بسیجیان مسجد حضرت ابوالفضل را ملاقات کرد و به پدرش گفت: که چرا ناراحت هستی؟ هدف من راه خداست و در شلمچه شهید میشوم. به خواهرش فاطمه نشانی خود را گفت و نصیحت را و سفارش را به خواهر بزرگ نمود و گفت: که فردای قیامت پیش حضرت فاطمه و رسول خدا و علی و ۱۲ امام و ۱۴ معصوم و امام خمینی (ره) شرمند نباشیم. من یوسف جوینی فرزند حاج عباس جوینی پل سه تیر جنب مسجد ابوالفضل خدا حافظی نموده ام و به جبهه رفته ام. شهید یوسف جوینی در سال نیمه ۱۳۶۶ در شلمچه - تنگه شمشیری با دوستانش یوسف ستوده به شهادت رسیدند و پیکرشان را بعد از چند روز با شهداء همراهش در سید نظام الدین دفن نمودند.

این جناب پدر شهید افتخار می کنم چنین فرزندی را در راه خدا به فرمان امام شهید دادم.



شهید دانش آموز

رامبد جهانیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رامبد جهانیان

رامبد جهانیان در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش راضیه غلامی و پدرش غلامعلی جهانیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مهدیه و حر و شهدا رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رامبد جهانیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر به باسن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۴»

رامبد جهانیان

بسم الله الرحمن الرحيم

«آنکه خدا و رسول را اطاعت کند، البته با کسانى که به آنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان در بهشت چه قدر نیکو رفیقانى هستند. این است فضل و بخشش خدا. ای اهل ایمان سلاح جنگ برگیرید و آنگاه دسته دسته و یا همه به یکباره متفق برای جهاد بیرون روید. (قرآن کریم)»

با درود بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی (عج) و با درود بر نایب برحقش امام امت و رزمندگان توانمند اسلام. سلام علیکم؛ ان شاءالله که حال همگی شما برادران انجمن اسلامی شهید مسعود دهقان خوب باشد و با فعالیت های خستگی ناپذیرتان در پشت جبهه، در اداء حقی که شهدا بر گردن همگی ما دارند موفق باشید. اگر جوابی حال این حقیر باشید بحمدالله خوب هستم و در کنار دیگر سربازان امام زمان مشغول انجام وظیفه می باشم.

فرصتی پیدا کردم و تصمیم گرفتم در نامه ای نسبتاً کوتاه با شما برادران حزب الله و همیشه در صحنه صحبتی داشته باشم و کمی درد دل کنم، دردی که در سینه تمام عاشقان حسین (ع) نهفته است، دردی که ناله هایش شبانگهان در دعاها و راز و نیازهای این عاشقان از سینه ها بلند می شود و سکوت شب را شکسته و قسی ترین قلب ها را به درد آورده و اشک ها را بر گونه ها جاری می کند. چندیست که خیل راهیان در بحر پرخروش ایثار در سوگ یاران وفادارشان غسل صبر می کنند و این ساحل جذاب اسلام است که کشتیان پیوند را در غروبی سرخ پذیرا می شود. ای سپهر فیروزه ای! بنگر که مردان خدا چگونه سینه سپر کرده اند و بر روی خاک های سوزان دشت های جنوب زانو می زنند و ندای وصل را بر زبان می رانند، اینک ای پرنده های طناز آسمان بشتابید و بنگرید که چگونه سینه سرخان عاشق بر فضای حقیقت بال گسترانده اند، ای عاشقان که عشق شما را سوزاند، ای عارفان که عرفان از شما معنی یافت، ای باوفایان که وفا شما را به فردوس برین کشاند، بر شما درود و سلام بی پایان باد.

ندایشان ندای حسین و کلامشان کلام حسین، اینان رهسپاران کدامین رهند؟ که عشق را بیتابانه می طلبند، قلبهای مملو از ایمان این صادقان عاشق از کدامین مکتب درس گرفته است؟ که اینگونه راسخ بر سکوه ای ایثار تکیه زده اند، به راستی که خونین ترین و زیباترین چکامه های عالم را در وصف این عزیزان سرودن و خوشترین غزل عاشقانه پرواز را بر رخ کاغذ ترسیم کردن برای نشان دادن دلآوری های این عاشقان حقیر جلوه می کند، زیرا که رنگین کمانی باید و چکاوکی تا مرگ عاشقانه گلهای سرخ و ایثار ایثارگران را بر یاران سپیده باز گو کند. آری همینانند که در خلوت سحرگاهان و سکوت شبانگاهی تنهای تنها با مونس خویش درد دل می کنند و در میدان عشق عارفی بی نظیر و در میدان عبادت عابدی بی دریغ اند و به عشق دیدار معبود و محبوب خویش، تلخی ایام هجران را تحمل میکنند و اینک ای یاران بر جای مانده شهیدان گلگون کفن! اینک در طلوع فصل وصل، با یاد آن یاران سفر کرده، گلهای همیشه بهار را در گلدان دستها و بر دلهایتان بکارید. آری در دامنه پرفراز و نشیب کوهستان، در سینه پر گل دشت و بر روی آبهای روان، نجوایتان را سر خواهید داد که: «هیئات منا الذله»

در پایان از شما تقاضا دارم تا با جدیدت تمام در تمام مسائل و جوانب اسلام کوشا باشید و رسالت عظیمی را که شهدا بر دوش مانده اند به پایان برسانید و با فعالیت مخلصانه در پشت جبهه مجال سربلند کردن را به ضد انقلاب داخلی ندهید، زیرا که جبهه و پشت جبهه مکمل یکدیگرند، تا ما از کار شما در آنجا مطمئن نباشیم نمی توانیم درست کار کنیم و همچنین تا شما به نبرد ما در اینجا یقین نداشته باشید خیالتان راحت نخواهد بود. ان شاءالله در هر دوسنگر مجدانه تلاش کنیم و با یاری خدا ضد انقلاب داخلی و خارجی را برای همیشه نابود سازیم.

معبودا، لحظه شهادت ما را لحظه اوج آگاهی و بصیرت به ذات اقدس خود قرار ده تا در هنگام مرگ در زمره نیکوکاران و صالحان باشیم. خدایا خدایا، ستارگان که رفتند، خورشید را نگهدار

والسلام علی من اتبع الهدی - مرتضی جهانیان - ۱۹/۹/۶۴



شهید دانش آموز

صفی الله حسن پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صفی الله حسن پور در ۳۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره بابانزاد و پدرش محمداسماعیل حسن پور پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس هدف و باقرالعلوم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید صفی الله حسن پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ عملیات والفجر ۱۰ منطقه سه راهی خرما - حلبچه در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سارو کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۷۶»

صفی الله حسن پور

بسم الله الرحمن الرحيم

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ »

به درستی که خداوند دوست می دارد کسانی را که همانند صدهای آهنین پیکار و جهاد می کنند.

اینجانب صفی الله حسن پور فرزند محمد اسماعیل به شماره شناسنامه ۴۰۰ وصیت نامه خود را به شرح زیر اعلام میدارم: با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت آقا امام زمان (عج) و نائب بر حقش پیر جماران خمینی بت شکن و با درود و سلام به خانواده های معظم شهدا و با درود و سلام بر خانواده های محترم رزمندگان و با درود و سلام بر رزمندگان دلیر اسلام. برادران و خواهران گرامی! من کوچکتر از آنم که بخواهم به ملتی که شهید می پروراند پیامی بدهم. برادران و خواهران عزیز! تا جایی که می توانید در راه خدا کوشش و مجاهده کنید و تقوا را پیشه کارتتان قرار دهید و هرکاری که می کنید رضای خدا را در نظر بگیرید و حقوق یکدیگر را مراعات نمایید، به جبهه ها کمک کنید و نگذارید که جبهه ها از خروش بیافتند و با عمل خود ثابت کنید که مرد جنگ هستید و میتوانید در مقابل ابر قدرتها مقاومت کنید. اگر خیر دنیا و آخرت را می خواهید به سوی جبهه ها هجوم آورید و به فرزندانان اجازه دهید که به جبهه ها بیایند.

امروز با فرمان نائب و جانشین امام زمان (عج) امام خمینی حجت بر شما تمام شده است که ایشان می فرماید: امروز مسئله جنگ از اهم و اجبات الهی است، هرکس می تواند به جبهه ها برود و هرکس نمی تواند پشت جبهه ها کمک کند. شما عزیزان اکنون وارث خون هزاران هزار شهید زنده جاوید هستید. آنان دارند اعمال شما را نظاره میکنند تا ببینند که چگونه به خون آنها ارج می نهد. و از کشته شدن در راه خدا ترسی نداشته باشید و این را بدانید که هیچ فردی نمی تواند با فرار از جنگ اجل خود را به تاخیر اندازد و ای کسانی که از جبهه رفتن فرزند خود یا دیگران جلوگیری می کنید بدانید با فرار از مرگ به استقبال مرگ می روید همانطور که حضرت علی (ع) می فرماید: بخدا قسم اگر شما امروز از مقابل شمشیر و حمله دشمن بگریزید هرگز از کینه شمشیر آخرت در امان نخواهید بود. وانگهی شما افراد نمونه و برجسته اجتماع خود می باشید، مسلم بدانید که فرار از جنگ خشم الهی و سرافکنندگی دائمی و ننگ ابدی را در پی خواهد داشت و نیز هرکس از صحنه جنگ بگریزد به عمرش افزوده نمی گردد و فرار مانع از مرگش نمی گردد، در عین حال کسانی که شوق لقاءالله را دارند همچون تشنه ای که به آب خواهد رسید به این فیض عظیم نائل می گردند.

ای رزمندگان راه الله! بدانید که بهشت زیر سایه ی سلاح هاست و امروز هنگام آزمایش لیاقت هاست و دیگر اینکه خدا وشهدا از شما راضی نمی شوند اگر امام را تنها بگذارید و از این گنجینه ی علم و معرفت استفاده نکنید، قلب امام را شکسته اید، از دستورات ایشان سرپیچی نکنید، بیشتر به جبهه ها کمک کنید و بیشتر در نمازهایتان دقت کنید و هنگام نماز امام را دعا کنید تا انشاءالله با نابودی کفر جهانی پیروزی و سربلندی را به ارمغان بیاورید. انشاءالله صحبتی با پدر و مادر عزیزم؛ از پدر و مادر عزیز بسیار تشکر می کنم که اجازه دادید تا برای یاری حسین زمان به جبهه بروم و با دشمنان خدا و با دشمنان جمهوری اسلامی مبارزه کنم و خدا را شکر می کنم که مراد در صف لجنزار منافقین قرار نداد و این افتخار را نصیب من کرد که قدم در راهی بگذارم که رضای او در این راه است. پدر و مادر عزیزم! اگر در طول زندگی شما را ناراحت کردم و به خاطر درس خواندن شما را رنج دادم، معذرت میخواهم و مرا به بزرگواری خودتان ببخشید و مرا حلال کنید. می دانم که سالها زحمت کشیدید که مرا به سن هفده سالگی رساندید و موقعی بود که از من استفاده کنید و عصای دست شما باشم و می دانم که آرزو داشتید که مرا داماد کنید اما چه دامادی بهتر از این که در راه خدا شهید بشوم و خطبه عقد توسط آقا امام زمان (عج) خوانده شود و چه افتخاری بالاتر از اینکه عاشق به معشوق (لقاءالله) نائل آید،

صفی الله حسن پور

انشالله که اجر آن همه زحمات را از بانوی پهلو شکسته و سرور زنان مسلمان حضرت فاطمه (س) بگیری و در پیشگاه حق تعالی و امام زمان (عج) روسفید باشی.

خواهم امشب که با مادر خویش / اندکی دست در آغوش کنم

دامنش پر کنم از شبنم اشک / تا که این درد فراموش کنم

امشب ای مادر من شاد بخواب / پسرت شاد رود حجله دگر

حجله اش تیر و عروسش خون است / مادرم بهتر از این چیست دگر

پدر و مادر! اگر افتخار شهادت را داشتیم برای من گریه نکنید و بر خود ببالید که امانت خود را سالم به آفریدگار تحویل دادید و بدانید که امانتدار خوبی بودید و به خود ببالید که چنین فرزندی را در دامن خود پرورش دادید و خوشحال باشید که فرزند شما در راهی قدم برداشته که رضای خدا در آن راه بود. اگر جسد من به دست شما رسید مرا در امامزاده اسماعیل کنار دیگر شهدا دفن کنید و اگر جنازه ام به دست شما نرسید مانند دیگر خانواده های شهدا صبور باشید و اگر خواستید گریه کنید بر مظلومیت حسین ابن علی (ع) و بر لبان خشک شده علی اصغر که با تیر سه شعبه حرمه جواب داده و شهید شد گریه کنید و از خدا بخواهید که قربانی شما مورد قبولش واقع شود. من راه خود را از روی آگاهی کامل انتخاب نموده ام و حال موقع پس دادن امتحان است و انشاءالله که از این امتحان رو سفید بیرون بیایم.

از مهمان ها با شیرینی پذیرایی کنید و به آنها بگویید که به شما تبریک بگویند نه تسلیت و از تک تک فامیل ها و همسایه ها و دوستان برایم حلالیت بطلبید و همچنین از شما می خواهم که برادرم علی اصغر را بزرگ کنید و بعد از درس خواندن به میدان رزم بفرستید تا اسحله به زمین افتاده مرا بردارد و از اسلام عزیز دفاع کند و چون من خیلی آرزو داشتیم که روزی لباس مقدس سپاه را بر تن کنم و برای اسلام خدمت کنم اگر به این آرزو نرسیدم آرام سپاه را روی سنگ قبرم حک نمایید.

و اما سخنی با برادران و خواهرانم؛ برادران و خواهرانم! اگر شما را ناراحت کردم و برای شما ایجاد ناراحتی نمودم از شما معذرت می خواهم، مرا ببخشید تا از بار گناهانم کاسته شود. شما می دانید که وظیفه خواهران و برادران شهید چیست؟ این است که شما برادرانم از اسلام عزیز حمایت کنید و همیشه از اسلام دفاع کنید و در مقابل منافقین و ضدانقلاب مقاوم باشید و با آنها مبارزه کنید و هیچوقت امام عزیز را تنها نگذارید و دست از یاری او برندارید. سعی کنید کارهایتان برای دیگر افراد سرمشق باشد. و اما خواهرانم حجاب شما کوبنده تر از خون من است و کوبنده تر از خون شهیدان است که بر پیکر پوسیده منافقان و استکبار وارد می آید. حجاب خود را حفظ کنید و برای اسلام مبلغ خوبی باشید و کارها، حضرت زینب (س) و حضرت فاطمه (س) را سرمشق کارهایتان قرار دهید و حرکات ضد انقلاب را در مدارس کنترل کنید و با آنها مبارزه کنید. و توای همسر برادرم مرا می بخشید که اگر شما را ناراحت کردم، هر چند مدت کمی است که به خانواده ما آمدی، تو را به مظلومیت فاطمه زهرا (س) مرا ببخشید.

سخنی با همکلاسی هایم؛ ای برادران عزیز همکلاسیم! از شما می خواهم که بیشتر فعالیت کنید و اسلام به فعالیت بیشتر شما احتیاج دارد، شما می توانید در دو سنگر به اسلام خدمت کنید، هم درس بخوانید و هم در مواقع تعطیلی به جبهه بروید و هیچوقت امام را تنها نگذارید و اگر برای شما ایجاد ناراحتی و مزاحمتی کردم معذرت می خواهم و امیدوارم مرا حلال کنید. و به عنوان آخرین جمله وصیتم: پدر و مادرم! چشمان من هستی و امام قلب من، بدون چشم می توان زندگی کرد ولی بدون قلب نمی توان زندگی کرد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

والسلام - صفی الله حسن پور - به تاریخ: ۶۶/۴/۲



شهدای دانش آموز

سیدحسین حسینی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین حسینی
 سیدحسین حسینی در ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 مریم باباپور و پدرش سیدعلی حسینی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید رزاقیان و دبیرستان بهرامی با موفقیت
 و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
 بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
 مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید سیدحسین حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
 در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه
 در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
 گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور
 قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
 دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسین حسینی

بسم الرحمن الرحيم

با درود و سلام بر کسانی که از طرف خدا فرستاده شده اند برای هدایت بشر تا اینکه مردم را از ضلالت به سوی نور فراخوانند و با درود و سلام بر ائمه معصومین خصوصاً منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و بر نائب برحقش خمینی کبیر، رهبر انقلاب و با درود و سلام بر رزمندگان غیور اسلام و بر شهدای صدر اسلام از زمان رسول الله تا زمان روح الله و با درود و سلام بر مفقودین و معلولین و بر خانواده های عزیزشان.

اینجانب سید حسین حسینی فرزند سید علی متولد ۱۳۴۹ دارنده شماره شناسنامه ۲۶۹ وصیت نامه خود را آغاز می کنم: شهادت میدهم که مرگ حق است، شهادت میدهم که خدا یکی است و شریک و همتایی ندارد، شهادت میدهم که محمد (صل الله علیه و آله و سلم) رسول اوست و علی (ع) و یازده تن فرزندان او امامان برحقند.

« فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا » (سوره نساء آیه ۷۴) مومنان باید در راه خدا با آنانی که حیات مادی را بر حیات آخرت برگزیده اند جهاد کنند و هر کسی که در جهاد در راه خدا کشته یا فاتح گردد زود باشد تا در بهشت ابدی اجری عظیم دهیم.

من هنگامی وصیت نامه را می نویسم که می بینم تمامی کفر نه تنها که در مقابل اسلام و مسلمین قد علم کرده بلکه همه دست در دست هم قرار داده اند که می خواهند اسلام را از بین ببرند چرا که اکنون وقت آن زمانی رسیده که اسلام سیر خویش را در تمامی جهان بگستراند و هر کس در هر کجای دنیا که ندای مظلومانه اسلام را می شنود به سوی اسلام می شتابد و در هر کشوری که ندای اسلام به پا خواست و هدف انقلاب اسلامی که همان هدف اسلام ناب محمدی می باشد دنبال می کند.

در چنین شرایطی است که دشمنان بر آمده اند که ایران را با دست در دست هم دادن از بین ببرند خصوصاً اکنون که همه یقین به سخن امام امت دارند که صدام رفتنی است، صدام نیز با بمباران ها، موشک باران هر روزه خود سر به دیوانگی زده و کودکان معصوم و غیر نظامی و بیگناه ما را به شهادت می رساند، پس در چنین شرایطی من و امثال من باید به ندای امام امت لبیک گفته و امسال را سال پیروزی عملاً نشان دهیم و به استکبار جهانی و به شرق و غرب بگوییم: این که شما میخواستید اسلام را از بین ببرید و خودتان قدرت را بگیرید، بدانید که ما خدا را یاری کرده ایم و خدا ما را یاری خواهد کرد و بدانید که شما بر اسلام علو نگیرید، چرا که (الإسلامُ يعلو ولا يُعْلَى عليه) اسلام اعلی است و چیزی بر او برتری ندارد.

اما ای پدرم! ای که زحمت های زیادی بر من متحمل شده ای و خستگی را بر خود ترجیح داده ای که در آسایش باشیم و مرا بزرگ کردی و لباس با پرکت جهاد را بر بدنم پوشانیدی، مرا به سوی جبهه روانه داشتی. بر خدا توکل کن، آری من میروم و خونم را فدای اسلام و قرآن می کنم و اما ای پدرم! شما همچون امام حسین (ع) که بالای سر علی اکبر بود صبر را اختیار نمائید و همچنان بر خدا توکل کنید.

اما ای مادرم! ای که برای من بی خوابی ها و مشکلات را تحمل کردی و لقمه نان خود بر دهانم گذاشتی تا من خوشحال باشم و با چه سختی ها مرا به این جا رساندی و آرزو داشتی که من امید تو می بودم و در هنگام پیری عصای پیری شما میشدم و آرزو می کردی روزی مرا در لباس دامادی ببینی و مرا در آغوش گیری و مرا غرق در بوسه می کردی ولی امروز خوشحال باش مادر عزیز که فرزندت داماد شده است. اما مادر جان! حال باید جنازه ام را در آغوش بگیری و بگوئی دامادم از سفر برگشته است. مادر! جنازه ام را غرق در بوسه کن و تابوتم را غرق در گل کن، مادرم! از تو می خواهم اگر جنازه ام به دست شما نرسید، به یاد دیگر مادران شهدای مفقود الجسد باشید که چگونه صبر را پیشه خود ساخته اند و هیچ نگران این مسئله نباشید که جدۀ سادات زهرا ی عزیز مفقود الجسد می باشد و شما نیز توکل بر خدا کنید. امروز من میروم زیرا که اسلام از من خون می طلبد، زیرا که خطاب جهاد به سراغم می آید و من هم به این خطاب لبیک می گویم و این را وظیفه خودم می دانم. اما ای برادرانم! ادامه دادن راهم به عهده شماست، این شماست که باید پرچم افتاده ام را بر دست بگیرید و در کنار دیگر رزمندگان انتقام خون برادر کوچکتان را بگیرید و در ضمن اگر از من خطائی در مقابل شما سر زده است امید است که مرا حلال کنید. اما ای خواهرانم! وصیتم به شما این است: حجاب خود را به نحو احسن حفظ کنید و بعد از شهادت من آنچنان باشید که زینب (س) بود و این حجاب شماست که برابر است با خون دادن من.

و اما ای امت حزب الله! این شماست که باید راه شهدا را ادامه بدهید و امام را یاری کنید، خدای ناکرده مردم کوفه نباشید که امام را تنها بگذارید، اگر امروز شما احکام اسلام را حفظ ننمائید و اسلام خدای ناکرده شکست بخورد، یک شکست ابدی برای اسلام واقع می گردد که مسئول آن شما خواهید بود. پس این شماست که با مبارزه کردن خود با دشمنان اسلام میتوانید دشمنان اسلام را شکست دهید و برای همیشه اسلام را سرفراز کنید. در آخر تقاضای این حقیر این است: از چهل مومن درخواست کنید برای این حقیر دعای خیر کنند و امید است که تمام دوستان و فامیلان و آشنایان مرا حلال کنند، در ضمن اگر کسی حقی بر گردن من دارد به پدرم مراجعه کند. به امید برقراری پرچم عدل « لا اله الا الله » در سراسر جهان و به امید دیدار همه شماها در کنار حوض کوثر بهشت موعود. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته-الحقیر سید حسین حسینی



شهید دانش آموز

سیدعباس حسینی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعباس حسینی

سیدعباس حسینی در ۱ اسفند ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کلثوم محمودی و پدرش میرمحمدحسین حسینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس نامجو و جلال آل احمد و هنرستان چمران رشته نساجی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدعباس حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۱ منطقه ماووت در اثر اصابت ترکش به پا و زدن تیر خلاصی دشمن به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چمازکتی شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدعباس حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَبِّوْنَ

گمان مکنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند. إِنَّ الْمَوْتِ الَّذِي تَفَرَّوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ - آن مرگی که شما از آن فرار می کنید حتماً به شما خواهد رسید.

بنام خدای آسمانها، بنام خدای زمین و دریا، بنام خدای ستارگان، بنام خدای جنبندگان و بنام خدای رزمندگان - با درود و سلام به سومین و دوازدهمین اختر تابناک امامت و ولایت حضرت اباعبدالله الحسین و حضرت حجه ابن الحسن العسکری و با درود به پیشگاه نائب بر حقش پیر جماران و با سلام خدمت کلیه نیروهای رزمنده در خط قرآن و اسلام و با درود به ارواح طیبه شهدا و با سلام به خانواده عزیز شهدا، مفقودین، جانبازان و اسرا و با سلام خدمت امت حزب الله. با سپاس به درگاه خداوند قادر و متعال که تا این لحظه عمری به من عطا فرموده و به من سعادتی بخشیده تا در جبهه های حق علیه باطل حضور یابم و از دین و کتاب آسمانیش دفاع و محافظت کنم، سخنم را آغاز می کنم.

ابتدا سخنی با امت حزب الله: برادران و خواهران همیشه در صحنه! بعنوان برادر کوچکتر صحبتی با شما دارم، همانگونه که تا بحال در صحنه حضور داشتید و از رزمندگان پشتیبانی نمودید، کمک های بی دریغ خود را به جبهه ها لحظه ای متوقف ننمائید که تنها با یاری و کمک شما جنگ به پیروزی خواهد رسید و راه کربلا و قدس باز خواهد شد و به برادران و پدرانتان که در حال نبرد می باشند یاری رسانید که با همین یاری و کمک ها پیروزی حاصل می شود. پدران و مادران! فرزندانتان را در راه اسلام و قرآن پرورش دهید و به آنان نماز و قرآن بیاموزید و در تحصیل علم به آنان یاری کنید که در آینده به وجود اینان مملکت نیاز خواهد داشت. به فرزندانتان در مشکلات مادی و معنوی کمک کنید و هزینه تحصیل شان را فراهم نمائید. با فرزندانتان خوش برخورد باشید زیرا با همین برخوردها آنان خو می گیرند. چند سخنی با پدر بزرگوارم دارم: پدر عزیزم! میدانم که برایم زحمت کشیدی در آفتاب سوزان عرق ریختی و در آموختن علم یاری رساندی و زحمتهای فراوان کشیدی و سپس فرزندان بی هدف از دار دنیا نرفت و باید افتخار کنی که فرزندان را در راه دین و آئین فدای اسلام و قرآن کردی. در فراخ پست نگرانی مکن زیرا در آن جهان به ملاقاتتان خواهم آمد. پدرم! مرا ببخشید که بیش از نتوانستم در خدمتان باشم و به شما کمک کنم، پدرم حلالم کنید.

و اما مادرم: نمی دانم چگونه از شما تشکر و قدردانی کنم، شمایی خوابی کشیدید، با مشکلات زندگی روبرو بودید سختیهای فراوانی را در طول زندگی تحمل کردید تا اینکه مرا بزرگ کردید. برایم زحمت کشیدید تا فرزندان را به این سن رساندید و فرزندان را در راه قرآن دادید. مادرم! صبور باشید همانطور که تا بحال بردباری را پیشه کرده بودید از این پس نیز پیشه کنید. بدی های مرا ببخشید و حلالم کنید زیرا که بهشت زیر پای مادر است. مادرم! چنانچه جنازه فرزندان از کربلای خونین حسین نیامد نگران مباشید، زیرا ابوالفضل العباس خود به کفن و دفن شهدا خواهد پرداخت.

اما سخنی با برادرانم: برادران عزیزم! بعنوان برادر کوچکتر صحبتی با شما دارم؛ چنانچه بدی از من دیدید به بزرگواری خودتان مرا ببخشید و مورد عفو خود قرار دهید. درستان را بخوبی بخوانید مخصوصاً برادر کوچکترم که سفارش می نمایم درس خود را بخوانید که بعدها بدردتان خواهد خورد. در همه جا با هم متحد باشید و به پدر و مادران یاری رسانید. مبدا که باعث آزرده گی آنان شوید. سفارشی به خانواده عزیزم دارم: چنانچه سعادت یافتم و به شهادت رسیدم مرا در گلستانی که جد بزرگوارم و پسر عموهای شهیدم سیداسماعیل حسینی و سیدمهدی حسینی تدفین شده اند در کنار آنان دفن نمائید. ماهی یکبار هم که شده مراسم دعای کمیل را بر سر مزارم برگزار نمائید و مطلب دیگر اینکه برای مراسم ختم و سوم و هفتم به هیچ وجه تشریفات قائل نشوید و به سادگی مجلس را پیش برید. اما شما ای دوستان و همکلاسیانم! می خواهم که مرا ببخشید و رضایت دبیران را نیز جلب نمایید و راهم را ادامه دهید و این را هم بگویم هدفم بجز یاری دین خدا چیزی نبوده است و از امت حزب الله تقاضا دارم که از سخنانی که در شأن آنها نیست خودداری کنند. نگویند که آن آقا برای گرفتن مدرک به جبهه رفته است، کسی که به جبهه می رود از تمام این مسائل می گذرد. نماز جماعت را بپا دارید و مسجد را ترک نکنید دیگر عرضی ندارم. خداحافظ - والسلام - سید عباس حسینی A-B-H-۶۶/۲/۱۴

من جوان بودم و رفتم، مرا یاد کنید/ همه با سورة الحمد مرا یاد کنید - فاتحه مع الصلوه - برای خشنودی امام زمان و برای سلامتی رهبر کبیر انقلاب صلواتی عنایت بفرمائید. برای سلامتی رزمندگان سلحشور اسلام و برای پیروزی سنگر نشینان توحید و آزادی کربلای خونین حسینی صلوات دوم را بلندتر از این عنایت بفرمائید. برای شادی روح شهدای جنگ تحمیلی و کربلای ایران و برای شادی شهیدان این محل و این قبرستان بالاخص شهید منظور صلوات قراح تری عنایت بفرمائید.



شهید
سیدرضا
حسینی

سیدرمضان حسینیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرمضان حسینیان
سیدرمضان حسینیان در ۱۴ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سکینه آقاپور و پدرش سیدفضل الله حسینیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آهنگر و ۱۷ شهریور و دبیرستان مطهری
رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل
و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدرمضان حسینیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۶۵ عملیات تکمیلی
کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده از ناحیه کتف شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از
تشییع در گلزار روستای گاوان آهنگر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون
گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرمضان حسینیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » « هرگز گمان مبر، کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند! بلکه آنان زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»

با سلام و درود بر مهدی موعود(عج)، درهم کوبنده‌ی ظلم و ستم و با سلام و درود بر شهیدان کربلای امام حسین(ع) تا شهیدان کربلای ایران اسلامی و با سلام و درود بر امام امت و امت امام و رزمندگان اسلام. از آنجایی که کشور ما، علی الظاهر مسلمان بودند، ولی اسلام داشت از بین می‌رفت و مردم کم کم رو به سوی کشورهای سرمایه داری و بی دین می‌گراییدند، سپس توسط مردان هوشیار و علمای اسلام و به یاری خدا و مردم، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و دشمنان اسلام شکست سختی خوردند. بعد از این که صدام کافر، نوکر آمریکا و ابرقدرت جهان، جنگ را به ملت ستمدیده‌ی ایران، تحمیل کرده است، آن‌ها به خیال خام خود، این که این جنگ بین عرب و عجم می‌باشد، در حالی که این طور نیست. آن‌ها بی دین هستند، آن‌ها می‌خواستند دین اسلام و قرآن را در کشور اسلامی از بین ببرند. از آنجایی که، دین اسلام و قرآن، در خطر است، بر هر فرد مسلمان، یک امر واجب و شرعی می‌باشد تا با دشمنان اسلام بجنگیم و برای حفظ اسلام و قرآن و میهن خود دفاع کنیم.

این جانب سیدرمضان حسینیان، فرزند مرحوم سیدفضل الله، که در تاریخ ۶۵/۱۱/۲۱ عازم جبهه‌های جنگ حق علیه باطل روانه شدم تا به اندازه‌ی قدرت و توانایی که دارم برای پیروزی اسلام، دفاع کنم. ما در راه خدا می‌جنگیم و ما آن قدر می‌جنگیم تا در راه خدا شهید شویم که پیروزی از آن ماست. چون راه رزمندگان راه امام حسین(ع) است. اگر شهید شدم، مرا غسل و کفن نکنید، چون رهبرم امام حسین(ع) غسل و کفن نداشت. به مادرم بگویید که علی به آرزوی خود رسید. در جمع گریه و زاری نکنید که، دشمنان اسلام شاد می‌شوند و به او بگویید اگر گناهی در حق تو کردم، به خاطر خدا مرا ببخش. در آخر، پیام به ملت شهیدپرور و مسلمان واقعی این که، در خط امام و خط سرخ امام حسین(ع) باشند و ادامه دهندگان راه شهیدان کربلای امام باشند. پیام دیگرم به انجمن‌های اسلامی این است که انشاءالله ادامه دهندگان راه شهدای اسلام باشند.

ضمناً مرا پایین شهدا سیدمحمود آقاجان زاده و صالح نجف زاده در محل تولدم روستای گاوان آهنگر دفن کنید و نوشته‌ی «یا سیدالشهدا» در پیشانی من ببندید در پهلوی من، قرآن و سجاده‌ی نماز قرار دهید.

« وصیت به مادر عزیزم » « به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان »

از آنجایی که ما برای اسلام و قرآن، قدم برداشتیم و برای نابودی دشمنان اسلام و متجاوزان تاریخ که به ملت مظلوم و زحمت کش ایران اسلامی حمله کردند و مردمان بی‌گناه و کودکان معصوم را به شهادت می‌رسانند، برای ما مسلمانان یک امر واجب بود تا با آن‌ها به مقابله برخیزیم و از آنجایی که ما می‌دانیم دین اسلام در خطر دشمن قرار دارد، قرآن را از ما می‌گیرد، ما باید جنگ را علیه دشمنان قرآن شروع کرده و دفاع کنیم از قرآن و دین خدا. من برای یاری رساندن دین خدا و قرآن به جبهه رفتن و از خانواده‌ام می‌خواهم که از دولت جمهوری اسلامی ایران، هیچ‌گونه انتظار پولی و یا چیزی را نداشته باشند.

ای مادر عزیزم! تو فرزندت را تربیت درست و اسلامی کردی و بعد هدیه به اسلام کردی. ای مادر! سلام بر تو که چنین فرزندی به اسلام هدیه کردی. « بهشت زیر پای مادران است » اگر من در راه خدا شهید شدم و به سوی خدا رفتم، از مادرم هیچ انتظاری نخواهم داشت که از دولت اسلامی درخواست پولی یا چیزی کند. آنانی که از دولت اسلامی درخواست پولی و یا چیزی را می‌کنند، آنان فرزندشان را به دولت فروختند.

بار خدایا! ما را جزء شهیدان کربلای امام حسین(ع) قرار بده. اگر ما را نیامزیدی، از این دنیا مبر.

سیدرمضان حسینیان ۱۳۶۵/۱۲/۲



شهید دانش آموز

بهمن حضرتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهمن حضرتی

بهمن حضرتی در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منور منصوری و پدرش حضر تقلی حضرتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهمن حضرتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۶ عملیات کربلای ۱۰ منطقه ماووت در اثر اصابت تیر به شکم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قراخیل شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهمن حضرتی

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

شهیدان قصه‌ی پرسوز عشقند شهیدان شمع عالم سوز عشقند
 شهیدان راهبان کوه یارند شهیدان عاشق و خونین تبارند
 شهیدان معنی معراج عشقند به دار عاشقی حلاج عشقند

با درود به ارواح طیبه‌ی شهدای اسلام از کربلای حسین (ع) تا کربلای ایران و با درود و سلام بر یگانه اختر تابناک امامت و ولایت، امام عصر منجی عالم بشریت حضرت امام مهدی (عج) و نائب بر حقش پیرجماران امام امت. بارالها! همیشه در پیش خود فکر کردم که شهادت چیست؟ مدت‌ها فکر کردم و عاقبت معنی شهادت را به دست آوردم، که شهادت؛ یعنی، دوباره زنده شدن، شهادت رمز پیروزی است. شهادت وسیله‌ای است که انسان را به خدا می‌رساند و شهادت رستگاری است. خدایا! خودت می‌دانی که ما برای رضای تو و برای حقانیت دین تو به پاخاستیم، تا دین خود را در راهت ادا نماییم. اگر در این راه جان خود را نثار نماییم، افتخاری بس عظیم می‌باشد. در ضمن این جانب بهمین حضرتی فرزند حضرتقلی بر حسب وظیفه‌ی شرعی که داشتم با آگاهی کامل به جبهه‌های نبرد اعزام شدم، به جبهه‌هایی که دانشگاهی بزرگ برای شیفتگان راه اباعبدالله (ع) می‌باشد. دانشگاه جبهه، درس عاشقی می‌آموزد، درس پیوند با عروس شهادت را می‌آموزد، درس گذشتن از دنیا، دنیایی که ظاهر فریبنده‌ای دارد، برای کسانی که شیفته دنیا شدند و به زندگی چند صباح این دنیا، خودشان را گم کرده‌اند.

بارالها! خودت می‌دانی که اینان در زمان پیامبر چه کرده‌اند؟ در زمان حضرت علی (ع)، در زمان تمامی ائمه‌ی اطهار، در زمان ما که انقلاب اسلامی با دادن هزاران شهید به پیرویش در ۲۲ بهمن منجر شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی جنگ را بر ما تحمیل کردند و بعد از چند سال این جنگ را به یاری خدا ادامه داده‌ایم و دیگر چیزی به پیروزی نهایی نمانده است. اما ای فرصت طلب‌ها! ای شمایی که بعد از چند سال جنگ، فقط به فکر جاه و مقام خود می‌باشید! باید بدانید که انشاءالله خون این شهیدان، دامن‌تان را خواهد گرفت. اما شما امت حزب الله! امیدوارم که سلام گرم و خالصانه مرا پذیرا باشید. از شما می‌خواهم که در راه اسلام و تداوم انقلاب، کماکان کمال خدمت را داشته باشید. شما برادران بسیجی! نگذارید آنهایی که هنوز در گوشه و کنار تفرقه و تبلیغات سوء انجام می‌دهند، در رأس امور قرار گیرند. برادران عزیز! جبهه‌ها را پر کنید، شما را به خون سیدالشهدا قسم، نگذارید که خون ما را پایمال کنند، همیشه در صحنه باشید. به امید پیروزی نهایی اسلام و آزادی کربلا و قدس. همان‌طوری که خدا وعده داده است: عاقبت، مستضعفان را بر روی زمین حاکم و خلیفه می‌گرداند.

« وَ نُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ »

و اما مادر عزیزم: مادر عزیز و مهربانم! اگر خبر شهادتم را به شما رساندند خدا را شکر کن که در امانتداری سرافراز ماندی، صبر داشته باش. مادر عزیز! شما هم به یاد دیگر مادران شهدا که فرزندان خود را در راه اسلام و قرآن نثار کردند به خدا توکل کن و مرادعا کنید.

پدر عزیز! من نتوانستم فرزند خوب برایت باشم. اگر خبر شهادتم را شنیدی خدا را شکر کن که امانت خود را به خدا برگرداندی. اما شما برادران عزیز! راهم را ادامه دهید و در مصیبت‌ها و رنج‌ها صابر باشید. و شما خواهرانم! حجاب را حفظ کنید که سنگر اصلی زنان مسلمان می‌باشد. برای من زیاد ناراحت نباشید. در آخر از همه‌ی دوستان و آشنایان و از همه‌ی امت حزب الله عفو و بخشش می‌طلبم. برای من دعا کنید.

والسلام - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگه‌دار - ۱۳۶۵/۱۲/۲۲



شهید دانش آموز

حسن حمیدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن حمیدی

حسن حمیدی در ۱۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه مظفری و پدرش غلامعلی حمیدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آهنگر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن حمیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۸/۲۵ منطقه مریوان در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن حمیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

«هل من ناصر ينصرني» آیا کسی هست مرا یاری کند؟ (امام حسین (ع))

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ» پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

بلند پایه ترین مردم در روز رستاخیز کسی است که از همه بیشتر برای خیرخواهی خلق خدا گام برداشته است. با درود به ارواح پاک شهدای دین و تشیع و درود بر منجی بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب برحقش در زمان غیبت کبری، حضرت امام خمینی و با سلام به امت شهید پرور. و اما بعد، شکر خدای را که بر ما منت نهاد و ما را در چنین زمانی قرار داد که در همه جا نعره شغال و نعره شیران درنده به صدا در می آید.

پدر و مادر من! بدانید که من آگاهانه این راه را انتخاب کرده ام و آگاهانه به راهم ادامه میدهم، چرا که خون سرخ شهیدان از هابیل تا حسین (ع) و از حسین (ع) تا کربلای جنوب و غرب ایران صدایم می زند، که چیست تو را؟! چرا نشسته ای؟ آیا من مسلمان هستم؟ زندگی که ظلم تمام جهان را فرا گرفته است. ما آنقدر باید خون بدهیم، آنقدر کشته بدهیم، تا اسلام عزیز با موفقیت پیروز شود و عدل الهی در سایه ی توحید برقرار گردد. من به طور یقین درک کرده ام که شهادت تصادفی نیست و سعادت است بزرگ.

می خواهم چند کلمه ای به مادرم بگویم؛

مادر! میدانم که برای آمدنم روز شماری می کنی ولی چه کنم؟ زمانی که خدا مرا به مهمانی دعوت کرده بود، من عاشقانه به ملاقات خدا شتافتم و از پدر و مادرم تقاضا دارم اگر جنازه ام را نیاوردند بدون هیچ ناراحتی به خدا توکل کنند و از خدا صبر و استقامت بخواهند و اگر جسمم را آوردند در بهشت رضوان درویش داوود کنار شهید لطفیان دفن نمایید و از اینکه نتوانستم در پیری عصای دست شما باشم مرا ببخشید، امیدوارم که مرا ببخشید.

اما بهترین تسلیت برای خانواده من گرفتن انتقام خون تمام شهیدان از قبل تا کنون است.

امام را دعا کنید. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

نامه بعدی را از کربلا دریافت کنید.

{به دایی اسماعیل و محمدعلی بگویند که چرا برایم نامه نمی نویسد}

دیگر عرضی ندارم - خداحافظ شما

یا مهدی (عج) ۶۳/۷۵



شهید دانش آموز

رضا خادمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا خادمی

رضا خادمی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه حبیبی و پدرش علی اکبر خادمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس کاسگر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا خادمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۲۷ منطقه بانه-کردستان در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کاسگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا خادمی

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا تو را شکر می کنم و حمد می کنم که این سعادت را نصیب من نمودی که در راه تو گامی بردارم و خود را بشناسم و شما را هم بشناسم، البته این نعمت بزرگی است که توانایی شکرگذاری آن را نتوانم داشت.

و درود و سلام می فرستم بر اولیائی از بندگان خاص و خالص ات که حضرت محمد ابن عبدالله، ختم رسولان تو می باشد و درود تو بر جانشینان آنها باد که امامان اثنی عشری باشد.

و بعد اینجانب رضا خادمی فرزند علی اکبر خادمی از روستای کاسگرکلای قائمشهر با یاد و نام خدا و یاری او وصیت نامه خودم را شروع نمودم:

من به اختیار خودم داوطلب شدم و برای رضای خدا به جبهه آمدم، تا یاری دین خدا بنمایم همانطور که خداوند در جمله ای از آیه شریفه به ما خطاب می کند: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ » خداوند می فرماید به مومنین که: یاری کنید دین مرا تا یاری کنم شما را.

با این عقیده به جبهه ی نور علیه باطل آمدم تا یاری دین حق کنم. « ۹۰ »

و تو ای مادرم! اگر در این راهی که انتخاب کردم سعادت نصیب شد و به شهادت رسیدم برایم گریه نکن چون خدا در قرآن می فرماید: گمان نکنیم آنهایی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خداوند برای همیشه روزی می خورند. و مادرم ناراحت نباشید، که این راه را با آگاهی انتخاب نمودم و جای نگرانی نیست، مگر خون من از خون پسر امام حسین (ع) رنگین تر است؟ از علی اکبر (ع) رنگین تر است؟

این زندگی چند روزه دنیا می گذرد به فراز و نشیبهای مختلف، اما مهم آن است که ما با دقت برای خلق شدن خودمان فکر بکنیم که چرا خلق شدیم؟

و مقصد ما آنجاست و شکی نیست همه ما از خداییم و به سوی خداوند باید برویم و این مطلبی است واضح و روشن برای همه بندگان که به خدای مهربان ایمان کامل آوردند.

رضا خادمی



شهید دانش آموز

سید مهدی خالقی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید مهدی خالقی
سید مهدی خالقی در ۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره نیکزاد و پدرش سید ابوالقاسم خالقی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کفشگر کلا و هنرستان نوشیروانی رشته مکانیک با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سید مهدی خالقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جهت غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۱ عملیات محرم منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش خمپاره به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدمهدی خالقی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان - خدا آنان را که در راهش چون بنیانی مرصوص بهم پیوسته، مستحکم و در یک صف مبارزه کرده و پیکار می نمایند دوست می دارد. (قرآن کریم - صف) - جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به سوی دوستان خاص خود گشود و لباس تقوی و پرهیزگاری است. حضرت علی (ع) - «انما الحیوه عقیده و جهاد» جز این نیست که زندگی عقیده (و اعتقاد به الله) و جهاد در راه اوست، رکن آخر ایمان جهاد است. حسین ابن علی (ع) - خط سرخ شهادت خط آل محمد (صل الله علیه و آله و سلم) و علی (ع) است. (امام خمینی)

با سلام بر رسول خدا محمد (صل الله علیه و آله و سلم) و با سلام به ولی عصر امام زمان (عج) و با درود بر نائب برحقش امام بزرگوار خمینی بت شکن و درود بر شهیدان اسلام، سخنم را آغاز می کنم: بنام الله خالق جهان و به حق محمد (صل الله علیه و آله و سلم) خاتم پیامبران و علی (ع) ولی خدا و مهدی (عج) مصلح جهانی و نائب او رهبر مستضعفین و درهم کوبنده مستکبرین امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی و به شهیدانی که در راه خدا قدم گذاردند و به درجه رفیع شهادت نائل شدند. حقانیت را در این راه یافتیم که فقط خدای یگانه را بپرستم و دینم اسلام باشد و رهبرم امام خمینی تا تحت رهبری او بتوانم در راه الله برای اسلام عزیز خدمتی کرده باشم.

با سلام و با درود فراوان بر پدر و مادر عزیز و برادران و خواهرانم، پس از عرض سلام امیدوارم که در پناه ایزد یکتا و در زیر سایه اسلام عزیز پیروز و موفق باشید. پدر و مادر عزیز و برادران و خواهران دلسوز! چند کلمه سخن با شما دارم، شاید این آخرین سخنم باشد: اینجانب راهم را با آگاهی کامل و عشق به الله انتخاب کرده ام، راهی را که من رفته ام راه خداست، راه انبیاء و ائمه معصومین و راه سرور شهیدان حسین ابن علی (ع) است و تا جان در بدن دارم در این راه الهی و دین اسلام فدا می شوم تا با شهادتم بتوانم خدمتی به اسلام کرده باشم.

پدر جان و مادر مهربان و برادران و خواهران! اگر شهید شدم ناراحت نباشید مگر من از علی اکبر امام حسین (ع) بالاتر هستم؟ گریه و زاری نکنید، اگر می خواهید گریه کنید برای سرور شهیدان حسین (ع) و برای اسلام گریه کنید، از خدا یاری جوئید. پدرجان! فقط یک توصیه دارم و آن اینکه صبر کنی و میکنی چون از قبل صبر تو را می دانم، پدر! برایم دعا کن شاید خداوند برای دعای تو از گناهان من درگذرد. و مادر عزیزم! من در حق تو پرسی نکردم در حالی که تو حق مادری را برای من کامل کردی. به هر حال خداوند انشاءالله به شما صبر و پاداش بدهد. پدر و مادر عزیزم و برادران و خواهران! مبادا یک حرفی بزنید که خدا راضی نباشد، پسران در راه خدا و اسلام و قرآن شهید شد و حال در این آخرین لحظه های زندگی ام از شما پدر و مادر عزیزم می خواهم که از ته قلب از من راضی باشید تا خدا از من راضی باشد، مرا حلال کنید و هر خطایی از من سرزده مرا ببخشید و برای من از خدا طلب مغفرت کنید تا خدا مرا ببخشد، از خدا بخواهید تا مرا با سرور شهیدان حسین (ع) محشور گرداند. انشاءالله

پدران و مادران شهید داده و امت شهید پرور! این را بدانید که این شهدا برای اسلام دارند فدا می شوند، آنها کار حسینی کردند و به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) لبیک گفتند، آنها که رفته اند کار حسینی کرده اند و آنها که ماندند باید کار زینبی کنند و گرنه یزیدی هستند. شما پشتیبان ولایت فقیه باشید و گوش به فرمان رهبر باشید. او رهبری بی نظیر است و این نعمتی است که خداوند به ما داده است، او نائب به حق امام زمان (عج) است.

امت شهید پرور! پشتیبان مبارز باشید، وحدت داشته باشید تا با وحدت شما دشمنان اسلام نتوانند بر شما غلبه کنند و بدانید که این انقلاب اسلامی، انقلابی است که تا حالا خداوند آن را نگهداشته است، این انقلاب اسلامی زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج) است. انشاءالله خدای بزرگ ما را جزو سربازان حقیقی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار بدهد. امت شهید پرور! امام عزیز را تنها نگذارید، در صحنه ها حضور داشته باشید تا با حضور شما در صحنه دشمن نتواند ضربه بزند و برای قرآن و اسلام و کشورمان خدمت کنید. این انقلاب را با اتکال به خداوند به پیش ببرید تا برافراشته شدن پرچم «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» در سراسر جهان به دست منجی انسان ها حضرت مهدی (عج)، به امید آن روز. و در آخر از پدر و مادر و برادران و خواهران خود می خواهم که برای اسلام خدمت کنند. از برادرانم می خواهم که راهم را ادامه دهند، چه در جبهه و چه در پشت جبهه به هر حال برای اسلام کار کنند. از خواهرانم می خواهم که حجاب را رعایت کنند، تا با این روش بتوانند به اسلام خدمت کنند، که زینت زن حفظ حجاب است و با این حجاب خودشان بتوانند با کسانی که می خواهند اسلام و جامعه ی اسلامی را به فساد و تباهی بکشند مبارزه کنند و آنها را نابود سازند.

دیگر عرضی ندارم و شما عزیزان را به خدای بزرگ می سپارم. برای فرج حضرت مهدی دعا کنید. برای سلامتی امام دعا کنید - و از کلیه فامیلان و بستگان و آشنایان می خواهم که اگر خطایی از من سرزده مرا ببخشند. خدایا به ما توفیق شهادت بده و ما را از سربازان بقیه الله قرار بده. والسلام - آمین رب العالمین - واسلام - ۱/۵/۶۱ دوشنبه سال ۱۳۶۱



شهید دانش آموز منوچهر خدادادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز منوچهر خدادادی
منوچهر خدادادی در ۲۰ خرداد ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده حنیفه هاشمی و پدرش حسین خدادادی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس مهدیه و کوروش با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید منوچهر خدادادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۴ عملیات فتح
المبین منطقه چزابه در اثر اصابت ترکش به مثانه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

منوچهر خدادادی

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنم را با ملت و خانواده ام شروع می کنم:

ملت شهید پرور ایران! امیدوارم که انقلاب ایران که با خون ۲۰۰ هزار شهید و کلی زخمی به اینجا رسیده را ادامه داده و شما باید پیام رسان خون شهیدان باشید و بدانید که تمام این توطئه ها که ابرقدرتها می کنند برای از بین بردن این راه است.

همیشه گوش به فرمان امام امت باشید و فقط فرمان او را اطاعت کنید، تا آنجا که می توانید از رشد گروه های وابسته و ضد انقلاب جلوگیری کنید، اگر کسی را دیدید به امام حرفی میزند بی تفاوت نگذیرید. ما در راه الله و همچنین محرومان در یک دست قرآن را و در دست دیگر سلاح می گیریم و تا آخرین قطره خون خود بر علیه مشرکین خواهیم جنگید.

شما ای پدر و مادر عزیز! همچون پدران و مادران صدر اسلام افتخار کنید که فرزندی تربیت نمودید که پیرو راه الله و رهبرش روح خدا، خمینی بت شکن می باشد.

«۹۴»

خانواده ام را به صبر و استقامت در راه خدا دعوت می کنم، مادرم! اگر چه جبران زحماتت برایم محال است ولی به خواست خدا در سایه اسلام در جبهه حق علیه باطل و با شعار «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» شهادت میدهم. باشد که شهادت من بر سینه تو نشانه ای از قدردانی و تشکر از تو باشد.

و شما ای مادر مهربان! با شنیدن خبر شهادتم شیون و گریه و زاری نکنید چرا که دشمنانم و دشمنان اسلام خوشحال می شوند، زیرا باید خوشحال شوید و شکر خدا کرده که با این عمل می شود مشت محکمی به دهن آمریکا و دیگر جنایتکاران زد و پوزه آنان را به خاک مالید.

ای پدر عزیزم! که رنجهای فراوان برایم و برای بزرگ کردن من کشیدید و کمربانم خیم گردید، از شما پدر عزیز معذرت می خواهم که نتوانستم شما را یاری کنم.

خداحافظ

فرزندتان، منوچهر خداداد کوچکسرائی

«والسلام»



شهید دانش آموز

ناصر خطی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ناصر خطی
ناصر خطی در ۴ مرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه جعفرپور و پدرش ولی خطی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ناصر خطی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۱۵ منطقه مهران (قلاویزان) در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سوخته کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ناصر خطی

بسم الله الرحمن الرحيم « آدمی به چیزی نمی رسد جز این که برای به دست آوردن آن تلاش و کوشش کند. قرآن کریم »
 « ما راضی به جنگ نبودیم و نیستم لیکن اگر کسی تعدی بکند دهان او را خرد می کنیم، ابتدا از آن‌ها بوده و لهندا در مملکت ما به این واقعه واقع شده است. امام خمینی « حرّم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم از پی جانان بروم - حافظ به نام پروردگار جهانیان و پیامبران و ائمه و امام عزیز و عاشقان راه الله وصیت نامه ام را برای بازماندگان و ادامه دهندگان راه حسین (ع) آغاز می کنم. بار خدایا! این که از این دنیای غیر ابدیت به سوی معشوق روانه می گردم می ترسم، که آن چه بر دوشم گذاشته به طور دلخواه معشوق، دین خود را ادا نکرده باشم، از ایزد بی مانند طلب عفو می کنم و آرزو دارم که کلید پیروزی را به شیعیان جهان عنایت فرماید. (انشاءالله) پدر و مادر عزیزم! فرزند شما که امانت دست شما بود و مدت ها آرزوی رفتن به جبهه را داشت تا به حق محشور شود و ظالمان و کفار و منافقان هزار چهره را که به نام اسلام ضربه های سنگین غیر قابل تحمل را بر جمهوری اسلامی نوپای ایران، وارد آورند آن‌ها را با تو ان رزمی، خشتی کند تا دیگر بار به عنوان طرفداری از اسلام در میان مسلمین قد علم نکنند و تا آخر ذلیل شوند و به شکست، مایوس گردند پس تا زمانی که چنین اشخاص نابکار وجود دارند بر تک تک ما چه مرد و چه زن واجب است که علیه یزیدیان هر زمان بجنگیم تا آن جا که اگر بدن ما پاره پاره و خون ما قطره قطره روی زمین آشکار شود، چون ما از کشته شدن واهمه ای نداریم زیرا طبق آیهی شریفه در قرآن « شهید زنده است و نمی میرد » و بالاترین مقام را دارا است، برای به دست آوردن این مقام شهادت مستلزم تلاش و به پشتکار ما بستگی دارد نه این که ما در یک جا بنشینیم و هی بگویم که ما شهید شدن را دوست می داریم، به خدا همان طوری که این مقام ارزش بس بی پایان دارد تلاش و فعالیت و حرکت بدون توقع لازم است. به برادران و خواهران مسلمان و بازماندگانم سفارش می کنم که در یک مکان گرم و ملایم ننشینند و صدای خود را راستر از صدای بلند دیگران بلند بکنند و هنگام به عمل رساندن آن حرف بی حرکت نباشند که این یک نشانه بی خبری از اسلام و عدم تقوا و ایمان است، که من به عنوان یک بنده ی گناهکار خداوند که مورد لطف الهی قرار گرفته است به شما برادران و خواهران عزیز می گویم که خون خود را می ریزم تا در سرزمین ایران جاری شود و هر آن چه فساد و ناپاکی است بزداید و خونم به عنوان جارو آن‌ها را پاک کند و زمینه را برای ظهور ولی عصر (عج) آماده سازد تا دیگر صاحب ما دچار چنین گرفتاری ها و مشقت ها نگردد و یک آرزوی من این است که با این که اگر شهید شدم نصف پاداش آن‌ها را بگیرم، اما امام عزیزمان این مرد بی مانند تاریخ زمان ما تا ظهور تنها منجی بشریت عالم باقی بماند.

« ۹۶ »

ای مردم شهید پرور! در هر مقطعی از زمان هستید پشتیبان ولایت فقیه باشید، در انتخاب رهبر اختلاف نیندازید، این یک ضربه محکمی است که بر پیکر اسلام وارد خواهد شد و اگر عملی شود اسلام تا ابد بی صدا و بی محتوا خواهد شد. بیدار باشید دشمن تمام تر فندهایش را به کار برده امیدش ناامید نشد و تنها امید که برای دشمنان اسلام باقی مانده در انتخاب رهبری جامعه است تا در آن لحظه بین شیعیان اختلاف بیندازند و به خواسته هایشان برسند. اگر اسلام در مرحله ی ولایت فقیه شکست بخورد شما مدیون خون شهیدان هستید و باید در روز رستاخیز (قیامت) به تنهایی جواب آن‌ها را بدهید، چون که شهیدان به پشتیبانی شما رفتند در مقابل دشمنان دین و قرآن جانشان را دادند تا اسلام احیا شود و آیندگان زنده و بیدار و با خیالی راحت زندگی کنند. ای بازماندگان! شما تزکیه ی نفس را فراموش نکنید و کارتان مطابق قانون اسلام و قرآن و تحت ولایت فقیه باشد که اسلام و خون شهدا برای همیشه پاینده و زنده اند، برای این که شما شهید دادید و خون شهید جوشان است و از حرکت باز نمی ایستد، سبیل است که تمام مانع ها را از بین می برد. همه ما رفتنی هستیم چه خوب که خود به دنبال مرگ با عزت و آینده با شرافت باشیم، وای آن روز که با یک وضعیت بی معنی از این دنیا برویم و موجب تنفر خداوند بزرگ و فقدان دیدار پیامبر و امام در آخرتمان شود و تا ابد دچار ذلت شویم. پس ما نباید برای مال و منال چند روز این زندگی مان خود را بفروشیم اما فکر آن زندگی که هستی انسان تا آخر باید در آن بماند نباشیم که این دنیای بی خبری است. روز را به دنبال فقط مادیت رفتن و شب را فقط فکر کردن در باره چاییدن برای فردای بهتر، ایمانش از بین برود که این اگر تداوم داشته باشد مشکل عظیمی است که هرگز حل نخواهد شد، مگر به همت آن فرد و رو به سوی خدا کردن، و گر نه همان است که باید باشد و سزاوار است که بیچارگی نصیب او گردد. اخلاق اسلامی را دارا باشید که اگر اخلاق ما طاغوتی بشود آمریکا و دیگر قدرت های استعمارگر به هدف نهایی خود رسیدند، چون اصل وجود انسانیت اخلاق اوست و اگر اخلاق اسلامی نداشته باشیم از بدترین موجودات پست تر خواهیم بود. پس لائق به عنوان این که از طرف خداوند مهربان نماینده او را روی زمین خطاب گشتیم به اندازه ی این سخن برای خود ارزش قائل شدیم که اخلاق اسلامی در هر زمان و در هر مکان لازم است، چه در اماکن مذهبی و چه در اماکن شخصی و حتی جنگیدن ما برای اخلاق خوب و احیای نماز و روزه است. یک تذکر دیگر که داشتم این بود که وصیت نامه های شهدا را بخوانید که خود این وصیت ها موجب هدایت انسان به سوی کمال و سعادت می شود. در پایان از پدر و مادرم و از تمام کسانی که مرا می شناسند چنان چه از طرف من یک ناراحتی دیدند مرا عفو کنند و آمرزش مرا از خداوند تبارک و تعالی بخواهند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگه دار - از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر بیافزای - رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان - زیارت کربلا نصیب ما بگردان، ظهور حجتت را نزدیک تر بگردان -

ناصر خطی



شهدای دانش آموز

جعفر خنکدار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر خنکدار

جعفر خنکدار در ۱ دی ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بیگم رنجبر و پدرش حیدر خنکدار پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کلاگر محله رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر خنکدار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت گلوله به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کلاگر محله شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

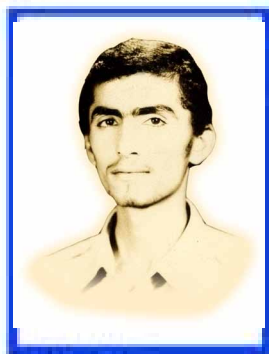
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جعفر خنکدار

بنام خدا - سُبْحَانَ مَنْ يَرِيَانِي وَيَعْرِفُ مَكَانِي وَيَرْزُقُنِي وَلَا يَنْسَانِي

بنام یگانه خدا و معبود و معشوق من که تمام کارها را با یاد او و با توکل بر او آغاز می کنم، بنام آن کسی که جانم در دست اوست. امشب شب پنجشنبه ۱۳۶۶/۱۰/۱۶ در داخل چادر و در کنار بهترین دوستانم و رفقایم مشغول نوشتن خاطره یا پیام یا وصیت خود هستم، شاید این هم آخرین باری باشد که قلم را به دست گرفته و می نویسم. راستش را بگویم، میخوام در مورد دوستان خود بگویم و تفاوت اینها را با افراد دیگر (لابالی). شاید در داخل این چادرها بهترین دوستها و عزیزان نشسته باشند که ایمان و تقوی و بزرگواری آنها و آن خلوص و صداقت آنان جداً انسان را یاد سربازان صدر اسلام می اندازد، انسان را یاد رشادتهای حمزه سیدالشهداء و ابوالفضل می اندازد. عبادت و بندگیشان انسان را یاد شب عاشورا می اندازد که یکی مشغول خواندن قرآن و دیگری مشغول خواندن نماز، یکی در چادر مشغول عبادت و بندگی خداست. راستی آنها چه می خواهند که در نیمه های شب در این هوای سرد و طاقت فرسا ایستاده و نماز شب برپا می دارند؟ آنها مگر چه کرده اند؟ آنها مگر چه جرم و گناهی انجام داده اند که نیمه های شب مانند یک غلام در خانه ارباب می گویند الهی العفو؟ خدایا مرا ببخش. خدایا آنها نوجوانی هستند تازه به دوران رسیده ولی حقیقت را درک کرده اند و این مسئله را درک کرده اند که خدا را برای چه عبادت می کنند، خدا را برای رفتن به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنند بلکه آن را رسیدن به سعادت خود می دانند. ولی یک چیزی را باید بگویم که این رزمندگان شاید بندگان خاص خداوند باشند که بیشترین سختی ها و مشکلات را در راه خدا و برای رضای خدا تحمل می کنند و اما آن جوان لابالی و بی بندوبار است (اول باید منشأ آن را بیابیم، بعد بتوانیم راه علاج را پیدا کنیم) شاید آن جوان دانسته یا ندانسته به این راه کشیده شده است و شاید یک مسئله سیاسی را به دنبال دارد. آن جوانی که ندانسته به این راه کشیده شده باید بداند که این کارها آخر و عاقبت خوبی ندارد. یعنی ما معتقدیم به اینکه آخر ما بایستی بمیریم، پس چه بهتر لااقل در این دنیا درست زندگی کنیم، نمی گویم مسلمان باشید، می گویم که لااقل مثل یک انسان زندگی کنیم که اگر فردا از دنیا رفتیم، مردم برای ما دعا نکردند لااقل لعنت نکنند. جوانان بی بندوبار از این دنیا چه دیده اند؟ نمی دانم که اینها از داخل شهرها چه می خواهند که مثل سگهای ولگرد یا در داخل شهر یا سر چهارراهها پرسه بزنند و اگر مشاهده می کنید برادران حزب الله نسبت به این افراد معترض می شوند نه اینکه سر اینها غرضی دارند بلکه می خواهند آنها را بسازند و اما آنهایی که مخالف این امر میباشند باید بگویم اگر می خواستیم به آنها پیام بدهیم، داده ایم و اگر می خواستیم مسئله را برادرانه حل کنیم، کردیم، ولی نشد و این راه آخرین راه است که انتخاب کرده ایم و این راه هم بدانیم اگر تمام برادران اهل جبهه در پشت جبهه بمانند در عرض چند روز دمار از روزگار اینها در می آورند. و اما مسئله آخر در مورد مسئولین شهر: آقایان گرامی شما دم از حزب الهی بودن می زنید، شمایی که دایه مهربانتر از مادر برای رزمندگان (در شعار) هستید، مگر این رزمندگان چه می خواهند؟ اینها میگویند که نباید بی حجابی و این فساد در شهرها وجود داشته باشد. رزمنده ای که از جبهه برمیگردد نمیتواند اینجور چیزها را ببیند، رزمنده ای که در کنار او بهترین دوستان و رفقاییش به شهادت میرسند نمیتواند تحمل کند آن مسئول شهری احضار به رزمنده میدهد که خود را به دادگاه معرفی نماید. آیا آن چیزهایی که قبلاً در بالا گفتم را قبلاً فکر کردند یا نه؟ امیدوارم که خداوند انشاءالله به مسئولین ما عقل و درک صحیح بدهد تا بتوانند مسائل را بهتر درک کنند امین. خداوند به همه ما این توفیق را بدهد تا بتوانیم این جنگ را با پیروزی نهایی به پایان برسانیم انشاءالله. بار خدایا از آنجا که عاشق راه تو و عاشق راه امامان و پیامبران تو بوده ام، در این راه که راه سعادت است قدم نهادم و از تو می خواهم که در این راه مرا ثابت قدم و استوار بداری و ایمانم را قوی کنی و به من شجاعت و ایثار عطا نمایی تا بتوانم در راه حسین(ع) تو که همان دین توست جهاد نمایم، تا بتوانم پرچم سبز (لا اله الا الله و محمد رسول الله) را در سراسر گیتی به اهتزاز در آورم انشاءالله. خدایا! بار گناهانم زیاد است اما یقین دارم که تو تمامی گناهانم را خواهی بخشید. خدایا چونکه در این مکان مقدس خونها داده ایم، خدایا تو را به خونهای پاک جوانان ما قسم که گناهان این بنده را ببخش و مرا در رضوان جای ده. خدایا شب اول قبر، حضرت علی (ع) را به فریادم برسان. خدایا برادر شهیدم علی اصغر را در آن شب به استقبالم برسان. خدایا فشار قبرم را کمتر کن و مرا شهید بمیران، امین. از دوستانم می خواهم اگر خطایی از من دیده اند مرا ببخشند و با هم بیشتر وحدت داشته باشند و شب اول قبر مرا فراموش نکنند و در دعاها بیشتر شرکت نمایند و به همدیگر احترام بگذارند و از پدر و مادرم می خواهم که مرا عفو نمایند و از برادرانم می خواهم که راه مرا ادامه دهند و از دوستانم میخوام که بیشتر در اسلام و امام دقیق شوند و از گروهگرایی دست بردارند. از خواهرانم می خواهم که حجابیشان را حفظ کنند و از همه شما عاجزانه طلب عفو میکنم. و اگر جنازه ام به دست شما رسید در زیر پای برادر شهیدم اصغر دفن نمایید. دیگر عرضی نیست به جز دعا برای حضرت امام. درباره این شعر خوب دقت کنید، راهم را ادامه بدهید. آنکس که تو را شناخت جان را چه کند / فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند.

التماس دعا ۱۳۶۶/۱۰/۱۶



شهدای دانش آموز

علی خوشبین

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی خوشبین

علی خوشبین در ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربیر کهن روز و پدرش یحیی خوشبین پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و هنرستان شریف واقفی رشته برق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی خوشبین در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۶/۰۴ منطقه هورالهویزه در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سارو کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی خوشبین

بسم الله الرحمن الرحيم

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

آنهاییکه در راه خدا قتل می کنند مرده میندازید، بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند. ستایش از آن خدای است که اول هستی است، قبل از پیدایش و زنده کردن و پس از فانی شدن موجودات آخر هستی است، دانایی که فراموش نکند هر که را یادش کند و بخششی را که از کسی که سپاسگذاری کند گم نکند و کسی که خدا را بخواند نومیدش ننماید و کسی که به او امید دارد امیدش را قطع نکند، خدایا من تو را گواه میگیرم و گواه بودن تو بس است، گواهی میگیرم همه فرشتگان، ساکنان آسمان تو، حاملان عرش و پیغمبران و فرستادگان و آنچه زیبا آفریدی از انواع مخلوقات است، آموزش می طلبم از خدایی که جز او خدایی یکتا نیست و زنده و پاینده و بخشاینده و مهربان و دارای جلال و ارجمندی است از او می خواهم گناهان گذشته مرا ببخشد چون توبه خود بنده فروتن بینوای پریشان روزگار و گدای درمانده پناهنده ای که از خود سودی برای خویش نیست و نه زبانی و مرگی و نه زندگی و نه زنده شدنی بعد از مرگ، بار خدایا به درستی که من به تو پناه آورده ام از نفسی که سیر نمی شود و از دلی که خاشع و ترسان نمی شود و دانشی که سود نمی دهد و از نمازی که بالا نمی رود و از دعایی که اجابت نرسد. خدایا حتما از تو می خواهم آسانی را از پس سختی و گشایش را از پی رنج و اندوه، فراوانی را از پس تنگی. خدایا همه نعمتی که مال بندگان است از جانب توست، هیچ خدایی جز تو نیست و از تو آموزش می طلبم و از گناه باز می گردم.

« ۱۰۰ »

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند؟ / فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

مرغ بام ملکوتیم نیم از عالم خاک / چند روزی قفسی ساخته ام از بدنم

از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟ / به کجا می روم آخر نمائی وطنم

پدر و مادرم! این را بدانید که انسان در این دنیای فانی و از بین رفتنی باقی نمی ماند و یک روز از این دنیا می رود که چه بسا در راه خدا از این دنیا به دنیای دیگر مهاجرت نماید. پدر و مادرم! شما باید در مقابل سختی ها و نارسائیه ها و قحطیها و کمبودها صبر نمایید و همیشه به یاد خدا باشید. قرآن می فرماید: «الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» دل آرام میگیرد، به یاد خدا باشید. قرآن می فرماید: شما را امتحان میکنیم به جنگ و جبهه و نارسائیهها ما شما را می آزماییم به گرفتن دست و پا، لذا نپندارید آنهایی که دست و پایشان را از دست داده اند به جایی نرسیده اند بلکه از شهدا خیلی بالاترند و همه لحظه که از عمر معلول می گذرد برای او پاداشی و خیر محسوب می شود.

به روزگار جوانی کسی که قامت او / به زیر بار محبت خمیده مادر بود

غرض کسی که ز دنیا و آرزوهایش / برای خاطر من دل بریده مادر بود

و شما ای مادر من! از شما خیلی معذرت می خواهم که نتوانستم خوبی های شما و زحمتهای شما را جبران کنم، آن زحمت هایی که در کودکی برایم کشیده اید جبران نمایم، ان شاءالله اگر شهادت نصیبم شده است در آن دنیا شفاعت شما را می کنم. مادر! این را بدان که مادر دست شما امانتی هستیم که از طرف خداوند به دست شما سپرده است و شما باید سعی کنید که این امانت را خیانت نکنید، من هم امانتی بودم در دست شما که توانسته اید به خوبی به صاحب اصلی بازگردانید.

کسی که گنج به دستم سپرده پدر بود / کسی که رنج به پایم کشیده پدر بود

علی خوشبین

و ای شما پدر گرامی ام! من از شما می خواهم پشتوانه ی انقلاب و امام امت و خط سرخ شهادت باشید که همان خط محمد (صل الله علیه و آله و سلم) است و از شما پدر پوزش می طلبم که نتوانسته ام در پیری عصای دست شما باشم تا جبران دوران جوانی شما را بکنم، من هم در آن دنیا شفاعت شما را خواهم نمود.

و ای برادرانم! از شما می خواهم که درسهایتان را بخوانید که شما امید آینده ی این مملکت هستید. برادرانم! اگر من شهید شده ام شما بازماندگان پیام خون مرا بدهید مانند زینب (سلام الله علیها) که پیام خون حسین را به ما رسانید. و ای خواهرانم! از شما بیشتر از بقیه انتظار دارم، انتظارم این است که شما باید حجاب خود را حفظ کنید و این حجاب شما کوبنده تر از خون سرخ من است و شما باید مواظب ابر جنایتکاران داخلی باشید که می خواهند از همه طریق بتوانند شما را بکشند به طرف خود، تا از این طریق به اسلام ضربه وارد کنند چون آنها از هر طریق می خواستند به اسلام ضربه بزنند نتوانستند ولی فقط از این طریق که بی حجابی باشد می خواهند به اسلام و مسلمین ضربه بزنند.

و ای مردم حزب الله و شهید پرور! پشتیبان امام امت و این انقلاب اسلامی باشید که ما باید این مملکت اسلامی را به امام زمان تحویل دهیم، همان سخنی که امام امت می فرماید: این جهان تعلق به امام زمان دارد، ما باید کوشش کنیم که بتوانیم این مملکت را تماماً اسلامی کنیم تا امام زمان از ما راضی و خشنود شود. شما باید در نمازهای یومیه تان امام را دعا کنید و رزمندگان و طول عمر امام و ظهور امام زمان (عج) و برای باز شدن راه کربلا دعا کنید که این دعاهای شما بود که انقلاب را به پیروزی کامل رسانید. همانا که در قرآن (قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ) بگو ای پیامبر اگر دعاهای شما نبود پروردگرم به شما اعتنا و توجهی نداشت - و شما باید هرچه بهتر خدا را به خودتان جلب کنید بوسیله ی دعاهای خودتان.

و ای پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها، عمه ها و خاله ها، عموها و دایی ها «مادر و پدر» برادر و خواهرم! من از شما یک چیز می خواهم در پایان این است؛ اگر شهادت نصیب شده است بعد از شهادتم گریه نکنید و اگر میخواهید گریه کنید به حسین تشنه لب و یاران او گریه کنید چون دشمنان از گریه های بیخود شما سوء استفاده می کنند و شما دعا کنید که جنازه ام قطعه قطعه شود همانطوری که بدن امام حسین شده است و این بدن ناچیز را فدای امام حسین نمایم. من در دنیا ۳ چیز از خداوند می خواستم: ۱. دیدار با امام امت که سعادت نصیب شده است. ۲. زیارت امام حسین و بغل نمودن قبر امام ۳. شهادت در راه خداوند که این نصیب من شده است و از خداوند خیلی تشکر می کنم که این شهادت را نصیب نموده است.

مردم حزب الله! این را بدانید که هیچ در زندگی جز شهادت آرزویم نبود و هیچ چیز گلوی تشنه ی مرا نمی تواند سیراب کند جز شهادت.

و ای گروه مقاومت «ثارالله ساروکلا»! شما امروز یک وظیفه ی بزرگی را به گردن گرفته اید و باید به این وظیفه خیانت ننمایید و تمام مردم امیدشان به شماست که شما باید این خرابگران و آشوبگران و مفسدین که در محل ما هستند نگذارید در محل مجال کاری را پیدا کنند. در پایان برای طول عمر امام عزیز و ظهور امام زمان (عج) دعا کنیم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - یا حجت ابن الحسن ریشه صدام بکن

خدایا تو را به قطره قطره خون شهداء، معلولین و مجروحین جنگ تحمیلی شفای عاجل عنایت فرما.

خدایا رزمندگان اسلام مارا پیروز بگردان

والسلام علی من اتبع الهدی - فرزند حقیر انقلاب: علی خوشبین - ۱۵ / ۵ / ۶۴



شهید دانش آموز

محمد رضا خوشروی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا خوشروی
محمد رضا خوشروی در ۲۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فاطمه ساداتی و پدرش حبیب الله خوشروی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضا خوشروی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۹۵/۱۱/۲۲ منطقه مریوان در اثر جراحات وارده سقوط از کوه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۲»

محمد رضا خوشروی

بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون که مفاهیم گمراه کننده شرقی و غربی و مبادی الحادی و انحرافی بلاد اسلامی را از هر سو چون پر کاهی در میان گرفته و به هر سمت که می خواهد، به هر سمت که خواسته ابرقدرتها و شیاطین بزرگ ولی ضعیف (البته در مقابل همت مسلمین) می باشد، مسلمین مومن و آنهایی که ذره ای احساس مسئولیت می کنند باید چون کوهی استوار در مقابل این شیاطین بزرگ و کوچک بایستند. شیاطین کوچک همچون حکام عراق، عربستان و ... و شیاطین بزرگ همچون کارتر ها، تراتست ها، برژنف ها، کوفنگ ها و ... که ملتهای نا آگاه جهان دست این نامردان روزگار گشته اند، بایستند حتی در مقابل آواکسها و توپولوف ها و خمسه خمسه ها، حتی اگر نشده با مشت خالی از سلاح ولی پر از ایمان همانگونه که ملت قهرمان ما در مقابل بزرگترین قدرت منطقه ایستادگی کردند و چنان ضربه ای به آنها زدند که از درک تمام مبارزان و سیاست مداران جهان به دور بود، زیرا که: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» من نیز به حکم وظیفه ای که اسلام و قرآن و خداوند به گردن من و هر انسان مسلمان دیگر نهاده است برای رویارویی و مصاف با کافران بعث و دیگر مزدوران آمریکا که در منطقه بر علیه جمهوری اسلامی اسلحه به دست گرفته اند و برای منافع آمریکا و شوروی می جنگند، داوطلبانه به جبهه آدمم، بلکه بتوانم در راه آنچه که رضای خداوند است خدمت کنم، همانگونه که قرآن می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»

خداوند؛ ما از مومنان جانها و اموالشان را خریده، در مقابل اینکه بهشت از آن آنها باشد، مومنانی که در راه خدا پیکار کنند بکشند و کشته شوند، وعده ایست حق، در تورات و انجیل و قرآن. چه کسی به پیمان خویش از خداوند وفادارتر است؟ شاید که در این راه لطف و رحمت خداوند شامل حال این بنده شود که شهید شویم و پیش این ملت و اسلام و ائمه و پیامبر و امام بزرگوارمان شرمنده و خجل از اینکه لیاقت شهادت را نداشتیم از جبهه برنگردیم انشاءالله. و چند سخن با پدر و مادرم و دیگر آشنایان؛ که در عزایم نگریند، چون گریه آنان جز خوشحالی دشمنان سودی برای اسلام ندارد و خوشحال باشید همانگونه که قرآن گفته است: «وعده خدا حق است» همانگونه که در بالا اشاره شدو برای شهادتم می خواهم که جشن بگیرند که جشن شما عزائی است برای دشمنان و غذایی است برای کافران. جای من را دیگر برادران پر خواهند کرد. تمام برادران مسلمان دیگر پسران خواهند بود زیرا که همه مسلمانان با هم برابرند و فرقی بین هیچکدامشان نیست، مگر در تقوی که مسلم است من از دیگران بیشتر نخواهم داشت. و سخنی دیگر با برادران و خواهران دانش آموز؛ که بخوانند، که خواندنشان جهاد است بر علیه جنگ اقتصادی که کمتر از جنگ گرم نیست و هر نمره شان تیری است که به سوی دشمن پرتاب می کنند و انشاءالله که تیرهایشان به قلب دشمن خواهد خورد و پیروزی شان بر هر کتاب، پیروزی است بر سنگری که از کفر (جهل) که خلاصه خواندنشان جنگیدنشان است. و دیگر سخنی با آنان که نشستن در خانه را بر جنگیدن در جبهه ترجیح می دهند، از آنها می خواهم که قدری به خود بیایند که برای چه آمده اند؟ وظیفه شان چیست؟ و حالا چه می کنند؟ و رجوع کنند به قرآن که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ رَضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» ای کسانی که ایمان آوردید چیست شما را که هر گاه گفته شده بسیج کنید در راه خدا سرگردانی کنید؟ آیا به زندگانی دنیا در قبال آخرت خشنود گردیدند؟ بهره زندگانی دنیا در قبال آخرت جز اندکی نیست. «إِلَّا تَتَفَرَّوْا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَدِلُّ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَصْرُوهُ شَيْئًا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» اگر بیرون نروند شما را به غذایی دردناک عذاب نماید و بجای شما گروهی دیگر را برگیرد و او را زبانی نرساند که خدا بر همه چیز تواناست. پس گوش کنید به کلام خداوند و عمل کنید همانگونه که خداوند در قرآن می فرماید: «انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» بسیج شوید سبکبار و سنگین بار در راه خدا با مال و جان جهاد کنید که اگر بدانید برای شما بهتر است. والسلام



شهدای دانش آموز

مرتضی داداش پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی داداش پور
مرتضی داداش پور در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
مریم درزی نژاد و پدرش فریدون داداش پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بعثت و والفجر و دبیرستان شریف واقفی با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مرتضی داداش پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۸ عملیات کربلای ۵
منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سراجکلا
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۴»

مرتضی داداش پور

بسم الله الرحمن الرحيم - «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»
 با درود بی پایان بر رسول اکرم (س) و یگانه منجی عالم بشریت امام زمان و نائب بر حقش امام خمینی بت شکن و امید
 امت و امام آیت الله منتظری و با درود بر رزمندگان کفر ستیز جبهه های نور علیه ظلمت و با سلام بر شما امت حزب الله
 اینجانب مرتضی داداش پور سراجی - فرزند فریدون - متولد ۱۳۴۷ - از شهرستان قائمشر - روستای سراجکلا
 خدایا، تو شاهدی که من برای مال و منال این دنیا به جبهه نیامدم، خدایا، من برای پست و مقام به جبهه نیامدم. خدایا، تو
 شاهدی که من به زور به جبهه نیامدم بلکه داوطلبانه به جبهه آمدم. خدایا تو شاهد باش که من با چه شعور و شور و هیجانی
 رهسپار جبهه نبرد حق علیه باطل شدم. خدایا، تو بیش از هر کسی می دانی که من دست از همه چیز برداشته و رهسپار
 جبهه نبرد شدم. خدایا، تو شاهدی که من با خودم چیزی از مال این دنیا نمی برم. خدایا، پس آنچه را که من از قرآن تو و
 اسلام محمدی فهمیده ام به این مردم می گویم که به فکر مال و منال زندگی این دنیا نباشند و آنچه را که می گویم بر حسب
 مسئولیت و وظیفه شرعی خود می بینم. آن چنان که وظیفه خود دانستم که به ندای امام عزیزمان لیبیک گویم و به جهاد اصغر
 در راه خدا بروم، باشد که شما جهاد بزرگتر که جهاد اکبر است انجام دهید. برادران و خواهران! ای رهروان راه حسینی! سخنی
 با شما دارم، هر چند کوچکتر از آنم که بتوانم برای مردم شریفی چون شما مطلبی بگویم. زندگی که نتوانست کمکی به اسلام
 بکند امید است که شهادت من خدمتی کرده باشد.

امت مسلمان! باید آنقدر در راه این نهضت خون داد تا آن را متصل به قیام و نهضت مهدی (عج) نمود و این احتیاج به
 هوشیاری و در خط امام بودن و بی تفاوت نبودن در برابر مسائل جامعه را دارد. و امروز زمان عمل است و ای کسانی که
 بیشتر حرف می زنید و کم تر عمل می کنید و ای شما که یک عمر فریاد می کشیدید و می گفتید ای حسین جان اگر من در
 صحرای کربلا بودم نمی گذاشتم تو تشنه لب شهید شوی، پس چرا حالا که کربلای دیگری از کربلای حسین به پا شده بر
 نمی خیزی؟ و کربلای حسین را آزاد نمی کنی؟ هنوز هم زمان به پایان نرسیده و می توانی اسلحه به زمین افتاده مرا برداری
 و به سوی کافران هجوم ببری و امروز زمانی است که امام تکلیف را بر همه تمام کرده است که معنی مقلد بودن یعنی اطاعت
 مطلق از دستور ولایت و جز این یعنی پوچی و گمراهی و نابودی. ای کسانی که ایمان آورده اید! برای اسلام در راه خدا
 جهاد کنید که پاداش بس عظیم در انتظارتان می باشد و برای نابودی دشمن و انسجام نیروها در بسیج ثبت نام نمایند که امام
 عزیزمان فرمود شرکت در بسیج عبادت است. و دلپره نداشته باشید و خودتان و فرزندانان در بسیج شرکت کنید. تا در صف
 یاران امام زمان و یاوران دین قرار گیرید و خویشتان را از غرق شدن در گناه نجات دهید و امروز زمان شناخت چهره هایی
 است که «مسلم بن عقیل» را بدست عبیداله سپردند و چه کسی او را پناه داد و امروز صحنه ها تکرار شد و میشود، مشخص
 خواهد شد که چه کسی در تاریکی شب حسین را تنها می گذارد.

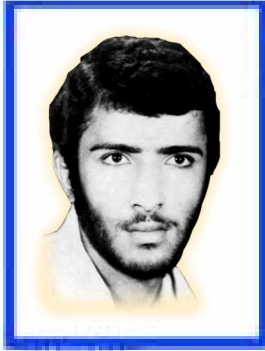
برادران و خواهران! بیایید، بسیج برادران را شکوفا تر و بسیج خواهران را با هماهنگی خود تشکیل دهید و بدانید که خداوند
 در آن دنیا از ما جواب می خواهد که چرا از این نعمت بزرگ انقلاب و رهبری به خوبی استفاده نکردید، نکنند این روزی
 و نعمتی که خدا به ما عطا کرده است از دست بدهید و نکنند امپریالیسم شرق و غرب مخصوصاً شیطان بزرگ آمریکا و
 جهانخواران که تمام ساعات خود را برای نابودی این انقلاب صرف می کنند موفق شوند و دوباره نظام غیر انسانی و ظالمانه
 و دلخواه خود را بر شما حاکم کند، بیایید قبل از آنکه بر سر خود بزنید راه درست را انتخاب کنید.

سخنی دارم با پدر و مادرم؛ ای پدر! شما برایم زحمت های بسیاری کشیده اید، من نتوانستم جبران زحمات شما را بکنم
 امیدوارم مرا حلال کنید و افتخار کنید که خدا فرزند شما را در راه خودش از شما گرفت.

سخنی دارم با برادران و خواهرانم؛ ای برادرانم اسلحه به زمین افتاده مرا بردارید و بر خصم زبون یورش برید که پیروزی
 نزدیک است و برایم نماز بخوانید، دعا کنید. ای خواهرانم! شما می توانید با حجاب خود سیلی محکمی بر آمریکای جنایتکار
 بکوبید و همچنین نمازهایتان ترک نشود و هر آن بیاد خدا باشید.

در اینجا از تمام کسانی که وصیتنامه مرا می خوانند و می شنوند می خواهم اگر بدی از من دیدند حلالم کنند. از دیگران هم
 برایم حلالیت بگیرید، دعا به جان امام عزیز و رزمندگان از یادتان نرود و همیشه در شعار هایتان بگویید: «مرگ بر آمریکا»

والسلام - مرتضی داداش پور



شهید دانش آموز مصطفی داداشی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی داداشی

مصطفی داداشی در ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه در گاهی و پدرش نظر داداشی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کفشگر کلا و دبیرستان مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مصطفی داداشی در عضویت بسیج و انجمن اسلامی به اسلام خدمت می کرد که در درگیری شهری منافقان شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۶/۳۰ هنگام پست شبانه پایگاه بسیج قائمشهر در اثر جراحات وارده بر اثر آتش سوزی پایگاه توسط منافقین شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۶»

مصطفی داداشی

بسم الله الرحمن الرحيم

منافقین تروریست را عیب داران مستضعفین قائم شهر را در خواب به رگبار بستند

قائم شهر - خبرنگار
جمهوری اسلامی: منافقین
تروریست آمریکائی در حمله
وحشیانه به واحد بسیج بهاء
پاسد ران قائمشهر ۱۴ تن
از برادران سپاه و بسیج را
در خواب شهید و زخمی نمودند.
ساعت ۱۲/۳۰ دیشب
منافقون آمریکائی در یک یورش
وحشیانه به شرکت بسیج سپاه
پاسد ران انقلاب اسلامی
قائم شهر واقع در خیابان ساری
القدم به حلق سلاح و زخمی
نمودن نگهبان کردند سپس به
ساختمان چند طبقه‌ای بسیج
هجوم بردند و همگی را در حال
خواب توسط اسلحه ۳ و ۳ و
کلاشینکف و نازجک شهید و
زخمی نمودند. و بلافاصله
از محله گریختند. در این تهاجم
رذیلانه از برادران بسیج و سپاه:
عبی رضائی - منصور گرجین،
جعفر نوروزیان، روح الله مولائی،
ازو احمد پاسد ران، علی علیپور،
مصطفی داداشی از بسیج سپاه
پاسد ران شهید و برادران:
سید محسن نوربخش ۱۲ ساله -
ایرج شجاعی ۱۵ ساله. حسن
شهردل ۱۹ ساله حسین

جعفری ۱۲ ساله - رضالطه نوری
۱۵ ساله - زمان روشن ۱۹
ساله - علی رضا
رنجبر و برادر دیگری بنام علی
زخمی در بیمارستان بستری
میباشند.
در این رابطه از سری
فرمانداری قائمشهر دیروز
تعطیل و سه روز عزای عمومی
اعلام شد در ضمن ساعت ۱۰
صبح دیروز، پیکر پاک این
عزیزان بردوش انبوه زیادی از
مردم مسلمان و انقلابی قائمشهر
به زادگاهشان تشییع و به خاک
سپرده شدند. بدین منظور طی
تماسی که با مقام آله در روابط
عمومی سپاه پاسد ران این شهر
داشتیم که نامبرده ضمن تأیید
خبر مذکور افزود مهاجمین مسلح
پیرای اینکه بتوانند با فرصت
مستناسب به مقاصد شوم
خود برسند برادران پاسد ران
کمیته انقلاب اسلامی
را با تیراندازی مأمول و سرگرم
نمودند تا پاسد ران کمیته
نتوانند به کمک برادران
بشتابند.
ضمناً بررسی و تحقیق جهت
روشن شدن موضوع از سوی
نیروهای انتظامی ادامه دارد.





شهدای دانش آموز

خسرو درزی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خسرو درزی
 خسرو درزی در ۱۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده فضا حسینی و پدرش سهراب درزی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دبیرستان شریعتی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید خسرو درزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۸ منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش نارنجک به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۰۸»

خسرو درزی

اعوذ بالله من همزات الشیاطین الرحیم - بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳۶۱/۰۸/۱۰ مطابق ۱۴ محرم - مقارن ساعت ۲ بعد از ظهر - داخل سنگر - چند ساعت قبل از شروع عملیات **وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ** - امام خمینی: این هابی که شب را به دعا و مناجات بر می خیزند، البته در جنگ ها پیروز خواهند شد. اللهم الرزقنی توفیق الشهاده فی سبیلک و تحت ولایت نبیک، حجتک، فقیهک و ولایک - الهی رضا برضائک حمد و سپاس خدای را که به ما علم اطاعت از اسلام عزیز و امام توانا را عطا فرموده و اراده ادامه خط سرخ شهیدان را. با یاد همه شهیدان و عاشقان طریق سرخ روح الله و با یاد روح افزای منجی عالم بشریت آقا امام زمان (عج). امت بیدار و خط امامی همیشه در صحنه قائم شهر! من حقیر، کوچکنتر از آنم که در مقام وصیت به شما قرار بگیرم ولی به عنوان یک مدافع خیلی کوچک این اسلام عزیز می توانم بگویم که هدف و انگیزه تمامی رزمندگان و سلحشوران چیزی جز احیا و یاری اسلام عزیز نمی باشد و همه مان فقط برای رضای خدا و تداوم خط سرخ انبیاء و لیبیک گفتن به ندای (هل من ناصر ینصرنی) اباعبدالله - حسین بن علی (ع) سلام الله علیه - راهی جبهه های حق علیه باطل گشته ایم، با باز نگرش کلی به انقلاب اسلامی و خوبارمان، و تجدید خاطره های شوم و فلاکت بار قبل از انقلاب بدین اصل خواهیم رسید که خداوند حقیقتا بر ما منت نهاده و ما را در روند تکاملی و سیری صعودی به طرف الله رهنمون کرده و این کمال و نعمات تحت زعامت امامی جزء عصاره انبیاء و نائب بر حق آقا امام زمان (عج) شکل نمی گرفته است. در نتیجه پایه و اساس کمال مان امامت، پیامبرگونه امام عزیزمان، روح خدا، خمینی روح الله بوده و خواهد بود.

اگر بخواهیم به صعود و تکامل برسیم حمایت از خط اصیل و واقعی امام را فراموش نکنید و به دنبال خط ولایت فقیه و امام عزیز تا نهایت راه یعنی استقرار حکومت جهانی آقا امام زمان (عج) بروید. یادتان نرود این جملات دم آخر همه عزیزان و پاکبازان می باشد؛ امام را تنها نگذارید. و اما شما پدر و مادر عزیز! شما را بخداوندی خدا سوگند که پیروی و اطاعت از امام را همچون گذشته دنبال کنید و نگذارید که عاطفه و احساسات شما خدشه ای در راهتان ایجاد نماید.

پدر عزیزم! من، فرزند حقیر شما، با معرفت و شناختم امام را انتخاب نمودم و در راه حزب اللهی بودن قدم نهادم و به این راهم افتخار می کنم و فقط برای رضای خدا راهی جبهه گردیدم و هیچ تعهد و غرضی جز این نداشتیم و شما هم ان شاء الله مرا می بخشید و حلالم می نمایید چون که من حقیر برای یاری خدا در این راه قدم گذاشتم. خدا نکند که عشق و علاقه پدر و فرزندی شما را در راهی که استوار هستید لرزش دهد. مرا در شهر دفن نمایید و از این دنیای مادی هیچ برای ارث و بازرسی ندارم، همه را برای عشق خدا کنار گذاشتم. و اما تو مادر عزیزم! از تو نمی خواهم که ناراحت نباشی، چون می دانم احساسات مادر و فرزندی چقدر زیاد است، ولی تو را به فاطمه زهرا (س) قسم می دهم که خدا را در نظر داشته باشی و مرا به عنوان خمس حساب کن و به یاد آر، مادری که در طی همین جنگ تحمیلی عراق و ایران سه فرزندش را از دست داده بود و می گفت که آنها امانت خداوندی بودند در نزد من و خدا هم آنها را باز پس گرفت. آری مادرم! از تو انتظار دارم که ناراحتی هایت را به خاطر خدا و برای رضای خدا کنار بگذاری و به دنبال امام تا نهایت راه بروی. و اما تو برادر عزیزم! از تو بیش از این ها انتظار دارم، آنکه به جای من و خودت به اسلام و ارگانهای انقلابی خدمت کنی و سعی کن با شناخت متون و اصول اسلام، خودت را بیش از پیش به خدا نزدیکتر نمای. و اما شما ای خواهران عزیزم! سعی کنید در راهتان استوارتر و مستحکم تر قدم گذارید و همچون زینب کبری سلام الله علیها به پیام رسانی مشغول باشید و به همه بگویید که برادر حقیرتان فقط برای احیا و یاری اسلام عزیز و لیبیک گفتن به ندای امام راهی جبهه ها گردیده است.

و اما شما برادران و دوستان عزیزم! امام را تنها نگذارید و دست از حمایت و پشتیبانی از ارگانهای انقلابی بر ندارید و دیگر اینکه برای رسیدن به جامعه ایده آل اسلامیمان محتاج به جوانانی عارف و با معرفت از اسلام داریم، چون که دیگر بار تحت آماج حيله های منافقین و کفار قرار نگیریم، بنابر این سعی تان بر این باشد که بیشتر از اسلام عزیز شناخت پیدا کنید، قرآن بیشتر بخوانید و با دعا خودتان را به خدا نزدیکتر سازید. از همه شما عزیزان می خواهم که برایم از خدا طلب مغفرت کنید تا خدا گناهانم را ببخشد. و در موقع دفن من سوره العصر و دعای فجر - الهی عظم البلاء - را بخوانید.

اللَّهُمَّ انصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ اخذِلِ الْكُفْرَ وَ الْكُفْرَارَ وَ الْمُنَافِقِينَ

الهی الهی حتی الظهور المهدی احفظ لنا خمینی - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - خدا یار و مددکار تان باد (۱۰۹)

التماس دعا - خسرو درزی - ۱۳۶۱/۰۸/۱۰



شهید
دانش آموز

ابراهیم دستوری

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم دستوری

ابراهیم دستوری در ۱۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهجبین نوشیروان پور و پدرش محمد دستوری پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس دهقان و پیمان و دبیرستان کوروش رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابراهیم دستوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۱ عملیات فتح المبین منطقه رقابیه در اثر جراحات وارده انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۰»

ابراهیم دستوری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اَوْصِیْکُمْ بِتَقْوٰی اللّٰهِ وَنَظْمِ اَمْرُکُمْ

شما را سفارش می کنم به تقوا و نظم در کارها - علی (ع)

بنام الله نوید دهنده امیدها و شادی ها و خالق جهان و جهانیان و با درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی و با درود و سلام به شهدای صدر اسلام از هابیل تا حسین و از حسین تا شهدای کربلای ایران همچو بهشتیها، باهنرها و رجایی ها.

اینجانب ابراهیم دستوری فرزند محمد، نمی خواستم به جبهه بروم، یعنی الان قصد رفتن به جبهه را نداشتم. ولی طبق اعلامیه سپاه پاسداران - چشم این ملت و امام امت - که گفته بود؛ آنهایی که قبلاً به جبهه رفته بودند، برای حمله نهایی یعنی فتح کربلا لازم داریم، من هم ثبت نام کردم و به جبهه اعزام شدم.

وصیتی به خانواده ام و دوستان و همه افراد حزب الله همیشه در صحنه: در شهادت من گریه نکنید و روح مرا نرنجانید، بلکه همچو کوهی استوار باشید و به خدای بزرگ توکل و تقوا را پیشه خود کنید، تا رستگار شوید. در مقابل نامالیماتی که برای شما پیش می آید، صبر داشته باشید، همان طوری که آیه شریفه قرآن می فرماید: «ان الله یحب الصابرين» خداوند صابرين و صبر کنندگان را دوست دارد.

همیشه در فکر جنگ زدگان و فقرا باشید، سعی کنید از برای آنها یار و یاور باشید.

پدر و مادر عزیزم! از اینکه چندین بار شما را اذیت کردم و حرفت شما را گوش ندادم، امیدوارم مرا ببخشید و از خداوند تبارک و تعالی طلب مغفرت نمایید.

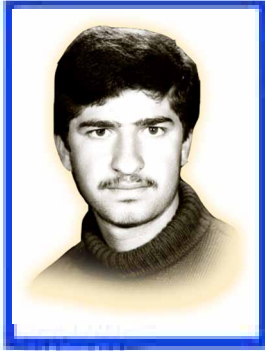
سخنی به برادران و خواهرانم و دیگر افراد حزب الله همیشه در صحنه:

الصلوه عمود الدین «نماز ستون دین است» نماز را حتماً به پای دارید که موجب خشنودی خداوند می شود و همچنین خواندن نماز به مبارزه شما علیه نفس اماره (جهاد اکبر) استحکام می بخشد. خود به خود شما را از بدیها و زشتی ها بدور می سازد و همیشه در بین نماز دعایتان این باشد؛ خدایا، خدایا تو را به جان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار و همیشه از خداوند بزرگ بخواهید ظهور امام زمان عجل الله فرجه الشریف را نزدیک گرداند. من دفعه اول که به جبهه رفتم لیاقت شهادت را نداشتم و ان شاء الله این بار لیاقتش را خواهم داشت که به لقاء الله پیوندم و در ردیف شهدای کربلای امام حسین (ع) قرار گیرم.

به زودی زود راه کربلا باز خواهد شد و شما باید از خونین شهر و شهرها و دهاتی که عزیزان ما، رزمندگان اسلام در آنها شهید شده اند بگذرید و از کربلای ایران به کربلای حسین (ع) بروید. ان شاء الله آن روز نزدیک است. در ضمن اگر جسد من سالم به دست شما رسید مرا در سید ملال نرسیده به پل تالار کنار قبر شهید ساداتی و شهید مسعود دهقان دفن کنید.

ابراهیم دستوری جمنانی

پایگاه پنجم شکاری اهواز



شهر آموزد
شهید

موسی ذبیحی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز موسی ذبیحی

موسی ذبیحی در ۱ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو شمسی و پدرش علی ذبیحی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دبیرستان جانبازان رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید موسی ذبیحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۲۴ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای مهدی آباد شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۲»

موسی ذبیحی

بسم الله الرحمن الرحيم - إِنَّ الدِّينَ أَمَانَةٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ
آنانکه به دین اسلام گرویدند و از وطن خود هجرت نموده و در راه خدا جهاد کردند، اینان امیدوار و منتظر رحمت خدا
باشند که خدا بر آنها بخشاینده و مهربان است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ - و آن کسی را که در راه خدا کشته شدند، مرده میندازید،
بلکه او زنده ابدیست ولیکن همه شما این حقیقت را در نخواهید یافت. - اللهم الرزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک -

بار خدایا تو را حمد و سپاس می کنیم که به ما چنین قدرت و نیرو و توفیق دادی که در راهت و با دشمنان به جنگ و
جدال بپردازیم و آنها را قلع و قمع کنیم و پرچم اسلام را در سراسر گیتی سرفراز کنیم و در راه اعطای دینت از جانم بگذرم.
و تو را حمد و سپاس می گویم که ما را در زمانی قرار دادی که سنبلی اسوه و نمونه در گوشه ای از جهان قیام کرده و ما
را از جهل و نادانی بیرون آورده و راه حق و حقیقت را به ما فهمانده و راه رسیدن به مقام قرب الی الله را به ما نشان داد.

بار خدایا تو را هزاران بار حمد و سپاس می گویم که به این بنده حقیر سعادت نصیب کردی که خود را از فساد و نادانی
بدر بیاورم و برای لیبک گفتن به امام زمانم - خمینی بت شکن - به جبهه بروم. هدف و انگیزه ام از رفتن به جبهه این است

که به ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام زمانم - خمینی بت شکن - لیبک بگویم و به دشمنان اسلام و انقلاب بگویم که من
از دادن جانم در راه خدا هیچ باکی ندارم. اگر در این راه خداوند لیاقت و سعادت می بیند که شهید بشوم بسی مایه افتخار

می باشد. هر چند که بنده حقیر سر و پا غرق گناه و معصیت می باشم و این لیاقت را در خود نمی بینم ولی برای دادن جانم
در راه خدا باک و واهمه ای ندارم. همانظوری که از پدر و مادر و برادران و خواهران و از مال دنیا و لذایذ زودگذر دنیا گذشتم،

از جانم برای دادن در راه خدا هم می گذرم. و می خواهم با دادن جانم به امام حسین (ع) و یارانش بگویم که هر چند ما در
زمانت نبودیم که به ندای تو لیبک بگویم و در رکاب با دشمنان خدا بجنگیم ولی در زمان فرزند رسول الله (ص) خمینی بت

شکن هستیم، به ندایش که همان ندای امام حسین (ع) می باشد لیبک بگویم. من هدف و راهم را با آگاهی انتخاب کردم و
می دانستم که انتخاب این راه جان دادن و سختی و مشکلات هم دارد که همه اینها را به جان و دل چون در راه خدا و برای

رضای حق تعالی بود قبول کردم. حال وصیتم به پدر و مادر عزیز و مهربانم این است که؛ اگر خداوند لیاقت شهید شدن را به
بنده حقیر داد شما برایم گریه و زاری نکنید. هر چند می دانم داغ فرزند مشکل است ولی شما اگر می خواهید گریه کنید به یاد

آقا ابا عبدالله الحسین (ع) گریه کنید ولی شما باید صبر و استقامت را پیشه خود کنید و از شما می خواهم که در تشیع جنازه
ام شرکت کنید و به آن عده از افراد بی تفاوت در مقابل اسلام و انقلاب و خون شهداء بفهمانید که ما با دادن فرزندمان در راه

خدا هیچ باکی نداریم، بلکه دیگر فرزندانمان را هم می دهیم. شما باید افتخار کنید که چنین فرزندی را پرورش دادید در راه
خدا این امانت الهی را هدیه و قربانی کردید. من از شما خیلی معذرت می خواهم که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم

و به شما کمک نمایم. چاره جز این نبود که شما را ترک کنم و به جبهه بروم چون دین اسلام در خطر است و ما جوانان باید
خونمان را فدا نماییم تا اسلام و انقلاب را زنده و پاینده کنیم، و از شما می خواهم که مرا حلال کنید. و از شما می خواهم

که همیشه پیرو ولایت فقیه باشید و در مراسم دعای کمیل و مراسم های اسلامی شرکت کنید. وصیتم به برادرانم این است
که نمازتان را بخوانید و همیشه در زندگیتان به یاد خدا باشید و همیشه پیرو خط امام عزیز و ولایت فقیه باشید و سنگرم را

خالی نکنید. وصیتم به خواهرانم این است که حجابتان را رعایت نمایید که حفظ حجابتان کوبنده تر از خون سرخ من است
و از شما می خواهم که زینب وار در مقابل شهادتم استوار و مقاوم باشید و همیشه پیام رسان خون شهدا باشید و در زندگیتان

همیشه یار و یاور اسلام و مسلمین باشید و از کمک کردن به جبهه دریغ نورزید. و از برادران انجمن اسلامی و بسیج محل
می خواهم که دعای کمیل و توسل و مراسم اسلامی را در محل اجرا کنید که هر چه داریم از همین دعاها می باشد و از شما

می خواهم که راهم را ادامه دهید. برادران! امروز مسئولیت شما خطیرتر می باشد و مردم از شما بیشتر انتظار دارند. هر روز که
ما شهید بدهیم مسئولیت ما سنگین تر می شود، شما باید این بار سنگین انقلاب را بدست صاحب اصلی اش امام زمان (عج)

بسپارید و ادامه دهنده راه شهدا باشید خدای نکند که روزی از همه این مسائل دور شوید که آن روز روز عزا و مصیبت اسلام
و مسلمین می باشد. اگر اسلام و انقلاب پیروز نشود هیچ وقت دیگر نمی تواند پیروز شود و شما هم نمی توانید روز قیامت

جواب این همه خون های از دست رفته را بدهید، پس خیلی مواظب باشید که مسئولیت خطیر است. شما سعی کنید که هر
روز با اخلاق و رفتار خوبتان و سخنهای شیرین و جذابتان نیروی بیشتری را جذب کنید که این خود یک نوع خدمت به

اسلام و انقلاب می باشد. از برادران می خواهم که اگر می توانند به جبهه بروند و اسلحه افتاده ما را بگیرند و راهمان را ادامه
بدهند که خدا با شماست و شما حق هستید و حق همیشه پیروز است. و سخن من به امت حزب الله و شهید پرور این است

که؛ پیرو خط امام و ولایت فقیه باشید و جبهه و پشت جبهه را خالی نگذارید. امروز مسئولیت سنگینی بدوش شماست، هر
روز که از عمر پر بار انقلاب میگذرد، مسئولیتتان هم سنگین تر می شود. و از شما امت حزب الله مهدی آباد می خواهم راهمان

را حتما ادامه دهید و اگر هر کوتاهی و بدی از بنده حقیر دیده اید انشاءالله که مرا حلال می کنید و در آخر دعای همیشگی را
تکرار می کنیم: خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار سخندایا، خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان - آمین یارب

العالمین - والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته - خدایا یار و یاور شما باشد ان شاء الله - به تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۲۴ موسی ذبیحی
در ضمن مراد قبرستان محلمان دفن کنید، اگر می توانید پهلوی پسر خانه ام ذبیح الله دفن کنید اگر نمی توانید پهلوی شهید

سوادکوهی دفن کنید. لشکر ۲۵ کربلا - احمدیان - تاریخ ۱۳۷۳/۰۱/۰۹ برابر با ۱۶ شوال ۱۴۱۴



شهید دانش آموز

فرشاد ذبیحی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرشاد ذبیحی

فرشاد ذبیحی در ۲ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مولود کاظم پور و پدرش صادق ذبیحی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حر و ۱۵ خرداد و دبیرستان شهدا رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرشاد ذبیحی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۳۱ عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۴»



شهید دانش آموز

امین رحمتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امین رحمتی

امین رحمتی در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم پایان طبری و پدرش حسینجان رحمتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حجت و ۱۵ خرداد و دبیرستان شهدا رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امین رحمتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۳۱ عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امین رحمتی

بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون که حمله ای در پیش است سفارش دارم تا آنجا که در توان دارید به این گفته ها عمل کنید و این مهمترین سفارش من است که؛ امام را همیشه دعا کنید. دیگر اینکه برایم دو الی سه ماه نماز قضای احتیاط بجا آورید و نماز وحدت و چیزهایی که برای مرده برگزار می کنند برای من هم انجام دهید.

و هر جا که راحت می باشید مرا دفن کنید. و در ضمن ای پدر و مادر عزیزم! که در این هجده سال برایم زحمت کشیده ای، د به اندازهٔ پر کاهی از آن را جبران نکرده ام و خیلی هم شما را اذیت کرده ام، امیدوارم در این اواخر مرا بخشیده و حلالم کنید.

و در پایان از تمام خواهرانم و برادرم می خواهم که تمام بدی هایم را ببخشند و در ضمن زکات مرا بپردازید.

خدایا خدایا ستارگان رفتند خورشید را نگهدار

امین یا رب العالمین

۱۳۶۶/۲/۲۹



به نام خدا

بمعرض سلام به خانواده عزیزم جنابان سرور و مادرم که من دانم فعلی از من دیگرند امیدوارم

که عمل همین است خوب برود و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید و اینکه بر بنیاد

دارم با خط پدرم این نامه من نویسم بی طرف این است که بگویند منی خواهد بود

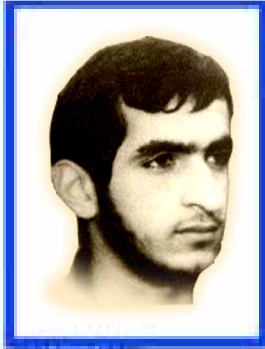
برود و من تمهید دارم برای شما نامه من نویسم از اینکه من تمهید دارم

و من ندانم چونت دوباره توی من تمهید بودم که اعلام حرکت کردند

و من آموزش مادر من تپه تا شده و الان چند روزی است که

مادرم که در کس که در دندون و الان در اینجا ستر هستیم حاس سلام برام

تک ایلهای خانواده برسان و دیگر عرض ندارم خدا حافظ



شهدای دانش آموز

رشید رحیم پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رشید رحیم پور
 رشید رحیم پور در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رحیمه مدانلو و پدرش علی رحیم پور پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رشید رحیم پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۵/۰۷ منطقه سلمچه در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۱۸»

رشید رحیم پور

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 آنان که گفتند آفریننده ما خدا است و بر این سخن پایدار و ثابت مانده اند، بر آنها هیچ ترس و بیمی و حزن و اندوهی نخواهد بود، آنان اهل بهشتند و به پاداش اعمال نیک همیشه در بهشت ابد مخلد خواهند بود.
 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَّهُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 آنان که به دین اسلام گرویدند و از وطن خود هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند اینان امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند که خدا بر آنها بخشاینده و مهربانست.

اینجانب رشید رحیم پور اعزامی از بسیج قائمشهر برای نبرد با مزدوران آمریکائی و روسی و نجات ملل محروم جهان و فتح بیت المقدس به جبهه نبرد، اعزام شدم و اگر در این مسیر به معبود پیوندم چه افتخار بزرگی است که نصیب من می شود.

«اللهم الرزقنى توفيق الشهادة فى سبيلك» پروردگارا توفیق شهادت در راهت را نصیب ما بفرما

این راهی که من می روم راهی است که کاملاً آن را شناخته و به آن ایمان دارم، راهی است که چهارده قرن پیش سید الشهداء حسین بن علی (ع) در پیش رویمان قرار داد، راهی که حسین عصر ما، رهبر کبیرمان امام خمینی به ما آموخت، بله راهی است که انتهای آن رسیدن به لقاء الله می باشد.

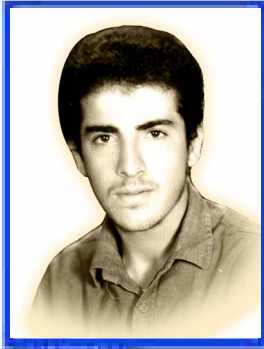
دشمنان انقلاب ما سعی بر از بین بردن این نهضت خدایی دارند، شیطان بزرگ آمریکا و تجاوزگر شرق شوروی دست بدست هم داده و سعی دارند با براه انداختن جنگ تحمیلی انقلاب ما را بشکست بیانجامند و در داخل کشور نیز منافقین را سازماندهی کرده تا در مقابل انقلاب بایستند و هر روز ضربه به کشور ما وارد می کنند. یکرروز در مقر حزب جمهوری اسلامی بمب می گذارند و ۷۲ تن از بهترین یاران این امت را از ما می گیرند، یکرروز در دفتر نخست وزیری، یکرروز در مقابل نماز جمعه و در مقابل مردم بمب می گذارند و شهدایی همچون بهشتی مظلوم، رجایی، و باهنر و قدوسی و شهدای محرابمان؛ همچون دستغیب و مدنی و صدوقی را از ما می گیرند. ولی، کور خوانده اند. با تمامی این حوادث و این اخلاص گری ها امت مسلمان ما مصمم تر در راهشان می شوند، و استوار تر در راه پیروزی انقلاب قدم بر میدارند و همیشه در صحنه با بنیانی آهنین و صفی فشرده با دشمنان مبارزه می کنند. و بالاخره (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)

سخنی با مردم دارم: و آن اینست که هیچوقت امام را تنها نگذارند و بالیک گفتن به حسین عصرمان در صفی واحد بگوشند و نگذارند خدشه ای در انقلاب ما پیدا شود و در مقابل مصیبت ها صبر پیشه کنند. سخنی نیز با خانواده ام دارم:

که بعد از شهادتم هرگز گریه نکنند و در مقابل این حوادث همچون کوه استوار باشند و ایمانشان را از دست ندهند. و تو ای برادرم جمشید! امیدوارم که راهم را ادامه بدهی و ثابت قدم باشی.
 و شما ای خواهرانم! همچون زینب در مقابل یزیدیان بایستید و تقوای سرلوحه کارتان قرار دهید.
 و تو ای مادرم! هیچوقت در مرگم گریه مکن چون تو عروسی پسرت را می بینی و فقط صبر داشته باش.
 و تو ای پدرم! امیدوارم که مرا ببخشی و همینطور ایمانت را زیاد کن تا در مقابل این حوادث بایستی.
 دیگر عرضی ندارم جز سلامتی رهبرم امام خمینی.

در ضمن اگر شهید شدم مرا در سید ملال نزدیک قبر شهدای انجمن اسلامی، شهید مسعود دهقان دفن کنید.
 خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای

والسلام- رشید رحیم پور- ۱۳۶۱/۰۵/۰۶



شهید دانش آموز

علیرضا رحیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا رحیمی
علیرضا رحیمی در ۲۶ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش جان ننه لشگری و پدرش رحمان رحیمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا رحیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ عملیات والفجر ۱۰ منطقه خرمال در اثر اصابت ترکش به پا و جراحات شیمیایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای صنم شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۰»

علیرضا رحیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - میندارید کسانی که در راه حق شهید شده اند مرده اند، خیر، آنها زندگانی هستند نزد پروردگارشان، به انعامات او - سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹

سلام به یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود (عج) عجل الله تعالی فرجه الشریف و سلام و درود به نائب برحقش امام خمینی و با سلام و درود فراوان به رزمندگان پر توان و با عرض سلام خدمت همه شما.

وصیت نامه ام را به نام خداوند عزوجل آغاز می کنم. با نام کسی که مرا خلق کرد تا در این دنیای زودگذر و به ظاهر زیبا آزاد باشم و وقتی که من چشم در این دنیا باز کردم و مراحل زندگی را پشت سر گذاشتم و تا به سنی رسیدم که بتوانم به جامعه خدمت کنم. آری خدمتی خالصانه و با علاقه تمامی که داشتم در این راه آدمم و هیچ خلقی و هیچ احدی مرا به زور به این راه نکشاند است، بلکه من همین قدر فهمیدم که جبهه نیاز به من و امسال من را دارد و به جبهه آمدم تا بتوانم به عنوان یک نیروی ساده ای هم شده در مقابل دشمنانی که کشور ما را و ناموس ما را به سرقت ببرند بایستم و با آنها به مبارزه مشغول شوم.

بنده حقیر در کلاس دوم فرهنگ و ادب درس می خواندم و چون دیدم دیگر همکلاسی های من می روند به جبهه من پیش خودم گفتم مگر من چه چیزی از آن ها کمتر دارم؟ چرا آنها به جبهه بروند و مثل گل پر پر بشوند ولی من که مسلمان هستم و جبهه به من نیاز دارد پشت جبهه بمانم و درس بخوانم؟ اگر همه ما، همه جوانان فکر آینده باشند که می خواهند در آینده به جامعه خدمت کنند و همه فکر آینده باشند، پس الان وضع اسلام چطور می شود؟ من خدای نکرده نمی گویم درس را رها کنید و جبهه بیایید، نه، به جبهه بیایید ولی درس خواندن را رها (ول) نکنید که اسلام در خطر است. فکرش را چه کسی باید بکند؟ پس ما باید بپاخیزیم و به اسلام کمک کنیم تا دست ابر قدرتها را از کشورمان کوتاه کنیم. شما ای مردم! کمک به جبهه و رفتن به جبهه را ترک نکنید، مگر نه اینکه مردن حق است و همه ما به مردن معتقدیم؟ پس چه بهتر مرگ، مرگی باشد در راه خدا. ای مردم! تقوا داشته باشید و بفکر مال دنیا نباشید چون به قول شهید محراب دستغیب؛ هر که به فکر مال دنیا باشد قساوت قلب پیدا می کند و هر چه بیشتر قساوت قلب پیدا کنیم کمتر به فکر اسلام و دین می باشیم.

و شما ای دوستان! حال که موقعیتی برای شما در پشت جبهه پیش آمد فکر جبهه و پیشبرد این انقلاب اسلامی باشید. من که به جبهه آمدم بعضی ها ممکن است بگویند که اگه این بنده خدا به جبهه نمی رفت کشته نمی شد. نه مردم! قسمت من جبهه آمدن بود که کشته شوم، برای دینم و امیدوارم که خدای تعالی این کشته شدن در راهش را از من قبول بکند. ای مردم! پشت سر هم غیبت نکنید، با همدیگر احترام کنید، البته من کوچکتر از آن هستم که این نصیحت ها را به شما می کنم چون که من کسی هستم که خود نیاز به نصیحت دارم.

ای مردم! سر زبان ها نباشد، بگوش ها شنیده نشود، که اگر فلان کس نبود، اگر او نبود، اگر این نبود، بالاخره اگر فلان دوست او نبود، او به جبهه نمی رفت و کشته نمی شد. مگر من عقل نداشتم؟ من مثل شما صحبت می کردم، درس می خواندم، بله من عقل داشتم که این راه را انتخاب کردم. وای به حال کسی که بگوید اگر فلان کس نبود او نمی رفت، هرگز نمی بخشم این دسته افراد را که چنین تهمت را به دوستانم می زنند، من که بچه نبودم که چیزی حلیم نشود.

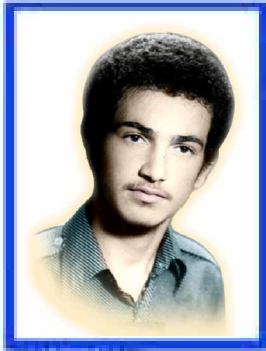
و شما ای کسانی که وصیتنامه مرا می خوانید! اگر من حق شما را ضایع کردم یا خدای نکرده حرفی به شما زده ام که موجب رنجاندن شما شد امیدوارم که مرا ببخشید. و شما ای پدر و مادر عزیزم! من خیلی از شما تشکر می کنم، که من از طرف خداوند امانتی بودم در دست شما، و شما این امانت را خوب تربیت کرده اید و به جامعه بلکه درست بگویم به صاحب اصلی تحویل داده اید و من اگر اذیت و آزاری به شما کردم واقعا معذرت می خواهم و امیدوارم که با تحویل دادن امانت خودتان هیچ ناراحت نباشید. و شما ای خواهران و برادرانم! اگر من برای شما برادر خوبی نبودم امیدوارم که مرا ببخشید.

در ضمن مرا در سید حمزه دفن نماید. والسلام

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

در ضمن هیچ خرجی لازم نیست برای من بکنید. سوم و هفتم هم برای من نگیرید

بنده حقیر علیرضا رحیمی - ۱۳۶۶/۱۱/۲۹



شهید دانش آموز

ابراهیم رزاقیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم رزاقیان
ابراهیم رزاقیان در ۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده
صادقی و پدرش رجب رزاقیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قادیکلا و دبیرستان غفاری رشته انسانی با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابراهیم رزاقیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۶ منطقه بستان در اثر جراحات
وارد به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۲»

ابراهیم رزاقیان

* بسم الله الرحمن الرحيم * «بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان»

* انا لله و انا اليه راجعون (بازگشت همه ما بسوی اوست) * «منبع: قرآن کریم»

اینجانب ابراهیم رزاقیان فرزند رجب، بر خود واجب می دانم در جنگ تحمیلی عراق که بر ما تحمیل شده است، چون اسلام و انقلاب اسلامی ما در خطر است، چون این انقلاب نعمتی است بس عظیم و همچنین این رهبر انقلاب نعمتی بزرگی است که از طرف خداوند بما عطا شده است، وظیفه خود دانستم که این امر الهی و شرعی می باشد به قول امام که از اسلام دفاع کنم. بر همه افراد مسلمان واجب است که از این انقلاب و اسلام دفاع کنند و دشمنان اسلام را سرکوب نمایند. من هم چون مقلد امام و روح خدا خمینی کبیر هستم به حرف این مرد با خدا لبیک گفتم و آمده ام که از این انقلاب و اسلام دفاع کنم، چه بهتر که این جانی که به من داده، در راه هدفمان اسلام و رسیدن به الله فدا کنم، چون خداوند که ما را آفرید و دوباره ما را به خود باز می گرداند و در این مورد هم امام خمینی می گوید نسبت به فرزند خود: این فرزند را خدا به من عطا کرده و دوباره به خودش بازگرداند. «انا لله و انا اليه راجعون» اسلام این زمان به خونهای ما احتیاج دارد و در زمان پیامبران و امامان ما همین خونها بودند که اسلام تا به حال زنده مانده است و در دوره ما این مرد بزرگ، این رهبر انقلاب، این خمینی بزرگ بود که اسلام را دوباره جان داد و مردم را از کفر به اسلام و از ظلمات به نور دعوت کرد، باید خدا را شکر کنیم که این نعمت را به ما داده و همیشه از خداوند بخواهید که خدایا امام ما را این قلب طیننده امت اسلامی را تا انقلاب مهدی صاحب الزمان، مهدی موعود نگهدار و از عمر ما مسلمانان بکاهد و به عمر رهبر انقلاب امام خمینی بیفزاید.

وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ - مپندارید آنهاييکه در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده اند و در پیشگاه خدای خود روزی می خورند. «منبع: قرآن مجید»

راهی که ما انتخاب کردیم راه خداست و اگر بخواست خدا شهید شدم از شما می خواهم که امام را تنها نگذارید و راه ما که همان راه الله و راه امام باشد ادامه دهید تا سعادت مند شوید و اگر این امام را تنها بگذارید باز دست این جنایتکاران بسوی این کشور دراز می شود و از وحدت نداشتن شما با یکدیگر باز شما را زیر سلطه خود قرار میدهند و شما را استثمار می کنند و همچنین طالقانی می گوید: «اگر قدر این رهبر را ندانید به عذاب الهی گرفتار خواهید شد»

سخنی با پدر و مادر عزیزم: این راهی که من انتخاب کردم امامان ما و پیامبران ما انتخاب کردند. چون کارشان فقط برای پیاده کردن قانون الله می باشد. و اگر به خواست خدا شهید شدم و شهادت نصیب من گشته است از شهادت من هرگز گریه و زاری نکنید و دشمنان اسلام را خوشحال نکنید. باید همیشه خدا را شکر کنید و بگوئید خدایا من یک پسر در راه تو عطا کردم و هنوز دو پسر دیگر دارم که در راه تو عطا کنم و خدا را شکر کنید که سایه امام بر سر شما افتاد.

سخنی با برادرانم و دوستانم: برادر جان! همیشه سعی کنید که راهتان فقط راه الله باشد، کارتان برای الله باشد و همیشه افراد را به سوی اسلام دعوت کنید و همیشه با تقوا باشید. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «ان اکرمکم عندالله اتقکم» (گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست) همیشه سعی کنید این هوای نفسانی خود را کنار بزنید و برای اسلام کار کنید. امام دوران می گویند: نگویید من، من شیطان است، من همان هوای نفسانی انسان است که انسان را از مسیر اصلی خود که همان راه الله است خارج می کند. برادرم! تنها توصیه ای که به شما می کنم این است که هرگز امام را ترک نکنید و همیشه یاور این امام جانباز، این روح خدا، خمینی باشید و همیشه خدا را شکر گزاری کنید.

سخنی با خواهرانم: «خواهرم! حجاب تو وقار توست» با داشتن حجاب اسلامی مشت محکمی بر دهان یاهو گویان شرق و غرب بزنید بطوری که از جایش بلند نشوند و همیشه سعی کنید که در دعا و سخنرانی و غیره شرکت کنید و نماز را بپا دارید که ستون دین نماز است. (حضرت محمد ص). سخنی با برادرانم: در تشیع جنازه من حتما عکس امام را داشته باشید و با صدای الله اکبر گویان مرا به قبرستان ببرید و مرا در هر کجائی که می خواهید دفن کنید.

از برادران و پدران و مادران و دوستانی که از من بدی دیده اند، مرا عفو کنند و سر آخر همه شما را به خدای بزرگ می سپارم. «خداحافظ همگی شما» «به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی به رهبری امام خمینی، نائب امام زمان (عج) و به امید آن

روز که امام زمان (عج) ظهور کند و جهان را پر از عدل و داد نماید.

«والسلام علیکم ورحمة و برکاته» برای سلامتی و تعجیل فرج آقا امام مان (عج) صلوات



شهید دانش آموز اسماعیل رضایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل رضایی
اسماعیل رضایی در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
علیا مهدوی و پدرش یارعلی رضایی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تالارپشت با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه هفت تپه در اثر
اصابت ترکش به قفسه سینه و شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تالارپشت شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۴»

اسماعیل رضایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ
 الَّذِينَ إِذا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و درود و سلام بر نائب برحقش امام خمینی و درود و سلام بر ارواح پر فتوح شهدای عزیز اسلام و به امید پیروزی سپاهیان کفر ستیز اسلام.

وصیت نامه اینجانب اسماعیل رضایی تالار پشתי فرزند حاج یار علی:

بارخدا یا تو می دانی که آنچه در قلمم جای دارد هرگز بر زبانم جاری نشد و تو می دانی که قلب کوچکم آکنده از مهر توست و هرگز زبانم گویای این راز درون سوز نشده، خواستم که به رسم ادب بعد از مرگم پرده از این اسرار درونی ام برداشته شود.

بارخدا یا، سر را به تو عاریه می دهم و در ازایش فقط رضای تو را خواهانم. پیشتر از اینها تصمیم به جبهه رفتن گرفتم که متأسفانه با شماتتهای خلق ناداران روبرو می شوم که مرا کوچک می خواند، گویا بزرگی را به درازی قد می دانسته، غافل از اینکه حضرت قاسم علیه السلام نیز در ایام نوجوانی به میدان مبارزه با یزیدیان به شهادت رسید. لابد به نظر اینان حضرت قاسم هم خردسالی بوده که توان رزمیدن نداشت، به این عده می گویم که اولاً من بدون هیچگونه اکراه و اجباری به جبهه آمدم و به عشق و علاقه خودم به میدان آمدم و ثانیاً بحال من زاری نکنید که حال روزگار شما زارتر است، چرا که من مثل دیگر شهدا به امام حسین (ع) اقتدا کردم و حال برای شما دو راه بیشتر نمانده یا در صف امام حسین (ع) باید باشید یا در صف یزید، یا خرده گیر و عیب جو، که باز هم در صف یزید میبایستید. به حال خود غصه بخورید که عمرتان به پایان است و توشه ای برای آخرت بر نداشتید و از مرگ هراسانید، ولی بدانید که یقیناً دامنگیرتان خواهد شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا - آیا ندیدید کسانی را که از ترس مرگ فرار کردند و هزاران نفر بودند و خدا فرمان مرگ را هم صادر کرد. پس چرا از حکومت خدا فرار کنیم. سخنی چند با خانواده ام: مادر مهربانم! می دانم که غم دوری فرزند سخت است اما سخت تر از آن مظلومیت اسلام و امام است و اما اجر تو در صبر توست پس برای کوری چشم دشمنان اسلام صبر کن.

پدر عزیزم! به تو بسیار امیدوارم به صبر و شکیبایی، به تو ایمان دارم، تو خود مشوق ما در این راه بودی و اگر مساعدت و راهنمایی های تو نبود شاید متوجه این راه نبودم، پس همه را مخصوصاً مادرم را تسلی ده و دست نوازش بر سر همه مثل گذشته بکش. برادران و خواهرانم! می دانم که بسیار شما را رنجاندم، اذیت و آزارم به شما به سبب کمی سنم بوده است، پس برادر کوچکتان را عفو کنید، باشد که مورد مغفرت خداوند متعال قرار گیرید. از همسران و شوهرانتان برای من طلب بخشش کنید، از همه محلی ها و همکلاسی ها اگر موجب آزارشان شدم طلب عفو کنید. دوستانم! سنگر بالاتر از تحصیل، سنگر جهاد است پس هر دو سنگر را با هم داشته باشید، نکند عده ای برای اسلام و انقلاب جانفشانی کنند و ما از حاصل زحمات آن ها در جهت منافع شخصی خودمان استفاده کنیم. ای مردم شهید پرور ایران! زندگی دنیایی با همه زرق و برق فریبنده اش تمام شدنی است و آنچه که به جا ماندنی است اعمال نیک می باشد که توشه آخرت می باشد. دست از حمایت رهبر نکشید که قوم هایی که قدرشناس رهبرشان نبودند به عذاب الهی گرفتار شدند، گوش به فرمان امام باشید که تبلور اسلام ناب محمدی است. دعا گوی رهبر و رزمندگان باشید، مثل همیشه به جبهه کمک کنید، اگر به نان شب محتاج هستید و انفاق کردید ارزشمندتر است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

اسماعیل رضایی - به امید سلامتی و طول عمر امام عزیز و به امید پیروزی رزمندگان اسلام



شهید دانش آموز

محمد رضایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضایی

محمد رضایی در ۱۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه اسماعیلی و پدرش امامقلی رضایی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سوادکوه و دبیرستان شریعتی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۲/۲۳ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۶»

محمد رضایی

بسم الله الرحمن الرحيم

از عرش ندای ربنا می آید/ آوای خوش خدا خدا می آید- فریاد که وا کنید دری در بهشت/ میهمان خدا ز کربلا می آید
به روان پاک یگانه منجی عالم بشریت، عدل و عدالت، مهدی موعود و با درود و سلام به ارواح پاک طیبه شهدای اسلام و با
درود و سلام به حضرت امام و تمامی رزمندگان در جبهه های جنگ حق علیه باطل و با سلام به شما خانواده محترم شهدا
که ما هر چه داریم از شماست.

بار الها تو را شکر که به من قدرت تفکر و تعقل و اندیشه عطا فرمودی که بتوانم خوب را از بد و شب را از روز و اسلام را
از کفر تشخیص دهم. همین قدر برایم بس که تو پروردگار متعال و من بنده تو آنچه دارم که می اندیشم از توست و برای
توست. تو را دارم چه کنم؟ حتی در میان آتش و خون باشد خداوند به همین مقدار در چنین سنی توانستم به احادیث و
قدرت لایزال و بی انتهای تو پی ببرم مرا بس است و من قبل از اینکه خود را بشناسم تو را شناختم و قبل از آنکه خود را
بینم فرمان تو را که به من آموختی و مرا بسوی خودت خواندی. خدایا فقط برای حفظ دین تو بود که مرا دیوانه وار در این
بیابان های سوزان و سرگردان گردانید و کلاس درس و سنگر مدرسه را ترک کردم و فقط و فقط برای رضای تو، تا بتوانم
به نحو احسن پیامت را لبیک گویم پس تو هم آنچه که بهتر و خواست قلب من است که بدان می اندیشم و به خاطر آن
میسوزم که خودت هم از درون من بهتر خبرداری مطلبم را برآورده ساز. خداوندا خودت بهتر می دانی هشت سال عاشقان
کوی اباعبدالله الحسین (ع) از فراق معشوق چه مشکلات و دردهایی متحمل نمودند. از عاشقان حسین ات هستم و آرزوی
دیرینه ام پیروزی و اگر در حین پیروزی شهادت در راهت نصیب من شد این هم بسی افتخار بزرگ است که بنده از جان
و دل خواهان هستم. پس آنچه خواست بندگان مخلص توست و رضایت در آن است نصیب همه ما بگردان. شکر خداوند
را که سعادت نصیب نموده تا در آرزوی وصال محبوب خویش سر از پای نشناخته، اهل و دیار را پشت سر نهاده و راهی
جبهه، آن معبد بزرگ، آن مکان مقدس که در آن رنگ و بوی دنیوی نیست و هر آنچه است معنویت است گردیم. بارالها به
مقربان در گاهت قسم می دهم که مرا در روز قیامت از نعمت دیدار خود محروم نگردانی.

بار خدایا، از آنجایی که آمده است مسلمانی به صبح نبرد مگر اینکه وصیت نامه اش بالای سر باشد، اینجانب بنا به تکلیف
شرعی خود در لحظات پایانی عمر خود چند جمله ای بعنوان وصیت بیان دارم. اینجانب فرزند امامقلی رضایی با عقل و
علم و صحت و سلامت کامل هنگامی که احساس نمودم وجود اینجانب می تواند برای اسلام و میهن ابا اجدادی من مثمر
ثمر باشد، همراه با سپاهیان سید شهدا راهی جبهه های نور علیه ظلمت شده ام تا خداوند این مقدار تلاش را ذخیره آخرتم
گرداند، تا اینکه فردای قیامت بتوانم در نزد پروردگار رو سفید بیرون آیم.

اینک چند جمله ای به پدر و مادر و برادران و خواهران و فامیلان سفارش می کنم: و شما پدر و مادر عزیز! به وجود شماها
افتخار می کنم که چنین فرزندی را پرورش داده اید که بتواند در این برهه از زمان احساس مسئولیت کنم و به جبهه بروم
البته با رضایت شما. از شما می خواهم حلالم کنید و برای من طلب عفو و مغفرت نمایید. در ضمن از شما می خواهم از
چهل مومن برای من رضایت بگیرید و این خواست قلبی من است. شما خواهران بعد از شهادتم شیون و زاری نکنید، با
حفظ حجابتان مشت محکمی بر دهان منافقان کوردل بزنید، صبور باشید چون خداوند صابران را دوست می دارد. و از توای
برادر و عمویم! می خواهم نگذارید اسلحه من بر زمین بیفتد و تا آنجا که توان دارید از دین و اسلام دفاع کنید و راهی جبهه
ها شوید. همگی شما را به تقوی سفارش می کنم، یاور امام و مستضعفان باشید و امام را تنها نگذارید. و پیام به دوستان
و فامیلان اینست که حلالم کنید و اگر خطایی از اینجانب سر زده است با بزرگواریتان ببخشید و برای من از خداوند طلب
عفو نمایید. و شما امت مسلمان! جبهه ها را خالی نکنید تا دشمن از این فرصت بدست آمده به نیت پلید خود برسد، در نماز
جمعه و دعای کمیل و توسل شرکت کنید.

به ائمه متصل شوید چون ما هر چه داریم از آن هاست و امام عزیز این اسوه تقوی و استقامت. خوشحالم که وظیفه ما را
مشخص کرده اید و ما هم گوش به پیامت داریم و به آن لبیک گفتیم، باشد خداوند به مقام و منزلت شماها در روز قیامت
ما را شفاعت کند. و در آخر وصیتم همگی شما را به خداوند متعال می سپارم. به امید روزی که همه ما طریق خود را برای
ذخیره آخرت بشناسیم. وقتی میخواستم بروم خط مقدم تمامش کردم. شهید محمد رضایی

من شهادت خود را امضا کردم - و ای تو ای که منافق هستی چه کار می خواهی بکنی. والسلام



شهید دانش آموز

محمدصادق رضایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدصادق رضایی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ملکه تیموری و پدرش هاشم رضایی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سوادکوه - لغور رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدصادق رضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۲۸»

محمدصادق رضایی

بسمه تعالی

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده نشمارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدای خود روزی می خورند. سلام بر پیامبر بزرگوار اسلام که چگونه زیستن را به ما آموخت و سلام بر حسین که چگونه مردن و سلام بر منجبی عالم بشریت مهدی موعود (عج) امام زمان، یگانه پرچمدار اسلام و سلام بر نایب برحقش رهبر مستضعفان، خمینی بت شکن و سلام بر شهیدان که با خون خود نهال آزادی را آبیاری نمودند و سلام بر رزمندگان اسلام که دست از همه چیز خود کشیده و به سوی جبهه های حق علیه باطل روانه شده اند.

اینجانب محمد صادق رضایی فرزند هاشم رضایی ابتدا سخن خود را با نام خدا آغاز می کنم و از خداوند بزرگ طلب مغفرت و عفو گناهانی که در طول عمر خود کرده ام را دارم.

و از تمام دوستان و آشنایان و اقوم و خویشان که موجب ناراحتی آنان شدم طلب حلالیت می کنم و از پدر و مادر عزیز و گرانقدر حلالیت می طلبم که مرا ببخشید و اگر شما مرا نبخشید خداوند مرا نخواهد بخشید. اینجانب با علاقه ای که به جبهه و جهاد داشتم تصمیم گرفتم تا سرنگونی صدام کافر و آن حزب بعث عراق تا پای شهادت ادامه دهم و از خداوند متعال مسئلت دارم که این خدمت ناقابل ما را قبول فرماید.

چه گواراست مردن در راه مبارزه حق علیه باطل و به فرمان خدا و رسول و قرآن و به فرمان امام خمینی بت شکن باشد. من با آگاهی ناچیز خودم راه خود را شناختم و در راه امام حسین (ع) گام نهادم. این نهضت باید با خون ناچیز تداوم پیدا کند و حتما باید جان سپرد، پس چه بهتر که در راه خدا باشد.

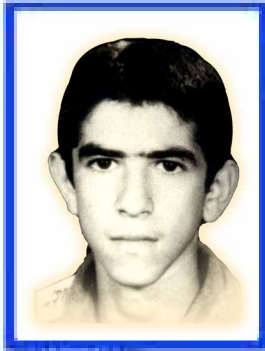
پدر و مادر عزیزم! داغ فرزند خیلی مشکل است ولی از شما انتظار دارم که سر قبرم گریه نکنید و لباس سیاه نپوشید. چون در روز عاشورا کسی نبود که برای شهداء گریه کند آن شیر زن کربلا یعنی حضرت زینب با آن همه مصیبت مقاومت می نمود و مقابل دشمنان گریه نمی کرد تا همه دشمنان اسلام و منافقین بدانند که شما مادران پیرو زینب کبری هستید.

پدر و مادرم! همانطور که می دانید ما امانت خدا هستیم. (انا لله و انا الیه راجعون) همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم - پس ما از اول نبودیم و از خود چیزی نداشتیم همه این نعمتها را خدا به ما داده و باز هم از ما می گیرد و کور شود چشم کسانی که حقیقت را انکار می کنند و به مادیات فکر می کنند. پس خوشا به حال شما که امانتی را خوب نگه داشتید و تحویل صاحب اصلی اش دادید و من از خداوند بزرگ می خواهم که مرا در جوار شهدای دیگر بپذیرد.

و سخن دیگرم با خواهران گرامی ام می باشد که حجاب و پرهیزگاری و تقوا را پیشه خود کنید تا پس از گذشت زمان دنیا با داشتن چنین مادرانی افتخار کند. خواهرانم! باید زینب گونه زندگی کنید تا ان شاء الله الگوی دیگران باشید.

برادرم اگر من در این راه شهید شدم باید تفنگم را بررداری تا قدس عزیز را آزاد کنی و پرچم پر افتخار اسلام را تا بالای کاخ سفید و اشینگتن و کرملین نصب کنی.

برادر شما: محمدصادق رضایی



شهید دانش آموز محمد جواد رگنی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد جواد رگنی
محمد جواد رگنی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فیروزه زاهدی و پدرش محمدقلی رگنی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خطیر کلا و دبیرستان شریعتی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد جواد رگنی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱/۳۱/۱۳۶۵ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۰»

محمدجواد رگنی

بسم الله الرحمن الرحيم

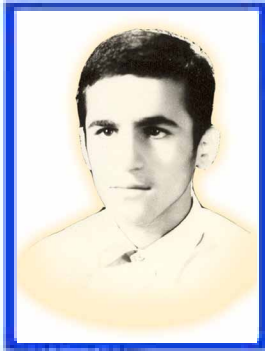
الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ - براستی کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا با مال و جان هایشان مقام بزرگی در نزد خدا خواهند داشت. حمد و سپاس خداوندی را که جهان را خلق نمود و انسان را برای اطاعت از خود آفرید و از آب گندیده و خون لخته شده بوجود آورد و روح خود را در او دمید تا هر چه بیشتر او را مطیع و فرمانبردار خود سازد. آیا سزااست که انسان به این همه وابستگی خدا از معبود خویش دوری جوید و بجای او شیطان را طلب کند.

با درود و سلام به منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و نائب بر حق و بزرگوارش این قلب تپنده امت، خورشید جماران، رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و با درود و سلام به در خون غلطیدگان جبهه اسلام و زاهدان شب و شیران روز شهیدان اسلام و به رزمندگان پر توان اسلام که با رزم آهنین خود غارتگران را به ستوه در آوردند و مملکت اسلامی را از دست آنها رها می کنند.

مادامی که اسلام در خطر است به هر شخص مسلمان واجب است که به مبارزه برخیزد. «امام خمینی» بنده کوچکتر از آن هستم که وصیت نامه ای به معنای اصیل کلمه برای امت اسلامی بنویسم اما بنا به وظیفه دینی و کشوری خویش نسبت به اسلام و مسلمین لازم دانستم تا چند کلمه ای را متذکر شوم. برادران و خواهران! این را بدانید که بنده به زور علی رغم میل خود به جبهه نرفتم بلکه داوطلبانه و بنا به وظیفه انسانی و اسلامی به جبهه های نبرد حق علیه باطل و نور علیه ظلمت اعزام شدم و حقیر به خاطر این به جبهه رفتم تا به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان خمینی عزیز لبیک گویم و در راهش ثابت قدم شوم و هر چند این موضوع بسیار مشکل است و از عهده بنده خارج است اما نهایت سعی ام را می کنم تا دین خود را نسبت به اسلام و مسلمین ادا نموده و دشمن سفاک و غارتگر را از مملکت اسلامی مان ایران مظلوم بیرون کنم و همچنین نخواهم گذاشت تا جان دارم دشمن و شیطان که از در رانده شده از پنجره وارد شود. پس برادران و خواهران و پدر و مادر عزیزم! راه حسین (ع) را در پیش بگیرید که همان تنها راه راستین است. در موقع یاد حقیر بیاد سید الشهداء بگیرید زیرا که مظلومانه شهید شد و در مجلس سید الشهداء شرکت جوید تا هم اجر آخرتی نصیبتان شود و هم در راهش ثابت قدم شوید و اگر ذره ای از این دوری جوید از ولایت فقیه دور شدید و آن خط در اسلام مردود شمرده شده است.

دانش آموزان گرامی! درستان را بخوانید زیرا که مملکت ما به متخصص نیاز دارد و نگذارید که چند ایادی دست نشانده اقتصاد مملکت را بگردانند. و در بسیج محل شرکت کنید چون شهید بهشتی می فرماید: برادران بسیج مراغان آغشته به خونی هستند که جایشان هرگز در این دنیا نیست. و این منافقان و کوردلان بدانند که این مبارزات مقدمه ای است برای جنگ بزرگتر که همان جهاد با نفس است و ما تا جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت حتی یکی از دشمنان اسلام در کشور اسلامی وجود داشته باشد که وجود او موجب ننگ برای هر مسلمانی است. و حال تو ای خواهرم! حجاب تو سنگر توست، سنگر تو وقار توست، وقار تو باعث افتخار ماست، پس حجاب، حجاب، حجاب را حفظ کن، چون که سیاهی چادرت از خون سرخ رنگین تر است و با حفظ حجاب به دشمن غارتگر بفهمان که در جنگ سهم بسزایی داری، پس عاجزانه از شما تقاضا می کنم که حجابتان را در هر کجا هستید حفظ کنید. پدر و مادر عزیزم هر چند حق فرزندی را در حقان ادا نکردم اما می خواهم که مرا ببخشید و حلالم کنید و وقتی جنازه ام را دیدید فراغ فراغ را سر ندهید، زیرا که در آن لحظه روحم در عذاب خواهد شد و دشمن به این کار شما می خندد و خوشحال می شود. در ضمن وصی و ناظر پدر و مادرم می باشند و اجر آنها را از خداوند بلند مرتبه مسئلت دارم و یک ماه نماز و روزه برای حقیر بدهید. پیکرم را در گلزار شهداء دفن نمایید و بعد از دفن یک حمد و سوره (قل هو الله) برایم بخوانید و روحم را شاد کنید.

۱۳۶۴/۰۳/۱۵ ساعت ۱۱ شب



شهید
دانش آموز

علی حسین رمضان نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی حسین رمضان نژاد
علی حسین رمضان نژاد در ۲۸ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
صغری کرمی و پدرش رمضانعلی رمضان نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان طالقانی رشته ریاضی با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی حسین رمضان نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۶۵ عملیات تکمیلی
کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از
تشییع در گلزار روستای کفشگر کلای ارطه شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی حسین رمضان نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

با درود و سلام بر آقا امام زمان (بقیه الله) و سلام خدمت زعیم عالیقدر و مدبر الاحکام و منور الابرار امام خمینی «صلوات»

وصیت نامه اینجانب علی حسین رمضان نژاد که جهت لبیک گفتن به ندای (هل من ناصر) حسین زمان رهسپار جبهه حق علیه باطل شده ام تا دین خودم را نسبت به این انقلاب و اسلام اداء نمایم: برادران و خواهران! امروز همه حرامیان جمع شده اند تا انقلاب کفر ستیز و مستکبر شکن اسلامی ایران را شکست بدهند و بتوانند دوباره به غارت و چپاول مستضعفین بپردازند؛ انقلاب اسلامی رسالتش شکستن همه زنجیرهایی هست که مستکبرین بر دست و پای مستضعفین بسته اند و بی تفاوتی نسبت به انقلاب اسلامی خیانتی بزرگ است و امروز امام خمینی که درد همه محرومین را در سینه دارد و رهبری و امامت این حرکت اسلامی را دارد، با تمام وجود باید از این فرزند حسین حمایت و او را یاری کرد زیرا او هر چه می گوید از اسلام می گوید. فریاد او برای قرآن است، عدم حمایت از او عدم حمایت از اسلام و قرآن است.

و اما پدرجان! شاید بعد از کشته شدن من ناراحت شوید اما این را بدانید که افتخار بزرگی نصیب شما گردید، افتخار می کنم که با جوان هایی هستم که فقط هدفشان نابودی جنایتکاران شرق و غرب و حکومت های دروغین میباشد و جلوه و رشد و نمو حکومت عدل اسلامی. من می روم تا شاید به قطره خون ناچیز خودم درخت اسلام را آبیاری کنم. می روم تا به دولت های ارتجاعی بفهمانم که شهیدان زنده اند. به آنها بفهمانم که بعد از ۱۴ قرن چگونه علی اکبرها در جبهه می جنگند و علی اصغرها نارنجک به خود می بندند و برای نابودی کفار به میدان نبرد می شتابند. می روم تا خدا از من راضی شود.

و اما مادر جان! الان این موضوع برای ما مشخص شده که پیرمرد هشتاد ساله با سالهای متممادی ریاضت کشیدن تازه به درجه ای می رسد که نوجوان ۱۵ ساله با دو ماه در جبهه ماندن به آن می رسد، ناراحت نباش از اینکه درس نخوانده ام ولی پاتوی دانشگاه گذاشته ام و آن دانشگاه انسان سازی می باشد که انسان های ساخته شده را با مدرک شهادت فارغ التحصیل و فارغ الدنيا می کند.

و سفارشم به امت حزب الله این است که نکند و سوسه های شیطانی شما را گول بزند و به زندگی سراسر گناه و عصیان روی آورید. زیرا، که این زندگی مادی همچون سرابی بیش نیست که از دور چون دریایی مواج نمایان می باشد اما وقتی به معرکه می رسی می بینی تشعشعات شیطانی بیش نبود که انسان را به طرف خودش کشید. برادر جان! موقع تشیع جنازه ام شیرینی پخش کنید و بر تابوتم عکس امام بزنید و در کنار آن عکس کوچک مرا بزنید تا مردم بدانند که این شهید پیرو وفادار ولایت فقیه بود. بر تابوتم یک جلد قرآن بگذارید تا مردم بدانند که هدف من خدا بوده و قرآن، نه هیچ چیز دیگر. در تشیع جنازه ام گریه نکنید یا اگر گریه می کنید صدایتان را بلند نکنید که شهید شدن گریه ندارد، شکست اسلام گریه دارد و بهوش باشید اسلام شکست نخورد. برای من لباس سیاه نپوشید که امت اسلام هیچ وقت سیاه پوش نمی شود و برای من تبلیغ نکنید، از شهادت من فقط برای اسلام تبلیغ کنید و هر کس می خواهد برای من فاتحه بخواند اول امام را دعا کند و اگر کسی با ولایت فقیه مخالف میباشد در تشیع جنازه ام شرکت نکند.

والسلام علی من اتبع الهدی

علی حسین رمضان نژاد

۱۳۶۵/۱۱/۲۰



شهید دانش آموز

بهرام رضانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهرام رضانی
بهرام رضانی در ۲۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم‌شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه
میرزائی و پدرش شعبان رضانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدرسه ادیب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و
یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی،
اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش
موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهرام رضانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه
غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۰ منطقه کامیاران در اثر
جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آبندانسر شهرستان شهیدپرور
قائم‌شهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۴»

بهرام رمضانی

بسم رب الشهداء و الصديقين

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ
مَنْ طَلَبْتَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَعَدَنِي عَرَفَنِي وَمَنْ عَرَفَنِي عَشَقْنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ فَمَنْ قَتَلْتَهُ فَعَلَى
دِيْنَتِهِ وَمَنْ عَلَى دِيْنَتِهِ وَأَنَا دِيْنَتُهُ (حدیث قدسی)

با سلام به حضرت ولی عصر (عج) و نائب بر حقش امام خمینی این چشم امید مستضعفان جهان و سلام و درود بر ارواح پاک شهدای اسلام، سلام بر حسین (ع) و ۷۲ تن شهیدان کربلا، سلام بر ۷۲ تن شهید هفت تیر و سید آنان بهشتی مظلوم و سلام و درود فراوان بر شهدای گلگون کفن انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی.

اینجانب بهرام رمضانی فرزند شعبان به امید خدا روانه جبهه حق علیه باطل و جبهه تمامی اسلام بر علیه تمامی کفر می شوم تا به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان لیبیک گفته باشم و ان شاء الله به خریدار معبود و معشوق خود نائل شوم و در کنار دیگر دیگر شهدای اسلام آرام گیرم.

از امت حزب الله می خواهم که همواره گوش به فرمان امام عزیز بوده و هیچگاه او و یارانش را تنها نگذارند و بدانید که اگر پشتیبان ولایت فقیه باشیم هیچگاه به ما آسیبی نخواهد رسید. پدران عزیز! فرزندان خود را به جبهه‌ها بفرستید تا هر چه زودتر این تفاله شیطانی (صدام) را از سر راه برداریم و قدس عزیز را که در انتظار ماست آزاد سازیم. پدر و مادر، برادران و خواهران عزیزم! راهی که می روم با شناخت کامل انتخاب نمودم، مبدا نگران باشید. و تو مادر جان! می دانم که تو در مقابل مصائب استوار خواهی بود ولی سفارش می کنم که در شهادتم گریه و زاری و شیون نکنید زیرا که همه ما از خدائیم و به سوی او بر می گردیم.

و شما ای برادران حزب الله! هیچ وقت سنگر مبارزه بر علیه منافقین و کفار و سازشکاران را خالی نکنید و در مقابل هر کسی که بخواهد در مقابل سیل خروشان انقلاب اسلامی بایستد مقاومت کنید و بدانید عاقبت باطل رفتنی است. و شما خواهران حزب الله بدانید که در سنگر حجاب بزرگترین ضربه را بر دشمنان اسلام خواهید زد پس هیچ گاه این سنگر را رها نکنید. اما سفارشم به برادران و خواهران که در سنگر کلاس و درس هستند این است که هیچگاه از درس خواندن غافل نشوید زیرا که با سواد و عالم شدن شما برای رشد این مملکت خیلی مؤثر می باشد. اینجانب وصی خود را پدرم شعبان رمضانی و ناظر را مادرم قرار می دهم و وصیت می کنم که بعد از شهادت، مرا در تکیه شهید (نوروز علی زارع) دفن نمایید.

دیگر عرضی ندارم همه شما افراد خانواده و دوستان را به خدای بزرگ می سپارم. دعا به جان امام یادتان نرود.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

روز جمعه ۱۳۶۱/۱۱/۰۸ - بهرام رمضانی

مرگ بر آمریکا - مرگ بر شوروی - مرگ بر اسرائیل - مرگ بر منافقین و صدام



شهید دانش آموز

مهدی رمضانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی رمضانی
مهدی رمضانی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مکرمه یوسفی و پدرش ولی رمضانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آبندانسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی رمضانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۲۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای آبندانسر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۶»

مهدی رضانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ

و آنانکه در راه خدا کشته شدند خدا هرگز رنج و اعمالشان را ضایع نگرداند. سوره محمد آیه ۴
ای پروردگار ما! هر که را تو در آتش افکندی او را سخت خوار کرده و او ستمکار بوده و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد. پروردگارا ما چون صدای منادی حق که خلق را به ایمان می خواند شنیدیم، اجابت کردیم و ایمان آوردیم. پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتی کردارمان را ببوشان و هنگام جان سپردن ما را با نیکان محشور گردان. با سلام به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و با سلام به رزمندگان کفر ستیز اسلام و با سلام به ارواح پاک شهدای اسلام به خصوص شهدای این مرز و بوم.
وصیت به امت حزب الله:

اینجانب از امت اسلام می خواهم هرگز امام آن رهبر عزیزمان، امید امت و ملت ایران را تنها نگذارید و او را یاری کنید و قدر این رهبر عزیز و عظیم القدر را بدانید. که اگر او نبود ما در سیاهی غرب و فرهنگ کثیف غربی فرو میرفتیم و از خط خدا و رسولش خارج می شدیم و در تباهی عظیمی فرو می رفتیم. سعی کنید همیشه در جبهه ها حضور داشته باشید، چون این جنگ جنگ بین کفر و اسلام و حق است و وظیفه همگان است که در جبهه حضور داشته باشند. از امت حزب الله و همیشه در صحنه آبدانسر خواستارم با هم متحد باشند و با اتحاد پشت الحاد و ستم را بشکنند و از هم گسیخته سازند.
سخنی با خانواده:

مادرم! مادر عزیزم! از شما خواستارم مرا حلال نمائید و مرا ببخشید، از شما خواستارم همچون کوهی که سر به فلک کشیده استوار باش. مادرم! زندگی همیشه بهار نیست گاهی هم ابر خزان بر آن سایه بان مرگ می افکند و دست بی وفای روزگار دست با وفاترین یاران را از هم جدا می سازد. اگر روزی مرا فراموش کردی در تصویر ناقابل و بی روحم نیکرو و مرا به یاد آور. اگر وجودم در این دنیا نبود برای شادی روحم قطره ای اشک بیافشان تا روحم از جان و قلب تو زنده گردد.

و اما شما ای خواهران عزیزم و برادر مهربانم! داداش جان! گوشه جگرم! همیشه سعی کنید در خط الله قدم بردارید و راه تمامی شهدای اسلام را ادامه دهید و مواظب خانواده باشید. من الله توفیق -
و شما ای خواهران! درستان را ادامه دهید سعی و تلاش کنید تا بتوانید افراد مؤثری برای این مملکت و برای خود و خانواده مان باشید. و اما شما ای پدر عزیزم! سعی کنید با همه مهربان باشید و همیشه صابر و شکیبیا و بردبار باشید و همانند همیشه و مانند همیشه در جبهه حضور داشته باشید، از شما خواهشمند هستم مرا در حسینیه شهدای آبدانسر دفن نمائید. و از دوستان و آشنایانم می خواهم بدی مرا ببخشند و اگر آزار از من به آنها رسید برایم طلب مغفرت نمایند.

از همکلاسی هایم می خواهم که راهم را ادامه دهند و در سنگر مدرسه کوشا و توانا باشند و سعی نمایند در جبهه ها هم حضور داشته باشند. عرضی ندارم - والسلام

۱۳۶۶/۰۲/۲۷ - مهدی رضانی



شهید دانش آموز

ابراهیم روحانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابراهیم روحانی
 ابراهیم روحانی در ۲۵ مهر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فیروزه
 ابراهیمی و پدرش یدالله روحانی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر
 گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های
 فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
 نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابراهیم روحانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که
 در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۲۴ منطقه رقابیه در اثر
 جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای چشمه سر شهرستان شهیدپرور
 قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
 دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۳۸»

ابراهیم روحانی

به نام خداوند بخشنده و مهربان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

بنام خدای محمد، به نام خدای علی، بنام خدای حسین، بنام خدای ابراهیم، بنام خدای شهیدان، بنام خدای روح الله الموسوی الخمینی و بنام خدای انسان های جهان.

سلام بر پدر و مادر عزیزم که مرا به این سن رساندید و مرا تحویل جامعه اسلامی و مکتبی و الهی دادید و امیدوارم که مرا ببخشید و اگر اشتباهی یا گناهی از من سر زد مرا عفو کنید و از خدای متعال درخواست کنید که مرا ببخشد. پدر و مادر عزیزم! شما خوشحال باشید که پسری بزرگ کردید و در راه اسلام و قرآن دادید. مادر مهربان من! اگر شهید شدم که هر چند من لیاقت شهید شدن را در خود نمی بینم از شما می خواهم که زیاد گریه و بی تابی نکنید چون اولاً روح من ناراحت می شود و دوم اینکه منافقان و ضد انقلاب دیوصفت از ناراحتی و بی تابی شما خوشحال می شوند و به راه پلیدشان ادامه خواهند داد و اگر شما برادران و خواهران و پدران و مادران شهید پرور صبور باشید منافقان مزدور و خائن ضربه ای خواهند خورد و شاید به آغوش اسلام عزیز باز گردند این یک تقاضای من از شماها پدران مادران و برادران و خواهران غیور ایران است.

حالا بنده به مردم مسلمان و رزمنده و غیور قائمشهر می گوئیم که راه شهیدان را ادامه دهید و بدانید که راه شهیدان همان راه اسلام و راه رهبر عزیز، امام امت، خمینی بت شکن است و به دستورات گرانهای امام گوش دهید تا به رستگاری برسید.

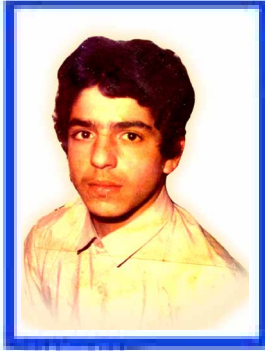
بنده جز برای مکتبم و فکرم به جبهه نیامده ام من به ندای (هل من ناصر ینصرنی) امام لیبیک گفتم و امیدوارم بتوانم با نثار خونم درخت تنومند و زیبای اسلام را رشد دهم و آبیاری نمایم. بدانید که هدفم جز این نیست که اسلام و قرآن را بر جامعه حاکم سازم و کافرین و مشرکین را از بین ببرم و شما راه شهیدان را ادامه دهید. خدایا بنده را که بی نهایت گناهکار بودم و به خودم ستم کردم ببخش و از گناهانم صرف نظر کن. ای خداوند بزرگ گهگاهی که نفسم بر من غالب می گشت از دستورات سرپیچی می نمودم به بزرگی و بزرگواریتان مرا ببخشید و عفو بفرمائید. پدر و مادر عزیزم! امیدوارم که از رفتنم زیاد گریه و بی تابی نکنید که همسایه ها متوجه بشوند و شادی کنند. می دانم که رفتن من از بین شما، برای شما سخت است ولی چه باید کرد؟ اگر من به (هل ناصر ینصرنی) امام لیبیک نمی گفتم پس چه کسی بگوید؟ مجاهدین خلق یا فدائی خلق؟ امیدوارم که از کارهای ناپسندی که از من سر زده مرا ببخشید و مرا عفو کنید.

پدر عزیزم! اینقدر عصبانی نشو، خون خود را خشک نکن فایده ندارد، وقتی که در مغازه را باز کردی خوشحال باش و مردم تو را ببینند که چقدر خوشحالی که پسرت را در راه خداوند دادی و زیاد در خانه ناراحتی و بی تابی نکن و خودت را مریض نکن و منافقان ضد انقلاب و دیوصفت را خوشحال نکن. خیلی متشکرم از پدر و مادر شهید پرور.

خواهران عزیز! مرا ببخشید که به شما بی احترامی کردم. از شما می خواهم که هر اشتباهی و گناهی بوسیله نفسم از من سر زده مرا ببخشید و از خدای متعال درخواست کنید که گناهانم را بیامرزد. از خواهرم حوا و حلیمه و (برادرانم) عباس و روح الله می خواهم که راهم را ادامه دهند و برایم زیادی بی تابی نکنند و صبور باشند.

و برادران عزیز و بزرگواریم! امیدوارم که مرا ببخشید اگر خطایی از من سر زد یا گناهی بوسیله نفسم انجام دادم از خداوند متعال بخواهید که مرا ببخشد، اگر می توانید هر یک ماه که شد اول شب جمعه برایم سوره قرآن بخوانید و نوار قرآن بگذارید و از شما می خواهم راه شهیدان را ادامه دهید.

والسلام



شهید دانش آموز

علی زاهدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی زاهدی

علی زاهدی در ۶ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلون آقاجانزاده و پدرش عبدالرحمان زاهدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس خطیر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی زاهدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۰۲ منطقه بانه-کردستان در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۰»

علی زاهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

این حسین کیست که عالم همه دیوانه‌ی اوست / این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه‌ی اوست
با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت، حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش امام امت پیر جماران. سلام گرم
من بر تمام مسلمین و به خصوص بر امت شهیدپرور روستای خطیر کلا.

پدر و مادرم! پس از شهید شدن من! برایم گریه نکنید چون از گریه کردن شما دشمنان ما خوشحال خواهند شد،
خوشحال باشید که چشم دشمنان اسلام کور خواهد شد. و هم چنین با شهید شدن ما بعضی از آن‌ها که هنوز خواب
هستند بیدار خواهند شد.

ای امت ایران! بعضی‌ها می‌گویند اینان برای پول و مقام به جبهه می‌روند ولی کور خوانده‌اند ما برای پول و مقام به
جبهه نمی‌رویم، بلکه برای حفظ اسلام و مسلمین و ناموس خودمان به جبهه می‌رویم و به تمام دشمنان می‌فهمانیم
که ما همه مرد جنگ هستیم و صلح تحمیلی را نمی‌پذیریم.

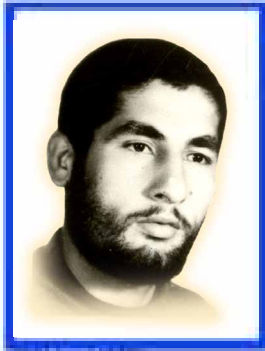
مادرم! می‌دانم که شب‌ها بی‌خوابی کشیدی و رنج بردی ولی این رنج و زحمت پایمال نمی‌شود.
برادرم! از تو می‌خواهم که راه مرا ادامه دهی تا خون جوانان به هدر نرود و اگر هم توانایی جنگیدن را ندارید کمک
تو، مشت محکمی است بر دهان دشمنان اسلام.

خواهران من! حجاب خودتان را با حجاب زینب پیمان ببندید و این حجاب شما ضربه‌ای است بر دشمن و به امید
خدا جنگ به همین زودی تمام خواهد شد و پیروزی از آن مسلمین است - به امید پیروزی.

اگر شهید شدم مرا پیش مهدی تیر خطیر دفن کنید.

خدمت گزار اسلام: علی زاهدی





شهید دانش آموز

سیدجلال سادات نیا

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدجلال سادات نیا
سیدجلال سادات نیا در ۱۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
زهرآ جوادى و پدرش میراعظم سادات نیا پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ۱۲ فروردین و بعثت و دبیرستان مطهری با
موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدجلال سادات نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۵ عملیات محرم
منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش به پهلو و سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۲»

سید جلال سادات نیا

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

میندازید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه آنها زنده و در نزد خدایشان روزی می خورند.

سوره آل عمران آیه ۱۶۸

بنام خدای جهانیان در هم کوبنده ستمگران و با درود فراوان به امام امت، محمد زمان، خمینی و با سلام بر تمامی شهدای راه اسلام وصیت خود را آغاز می کنم:

اینجانب سید جلال سادات نیا فرزند میر اعظم ساکن قائمشهر؛ به یکایک آیات قرآن قسم می خورم که در راه آزادی که آرمان آن جمهوری اسلامی و مکتب آن اسلام و کتاب آن قرآن است تا آخرین قطره خونم با کفر جهانی مبارزه کرده و از پای نمی شینم.

بار خدایا! پروردگارا! ای حامی مستضعفان و ای دشمن مستکبران! اینک تصمیم گرفتم در کنار رزمندگان اسلام به نبرد علیه باطل و کافران بعثی آن مزدورانی که افسارشان بدست اربابانشان است و با اراده آنها چون عروسک کوکی هستند که سرنوشتشان را بدست دارند، با حالتی شادمان به سوی جنگ حق علیه باطل می روم. تا شاید با نثار خون ناچیز بتوانم خدمتی به دینم اسلام نمایم. دینی که صدها شهید در راه آن جان دادند و جهان را با خونشان گلگون نمودند.

آری ما می جنگیم و به تمامی مستکبران جهانی خصوصا امپریالیسم امریکا شیطان بزرگ نشان می دهیم تا زمانی که جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت و جیبی از خاک عزیز اسلام زیر سلطه چپاولگران باشد. پیام به شما ملت شهید پرور قائمشهر این است که اتحاد و همبستگی را حفظ بکنید. نگذارید منافقین و شایعه پراکنی در داخل شهر رخنه کنند و همانطوریکه قرآن کریم می فرماید که (واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا) همگی به ریسمان الهی چنگ زده و متفرق نشوید و امام این یاور ستمکشان و زحمتکشان و یاور مستضعفان و نائب بر حق صاحب الزمان (عج) و رهبر کبیر بحق را شما ملت بیدار همیشه در صحنه تنها نگذارید و پیامش را لبیک بگوئید.

پیام من به خانواده ام این است که اگر من لیاقت شهادت را داشتم، هیچ ناراحت نباشید و امیدوارم در کار اسلامیتان موفق باشید.

خداوند به شما صبر عظیم عنایت بفرماید. دعای همیشگی تان:

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار- از عمر ما بکار و بر عمر او بیفز

در ضمن جسد من اگر به دست شما رسید بغل یکی از شهیدان کوچکسرا در امامزاده صالح دفن کنید.



شهید دانش آموز

قربانعلی سرانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربانعلی سرانی

قربانعلی سرانی در ۶ مرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده طاووس پورموسوی و پدرش محمدابراهیم سرانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دبیرستان غفاری رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربانعلی سرانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۱ منطقه شرفانی در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۴»

قربانعلی سرانی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَ لَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ

با تقدیم عرض سلام خدمت یگانه منجی بشریت و خدمت یگانه بت شکن قرن حاضر و بانثار درود به روان پاک شهدای انقلاب اسلامی ایران.

اینجانب قربانعلی سرانی دارای شماره شناسنامه ۹۲۰ فرزند محمد ابراهیم ساکن قائم شهر خیابان امام خمینی - کوچه شهید معظمی - پلاک ۳۶۴ - وصیت نموده و وصی خود را پدر خود که با نظارت برادرم می باشد قرار میدهم و خواهانم به وصیت های من که در این ورقه به شرح ذیل است عمل شود:

۱- مرا در قبرستان سید ملال (نرسیده به پل تالار) دفن کنید. ۲- نماز وحشت به مبلغ ۲۰۰۰ ریال. ۳- مراسم تعزیه داری و مجلس سوم و هفتم و چهلم و سال داده شود. (البته خیلی ساده) ۴- نماز استیجاری یک سال و روزه استیجاری نیز یک سال داده شود. ۵- کفارات به مبلغ ۲۰۰۰ ریال داده شود.

سفارشنامه: سخنی با مادرم: مادرم! می دانم که فرزند خوبی برایت نبودم و نتوانستم قطره ای از دریای بی کران زحماتی را که برایم کشیدی جبران کنم. ولی بگذار تا با ریختن خون خود در راه خدا شما را به خداوند نزدیک تر نمایم. باشد تابدین طریق توانسته باشم قدری از زحمات شما را جبران نمایم. مادرم! شهادت مرا عاشقانه استقبال کن. همانطوری که عاشقانه مرا به جبهه فرستادی. مادرم! از شهادتم همین تو را بس که فردا در مقابل بانوی مسلمین جهان و زینب (س) شرمسار نخواهی بود. پدرم! شما به بلندی کوه بر گردنم حق داشتی ولی به اندازه گاهی از آن را نتوانستم ادا کنم. به هر حال والدین عزیز! از شما می خواهم که حلالم کنید. همچنین از دو خواهر و برادرم و سایر برادران و خواهرانم و به خصوص انجمن های اسلامی می خواهم که ادامه دهنده راه شهدا باشند و اگر توانایی آن را با سلاح ندارند با بیان و قلم این راه را ادامه دهند. برادرانم که در انجمن اسلامی فعالیت می کنید! همانند گذشته همچنان در خط ولایت باقی بمانید. مبدا که این سنگر عظیم را خالی کرده و آن را در اختیار میوه چینان انقلاب قرار دهید. برادرانم! تمامی دردها بخصوص دردهای روحی خود را فقط و فقط در جبهه آن هم در خط مقدم می توانید درمان کنید. برادرانم! شهادتم را با شادی تمام در کوچه ها و خیابان ها اعلام کنید تا خواب را در چشم کوردلان بشکنند.

سخنی با امت مسلمان قائم شهر: امت مسلمان! از میادین عشق و ایمان است دارم با شما صحبت می کنم. اکنون که می رود کاخ های ظلم و ستم دنیا به وسیله شمشیر عدالت گستر اسلام و ازگون و پرچم (لا اله الا الله) در سر تاسر گیتی به اهتزاز درآید آیا باز هم باید اجازه دهیم که میراث خواران انقلاب به میوه چیدن خود ادامه دهند؟ امت مسلمان! آیا باز هم باید اجازه دهیم که گروه هائی به نام مجاهد انقلاب و یا با نام مقدس امام زمان (عج) در این کشور مقدس همچنان به انحراف کشیدن افکار پاک نوجوانان ادامه دهند؟ پاسخ این سوالات را به عهده وجدان بیدار خودتان می گذارم. به نظر من تا زمانی که وضع مسئولین شهرستان قائم شهر درست نشود دست کتیف سرمایه دارها هر روز باز و بازتر می شود و طبقه محروم جامعه محروم تر می شوند. لذا من به عنوان یک شهید از شما امت مسلمان و پیرو خط امام می خواهم که برای جلوگیری از پیمال شدن خون شهدا در قائم شهر، هر چه زودتر با همکاری نمایندگان امام به این وضع خاتمه دهید.

برادران، خواهران! باید بگویم از میان تمامی نوشته ها قرآن را و از میان تمامی الگوها امام را و از میان تمامی رنگها سرخ را و از میان تمامی مرگ ها شهادت را و از میان تمامی گل ها لاله را و از میان تمامی باغ ها گورستان را برگزیده ام. به خدا سوگند ای امام عزیز! اگر هزارها بار می مردم و بعد زنده می شدم، همچنان به فرمانت در جبهه ها می ماندم، ولی افسوس که یک جان داشتم. عرایض تمام، فقط بگویم که دعا به امام را فراموش نکنید.

والسلام



شهدای دانش آموز

قدرت الله سلیمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قدرت الله سلیمی
 قدرت الله سلیمی در ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 سیده فاطمه حسین زاده و پدرش نورمحمد سلیمی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خاقانی و حر و دبیرستان زارع رشته بازرگانی
 با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
 شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
 مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید قدرت الله سلیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۳ منطقه بانه در اثر اصابت
 ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
 پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر
 استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
 آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قدرت الله سلیمی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بدرستیکه نماز من و عبادت من و زنده ماندن من و مردن من برای خدای جهانیان است. قرآن کریم با درود و سلام فراوان بر یگانه منجی عالم بشریت آقا امام زمان (ع) و نائب بر حقش این پیر جماران، امام امت و با درود و سلام فراوان بر ظفرمندانی که در جبهه های حق علیه باطل می رزمند و با درود و سلام فراوان بر مادرانی که مانند زینب (س) فرزندان خود را در راه خدا داده اند.

اینجانب قدرت الله سلیمی فرزند نورمحمد تاریخ تولد ۱۳۴۹ بر این اصل که مسلمانی که از دنیا می رود باید وصیتنامه داشته باشد من هم چند نکته مهم را در وصیتنامه خود ذکر می کنم: ابتدا قبل از هر چیز هدفم از رفتن به جبهه برای رضای خدا و لیبیک گفتن به ندای حسین زمانمان که همان ندای سالار شهیدان حسین بن علی (ع) است می باشد. دوم اینکه چون در مقابل خون این همه شهیدان احساس مسئولیت کردم و امیدوارم که با رفتنم به جبهه وظیفه شرعی از گردن من گرفته شود و الان موقعی وصیتنامه را می نویسم که صدای هواپیماهای دشمن در فضای آسمان می پیچد، ولی صدای تکبیر بسیجیان همیشه پیروز طنین اندازتر است. آری گویا عاشقان، عزم کربلا را دارند. پس ای عاشقان برخیزید که حسین در کربلا منتظر است. بشتابید که امروز حسین زمان تو را صدا می زند. پدرم! فکر نکن که زحمت های تو را فراموش کردم. خیر، بلکه از شما تشکر می کنم ولی بدان که مسئله اسلام بالاتر از همه چیزها است. پدرم! من که از علی اکبر حسین و طفل شش ماهه اش عزیزتر نیستم. پدرم! من از طرف خداوند امانتی در نزد شما بودم و حال خداوند امانت را از شما خواست و شما باید خوشحال باشید که امانت را به صاحبش دادید. پدرم! تو یاور حسینی، تو با فرستادن فرزندت به یاری امام حسین (ع) این را ثابت کردی. پدرم! این جسد قطعه قطعه شده من که از کوه های پر پیچ و خم کردستان بسویت پر می کشد، نظاره گر اعمال تو می باشد. مادرم! ای کسی که شیرت شیر پرور شد! فکر نکن که زحمت ها و محبت های تو را فراموش کردم. آری میدانم چه شب ها تا به صبح برای من بی خوابی کشیدی، می دانم آرزو داشتی مرا داماد کنی و در میان همسالان خوشحال شوی و لیکن حجله من سنگرم و عروس من اسلحه ام و لباس دامادیم لباس بسیجیم و نقل و نبات من رگبار گلوله های دشمن است. مادر جان! نمی دانی چه صفا دارد سوی خدا رفتن. مادرم! قبل از اینکه مرا می خواهند در داخل قبر بگذارند از تو می خواهم که دو دست مرا بیرون بیاوری و به کوردلانی که فکر می کنند برای جاه و مقام و پول به جبهه رفتم بگو: خدایا تو شاهد باش که پسر من با عشق به تو بسوی تو آمد، خدایا تو خود شاهدهی که فرزندم برای جاه و مقام به جبهه نرفت بلکه با دو دست خالی و یک کفن و در دل عشق به تو بسویت آمد پس خودت اجرش را بده. برادرانم! شما ادامه دهندگان راه من باشید و نگذارید اسلحه ام بر زمین بیافتد و به پدر و مادر دلداری دهید. و از شما می خواهم که مرا در سید ملال دفن کنید و ناراحت نباشید، این راهی است که هر مسلمان مؤمن باید برود، چه خوب است که زودتر برویم و گناهان ما کمتر باشد. خواهرانم! از شما می خواهم که گریه بر من نکنید بلکه گریه بر جسم بی سر حسین بکنید که من از او درس گرفتم، من از او آموختم که در مقابل سیری ظالم و گرسنگی مظلوم سکوت نکنم و در مقابل تجاوزگران همچون کوهی استوار باشم. خواهرانم! نمی گویم گریه نکنید می گویم هنگام گریه بر سر و صورت نزنید و دشمن را خوشحال نسازید.

ای مردم و ای همکلاسی ها! از شما می خواهم مسجدها را خالی نکنید و امام و رزمندگان را دعا کنید و تا می توانید در جبهه ها حضور پیدا کنید زیرا حضور شما در این موقع حساس جنگ لازم است و اگر نمی توانید تا حد الامکان خدمت کنید و از شما می خواهم که مرا حلال کنید و از همکلاسی های خود می خواهم که هر شب پنجشنبه سر قبرم بیایند و سوره قرآنی بخوانند و روحم را شاد کنند زیرا من از شماها انتظار دارم. و در آخر به تاریخ بگویید بنویس و به دنیا بگویید شاهد باش، که در چه موقعی و در چه زمانی، چه جوانان دلاوری برای دفاع از حیثیت و دفاع از وطن اسلامی خود جان خود را برای اسلام فدا می کنند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - خانواده شهید



شهدای دانش آموز

باب الله سیاهکلائی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز باب الله سیاهکلائی
باب الله سیاهکلائی در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
شهربانو یحیی زاده و پدرش حسینجان سیاهکلائی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس طبرسی و دبیرستان رازی با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید باب الله سیاهکلائی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۲۴ عملیات والفجر ۸
منطقه فاو در اثر اصابت ترکش خمپاره به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای بالاتجن
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۴۸»

باب الله سیاهکائی

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

ملتی که شهادت دارد، اسارت ندارد. امام خمینی

با درود بر ارواح پاک شهدای تاریخ تشیع و با سلام بر مهدی موعود (عج) و درود و سلام بر نائب برحقش روح الله و با درود و سلام بر امت حزب الله و رزمنده که با رزمشان ثابت کرده که ایمان و قدرت الهی بر تکنیک شیاطین برتری دارد.

بارالهی! تو را شکر می گویم به اینکه مرا در راه خودت قرار دادی و افتخار دادی تا در راه تو بجنگم و به سعادتت که همان شهادت باشد برسم، هدفی را که پیموده ام راه حسین است که با آگاهی کامل این راه را انتخاب کرده ام و بر خود واجب دیده ام که برای احیاء اسلام به جبهه بروم تا در این راه به شهادت برسم.

من به خاطر حمایت از اسلام و این مکتب نجات بخش به جبهه ها سفر کردم تا با خون خویش درخت اسلام را آبیاری کنم، درختی که خونها زیر پایش ریختند و بر این خون ها افتخار کردند.

وصیت من به خانواده ام این است که؛ اولاً امام را تنها نگذارند و بعد مرگ من گریه و زاری نکنند تا دشمنان اسلام خوشحال شوند. همیشه در راهشان استوار و ثابت قدم باشند و همیشه این جمله را تکرار کنند که ما این هدیه ناقابل را فدای راه حسین کرده ایم و بر این هدیه هم افتخار می کنیم.

از پدر و مادرم معذرت می خواهم از اینکه می بایست عصای دست آنان باشم، آنها را تنها گذاشتم و به جبهه ها سفر کردم.

پدر و مادرم! می دانم با مرگ من اندوه و غم عمیقی شما را فرا می گیرد، چه کنم که زمان این چنین ایجاب می کند که باید رفت، نباید ماند که حسین سرها و دستهایش از بدنش جدا شد. اما باید مقاومت کرد تا اسلام همیشه زنده بماند و فردا فرزندانمان با آسودگی کامل به اسلام عشق بورزند.

و از شما پدر و مادرم می خواهم اگر خطا و اشتباهی از من دیدید مرا مورد عفو قرار دهید و برای شادی روح من قرآن بخوانید. مبادا در روز تشیع جنازه ام گریه و زاری کنید، این گریه و زاری روح مرا آزار می دهد.

از خواهران می خواهم که مانند زینب باشند و رسالت زینب را به دوش بکشند و با حجابشان مشتی به دهن بی حجاب ها بزنند.

و برادرانم که همواره پیرو امام و مطیع ولی فقیه بوده و راهی را که رفته اند ادامه دهند.

خدایا خداوندا به من صبری ده که در راه تو بجنگم. خدایا من امروز به سوی تو می آیم و می خواهم با تو دیدار کنم، گرچه از مرگ می ترسم. خدایا توفیق ده مرا تا در جبهه بجنگم برای اینکه می خواهم آزمایش شوم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروشان بگردان

خدایا خدایا منتظری نستوه برای نسل اسلام محافظت بفرما



شهدای دانش آموز

سید محسن سیدالسادات

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید محسن سیدالسادات
سید محسن سیدالسادات در ۲۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
نرجس مرغزاری و پدرش سید حسین سیدالسادات پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید محسن سیدالسادات در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۶ منطقه سوسنگرد
در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۰»

سید محسن سیدالسادات

بسم الله الرحمن الرحيم

اینجانب محسن ساداتی از قائمشهر برای جنگ علیه کفار به جبهه رفتم و اگر در این راه شهید شدم پیروز هستم، اگر نشدم به اسلام باز خدمت می کنم و به فرموده رهبر: اگر بکشید پیروز هستید و اگر کشته شوید پیروز هستید

و چند نصیحت به برادران قاسم و حسن: که نماز را بخوانند و ترک نکنند، چون نماز ستون دین است و تقاضای دیگرم این است که امام را یاری کنند و کسانی که مخالف اسلام هستند اگر قابل هدایت هستند هدایت و اگر نیستند مرگ باید آنها را در آغوش بگیرد و به فرموده امام: این ها که گول خورده اند آنها را باید نصیحت کرد و اگر نصیحت پذیر نیستند باید با حدید (آهن) توی سر آنها زد و قرآن می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** - به درستی که آنها که کافر شدند یکسان است برایشان، خواه بیم داده باشی یا بیم نداده باشی، ایشان را که ایمان نمی آورند مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان و بر گوششان و بر چشم هاشان پرده ایست و از برای ایشان عذابی عظیم است.

اگر شهید شدم ناراحت نباشید و تو پدر و مادر! گریه مکن که اجر من را کم خواهی کرد و این جبهه رفتن من یک نوع آزمایش است که قرآن می فرماید: **(وَ لَتَبْلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ تَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ - الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ)**

معنی: و هر آینه آزمایش شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاستی از مال ها و نفس ها و میوه ها و مزده ده شکیبایان را، آنانکه چون رسید ایشان را مصیبتی گویند به درستی که ما از برای خدائیم و به درستی که ما به سوی او بازگشت کنندگانیم. آیه ۱۵۵ تا ۱۵۶ سوره بقره

والسلام فرزند شما محسن

وصیت فرزند شما محسن

۱۳۶۰/۰۹/۰۸



شهدای دانش آموز

سیاوش شعبانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیاوش شعبانی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه شعبانی و پدرش رمضان شعبانی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دبیرستان والفجر رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیاوش شعبانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای جنید شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۲»

سیاوش شعبانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بادرود فراوان به آقا امام زمان (عج) و نائب بر حقش امام خمینی و با سلام بر شهیدان کربلا و شهیدان جنگ تحمیلی. در روز چهارشنبه مورّخه‌ی ۱۳۶۵/۱۲/۱۱ در قرارگاه خود واقع در هفت تپه نشست بودم و در هر گوشه و کنار چادر قرارگاه بچه‌های رزمنده زمزمه حمله شب را به زبان می‌آوردند، در این هنگام من و پسردایی عزیزم که یک روح در دو جسم بودیم در یک گوشه‌ی چادر نشسته در این لحظه هرکدام تصمیم گرفتیم چند سطری به عنوان وصیت نامه بنویسیم.

در این لحظه به فکر پدر و مادر عزیز و مظلوم و برادران و خواهران خوب خود افتادم و خواستم به شما خانواده عزیزم سفارش نمایم که اگر بخواست خدا در این حمله شهید شدم و به دامان خانواده‌ام برنگشتم برایم گریه و زاری ننمایید و افتخار نمایید که فرزندی تربیت کردید که در راه خدا و دین و شرف و ناموس شهید شد. و اگر خواستید گریه کنید برای مظلومیت آقا امام حسین (ع) گریه کنید و برای طفلان مسلم ناله بزنید و هم چنین برای شهیدان انقلاب، یاوران امام، شهیدان بهشتی و مطهری و دیگر شهیدان انقلاب ناله بزنید.

هیچ وقت امام عزیزمان را تنها نگذارید و حافظ قرآن و خون پاک شهیدان باشید. من به خانواده، بستگان، دوستان و اهالی محل خود ارادت خالصانه داشته و دارم، استدعای عاجزانه دارم چنانچه از من اشتباهی سرزد به بزرگواری خود مرا عفو نمایند. از برادران و خواهران خودم می‌خواهم خط امام را دنبال نمایند و ایشان را تنها نگذارند و نماز را سرلوحه‌ی خود قرار دهند، با بندگان خدا علی‌الخصوص اهل محل مهربان باشید و سعی نمایید کسی که مرتکب اشتباهی شده از طریق منطق هدایت نماید.

پدر و مادر عزیزم! اگر سعادت داشتیم و به شهادت رسیدم احتمال دارد جنازه‌ام به دست شما نرسد، از آنجایی که هر دوی شما یعنی پدر و مادر خویم مظلوم هستید فکر نمی‌کنم بتوانید طاقت بیاورید در این هنگام بیاد مظلومین کربلا باشید و به یاد آن‌ها ناله بزنید.

سفارش بعدی من به شما این است مکان دفن مرا در امام زاده یحیی در ردیف قبر دیگر شهدا و در صورت امکان در جنب قبر پدر بزرگم در نظر بگیرید چون ایشان نسبت به من علاقه‌ی فراوانی داشته است. در خاتمه چون من یک بسیجی هستم و عاشق بسیجیان و علی‌الخصوص سپاهیان عزیز و روحانیت معظم که به ما عزت و شرف بخشیده‌اند، از شما تقاضا می‌کنم که نسبت به آن‌ها احترام خاصی قائل شوید.

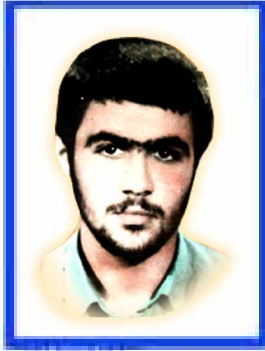
در خاتمه ضمن دعای خیر به جان امام عزیز و رزمندگان سلحشور، سلام مرا به جوانان و نوجوانان محله و ورزشکاران عزیز و بسیجیان عزیز و همیشه حاضر در صحنه و مخصوصاً فامیل‌های مهربانم برسانید.

به امید دیدار در کربلا

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

با تشکر سیاوش شعبانی

۱۳۶۵/۱۲/۱۱



شهید دانش آموز

خانعلی شکری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خانعلی شکری
خانعلی شکری در ۱۴ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فضا خاتون قلی پور و پدرش علی شکری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس باغدشت و خطیر کلا رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید خانعلی شکری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۶ منطقه ماووت در اثر اصابت تیر مستقیم و جراحات شیمیایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای باغدشت شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۴»

خانعلی شگری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»

«آنانی که ایمان آورده‌اند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند آنان را نزد خداوند مقامی بس بلند است و آنان از رستگاران هستند»

شکر و سپاس نزد خداوندی که ما را آفرید و در این دنیا قرار داد تا ما را آزمایش کند و ببیند کدام یک از ما امتحان خوبی را پس می‌دهیم. و با درود و سلام بر پیشگاه مقدس امام زمان (عج) و نایب برحقش امام خمینی و با درود و سلام بر رزمندگان اسلام و تمام شهیدان جنگ تحمیلی.

این جانب خان‌علی شگری، فرزند علی، متولد ۱۳۴۵ به عنوان برادر کوچک چند وصیت دارم به شما ملت قهرمان و پدر و مادرم.

از شما امت شهیدپرور می‌خواهم نماز را در اول وقت بخوانید و دعا را فراموش نکنید. آن قدر کار نکنید که نماز و عبادت شما دنبال بیفتد. چرا که، نماز ستون دین شما است و امام را رها نکنید، او را دعا و حرف‌های او را مویه‌مو اجرا کنید. از کمک کردن به جبهه‌ها چه از جان و چه از مال خودداری نورزید و جلوی فرزندان خود را برای جبهه رفتن نگیرید چرا که شما در روز قیامت مسئول آن‌ها خواهید بود. در جلسات عمومی بسیج شرکت کنید و به برادران بسیجی این قدر سرزنش نکنید که هی برای درس به جبهه می‌روند یا برای پول، مواظب رفتار و کردارتان در جامعه باشید و خدای ناخواسته کار خطایی انجام ندهید که موجب خشنودی دشمنان شود و اصلاً زیر پای صلح نامه را امضا نکنید چرا که صلح با چنین کسی شکست اسلام است و اگر زمانی شما را در غفلت ببیند ضربه‌اش را می‌زند و شما را نابود می‌کند و در راه خدا جهاد کنید که بهترین عمل مؤمن جهاد است.

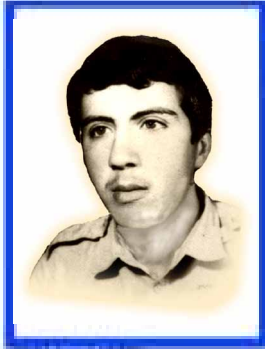
از پدر و مادرم می‌خواهم که از رفتن من به جبهه ناراحت نباشید و اگر خبر شهادتم را شنیدید ناراحت نشوید و گریه نکنید که شهادت برای من افتخار است و نصیب هر کسی نمی‌شود و از مرگ نترسید چرا که پایان همه‌ی انسان‌ها مرگ است و شما مرگ را بجوید نه مرگ شما را. مانند دیگر پدران و مادران شهدا صبر و استقامت داشته باشید و مواظب کارهایتان در دنیا باشید و شب و روز مخصوصاً در سر نماز امام و رزمندگان را دعا کنید و از این که نسبت به آنچه که شما و دیگران برای من زحمت کشیده‌اید زحمت شما را جبران نکرده‌ام مرا عفو نمایید. من دوست داشتم در کنار شما باشم ولی اسلام در خطر بود و می‌بایستی شما را تنها بگذارم. به حرف‌های بعضی از فرصت طلب‌ها گوش نکنید که شما را گمراه می‌کنند.

شما برادر و خواهرم! راه دیگر شهدا را ادامه دهید و برای من ناراحت نباشید چرا که اگر دشمنان شما را ببینند خوشحال می‌شوند. و حجاب اسلامی را رعایت کنید و مواظب منافقین در داخل باشید که شما را گول زنند و تا می‌توانید به اسلام خدمت کنید و از هیچ کار کوتاهی نکنید و سرآخر اگر جسد من به محل نیامد اصلاً ناراحت نباشید.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتِهِ

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگه‌دار - رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

صدام و صدامیان نابودشان بگردان - زیارت کربلا نصیبمان بگردان



شهادت آموز
شهید

احمدعلی صادقی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمدعلی صادقی
 احمدعلی صادقی در ۱ بهمن ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده
 کلانی و پدرش ابوالقاسم صادقی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فردوسی و باقرالعلوم و هنرستان واقفی با
 موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
 شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
 مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید احمدعلی صادقی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ عملیات کربلای ۵ منطقه
 شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
 جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ساروکلا شهرستان
 شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
 دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۶»

احمدعلی صادقی

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ

خدا آن مؤمنین را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می دارد.

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت مهدی موعود صاحب الزمان «عج» و نایب بر حق او رهبر کبیر انقلاب اسلامی آیت الله خمینی و سلام بر قائم مقام رهبری آیت حق منتظری و سلام بر شهیدان از صدر اسلام تاکنون.

اینجانب احمدعلی صادقی فرزند حاج قاسم صادقی دارای شماره شناسنامه شش اعزامی از قائم شهر پدر خود را وصی خود قرار داده و همیشه انتظار از پدر و خانواده ام دارم که خون شهیدان را ادامه بدهند زیرا خون شهیدان انسان ساز است و انسان های در خواب را بیدار می کند.

چرا این فرزندان به جبهه می روند؟ و چرا بهترین هدیه خود را نزد خداوند متعال می سپارند و این امانت را به صاحب اصلی خود واگذار می کنند؟ از ملت ایران به خصوص از همشهری های خود می خواهم اگر برای یکبار هم که شده به جبهه های جنگ بروند و این شور و شوق عاشقان الله را ببینند و این تکلیف را که گردن آنهاست انجام دهند. اگر به لطف خدا من لیاقت داشته باشم و شهید حساب بشوم از خانواده ام می خواهم که هر وقت میخواهند گریه کنند به یاد سرزمین کربلا بیافتند که چگونه امام و فرزندان و انصار او را به شهادت رساندند. اگر کسی نبود که در آن دوره آن امام را یاری کند الان عاشقان خدا هستند که به ندای رهبرمان لبیک گویند.

و این را بدانید که این رنج ها و مصیبتها زودگذر است و تمام شدنی است و این جانفشانی ها و فداکاری ها و نعمت های خداوند به پایان خواهد رسید. و اگر می خواهید ای ملت در مقام و عظمت شما خلی وارد نشود هیچگاه زبان به شکایت نکشائید و آنچه که از قدر و منزلت الهی شما می کاهد به زبان نیاورید. و همیشه خدا را در نظر بگیرید که او شاهد همیشه و همه چیز است و یار مظلومان هم است.

این مظلومان هستند که باید از خود حرکتی نشان بدهند و خداوند دست لطف بر آنها می کشد. اگر من به جوار حق پیوستم و اگر به پیش برادرم رفتم و اگر خداوند به من فرمان بهشت داد، وارد بهشت نمی شوم مگر این که مادرم و پدرم و تمام خواهرانم و برادرانم وارد بهشت جاودانی بشوند و اگر لیاقت داشتم من هم همراه آنها می روم. مادر جان! من تو را زیاد آزار دادم و تو در گردن من خیلی بیش از این ها حق داری و امیدوارم که مرا حلال کنی و هم از پدرم که این همه زحمات کشید و مرا با دست خود به جبهه فرستاد و به من درس کودکی نماز خواندن و واجبات را آموخت و از من یک انسان ساخت تشکر می کنم.

و خواهرانم هم در گردن من خیلی حق دارند و از اینکه کمتر در فکر شماها بوده ام مرا به بزرگواری خود ببخشید و تنها وصیتم به خواهرانم این است که مراقب مامان باشند، اگر از کمترین لطفی در حق او دریغ کنید من شما را نمی بخشم و شما را به خدای بزرگ می سپارم و امیدوارم این جنگ هرچه سریعتر به لطف پروردگار گرامی به نفع اسلام تمام بشود. از اینکه زبان درازی کرده ام مرا ببخشید. شما را به خداوند بزرگ می سپارم.

ساعت ۵/۳۰ دقیقه قبل از عملیات مهران

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، خدایا شهادت واقعی را نصیبمان بکن.



شهید دانش آموز

جمشید صفائی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جمشید صفائی

جمشید صفائی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا صمدی و پدرش اسحاق صفائی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ادیب و رزاقیان و دبیرستان بهرامی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جمشید صفائی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۲ منطقه فکه در اثر قطع پای راست شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۶ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۵۸»

جمشید صفائی

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تَبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا

ای اهل ایمان سلاح جنگ برگزید و آنگاه دسته دسته یا همه یکبار متفق برای جهاد بیرون آئید.

با درود بیکران به پیشگاه ولی عصر مهدی بقیه الله ارواحنا له الفدا و درود بر نائب برحقش بت شکن قرن، قلب امت، روح خدا، امام خمینی و درود بیکران به روان پاک طیبۀ سرخ خونین شهدای صدر اسلام از هابیل تا کربلای حسین، از کربلای حسین تا کربلای ایران و در رأس آن بهشتی مظلوم و تا کربلای شهیدان جنگ تحمیلی عراق بر ایران و درود و سلام به رزم‌آوران توحید، که در گام های رزم خونینشان مشتی محکم بر دهان ابرقدرتهای شرق و غرب و نوکرش صدام تکریتی زدند که دیگر قادر به بلند شدن نیستند. با یاد خدای عزوجل سخنم را آغاز می‌کنم؛ از آنجایی که امام امت فرمودند که جبهه‌ها را خالی نگذارید و رفتن به جبهه های حق علیه باطل را بر تک تک افراد مسلمان وظیفه شرعی دانستند. من به ندای سرخ خونین (هل من ناصر) حسین زمان خود ندای لبیک بر آوردم و برای جهاد با کفار بعثی صهیونیستی آماده شدم تا اینکه وظیفه شرعی خودم که بر من محول بود عملی مثبت انجام دهم و روانه شهر شهادت، شهر حماسه و خون گردیدم. تا اینکه بتوانم اسلام اصیل، اسلامی که هیچ مکتب دیگر نمی‌تواند همچون اسلام عزیز قوانینش را بر کره زمین بنیان نهد و این پرچم را در تمامی گیتی بر افراشته نگه داریم، به خواست خدای تبارک و تعالی و به فرماندهی امام زمان و نائب برحق او روح الله و به سلحشوری رزمندگان اسلام. و به این ابرقدرتها بفهمانیم که اگر خودتان را تا دندان به سلاح های مدرن روز مسلح می‌دانید و به خیال خام خویش خودتان را برنده تر از اسلام می‌دانید کورخوانده اید ای کوردلان. چون که رزمندگان با اتکاء به خدای خویش و با سلاح مجهز ایمان، جهاد، شهادت در دل‌های شب بر پیکر پوشیده شما چنان ضرباتی مهلک به جای گذارند که هیچ نفهمید. چون که رزمندگان اسلام از سلاح های مدرنتان هیچ ترس و رعب و وحشتی به دل راه نخواهند داد جز از خدای خویش. آری، چنان ضربات مهلکی با یاد خدا بر پیکر کورتان فرود آورند که به قول رهبر دیگر از جایتان بلند نشوید که هیچ، شما را برای همیشه و همیشه در گورستان تاریخ دفن نمایند. البته این حماسه ها همه و همه با یاد خدای معبود و معشوق خویشتن و با زمزمه های نیمه شب رزمندگان و با قرآن سر کردن رهبر انقلاب در دل شب و گرفتن فرماندهی جبهه‌ها توسط حضرت مهدی بقیه الله است که این چنان حماسه می‌آفرینند.

آری، خوشا آنان که در این مواقع با عشق زیاد ورزیدن به حسین خویش به کاروان شهدای بزرگ راستین انقلاب که در حال حرکت به سوی مقبره شش گوشه قبر ابا عبدالله الحسین است می‌رسند. آری، این راهی است برای تحقق بخشیدن به اسلام عزیز، و خودم این راه را انتخاب نمودم و با رهبریم عهد و پیمان بستم تا که زنده ام از این بیعتم با او دست بر نخواهم داشت حتی اگر ده ها بار مرا بکشند و زنده کنند. باز می‌گویم من به جبهه آمده ام برای اسلام و عوض این که در بستر بمبیرم در میدان نبرد با دشمنان اسلام شربت گوارا و به قول قاسم حسین شربت گوارای شهادت را که همچون عسل است بنوشم. پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ - شرافتمندترین و بزرگترین مرگ ها، شهادت است.

خدای بزرگ بندگان نیک خویش را به درگاهش سوق می‌دهد نه بنده گناهکاری مثل من، ولی اگر خدا خواست و شهید شدم پدر و مادرم حلالم کنید و بعد از من گریه مکنید و پرچم سبزی بر درب خانه زیند و خوشحال باشید که قربانی در راه خدا دادید. چون قرآن می‌فرماید: فرزندانان امانت است از طرف من و هرگاه خواستم می‌توانم امانت خود را بگیرم. و ای برادرانم! شما اسحله خونین مرا از زمین بردارید و وارد میدان نبرد شوید و جبهه ها را خالی نگذارید. و ای خواهرانم! شما با حجاب خویش مشتی محکم بر دهان ابرقدرتها و عروسکهای کوچکی آنها در داخل کشور اهم از منافقین و غیره بکوبید چون که ما حسین وار به جبهه آمدیم و حسین وار به شهادت می‌رسیم و باید زینب وار بندگی کنیم. در ضمن دعا به جان رهبر راهمیشه و همیشه در نمازهایتان از خدا بخواهید و پیروزی رزمندگان و همچنین از خدا بخواهید که گناهان مرا ببخشد. در خانمه بگویم: ارواح پاک مطهر خونین جگران و خونین کفنان اسلام وقتی آرام خواهد گرفت که پرچم اسلام عزیز در تمامی گیتی به اهتزاز در آید. عشق من عشق شهادت، راه من راه حسین است - رهبرم روح خدا خمینی بت شکن است - شاه بزم محفل شاهان شدن ذوقی ندارد - خوشا آن شمعی که روشن می‌کند ویرانه ای را - دوست دارم شمع باشم در دل شب ها بسوزم - روشنی بخشم جمعی را و تنها بسوزم - شهید شدم گمنام بمیرم -

خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید دانش آموز حسنجان صمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسنجان صمدی
حسنجان صمدی در ۷ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم‌شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زبیده
کریم زاده و پدرش شعبان صمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای واسکس با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسنجان صمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۵ عملیات والفجر ۸
منطقه فاو در اثر اصابت خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای واسکس شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۰»

حسنجان صدی

بسم الله الرحمن الرحيم - وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و همه را آئین خدا باشد.

بنام الله یاری دهندۀ مظلومین و مستضعفین و در هم کوبندۀ ابر قدرتها و مستکبرین و پاسدار حرمت خون شهیدان صدر اسلام تاکنون بخصوص شهدای جنگ تحمیلی - سلام و درود بر مهدی قائم آل محمد (عج) بهترین یاور رزمندگان و حامی مستضعفان جهان، درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی که با رهبری های پیامبر گونه اش محرومین جهان را از ظلمت به سوی نور به حرکت در آورد و سلام و تحیات الهی بر شهیدانی که با نثار جانشان همچون سرور آزادگان جهان ابا عبدالله الحسین (ع)، فرهنگ حریت و انسانیت را به ارمغان آورده اند و برای همیشه از زندان تن آزاد شده و به ملکوت اعلی پیوستند و سلام و درود بر اسیران با ایمان مان در عراق و به شما ملت شهید پرور و شهید داده و با سلام و درود بر شما خانواده های معظم شهدا. هم اکنون به این امید وصیت نامه خود را می نگارم و از خدا طلب عفو و بخشش می کنم که مرگ در راه او نصیب گردد. هر چند می دانم که رسیدن به درجۀ شهادت و مقام لقاء الله مختص بندگان خالص و صالح خداست ولی به فضل و بخشش خداوند اعتماد می کنم و در اینجا با کمال سرافکنندگی و خجالت و تواضع در پیشگاه او توبه می کنم و امیدوارم که بحق محمد و آل محمد خداوند بر حقیر رحمت و ترحم نماید و از گناهان من در گذرد و اعمالم را قبول نماید و توفیق شفاعت حسین (ع) و معصومین را نصیب گرداند و از او می خواهم که با فضلش با من معامله کند نه با عدلش.

خداوندا به ما صبر عنایت فرما و قدم های ما را استوار بگردان. خداوندا آن چنان نیرویی به ما عنایت فرما در هنگامی که اسلحۀ دشمن سینه های ما را می درد به جای آخ گفتن شکر تو به جا آوریم و به تو توکل نماییم. ای امت عزیز! ایتارها و فداکاری های شما آنقدر زیاد است که قادر بر زبان آوردن نیستم و اجر آن آنقدر عظیم است که خدا بایستی بدهد. برادران عزیزم! بفرمان امام خمینی که در حقیقت خلیفۀ خدا و نائب امام زمان (عج) بر روی زمین است لیبیک گوید و بسوی جبهه های نبرد حرکت کنید و خود را به آن قافله برسانید و از آن عقب نیفتید. برادرانم! جبهه مدرسه ای است که فرزندان انقلاب بایستی از آن درس چگونه زیستن و تقوا را بیاموزند. پدر و مادر! نکنند که مانع از رفتن فرزندانان به جبهه شوید که در این صورت غیر از اینکه مانع رشد فرزندانان شدید در روز قیامت در پیشگاه رسول خدا و معصومین سرافکنده خواهید بود.

ای امت عزیز! شعار جنگ جنگ تا پیروزی را از گفتار به عمل تبدیل کنید. برادرانم! امیدوارم از من ناراحتی نداشته باشید و توصیه می کنم همیشه طرفدار انقلاب اسلامی و امام باشید و با کمال قدرت از آن دفاع کنید. شما پیرو و مقلد راستین برای او باشید و در مقابل دشمنان با تمام قدرت بایستید. مادر عزیزم! مادر جان! می بخشید مدتی که آنجا پیش شما بودم بعضی اوقات شما را ناراحت می کردم، می بخشید که از شما خداحافظی نکردم، ای نور چشمان من! می دانم که همیشه برای امام زمان و رزمندگان دعا می کنید ولی باز برای رزمندگان دعا کنید. مادر! می دانم شنیدن شهادت شما را ناراحت و افسرده خواهد کرد ولی شما باید خشنود و شاد باشید و خدا را سپاس گوید زیرا که با شهادت افتخار بزرگی نصیب گردیده است. مادر! لباس عزا را از تن برکن و غم و غصه ها را از خود دور کن و گریه و زاری مکن که من راضی نیستم و صبر را پیشه کن تا خدا اجر شما را زیاد گرداند. مادر عزیزم! ای مادری که در طول عمرم برایم راهنما بودی! اگر جسمم بدست تو نرسید هیچ ناراحتی به خود راه مده که در روز محشر همدیگر را ملاقات خواهیم کرد. مادر! باید بخود ببالید که از خانواده تان یک شهید داده اید. عزیزانم! قرآن می فرماید: گمان مبرید آنهایی که (در راه خدا) کشته می شوند مردگانند نه آنها زنده هستند و پیش خدا روزی میخورند. و امام عزیزمان می فرماید: باید این جوانان شهید شوند تا اسلام زنده بماند. و از شما می خواهم وقتی شهید شدم مرا در امامزادۀ محل پیش دیگر شهدای عزیزمان دفن کنید. پدر عزیزم! مرا ببخشید از اینکه نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و حق فرزندی را خوب ادا نمایم و در هر حال مرا ببخشید. وصیت می کنم که مراسم تشیع جنازه مرا بسیار ساده و بدور از تشریفات زاید اجرا شود، نکند خدای نکرده در مقابل شهادتم انتظاری از انقلاب و مسئولین داشته باشید، من هرگز راضی به آن نیستم و خدا هم راضی نخواهد بود. ما بایستی همه چیز خود را حتی جانمان را فدای انقلاب کنیم و بایستی بنگریم که انقلاب چه انتظاری از ما دارد. از تمام دوستان و برادران و خواهرانم و نزدیکانم و خویشاوندانم می خواهم که اگر بدی از من دیدند و یا زمانی از طریق من به آنها وارد شده ببخشند و می خواهم که برای من از خداوند بزرگ طلب عفو گناهان کنند و از خدا بخواهید که اعمالم را قبول کند و مرا با شهدای راهش محشور گرداند. به پدر و مادر و برادرانم وصیت میکنم در صورت باز شدن راه کربلا به سوی حرم آن سرور شهیدان بشتابند و به نیابت من زیارت نامۀ عاشورا را بخوانند و از خداوند بخواهند که شفاعت حسین (ع) را در روز قیامت نصیب گرداند. در پایان بایستی بگویم که در حالی از این جهان رخت بر می بندم که در این اندیشه ام که چگونه امت اسلامی انقلاب را پاسداری خواهند کرد؟ و چگونه پیرو ولایت فقیه خواهند بود؟ و چگونه اسلحه بر زمین افتادۀ شهدا را بر دوش خواهند کشید؟ و چگونه فرمان خدا را لیبیک خواهند گفت؟ که می فرماید: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ - به اهتزاز باد پرچم خونین اسلام در سراسر گیتی و نابود باد استکبار جهانی.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی از نهضت خمینی محافظت بفرما - ۱۳۶۴/۱۱/۰۹



شهدای دانش آموز

سعادت طبری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعادت طبری
سعادت طبری در ۲۲ آذر ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه شریعتی و پدرش حسین طبری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سعادت طبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۲۶ منطقه زبیدات در اثر اصابت ترکش خمپاره به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۲»

سعادت طبری

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر رسول خدا (صل الله علیه و آله) و سلام بر حضرت بقیه الله مهدی (عج) (علیه السلام) - ارواحنا له الفداء) و سلام بر رهبر انقلاب اسلامی ایران و مرجع تقلید شیعیان جهان و امید مستضعفان.

برادران حزب اللهی من! اینجانب بنا به فرمان رهبر انقلاب اسلامی، امام خمینی که جوانان را به جبهه های جنگ علیه کفار بعثی دعوت فرموده اند، راهی جبهه گشتم تا دین خود را به خدا و دین اسلام و خلق مستضعف اداء کرده باشم. شکر خدای که بر ما منت نهاد و ما را در مرز اسلام علیه کفر قرار داد. بر نعمتهای بیکران الهی شکر که ما را موفق نمود تا در راه او خون ناقابل خویش را فدا کنیم. برادران و خواهران! قدر این انقلاب اسلامی را به جان نگهدارید، این انقلاب بود که ما را از ظلمات جهل و گمراهی به نور معرفت و اطاعت از اسلام رسانید. اگر نبود این انقلاب، خدا می داند فساد طاغوتی در این کشور به کجا می کشید. قدر امام بزرگوار را اینک بدانید که اگر نبودند ایشان، ما همچنان در زیر سر نیزه های رژیم طاغوت بودیم.

حال اگر انقلاب اسلامی به توفیق الهی بدین عظمت و گسترش رسیده است که قلوب مردم مستضعف جهان را متوجه خود کرده، بر تک تک ما واجب شرعی است که از ایثار خون خود در آبیاری این نهال جوان دریغ ننماییم تا درختی تنومند شود و میوه دهد. هنوز مبارزه با ضد انقلاب جهانی و ایادی داخلی آن که به خیال خامشان تیشه بدست گرفته اند و می خواهند ریشه این انقلاب را بزنند تمام نشده است. شرق و غرب و عوامل داخلی آنها هر روز توطئه های جدید می کنند و در تمام زمینه ها به ضربه زدن بر انقلاب مشغولند. منافق در نماز جمعه و بازار و خیابان ها بمب می گذارد و امام جمعه های عزیز و مردم جنوب شهر را قتل عام می کند. محترک در بازار با احتکار خود خیانت به مردم و انقلاب می کند، منحرفان فکری و عقیدتی سعی در به انحراف کشاندن جوانان کشور دارند و عقاید شرق و غربی را تبلیغ می کنند. ملی گراهای خائن هنوز هم در مقابل خط امام جسارت می کنند و بار دیگر می خواهند خود را مطرح کنند. توده ای های خائن و خود فروش به روسیه در کارهای مخفیانه و در دراز مدت سعی در ساختن مهره های به ظاهر حزب اللهی می کنند تا فردا بتوانند از این مهره ها در به انحراف کشاندن انقلاب استفاده کنند. گروهی هم در مقابل مرجعیت امام خمینی، ولایت امام زمان (سلام الله علیه) را علم می کنند غافل از اینکه خمینی مرید و پیرو ولایت حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء است و این نادان ها نمی فهمند.

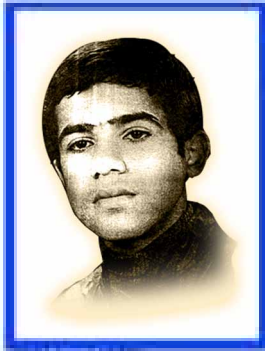
اینجانب راه جهاد و شهادت را انتخاب نمودم تا دین خود را به اسلام و مسلمین و انقلاب اسلامی ایران و ناله های مظلومانه گرسنگان آفریقا و دیگر مستضعفان تحت ستم ادا کرده باشم. جنگ ما فقط در چند کیلومتر خاک خوزستان نیست، جنگ ما در سراسر کره زمین با همه قوای شیطانی غرب و شرق است. در پایان وصیت من به شما مردم مسلمان و انقلابی این است که هیچگاه امام امت را تنها نگذارید و گوش به فرمان او باشید. از یاران امام که نور چشمان و خدمتگزاران صادق اسلام و مردم هستند حمایت کامل بنمایید. جبهه های جنگ را تقویت کنید. وحدت و اتحاد اسلامی خود را در خط امام حفظ کنید. به برادران کارگرم عرض می کنم که امروز کشور ما نیاز به تولید هر چه بیشتر دارد سعی کنید تا هر چه بیشتر از وابستگی شرق و غرب به در آئیم و با ابتکارات خود کالاهای مرغوب بسازید و تولیدات صنعتی و غیره را بالا ببرید که ما باید متکی به خودمان باشیم تا از غرب و شرق بی نیاز شویم. به اعضای خانواده ام و دوستانم عرض می کنم که بیدار کننده من و راهنمایم بسوی اسلام و انقلاب اسلامی برادر عزیزم صادق مزدستان بوده و هست. من از او درس و الهام گرفتم و تا پای شهادت آماده جانبازی گشتم، از خداوند بزرگ توفیق او را خواهانم و امیدوارم شما نیز از خوبان الهام بگیرید و در مسیر اسلام فعالیت عاشقانه کنید. خدا خودش می داند که من چقدر از او دور بودم ولی الان به مشیت الهی در راه او قدم گذاشته ام و تا آخرین قطره خونم به اسلام و امام زمان (عج) علیه السلام و نائب بر حقش امام خمینی وفادار خواهم ماند.

در این روزهای آخر که عملیات بسیار نزدیک است امام زمان سلام الله علیه و (عج) دفعات بسیاری به چادرهای رزمندگان در اردوگاه عملیاتی تیپ کربلا تشریف آورده اند و چندین بار بر چند رزمنده عاشق مشاهده شده اند. امام زمان علیه السلام فرموده اند که بچه ها هر شب دعای توسل بخوانید و ما در این شب های آخر هر شب دعای توسل داریم و بوی عطر امام زمان را بعضی از برادران استشمام کرده اند، شکر خدای را که این موهبت بر سرزمین اسلامی ایران ارزانی شد.

در پایان یک سفارش برای همه مردم دارم و آن اینکه همیشه در سر نمازهای خود بگویید:

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



شهدای دانش آموز

تقی عابدیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز تقی عابدیان

تقی عابدیان در ۲۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه شعبان پور و پدرش حسن عابدیان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس هدف و باقرالعلوم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید تقی عابدیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۳ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای چشمه سر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۴»

تقی عابدیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 در اسلام و درود بر نبی و ائمه و صلوات بر ستمایان شهدای صدر اسلام بخصوص
 که با چه ایمان
 سلام پدرها در عزیز انشاء الله که خوب و سلامت بمانند و مادر جان ناراضی من
 نباشی و عیبی و عبرتشان ایضا است پدر جان حالتی چه طور انشاء الله که
 خوب و سلامت بماند اگر احوالی از فرزندان خود تقی خدایت بماند خوب
 هم پدر جان اگر من توانی صدر در صد به چه بیا یا در زمین یا در مدینه
 یا چون با امام قنوی داد چون ما مقلد امام هتیم و خادش و فرزیده
 خود و سلامت هستی و اگر من توانی تو هم به چه بیا
 و سلام من را به بشاخر خ حه آقا ما مر خ حه حضرت آقا و شهنشاه
 و عریه آقا و فرزیده و همه و ام المومنین انشاء الله که خوب بماند
 ام المومنین در دست دعا بخواه و در دست دعا زاده عزیز ما که
 که ناز میماند و نماز همه را که ترک نکند و چون من قتل
 بشاخر ختم و عمل نکردی و قلبی ناراضی بشودم بخور نه آسما
 بردار خدایت مطلق به همه رفتند شما باید بخورید
 که تا همیشه سوی استفاده نکند
 دستگیر عرض ندارم بابا و دادش جان من
 به چه بیا یا کاروان
 والسلام



شهدای دانش آموز

عبدالله عابدیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالله عابدیان
عبدالله عابدیان در ۱۰ دی ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرخنده فلاحی و پدرش رمضان عابدیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس مدرس و ۱۷ شهریور با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالله عابدیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۵/۲۶ منطقه سلمچه در اثر اصابت گلوله به شکم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۶»

عبدالله عابدیان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

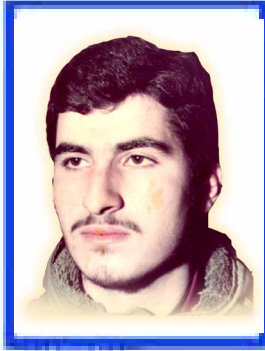
در اول هر چیزی با نام و یاد آن کسی که ما را آفرید و تمامی هستی و جان و مالمان در دست اوست و زندگی ما در ید قدرت اوست. در اول وصیت نامه ام خطابم به شما برادران عزیز گرامی می باشد. برادران! فریب دنیا را مخورید، آخرت را به دنیا و حق را به باطل نفروشید، تنها عمل صالح شما در بیابان متوجه شما خواهد شد. برادران و ملت مسلمان ایران! خدا را فراموش نکنید، وحدت خودتان را حفظ کنید و برای همدیگر فداکاری کنید اختلافات جزئی را کنار بگذارید، پیام انقلاب به عهده شماسست باید به خوبی پیام شهیدان و پیام انقلاب و اسلام را به دنیا برسانید. (امام عزیز می فرماید) ملتی که تازه عروسش و تازه دامادش برای شهادت داوطلبند و خود را برای هر پیشامدی در راه خدا مهیا کرده اند از چه می ترسند.

در عظمت شهادت همین بس که شخصیتی مثل امیر المومنین (ع) در آرزوی آن بود و برای رسیدن به آن دعا می کرد، شما کدام واژه را در می یابید که مفهومش معنائی به عمق دریاها و رفعتی چون اوج آسمان ها و دستی به عظمت عالم نهفته باشد جز شهادت، کدامین واژه را سراغ دارید که کران تا کران معنایش تمامی ارزش های والا و حقایق متعالی و همه کمالات انسانی و کرامت های پر ارج آدمی، چون شرف، فضیلت، حرمت، بلند نظری، آزادی، حق پرستی، عدالت، ایثار، فداکاری، دفاع از حق، خروش و فریاد بر باطل، حیات ترقی، و اعتلا، محبت، توجه به حق - تسلیم و ... متبلور باشد جز شهادت. کدامین عامل مؤثر و قوی است که آدمی را از حضيض این خاکدان پست به ملکوت آسمان ها و برتر از آن نزد خدا و حضور پروردگار رشد داده و بالا برده باشد؟ جز شهادت. کدام کسی را میایی که مرغ خیالش در آسمان آرزو، میل به چنین مقامی والا و مرتبتی عظیم پرواز نکند؟ در مقام شهید همین بس که خداوند متعال در قرآن آنان را عند ربهم «نزد پروردگار» معرفی می نماید. بعد از این همه گفته ها پدر و مادر عزیزم! ان شاء الله به یاری خداوند بزرگ به زودی بر صدامیان کافر پیروز خواهیم شد و به کربلا خواهیم رفت و آن را برای پذیرایی از همه ملت قهرمان و شهید پرور ایران و همگی شما عزیزان آماده خواهیم کرد و نماز را به امامت رهبر عزیزمان خمینی بت شکن و امید مستضعفان جهان به پا خواهیم داشت و اما اگر از نیمه های راه خداوند ما را به سوی خودش و به فیض شهادت که اگر من لیاقت آن را داشته باشم نائل گرداند، همه شما و مخصوصا برادران و دوستانم را و ملت ایران را به مقام خون شهیدان عزیز قسم می دهم که راه همه ما را ادامه داده و در تشیع جنازه ام اشکی نریزند تا دشمنان داخلی شاد نشود و به جای اشک ریختن فقط ذکر خدا را بگویند و با فریاد الله اکبر پوزه تمامی دشمنان را به خاک سیاه بمالید. و به شما پدر و مادر عزیزم و برادرانم و خواهرانم سفارش می نمایم که همیشه به یاد خدا باشید و در راه خدا صبر و استقامت نمائید و شما را به راه خدا دعوت می نمایم. پدر و مادر عزیزم! بدانید که همه ما امانت هایی هستیم که خداوند به شما داده است پس امانت خداوند را باید با همان پاکی که داده به خودش برگردانید. شما الحمدلله از این امانت به خوب نگهداری کرده و اکنون آن را به همان پاکی به خودش برگردانید (انا لله و انا الیه راجعون)

پروردگارا علاقه سه چیز را در جانم بیافروز: ۱- عشق به خودت که بر دلم بتابی که همه چیز در آن صورت اصلاح میشود. ۲- عشق به کسانی که تو را دوست دارند. ۳- عشق به هر عملی که مرا به تو مرتبط می کند، فقط به تو مرتبط کند. در آخر وصیت نامه ام چنین متذکر می شوم که اگر زمانی شهادت نصیب این بنده حقیر شد، بر شماسست ای پدر و مادر گرامی و مهربان و برادرانم و خواهرانم! که بر مزارم اشک نریزید و غم به خود راه ندهید، زیرا که این راه را با آگاهی در پیش گرفته ام. شهادت آگاهانه، آگاهی دهنده جامعه است. بدانید که شهادت ضرورتی رهایی از سلطه اجانب و ابرقدرتهاست تا آنجا که تکامل الهی را پذیرا باشیم. امروز هیچکس نباید زیر بار ظلم برود یا به کسی ظلم نماید که امام حسین (ع) می فرماید: مرگ با عزت بهتر از زندگی ذلت بار و ننگین است. به چپ و راست گرویدن همان زندگی ذلت بار است و صراط مستقیم شعار (لا اله الا الله) است که راه رهایی است. ما پاسداران این صراط مستقیم، پذیرای هیچ بیگانه کافری در خاک میهن اسلامیمان نخواهیم بود، این سفارش را می کنم که مبادا همچون کوفیان دست از امام خویش ببرید و مبادا خمینی کبیر را تنها بگذاریم. از برادرانم می خواهم که نگذارند اسلحه ام بر زمین بماند و راه شهیدان بی رهرو شود. شعار ما همین است ایمان، جهاد، شهادت، اگر شهید شدم به خواست خداوند متعال از شما می خواهم که مرا در قبرستان شهدای معلمان دفن نمایید، کنار مزار دوست شهید عزیزم امر الله امیری برای اینکه تا آن موقعی که ایشان زنده بودند ما با هم بودیم و با هم دوست بوده و حال موقع مرگ وصیت می نمایم که مرا کنار قبر ایشان دفن کنید. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر علیه کفر جهانی به خصوص صدام و صدامیان کافر

مورخه ۱۳۶۰/۰۲/۲۲ - عبدالله عابدیان



شهید دانش آموز

محمود عبائیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود عبائیان
محمود عبائیان در ۲۴ دی ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خورشید اکبری و پدرش عطاءالله عبائیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود عبائیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۸ عملیات والفجر ۶ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ساروکلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۶۸»

محمود عبائیان

بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمه ای از طرف پدرش است:

محمود در کلاس درس، فعال بود. وقت قبل از این بیست و یک سالگی در کلاس درس، محمود بود افتخار در اهل صوفی و
 عفت است بعد از آن این محمود تدریس می نمود.

خاتمه ای از طرف مادرش است:

محمود در کلاس درس، فعال بود. وقت قبل از این بیست و یک سالگی در کلاس درس، محمود بود افتخار در اهل صوفی و
 عفت است بعد از آن این محمود تدریس می نمود.





شهید دانش آموز محمد عبدالله پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد عبدالله پور
محمد عبدالله پور در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
حمیده رسولی و پدرش محمدصادق عبدالله پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر شهید رزاقیان با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد عبدالله پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۶/۲۶ منطقه مریوان در اثر اصابت
تیر مستقیم به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آهنگر کلا بیشه سر شهرستان شهیدپرور
قائم‌شهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۰»

محمد عبدالله پور

به نام الله پاسدار حرمت خون شهدایان

وَمَنْ يَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (قرآن کریم)

هر کس در راه خدا جهاد کند، پس کشته شود یا پیروز گردد، به زودی پاداش عظیم به آنها اعطا خواهیم کرد.

رحمت و برکات خداوند بر بسیج مستضعفان باد که به حق، پشتوانه انقلاب اسلامی هستند. «امام خمینی»

خون شهید هر قطره اش تبدیل به صدها قطره و هزارها قطره بلکه به دریایی از خون مبدل می گردد و در پیکر اجتماع

وارد می شود. «استاد شهید مرتضی مطهری»

سلام و درود فراوان بر یگانه منجی انسانیت حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان و نائب بر حقش هادی و منجی انقلاب اسلامی امام خمینی و سلام به ایثارگران صحنه های جبهه نبرد که با خون خود نهال این انقلاب را آبیاری کردند و سلام به پشتوانه های حزب الله. اینجانب محمد عبدالله پور فرزند حاجی محمدصادق عبدالله پور متولد ۱۳۴۴ صادره از قائم شهر هستم.

اینجانب وصیتنامه را زمانی شروع به نوشتن آن می کنم که از یک سر، جهان کفر بر جهان تشیع حمله کرده است و دست به استعمار و استعمار مسلمان زده است و از طرف دیگر منافقین پست فطرت رجال مملکتی ما را همچون بهشتی عزیز دلاور و سالار شهدایان ایران در حزب جمهوری اسلامی همگام با یاران او رجائی و با هنر عزیز و شهدایان محراب و غیره را به خاک و خون کشیدند و آنان را در خون خودشان غلطان نمودند. برادران! استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین دارو برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند و اگر چنین کاری را انجام دهند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرتهاست. حضورتان

را در جبهه حق علیه باطل ثابت نگه دارید و همیشه پشتیبان امام امت باشید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و هدف خود را همچنان حفظ کنید. آری امت حزب الله! امروز رسالت سنگین بار ستاندن انتقام خون شهدایان ما بر دوش ماست. باید بر جان ناپاکان و پلید اهریمنان یعنی با یاد و نام خدا به پیش رویم و قلب های آکنده از قساوتشان را با مسلسلهای سرخین خود پاره کنیم و مهلت فرار و گریزشان را ندهیم. اگر من به فیض شهادت نائل آمدم و به آرزوی دیرینه خودم رسیدم مرا همچون شهدایان دیگر که با خون خود درخت اسلام را آبیاری کردند در صورت رضایت پدرم مراد رسیدم دفن کنید. امیدوارم که خداوند بزرگ به تمام خانواده های شهداء اجری عظیم عنایت فرماید و یک پیام دیگرم این است که؛ ای امت شهید پرور قائم شهر! کمک به جبهه های نبرد را فراموش نکنید و به دیدار خانواده های شهدا بروید تا آنان فکر نکنند که فرزندانشان شهید شدند و دیگر کسی به آنها اعتناء نمی کند. و در پایان حرفم به پدر و مادرم

این است که؛ یک عمر برایم زحمت کشیدید و تو ای مادر عزیزم! دیگر محمد نداری چون محمد تو پیش خداست. و از شما برادران و خواهرانم می خواهم اگر شهادت در راه خدا نصیبم شد گریه و زاری نکنید و هیچگونه ناراحتی از طرف من نداشته باشید. مادرم! به خدا سوگند به ناله های نیمه شب شما سوگند که مرا کسی به جبهه رفتن وادار نکرد بلکه خودم برای

اینکه دین خود را به اسلام و مسلمین ادا کنم به جبهه نبرد شتافتم و به آرزوی دیرینه خود که به دنبالش می گشتم رسیدم. و ای مادرم! اگر من به جبهه نمی رفتم آیا می توانستی روز قیامت جواب مادرهای شهید را بدهی؟ و آیا می توانستی جواب

زینب را بدهی که در کربلا متحمل به ۷۲ شهید شد؟ ما تا آخرین قطره خونمان و تا آنجائی که نفس می کشیم از وفاداری به امامان دست بر نمی داریم، ما باید در امام خمینی ذوب شویم. و ای امت شهید پرور! درود بر شما باد که لحظه ای جبهه ها را فراموش نمی کنید. و ای جوانان! خودتان را به جبهه ها برسانید که فردا دیر است و اگر به جبهه نمی آید لاقط در پشت

جبهه ها حافظ و پاسدار حرمت خون شهدا باشید. در پایان به شما ای جوانان حزب الله قائم شهر! چند مسئله را با شما در میان می گذارم باشد که همگی حافظ خون شهدایان به خون خفته جمهوری اسلامی باشید. اولاً: همانطور که می دانیم و به فرموده امام امت، این رهبر شکست ناپذیر، مسجد سنگر است و ما باید آن را به عنوان پایگاه مستحکم علیه امریکا و دیگر ابر

قدرتها قرار دهیم و همیشه این سنگر را پر کنید و همیشه وحدت را در همه حال حفظ نماییم. در آخر چند نکته است که به برادران بسیج و پایگاه مقاومت ۴۴ شهید اصغر داداشی شهدا محله می گویم که تشکیلات و ضابطه ها و مقررات و قوانین را بیشتر رعایت نمایید و پشتیبان ولایت فقیه و روحانیت مبارز باشید، چرا که با رهبری صحیح روحانیت متعهد و مسئول ما بود که این انقلاب الهی به پیروزی رسید و در تشیع جنازه های شهدا شرکت کنید، چرا که حق عظیمی بر گردن من و شما

مسلمانان دارند. وصیت نامه ام را حتما در بین برادران و خواهران حزب الله در مزارم بخوانید.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته «محمد عبدالله پور» خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی رزمندگان ما را نگهدار



شهر آموز
شهید

اسرافیل عبدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسرافیل عبدی
اسرافیل عبدی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرگس وهابی و پدرش اسحاق عبدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسرافیل عبدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۴ منطقه قلاویزان در اثر اصابت ترکش خمپاره به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای تالارپشت شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۲»

اسرافیل عبدی

بسم الله الرحمن الرحيم

مصاحبه با خانواده شهید:

*** به یقین رسیدم او حتماً شهید می شود**

خانم نرگس وهابی مادر شهید اسرافیل عبدی از روستای تالار پشت علیای قائم شهر می گوید: هفت فرزند داشتم که اگر خدا بپذیرد یکی از آنها را تقدیم به این انقلاب و اسلام کرده‌ام.

ما شغل مان کشاورزی بود، اسرافیل مثل دیگر فرزندانم در شرایطی بزرگ شد که پدرشان به علت بیماری، توان کار کردن در مزرعه را نداشت و من به خاطر اینکه زمینی از خودمان نداشتیم روی زمین های مردم کار کرده و از این راه شکم فرزندانم را سیر می کردم.

وقتی اسرافیل کمی بزرگ تر شد با من به کارگری می آمد و در امرار معاش خانواده، کمک حال مان بود، با خودم می گفتم بعد از خدا، تنها کسی که می تواند عصای پیری مان باشد همین اسرافیل است.

یادم می آید یکبار با اصرار زیاد من با پول کارگری اش برای او کفش و شلوار خرید اما حتی یکبار هم ندیدم که آن را بپوشد، هر وقت از او می پرسیدم که چرا کفش و شلوارت را استفاده نمی کنی، بحث را عوض می کرد تا من دیگر پیگیر نشوم. اسرافیل ۱۶ ساله بود که تصمیم گرفت به جبهه برود، آن زمان، برادر بزرگترش سرباز بود، به او گفتم: «در حال حاضر، برادرت در جبهه است بگذار او خدمتش تمام شود و بیاید بعد تو برو».

گفت: «برادرم در حال انجام وظیفه است و وجودش در جبهه، الزام دولت است من می خواهم داوطلبانه بروم، جنگ نیاز به همه ما دارد، امثال من در جبهه حضور دارند که شما در امنیت زندگی می کنید».

وقتی صحبت هایش را شنیدم راضی شدم و به جای همسر من که مخالف رفتنش بود، رضایت نامه اش را امضا کردم، یک ماه از رفتنش می گذشت و ما خبری از او نداشتیم، وقتی به خانه برگشت متوجه شدیم که برای آموزش نظامی در پادگانی مستقر بود. مدتی پیش مان بود و دوباره قصد رفتن کرد اما این بار گفت که می خواهد به منطقه اعزام شود، وقتی می رفت انگار کسی در گوشم می گفت که او برگشتنی نیست، برای همین گریه کردم و از درگاه خدا خواستم اگر قرار است فرزندی از فرزندانم به شهادت برسد، آن یکی اسرافیل نباشد، چون همان طور که گفتم او همیشه و در همه حال پشتیبان و حامی من و خانواده بود. مدت کمی از رفتنش نگذشته بود که به یقین رسیدم او حتماً به شهادت خواهد رسید، بنابراین تصمیم گرفتم هر چه زودتر برنج را درو کنم تا برای مراسمش آمادگی لازم را داشته باشم و بهترین ختم ها را برایش بگیرم اما یاد حرف هایش افتادم که می گفت شهید نیاز به مراسم و ختم های پرخرج ندارد.

فصل دروی برنج از راه رسید، خبر شهادتش را برای مان آوردند، اهالی محل برای مراسم تشییع جنازه و ختمش کمک مالی زیادی به ما کردند که من هم آن مبلغ را به عنوان قرض از آنها پذیرفتم و بعدها با دستمزد کارگری به آنها پس دادم. خدا را شاکرم با آن بضاعت و با همه مشکلاتم، توانستم فرزندی را به جامعه تحویل دهم که افتخارم باشد، از اسرافیل عزیزم و شهدای دیگر روستای مان مثل شهید طاهر رضایی، حسین بابازاده، اسماعیل رضایی، علی اصغرزاده و محمد طاهر، می خواهم که شفاعت مان را در روز جزا بکنند.

به گزارش فارس، شهید اسرافیل عبدی فرزند اسحاق و نرگس در ۱۰ تیر ماه ۱۳۴۵ در شهرستان قائم شهر دیده به جهان گشود و به عنوان نیروی پیاده سپاه مریوان در ۲۴ مرداد ماه ۱۳۶۲ در بر اثر اصابت ترکش خمپاره به بدن در قلاویزان به شهادت رسید.

والسلام



شهید دانش آموز

ولی الله عشریه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله عشریه
 ولی الله عشریه در ۲ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عفت
 عشریه و پدرش حاجی بابا عشریه پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دبیرستان رازی رشته ریاضی با
 موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
 شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
 مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید ولی الله عشریه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۲۱ منطقه فکه-شهرهانی
 در اثر اصابت ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
 گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۶ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
 سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
 عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۴»

ولی الله عشریه

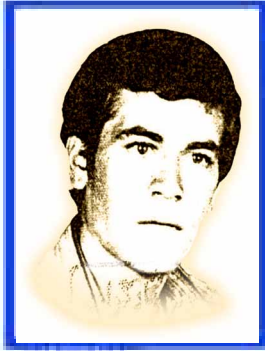
بسم الله الرحمن الرحيم

آنانیکه ایمان آوردند و از وطن خویش هجرت گزیدند و در راه خدا جهاد کردند با مال و جان خویش، در نزد خدا ارزش عظیمی دارند، برآستی که اینان رستگارانند. (سوره توبه آیه ۲۰)
ما و فرزندان مکتب توحید را از چه می ترسانید؟ ما از مرگ نمی ترسیم، از شهادت هراسی نداریم، می خواهید آزمایش کنید کما اینکه کرده اید. (امام خمینی)

خدایا درود فرست بر محمد و آلش به حدی که درودی باقی نماند و رحمت فرست بر محمد و آلش به حدی که دیگری رحمتی باقی نماند و برکت ده بر محمد و آلش بحدی که برکتی باقی نماند و سلام فرست بر محمد و آلش به حدی که سلامی باقی نماند. خدایا حجت زمانه مهدی موعود (عجل الله) است که امام منتظر را حافظ باش و دریای بیکران رحمتت را توسط این منجی عالم بشریت بر شیعهٔ مظلوم روان ساز. بار خدایا چه سخت است راه بر آنکه تو رهنمایش نباشی و چه آسان است طریق هدایت بر آنکه تو رهنمودش گردی. اله، بار گناهانم کوهها را خرد میکند و عظمت عصیانم را کسی در عالم به خاطر ندارد، ولی ای رب بزرگ! چه کنم که دریای رحمت تو هر ناامیدی را امیدوار می سازد. اکنون آماده ام در جمع سربازان امام زمان (عجل الله) هر چند که قلب امام زمان از من ناراحت است ولی من همچون گناهکاران لجاج خود را در میان آنها جا زده ام تا بلکه بدین وسیله شامل رحمت تو شوم. خداوند، تو را شکر که ما را در زمانی آفریدی که فرصت بازگشت به سوی تو بسیار است، در زمانی ما را اخلق نمودی نور اسلام درخشیدن آغاز نموده است و روزگاری که اهل حق در مقابل اهل باطل قرار گرفته اند و یزیدیان از حسینیان تشخیص داده می شوند. امروز رهبر حق روح الله و جناح باطل شوروی و امریکا. کسانی که در این نبرد حق و باطل تردیدی بخود راه داده اند ضرر کرده اند و فردا پشیمان فریاد خواهند زد: «یا لیتنی کنت معکم» که ای کاش ما با اهل حق بودیم. ولی آن زمان دیر است امروز در عصر نزدیک به ظهور امام زمان (عجل الله) هستیم صحنهٔ آزمایش بزرگ در مملکت امام زمان ایجاد شده در این تجربه فدائیان در مقابل کفر و شرک و نفاق قرار گرفته اند و کسانی که در این بین بیطرفند فکر نکنند ما به هیچکس کاری نداریم و یک گوشه نشسته ایم، فردای قیامت خداوند در پیشگاه تمامی شهدا از آنها سوال خواهد کرد که هان ای انسان شکم پرست! شما در مقابل این همه خون ریخته شده بر زمین سرد غرب و کربلای گرم جنوب چه کرده اید؟ چه خواهی فرمود آقای بیطرف؟ به خدا سوگند گناه بیطرفان از گناه کفار بیشتر است چون بیطرفان حق را می بینند و یاری نمی کنند و حقا بقول برادر شهید گرائیلی بیطرفان بیشترین، یا در کلام خدا میشود شک کرد؟ در آنجا او به بندگانش وعدهٔ یاری و نصرت می دهد، برای مومنان دیگر مسلم است که دین حق یعنی اسلام پیروز است در صحنهٔ عمل هم می بینیم که اسلام حاکم بر ایران چگونه در مقابل تمامی کفر ایستاده و این چیزی نیست که بتوان از آن به سادگی گذر کرد. در شب شوم حملهٔ نظامی مستقیم امریکا چه نیروئی، نیروی شیطانی شیطان بزرگ را در هم کوفت؟ چه قدرتی است که کودتاها را همگی مثل کاغذ نقش بر آب میکند؟ چه عظمتی بر جبهه ها حاکم است که مملکت تازه انقلاب کرده در مقابل ۳۳ کشور جهان بطور مستقیم می جنگد؟ آیا این تفسیر این آیه نیست که: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» چه بسا لشکرهای کم بر لشکرهای زیادی به اراده و اذن خدا پیروز شدند- و بر طبق همین اصل است که امام عزیز می فرماید: در این جنگ پیروزی با ماست و هیچ شکی در آن نیست- این مبحث در رابطه با پیروزی قطعی اسلام است و حال بر سر مسائلی میرویم که موانع در راه حرکت تکامل الهی بوجود می آورد، اما زندگیشان مثل زندگی کف آب بروی رود خروشان و غران است و سرانجام نابود خواهند شد. یکی از مسائل مطرح برای استعمار شرق و غرب اشاعه و پخش فرهنگ بی حجابی است، انسانهای بی حجاب کسانی هستند که از درون تهی اند و برای از بین بردن این کمبود با نشان دادن ظاهر خود می خواهند این نقص خود را جبران کنند، حقیقت امر این است و خواهان اجرای احکام اسلامی، لذا کسانی که این فطرت خدایی را زیر پا بگذارند فطرتا ناراحت هستند. پس ای انسانها که احساس میکنید دنیا تنگ و زندان و پوچ و بی هدف است، به فطرت الهی خود مراجعه کنید می بینید که این دنیا هدفی دارد و تمام در راه این مقصد گام برخواهید داشت و در آن صورت احساس خواهید کرد نوری جدید در زندگی تان درخشیدن گرفته است و می رسید به اینکه «الله نور السموات والأرض»- اما در مسئلهٔ برخورد با گروهها و سازمانها و افراد: امت حزب الله! بدانید کسانی که کوچکترین تردیدی در رهبری امام به خود راه دهند از خط اسلام خارج شده و کسانی که باروحنانیت در خط امام خورده حسابی هم داشته باشد به او اعتماد نکنید. البته در این بین فرصت طلبانی که خود را در خط اسلام جا زده اند باید شناسایی شوند، زیرا خطر اینها بیشتر از دشمن است و ما در طول انقلاب بیشتر از این نفوذیها ضربه خورده ایم. لذا حزب الله هوشیار باش که کلاهی ها و کشمیریها فراوانند. آخرین سفارش به شما برادران و خواهران حزب الله این است امام را دعا کنید و این پیر جماران را بشناسید، در او دقت کنید تا او را بیابید. از خدا با تمام وجود سلامتی او را تا انقلاب مهدی (عجل الله) بخواهید، خدا یاورتان باشد.

والسلام علی من اتبع الهدی

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی تو را به جان مهدی خمینی را نگهدار- آمین



شهید دانش آموز

علی علی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی علی پور

علی علی پور در ۱ تیر ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان اردبیل استان اردبیل دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شوکت شکری و پدرش عبدالله علی پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اردبیل و قائمشهر و دبیرستان ساداتی رشته فرهنگ و ادب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی علی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در درگیری‌های با منافقین در قائمشهر شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۶/۳۰ در بسیج قائم شهر بر اثر اصابت گلوله به چپ صورت و سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۶»

علی علی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

اینک شمه ای از زندگی بسیار کوتاه، ولی پر افتخار برادر شهیدمان علی علی پور برادر علی علی پور در روستای فقیر ایوریق اردبیل در سال ۱۳۴۲ چشم به جهان گشود و پدرش کارگر زحمتکش بود و شش فرزند را بسختی اداره می کرد. علی کوچکترین فرزند خانواده بود. تا کلاس پنجم را در همان قریه خواند. آنگاه بعلت بیکاری و فقری که طاغوت زمان گسترده بود به قائمشهر مهاجرت کردند. علی با سختی و کارگری به درس ادامه می داد.

در مدرسه از شاگردان اول بود و تابستان ها را با چرخ دستی به میوه فروشی می گذراند تا خرج خانواده و مدرسه را در بیاورد و در خانه اجاره ای اتاقی را پرده ای کشیده بودند و برادر بزرگتر که عیال وار بود یکطرف و علی و دیگران طرف دیگر زندگی می کردند.

علی رژیم شاه را فاسد می دانست و قاطعانه به مبارزه با او برخاسته بود. از همان کودکی به ضرورت انقلاب اسلامی پی برده و دائم ذاکر این حقیقت بود. بعد از انقلاب اسلامی علی در مدرسه فعالیت سیاسی می کرد و وقت خود را وقف انقلاب کرده بود. همچنان در هلال احمر و انجمن اسلامی کوی کشاورز قائمشهر نیز فعالیت می کرد. بعد که به بسیج ملحق شد دیگر هیچ غمی جز اسلام و شهادت در راه آن نداشت و لحظه ای آسوده نمی گشت. دو سال آخر را کمتر به منزل می آمد. بسرعت چیز مختصری مثل نان و پیاز می خورد و روانه می شد. شب و روز را کم می آورد. صبح ها ساعت می گذاشت و از شوق پیوستن به بسیج چند بار بیدار می شد و برای رفتن بی تابی می کرد.

حرفش سخن خدا و امام بود و ذکرش شهادت، نهج البلاغه که می خواند با امیر المومنین صحبت و درد و دل می کرد. زیر عکس امام می خوابید و صبح اولین کلامش سلام به امام بود. هفته ای دو بار بفرموده امام روزه می گرفت و شده بود که روزهای بلند و گرم را بی سحر روزه بگیرد.

به مادرش می گفت: مادر! تو را به شیری که به من دادی دعا کن که شهید شوم. می گفت: بعد از شهادتتم گریه نکنید. شما نیز زینب وار عمل کنید. فقر و تنگدستی را تحمل می کرد و جز در هوای خدا و امام دم نمی زد. برادرش می گفت: به خدا علی خیلی خیلی سختی کشید.

هر بار تقاضای رفتن به جبهه را می کرد و سه بار او را به سختی مضروب و خونین کردند. شب شهادت کشیک برادر همرزمش بود. او به جای برادر خسته اش بیدار ماند. همان شب با چند تن از یاران و همرزمانش شبانه به دست منافقین صفاک آمریکائی در حال خواب به شدیدترین وضعی به شهادت رسیدند.

روحش شاد و یادش گرامی





شهادت
آموز

حیدر علیزاده

هوالمشید

زندگی نامه شهید دانش آموز حیدر علیزاده

حیدر علیزاده در ۷ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه یوسفی و پدرش محمود علیزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اسلامی و مطهری و دبیرستان فجر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حیدر علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۱ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر مستقیم به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۷۸»

حیدر علیزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»
 «آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با مالها و جانهای خود کوشیده‌اند مقام و پایه‌ی بلندتری
 نزد خدا دارند و رستگارند.»

سپاس خدای را که می‌بیند و دیده نمی‌شود، آفریننده است و آفریده نشد، فرزند نیاورده و زاده نشد و برایش مثل و ماندی نیست. خدایی که حاضر است و غایب نیست و از هر کس نزدیک‌تر است حتی از رگ کردن. ای خداوند بصیر! به عجز خودم در شکر تو اعتراف می‌کنم، سپاس خدای را که قلب‌ها را دگرگون کرد و آحاد بشر را هدایت نمود. پناه می‌برم به خدا از شرّ هوای نفسانی و خواست‌های شیطانی و از شرّ دنیا و حرص آن. برادران و خواهران! وقت بیداری است، زمان آزمایش الهی است، زمان استجاب حَقّ است، زمان حَقّ گویی است، زمان لبیک گفتن به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین است، مگر شما نبودید که در عزاداری سرور شهیدان حسین بن علی (ع) افسوس می‌خوردید؟ که ای کاش! ما در روز عاشورا در کربلا بودیم و عزیز زهرا (س) را یاری می‌نمودیم و مگر نه این که آقایمان امام حسین (ع) در روز عاشورا فریاد یاری خواهی برآورد با آن که می‌دانست هیچ یک از کفار او را یاری نخواهند کرد؟ پس برای چه فرموده؟ بله مولایمان برای امروز ما فرمود. ما هم با رهبری بت شکن زمانمان این قلب تپنده‌ی اُمت اسلامی به این ندا لبیک گفتیم و به آن عمل کردیم.

ای برادران و خواهران! شما که به مرگ ایمان دارید و به روز رستاخیز امید وار هستید، چرا دل به دنیا بسته‌اید و طوری گرفتار شده‌اید که بوی هجرتی در کار نیست. مگر نمی‌دانید که قرآن کریم می‌فرماید: «مرگ شما را دریابد اگر چه در قلعه‌های محکم و استوار باشید» توشه‌ی آخرت را آماده سازید که ندای کوچ کردن بر شما دمیده شده است. پایبند این دنیای فانی و زودگذر نباشید، اتفاق کنید به حج بروید، خمس و زکات مال خود را بپردازید و جهادگران را یاری کنید. مبادا روز قیامت شخصی جلوی شما را بگیرد و بگوید چرا حَقّ مراندادی؟ که همان خمس و زکات است. اکنون نوبت آن رسیده که امانت خدا را باز گردانید، آیا از پس دادن فرزندانمان به هستی مطلق کراهت دارید؟ یا همچون یک امانتدار پاک به عهد خود وفا می‌کنید و اخلاص می‌ورزید؟ من به عنوان یک فرد مسلمان و به حکم وظیفه‌ی شرعی و الهی که داشتم قدم در این راه نهادم و خداوند بزرگ را شکر که چنین سعادت را نصیب من نمود تا خود و خدای خود را بشناسم.

ای بندگان خدا! یاد خدا و ذکر خدا را فراموش نکنید و تقوای الهی داشته باشید که این یکی از راه‌های داخل شدن به بهشت و آرامش در این دنیا است، اگر چنین کنید در هر دو جهان وارسته‌اید زیرا که به هر حال و به گفته‌ی قرآن «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر کس طعم و مزه‌ی مرگ را خواهد چشید - پس چه بهتر که به طریق متقین و سالکین، بار سفر را بسته و با بدنی گلگون پروردگار جهانیان را ملاقات نماییم. اگر بنا بود کسی در دنیا زندگانی جاوید داشته باشد خداوند حضرت سلیمان را جاوید می‌گذاشت که از همه سزاوارتر بود. آری برادران و سروران عزیز! وقتی اجل رسیده حتی یک لحظه هم صبر نمی‌کند، پس شما را چه شده است که چنین محکم به دنیا چسبیده‌اید که حتی هنگام انجام اموری واجب چون نماز به کسب و کار خود سرگرم شده‌اید و یا از تفریحات دست بر نمی‌دارید.

از حضور شما سروران عزیز معذرت می‌خواهم چون من حقیرتر از آن هستم که نکته‌ای را به شما تذکر دهم، روی سخن من با کسانی است که در هیچ اجتماعی حضور ندارند و از شما می‌خواهم که آن‌چه عرض کردم به گوش آن‌ها برسانید و گوشزد کنید. کمی درباره‌ی انقلاب و رهبری آن فکر کنید، ببینید اول چه بوده‌اند و حالا چه هستند تا شاید به جبهه‌های انسانی توجّه کنند و سر عقل بیایند. من می‌روم تا به جمهوری اسلامی در جهان پر از نعمت خدا تداوم بخشم. من می‌روم تا لبیک بگویم به ندای حسین زمان، خمینی روح الله.

سوگند به خون شهدا، هرگز عهدی را که با خدای خود بسته‌ام، اگر در آتش بسوزم و اگر به دست منافقین کور بشوم، نخواهم شکست و هرگز از هدف خودمان که مقدّس است دست برنمی‌دارم.

حیدر علیزاده

این زمین و زمان به ما می گوید: چگونه است روی این زمین، خون‌های بیگناهان و حق طلبان و آزادی خواهان ریخته شد و اما تو دفاع نکردی؟ بیایم قرآن را فرا گیریم و ببینیم قرآن چه می گوید و از ما چه می خواهد؟ سخن قرآن سخن الله است، سخنی که به ما می آموزد که باید در مقابل مشکلات صبر و تحمل نمود. قرآن به ما می آموزد که در کجا هستیم و باید خداوند رحمان و رحیم را در نظر داشته باشیم. قرآن به ما می آموزد که شما ای مؤمنین! اگر تعقل کنید به خوبی خواهید فهمید که سرای آخرت برای اهل تقوا از منزل دنیا بسیار نیکوتر است. و به عنوان سربازی برای دفاع از اسلام به جبهه می روم.

ای خدای من! در طول عمرم خدمت به مسلمانان و اسلام نکردم شاید که خون من باعث خدمت به اسلام شود. ای خدا تو می دانی اکنون که بند کفش هایم را می بندم و لباس رزم می پوشم به جز برای دفاع از دین تو نیست. به امید این که شربت شیرین شهادت به کام ما برسد.

از کلیه برادران حزب الهی می خواهم که خط حزب الله و امام عزیزمان را تا آخرین نفس یاری کنند تا ضربه‌ای به اسلام و انقلاب نخورد. در آخر می گویم که ای دریای بیکران انسان‌ها به پاخیزید و پیکر خصم پلید را به خاک بمالید تا بدانند همه ما آگاهانه به جبهه رفتیم و از شما هم می خواهیم که ادامه دهندگان واقعی خط حسین (ع) باشیم و پرچم سرخ او را همیشه بر فراز قله‌های بلند انسانی به اهتزاز در بیاوریم. بیایم منطق حسین (ع) را نگاه کنیم و امام حسین (ع) با این یاران اندک در مقابل ده هزار دشمن جنگید و ذلت را نپذیرفت، می دانید که امام حسین (ع) چه سختی‌هایی را تحمل نمود. مانند پروانه بالاسر امام باشید، هیچ وقت امام را تنها نگذارید در سر نماز و در هر کجا که هستید امام را در نظر داشته باشید، بدانید که امام رحمت است برای ما، بیایم قدر او را بدانیم و هر کس به امام حرف زشتی بزند بداند که به خدا و پیامبران حرف زده است.

مبادا روی لاله پا گذارید امامان را تنها گذارید
زخون هر شهیدی لاله ای رست مبادا روی لاله پا گذارید

پدرم! قسم به آن کس که جان پسر ابوطالب مقهور اراده اوست، هزار مرتبه در میدان پیکار به خاک و خون غلتیدن از مردنی که بر روی بستر صورت گیرد گواراتر و شیرین تر است. پس شما هم از بابت من نگران نباشید من که از علی اصغر بالاتر نیستم که برایم گریه‌ها کنید. برای سرورمان حسین بن علی (ع) گریه کن و خدا را شکر کن که فرزند خود را آدم کش و منافق بار نیوردی، خوشحال باش که فرزند خود را در راه اسلام و قرآن داده‌ای. همان‌طور که مادرهای دیگر فرزندهای خود را در راه خدا داده‌اند و بدان که من درس شهادت را از حسین (ع) آموختم. متوجه باش که خداوند در قرآن می فرماید: «ای اهل ایمان! اولاد و اموال شما را به هلاکت نکشانند و از یاد خدا نبرد» اگر پیرو قرآن شوید همه چیز برایتان آسان می شود. البته باید مرا ببخشید که چنین بی پرده و دور از ادب سخن می گویم چون حقیرتر از آن هستم که نزد شما حرفی بزنم. از این که نتوانستم وظیفه فرزندی را به جای آورم شرمسارم به هر حال امیدوارم که از سر تقصیرات من بگذری و از درگاه خداوند برای این بنده عاصی و مسکین، طلب مغفرت نمایی. اگر جنازه‌ام به دست تان رسید در مزار شهدا دفن نمایید و اگر جنازه‌ام به دست تان نرسید هیچ گونه ناراحت نباشید چرا که کسانی هستند که جنازه فرزندان شان به دست آنان نرسید.

وصی و ناظم پدر و مادرم می باشند. سر آخر از دوستان و فامیلان می خواهم که هر بدی از این جانب دیده‌اید مرا عفو نمایید.

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند
والسلام

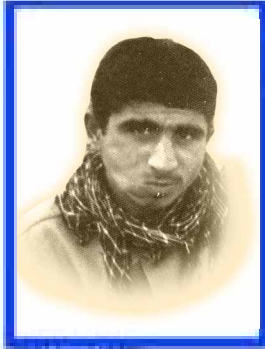


شهید
دانش آموز

رمضان علی نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضان علی نژاد
رمضان علی نژاد در ۹ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرضیه حائری و پدرش علی نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بیت المقدس و باقرالعلوم و دبیرستان فردوسی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رمضان علی نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰ منطقه هفت تپه در اثر جراحات وارده بر اثر بمباران هوایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ساروکلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.



شهید دانش آموز

علی علی نسب

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی علی نسب
 علی علی نسب در ۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرضیه اولادی و پدرش باقر علی نسب پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید علی علی نسب در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۱ عملیات فتح المبین منطقه عین خوش در اثر اصابت ترکش و موج انفجار به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی علی نسب

بسم رب الشهداء و الصدیقین

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا
کسانیکه ایمان آورده اند می جنگند در راه خدا و کسانیکه کافر شدند می جنگند در راه طاغوت، پس بجنگید با
دوستان شیطان که مکر شیطان بسیار ضعیف و سست است.

برادران و خواهران من! بدانید که من آگاهانه در این راه قدم نهادم، چرا که خون سرخ شهیدان از هابیل تا حسین علیه السلام و از حسین (ع) تا شهدای کربلای جنوب و غرب ایران صدامی زنده که چیست تو را؟ برای چه نشسته ای؟ آخر ما مسلمان هستیم، ما در عصری زندگی می کنیم که ظلم و بیداد سراسر جهان را فرا گرفته است، ما باید خون بدهیم، آنقدر کشته بدهیم، تا اسلام نوپا را آبیاری کنیم و از خداوند می خواهیم که هر چه زودتر ظهور مهدی (عج) عزیز را نزدیک بگرداند تا قسط و عدل الهی در سایه توحید برقرار گردد.

من بطور یقین درک کرده ام که شهادت تصادفی نیست بلکه لیاقت و سعادت است بس بزرگ و تنها حرف من به برادران و خواهران عزیز این است که اسلام را داشته باشند و همچنین امام خمینی بت شکن را. پس در نهایت قرآن و احکام اسلام را حفظ کرده و دست از خط امام بردارند و همچنین از روحانیت مبارز حمایت و پشتیبانی کنند. و می خواهیم چند کلمه به مادرم بگویم؛ مادر! می دانم که برای آمدن من ثانیه شماری می کنی و حتی شب ها برای من گریه می کنی و همیشه به فکر من می باشی، ولی من چه کنم؟ الان زمانی است که باید یک، یک مسلمانان برخیزند و به امر خدا به جهاد علیه کفر بروند و این سعادت است که خدا ما را در این مهمانی دعوت کرده است و من عاشقانه به ملاقات خداوند شتافتم.

و از پدر و مادرم تقاضا دارم که اگر شهید شدم خوب، که در راه خدا شهید شدم و بهای این خون ریخته شده من را خدا می پردازد. زیرا او ما را به این جهاد دعوت کرده است و از خدا می خواهم که به همه ما صبر و استقامت عطا بفرماید. و از اینکه در پیری نتوانستم عصای دست شما باشم مرا ببخشید و امیدوارم که همه رزمندگان اسلام با رهبری زعیم عالیقدر امام خمینی، آمریکای جهانخوار و صدام مزدور و اسرائیل غاصب را نابود کنند.

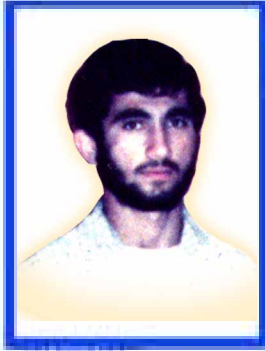
و اما بهترین تسلیت بر خانواده ام اینست که انتقام خون همه شهیدان از صدر اسلام تا شهیدان کربلای ایران را از جهانخواران شرق و غرب بگیرند. نمی دانی مادر! شبی که ما را به منطقه جنگی آوردند بچه ها چه شور و هیجانی داشتند و آنقدر اینها دارای روحیه بودند که به همدیگر روحیه می دادند.

و از برادران گرامی سپاه و بسیج و انجمن های اسلامی می خواهم که در پشت جبهه ها سنگرها را حفظ کنند و از توطئه های منافقان و ضد انقلابیون جلوگیری کنند.

پدر و مادر گرامی ام! از اینکه در طول عمرم برای شما ناراحتی بوجود آوردم امیدوارم که مرا ببخشید و از طرف من خواهرم شهرزاد را ببوسید و به او بگوئید که برادرت شهید راه خدا شده تا او راهم را ادامه بدهد، و به امید پیروزی و گسترش اسلام در سراسر جهان.

والسلام علی من اتبع الهدی

رزمنده بسیجی علی علی نسب



شهید دانش آموز

محمد عنایتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد عنایتی

محمد عنایتی در ۱۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بتول عنایتی و پدرش محمدجان عنایتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قادیکلا و مالک اشتر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد عنایتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ عملیات والفجر ۴ منطقه کله قندی در اثر انفجار آرپی. جی خودش توسط دشمن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قادیکلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد عنایتی

بسمه تعالی

قرارگاه راهیان کربلا و قدس در کامیاران

وصیت نامه محمد عنایتی فرزند محمدجان تاریخ تولد ۱۳۴۳

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ

بار پروردگارا تو را شکر و سپاس می گویم که به من توان نوشتن دادی تا بتوانم حقایق الهی را در جامعه عرضه نمایم و خدایا تو را شکر می گویم که به من توان رزمیدن دادی تا بتوانم از میهن اسلامی و شرف و حیثیت خودم دفاع نمایم. با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت و شمع فروزان در شب یلدای ظلمت و بنیانگذار عدل اسلامی در جهان با عظمت و نائب بر حقش خمینی بت شکن امید محرومان و زجر کشیدگان دنیا و ابر مرد و اسطوره تاریخ که با رهبری پیامبر گونه اش توانست انقلاب اسلامی ایران را به پیروزی رساند و می رود این انقلاب به جهان صادر گردد و با درود و سلام بر شهدای صدر اسلام از امام حسین (ع) تا انقلاب اسلامی ایران و بالخصوص شهدای مظلوم شهید مطهری و یارانش.

از زمانی که انسان از مادر متولد می شود و پا به عرصه این جهان پهناور می گذارد، وظیفه بزرگ و سنگینی بر دوش دارد و هر انسان برای بهتر زیستن در دنیای فانی و زودگذر سعی می کند از وسیله ها و امکانات خوبی برخوردار شود تا بتواند در این دنیا راحت تر زندگی کند و این انسان ها هم به دو دسته تقسیم می شوند: یک دسته آنهایی هستند که به خدای احد و واحد ایمان می آورند و با ترازوی سنجش خود سعی می کنند اعمالشان خالص و رضای خدا در آن باشد تا بتوانند روز قیامت جوابگوی خدا باشند و از تمام مادیات و سرمایه های دنیوی می گذرند و فقط به خدای خود توکل دارند و از احدی هم ترس و واهمه ندارند و یک دسته آنهایی هستند که به کفر ایمان می آورند و برای خدا شریک قائل می شوند و زندگی را فقط به مادیات و لذات دنیوی فکر می کنند و خیال می کنند انسان بعد از این دنیا نیست و نابود می شود و در روز قیامت هیچ حساب و کتابی نیست.

شکر آن خالقی را که پیامبران و امامان معصوم را آفرید که با هدایتشان ما را از انصار حسین قرار داده و از گروه دنیا طلبان و مادی پرستان جدا کرد. چون من در یک خانواده مستضعف و مسلمان به دنیا آمدم از همان اوایل کودکی عشق حسین (ع) و روحانیت مبارز و همیشه در صحنه پیکار با ملحدان در من زبانه کشید و سعی کردم خود را با این راه حسینی تطبیق دهم و در این موقعیت از زمان به خود آمدم و راه جهاد در راه خدا را انتخاب کردم و به ندای امام عزیزمان این پیر جماران و بیدار کننده نسل ها که همان ندای حسین بن علی (ع) که در روز عاشورا در سرزمین گرم کربلا فرموده (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان را لیبیک گفته و با یک دست سلاح و با دست دیگر قرآن را برداشته و پا به میدان مبارزه با کفر و الحاد جهانی نمودم تا از اسلام و این همه خون های شهدا دفاع کنم. ای خدای بزرگ! ای کاش هزاران جان داشتم در راه پیشبرد نهضت خونبار و سرخ حسین فدا می کردم تا با ریختن خون هایم در این راه سینه های غبار گرفته خود را بشویم. خدایا بگذار در میدان های جنگ و در مقابل آتش توپ و تانک دشمن و در زمان آزمایش الهی بدنم بسوزد تا گناهانم از این طریق همراه بدنم خاکستر گردد تا فردای قیامت شرمسار حسین و یارانش نگردم. خدایا تو شاهد باش که من چیزی عزیزتر از جانم نداشتم که فدای حسین زمان تو سازم و خدایا تو شاهد باش که من برای رضای تو و به فرمان روح خدای تو و برای پیشبرد دین اسلام و انقلاب تو به جبهه جنگ آمدم، نه برای مقام و نه برای هواهای نفسانی ام، پس بار الها هر زمانی که گناهانم را بخشیدی شهادت را نصیب من بفرما.

«۱۸۶»

محمد عنایتی

و اما وصیت و سفارش ها:

و تو ای مادر جگر سوخته ام! می دانم داغ فرزند برایت مشکل است، چه کنم؟ جبهه ها احتیاج به من و امثال من دارد، وقتی که خبر مرگم را شنیدی به یاد خدا باش که قرآن می فرماید: (الا بذكر الله تطمئن القلوب) که با یاد خدا بودن دلها آرام می گیرد. و به تو سفارش می کنم بعد از مرگم گریه مکن چون داغ من از داغ علی اکبر حسین بزرگتر نیست و اگر می خواهی گریه کنی برای سر بریده حسین و گلوی پاره شده اصغر گریه کن چون آنها بعد از شهادتشان کسی را نداشتند که برای آنها گریه کنند، چون خانواده آن ها را به اسارت بردند. و مادرم! این همه مصیبت ها و ناله های یتیمان آزمایشی است از سوی خداوند بر بندگانش، پس سعی کن این آزمایش الهی را خوب پس بدهی تا در روز قیامت شرمسار زینب نگردی.

و اما تو ای پدرم! صبر را پیشه کن که قرآن نوید می دهد؛ صبر پیشه کنی تا رستگار شوی و خداوند هم صابران را پاداش بزرگی وعده داده است.

و شما ای برادران و خواهرانم! بعد از مرگ حسین وار و زینب وار عمل کنید و این نائب امام زمان را تنها نگذارید، به جبهه بیشتر کمک کنید، پشت جبهه را مستحکم تر کنید و برای سلامتی امام و پیروزی نهایی اسلام بر کفر جهانی دعا کنید و با شادیتان به دشمنان بفهمانید که ما تنها نیستیم، خدا با ما هست.

و اما سفارشم به شما امت شهید پرور و دوستانم! جبهه ها را خالی نگذارید که به قول امام بزرگوارمان فرموده: نگذارید جوان هایی که در جبهه ها هستند خسته شوند. و شما هم به ندای امام لبیک گفته و قدم در میدان جنگ نمایید. برادران! بیاید در رحمت خداوند بر روی بنده گناهکارش باز شده از این موقعیت خوب استفاده کامل را بنمائید تا رحمت خداوند شامل حال شما گردد. و بیاید از این اشک هایی را که در غم عزیزان جان بر کف می ریزیم سیلابی بسازیم تا سینه های ناپاک خودمان را پاک نماییم.

برادران بیاییم زمینه را برای ظهور آقا امام زمان فراهم سازیم و به بچه های یتیم نوید بابا دهیم، چون بچه های یتیم گویند وقتی امام زمان آمد بابای ما هم خواهد آمد.

در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را خوب حفظ کنید و طبق آن آیه از قرآن که می فرماید «واعتصموا بحبلِ اللهِ جمیعاً ولا تفرقوا» عمل کنید و از جدائی ها و تفرقه پرهیزید، چون دشمن از این طریق زود نفوذ می کند.

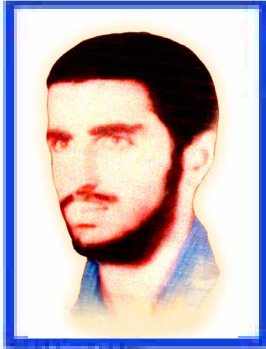
و در پایان از امت شهید پرور قادیکلا می خواهیم که اگر بدی و کوتاهی از طرف من به شما شده مرا ببخشید و در نمازهایتان برایم از خدا طلب مغفرت نمایید.

شعار همیشگی امت را فراموش نکنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

۱۳۶۲/۰۷/۲۲



شهید دانش آموز

حسین فاضلی

هوشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین فاضلی

حسین فاضلی در ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهوش باقری و پدرش محمد فاضلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین فاضلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۷ منطقه گیلان غرب (شیاکوه) در اثر اصابت ترکش به شکم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سید قوام الدین روستای شهرودکلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۸۸»

حسین فاضلی

بسم الله الرحمن الرحيم

نام و نام خانوادگی شهید: **حسین فاضلی** نام پدر: شهر / بخش: نوع عضویت: نسبت با شهید: **پدر**

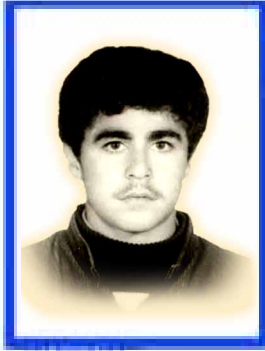
سر من ظل سخی کشده آله روز که داشت بر رفت بر رفت میرا له
 و درو تا که سواره ام را در آوردم پیر سر و کفتم این دو تا که سواره پیری به ما
 کرد و ایستادیم بر سر عدل و خورشید بی من بد عهد با پیرم که ایام است بد او
 بد هم آله پیر سر گفت که گو سواره غایت را داخل صیت کند از وقت تا این
 به من خورشید داد من عم دادم دست پیر در این ایام او بد عهد و تا صید اله امام
 رهیم تا آنجا بیرون دو او به نفس مرده ام تفت که استب نروید منزل مادرم آنجا
 با شنید مادرم هر قرار من کند و داخل منم نویس که شد داشت من رفت است
 رفعت و ما آشتی گایندش که کشی بود و پاره هم بود صیانتی آیات
 کلا و رفت این کفر من دیدم آرام بود

ادامه دارد پایان

صفحه ۳

امضاء نویسنده خاطره:

خاطره ام من ایران ایران است که در ام من فرزند از کودکی
 که کشا و روزی من رفت او را به مهر آیدم تا او را زود دشتی نلت
 ندر من با اینکم نلتی بند خویش بود نتوانست دست پیر من ابا بیند از
 خاطره ام این است که در ار بعین امام حسن رفت و سعید شد رفت
 که خانه این را آوردن تمام انناس صبیح و سالم بود اما ایست در داخل خویش
 در تابت مانند برود



شهید دانش آموز

علی حسین فرزانه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی حسین فرزانه
 علی حسین فرزانه در ۲۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 تیره کریمی و پدرش عبدالله فرزانه پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر رشته انسانی با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
 محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی حسین فرزانه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
 در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر
 اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سید ابوصالح شهرستان شهیدپرور
 قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
 دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۰»

علی حسین فرزانه

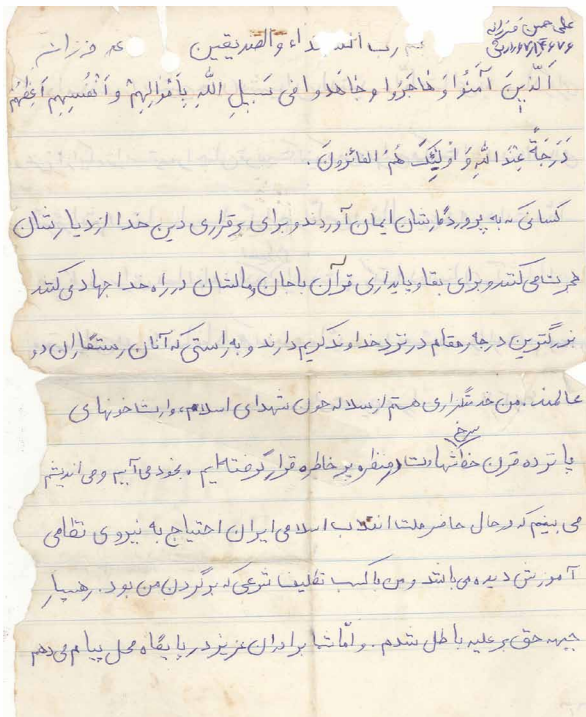
بسم رب الشهداء و الصدیقین

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

کسانی که به پروردگارشان ایمان آوردند و برای برقراری دین خدا از دیارشان هجرت می کنند و برای بقا و پایداری قرآن با جان و مالشان در راه خدا جهاد می کنند، بزرگترین درجه و مقام در نزد خداوند کریم دارند و به راستی که آنان رستگاران در عالمند.

خدمتگزاری هستم از سلاله خون شهدای اسلام، وارث خون های پانزده قرن خط سرخ شهادت در منظره پر خاطره قرار گرفته ایم. به خود می آیم و می اندیشم می بینم که در حال حاضر ملت انقلاب اسلامی ایران احتیاج به نیروی نظامی آموزش دیده می باشد و من با کسب تکلیف شرعی که برگردن من بود رهسپار جبهه حق بر علیه باطل شدم. و اما به شما برادران عزیز در پایگاه محل پیام می دهم که ادامه دهنده راستین خون شهیدان باشید. و اما شما ای پدر و مادر گرامی و عزیز! از اینکه توانستید مرا چنان تربیت کنید که من برای مملکت انقلاب اسلامی مثمر ثمر باشم از شما بسیار سپاسگزارم و اما من در قبال این همه زحمات شما هیچ کاری برای شما انجام نادم، امیدوارم مرا ببخشید. و از شما دوستان و آشنایان و نزدیکان مصلحانه تقاضا دارم که عفو نمائید و مرا ببخشید. والسلام

علی حسین فرزانه - ۱۳۶۷/۰۲/۰۷





شهادت آموز
شهید

شمسعلی فرهادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شمسعلی فرهادی
شمسعلی فرهادی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
نجیبه اسماعیلی و پدرش نورالله فرهادی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و هنرستان نوشیروانی بابل رشته
صنایع چوب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل
و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید شمسعلی فرهادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای ۱
منطقه مهران در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای باغدشت شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۲»

شمسعلی فرهادی

بسم الله الرحمن الرحيم

« مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ مَا بَدَلُوا بِتَبْدِيلِهِ »

« از مؤمنین مردانی هستند که راست گفتند با آن چه عهد کردند با خدا بر آن، پس بعضی از ایشان وفا کردند تا شهید شدند (چون حمزه عمّ پیامبر و دیگران در جنگ احد و بدر) و بعضی از ایشان انتظار می کشند شهادت را، چون سایر مؤمنان و تغییر ندادند عهد خود را به هیچ وجه »

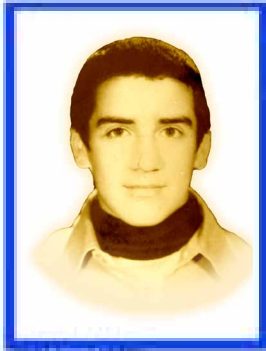
« به نام الله پاسدار خون شهیدان » با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش روح الله و با درود و سلام بر دلیر مردان جبهه های نبرد حق بر باطل که هر لحظه حماسه می آفرینند تا اسلام و قرآن را زنده نگه داشته باشند و با درود و سلام فراوان بر شهیدان کربلای حسینی تا کربلای خونین ایران زمین و مجروحین و معلولین جنگ عراق علیه ایران که در دفاع از اسلام و قرآن خون پاکشان و عضوی از بدنشان را فدای اسلام و قرآن نموده اند تا گلی باشند برای انقلاب اسلامی و خار چشم دشمنان اسلام و قرآن.

بنده شمس علی فرهادی، فرزند نورالله فرهادی ساکن روستای باغدشت و دارنده ی شماره ی شناسنامه ۷۳ متولد ۱۳۴۶ بنا به وظیفه ی شرعی هر مسلمان واقعی می روم به جبهه های نبرد تا شاید کمکی به اسلام و قرآن کرده باشم و انتقام خون عزیزان از دست رفته مان را از این دشمنان کوردل بگیرم تا در آخرت شرمنده در پیشگاه خداوند و شهیدان صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران نباشم. آری وظیفه ماست که مال و جان خود را فدای اسلام نمایم، ما مگر شیعه ی علی و حسین (ع) نیستیم؟ چرا به فکر مال دنیا و خوشگذرانی های دنیا باشیم؟ هر روز بهترین جوانان مان پرپر می شوند برای چه چیزی؟ آیا اینان برای پول و مال و مقام و خودنمایی می روند به جبهه ها؟ خیر این فکر ناشایسته را از سر خودتان دور نمایید که عذاب آخرت سخت و سنگین می باشد.

شما ای جوانان عزیز! گول حرف های منافقان کوردل را نخورید، اینان شما را از خط اسلام و قرآن منحرف کرده و تک تک شما را به هوا و هوس و کارهای ناشایست و امی دارند، مواظب خودتان باشید. به فکر جنگ های تحمیلی باشید، اگر یکی از جوانان و دوستان تان از دست تان رفت، بروید و جای آن را در جبهه ها پر نمایید. بنده خواهشی که دارم از پدران و مادران عزیز این است که جلوی فرزندتان را نگیرید وقتی می خواهند به جبهه عزیمت کنند، این گناه فرزند از نرفتن به جبهه که شما مانع آن شدید به گردن خود شماست.

ای بسیجیان جان برکف! به حرف های مردم گوش ندهید، شما مسؤولیت بزرگی را به عهده دارید نسبت به انقلاب. نگوئید یک بار به جبهه رفتیم بس است یا نگوئید که ما درس داریم یا کار خانوادگی داریم خیر، این بهانه ها فایده ای ندارد، اگر می خواهید واقعا به اسلام و قرآن کمک بکنید استقامت و شجاعت داشته باشید. در دعای کمیل و در مجالس شهیدان و جلسات عمومی بسیج شرکت نمایید. امروزه شهادت در راه خدا در جامعه اسلامی ما در سایه تعالیم آسمانی اسلام، به صورت یک ارزش والا درآمده و جهانیان را به حیرت افکنده است. پیر و جوان و بزرگ و کوچک و هر آن کس که خانه ی دلش به نور ایمان به خدا روشن گردیده است مشتاقانه به سوی شهادت می رود. همین روحیه ی شهادت طلبی سبب گردیده است که ملت ما با وجود ضعف ظاهری، جهان کفر استعمار را با تمامی ظاهر پرفریش به مسخره بگیرد و با سلاح شهادت به جنگ پیچیده ترین و عظیم ترین تکنولوژی دفاعی تاریخ برود. آری، ما را از مبارزه و جنگ و درگیری با ابرقدرتان چه باک! که در هر حال پیروزی با ماست یا به فیض بزرگ شهادت می رسیم که نجات است و رستگاری، یا پیروزی در جنگ را در آغوش می گیریم که رهایی است و سعادت، در هر حال ما پیروزیم و لذا ما را از جباران و ستمگران و منافقان باکی نیست که امام عزیزمان فرمود: « ما را از مبارزه نترسانید که ما مرد مبارزه ایم. مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. » در آخر پیامی که برای ملت مبارز ایران و شما برادران عزیز دارم، این است که راه شهیدان و راه امام امت که همان خط سرخ حسین (ع) می باشد را ادامه بدهید.

والسلام



شهید دانش آموز

نادر فیروزی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نادر فیروزی
 نادر فیروزی در ۳۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آسیه
 رحیمی و پدرش قنبر فیروزی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ادیب و رزاقیان با موفقیت و جدیت پشت
 سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
 محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نادر فیروزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
 غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۰/۰۶/۱۳۶۲ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش
 شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار
 پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران
 مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
 بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۴»

نادر فیروزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این وصیت نامه ها انسان را می لرزاند و انسان را بیدار می کند. امام خمینی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

آنانیکه در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

دروود بر امام خمینی رهبر کبیر مسلمانان جهان که با همت والایش توانست پوزۀ امپریالیسم شرق و غرب را به خاک بمالد و درود و سلام بر رزمندگان پر توان اسلام که با پیکار بی امانش به دشمنان اسلام فهماندند که ملت ایران هرگز زیر بار شما زورگویان و حاکمان ضد اسلام نخواهند رفت.

پدر و مادر عزیز! تنها خواسته من وقتی که مردم مرا در قبرستان سید نظام پیش شهدا دفن کنید و تنها خواهشی از شما دارم این است که در تشییع جنازه من گریه نکنید چون که دشمنان اسلام از گریه کردن شما شاد می شوند. پدر و مادر عزیز! برای این به جبهه حق علیه باطل رفتم که دیدم اسلام در خطر است و دیدم که اسلام احتیاج به کمک دارد و برای همین به جبهه شتافتم که دشمن مزدور را از خاک عزیز خودمان بیرون برانم.

پدر و مادر عزیزم! وقتی که من شهید شدم لباس سیاه بر تن نباشد و هرگز ناراحتی به خود راه ندهید چونکه فرزندان در راه خدا شهید و کشته شده و همچون حسین وار و زینب وار صبور و مقاوم باشید.

و سخنی با برادرانم، برادران عزیز! همیشه به فکر اسلام و قیامت و آخرت باشید، هرگز از رحمت خدا دور نباشید و هرگز طمع به مال دنیا نورزید چونکه عمر انسان تمام شدنی است و آن چیز که به درد ما می خورد دنیا و آخرت، اعمال خوب انسان است. برادران عزیز! همیشه برای طول عمر امام و پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید، راه شهدا را ادامه دهید و راه حسین(ع) را سرمشق و سرلوحه زندگی خود قرار دهید.

و سخنی دارم با خواهران عزیزم، خواهرانم! راه زینب را سرمشق زندگی خود قرار دهید، حجاب و رفتار اسلامی را کاملاً رعایت کنید چون که بهترین دوست انسان اعمال خوب انسان است.

و سخنی دارم با برادران و خواهران حزب الله؛ تنها سخنی با شما برادران و خواهران حزب الله این است که همواره راه حسین(ع) و زینب(س) را ادامه دهید و برای طول عمر امام و پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید.

امام را تنها نگذارید - والسلام

اسلام آباد غرب شماره تلفن ۶۰/۵۴ - گردان ۱ گروهان ۱ تیپ یا گردان قهار

اعزامی از قائمشهر بهشتی محله کو





شهید دانش آموز

علی رضوان فیضی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی رضوان فیضی
 علی رضوان فیضی در ۱۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 عظمت خلیلی و پدرش قنبرعلی فیضی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دانشکده کشاورزی ساری با
 موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
 شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
 مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید علی رضوان فیضی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۴ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو
 در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار علامه طبرسی روستای شیخ کلی شهرستان
 شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
 دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۶»

علی رضوان فیضی

بسمه تعالی - به نام خدای شهید - **الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ** - آنانکه ایمان آوردند و از وطن هجرت کردند و در راه خدا جانفشانی و جهاد کردند، آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگار دو عالمند - اگر کشته شوید و بکشید به بهشت می روید. (حضرت امام خمینی)

با درود به رهبر انقلاب و رحمت خداوند و درود بی پایان ملت ایران بر شهدای انقلاب از پانزده خرداد ۴۲ تا ۷ تیر ماه ۱۳۶۰ و سلام و درود به مظلوم جهان حسین و مظلومان ایران در طول تاریخ و با درود بر رزمندگان اسلام که با حماسه های خورشان، صدامیان را در دریای خروشان حزب الله غرق کردند. هدف از آمدن به جبهه: اینجانب همیشه آرزو می کردم که روزی بتوانم این همه حرف زده را به عمل ثابت کنم که عملی در کار بوده، اسلام فقط شعار نیست بلکه عمل است.

هرگز دوست ندارم برای خودم کشته شوم بلکه در راه رضای خدا که ثابت کنم همچنانکه مولایم علی (ع) و حسین (ع) و سایر ائمه ثابت کرده اند که بنده خدا هستند و اول پیروزی بر کافران و بعد شهادت در کنارش که حق است. بارها در این فکر بودم که در دوره امام حسین (ع) بودم و در جنگ با کفار به امام حسین (ع) کمک می کردم و حالا دیدم حسین (ع) زمان ما خمینی بت شکن است و این را بر خوردم واجب دانستم که به جبهه بیایم و با کفار این زمان بجنگم و به یاری خداوند تبارک و تعالی به هدفم رسیدم و خداوند شهادت را نصیب من کرد و امیدوارم که شما برادران حزب اللهی برای من حقیر دعا کنید تا تمام گناهان من پیش خدا مورد عفو قرار بگیرد. و این را بر کوردلان تاریخ بگویید هیچ کس مرا بزور به جبهه نفرستاده بلکه این خودم بودم که راه حقیقی را انتخاب نموده ام و علاقه خاصی به این راه داشتم.

پیام من به پدر و مادر بسیار عزیزم: مادر جان! آیا می توانم محبت تو را که همچون آتشی در زیر خاکستر نهفته فراموش کنم؟ مادر جان! من به جایگاهی می روم که همه می روند، به آنجایی می روم آغاز زندگی جاوید است. مادر! نمی دانم محبت های تو را با چه زبانی بر روی کاغذ بیاورم و از شما و پدر زحمتکشم تشکر و قدردانی بکنم. خداوند از تو می خواهد که پدر و مادرم را با همه محبت های سرشارشان و تلاش و کوشش و زحمات بی دریغشان در برابر ناملایمت های زندگی پایدار بدار. و ای پدر و مادر خوبم! روز امتحان الهی فرارسیده بی درنگ به جهاد برخیزید و یکسره با تلاش و کار بیشتر و تولید بیشتر و اتحادتان پشتوانه ای محکم برای انقلاب خونبار اسلامیمان باشید. و تو ای برادر و خواهر بسیار عزیزم! هرگز پدر و مادر مهربانم را تنها نگذارید و از زحمات های آنها تشکر کنید و نگذارید آنها شکنجه روحی ببینند و من چنان از شما می خواهم مرا با لباس سبز دفن کنید و با آن لباس خودم احتیاج به غسل و کفن ندارم و با این لباس سبز خودم می خواهم سبز بمانم و همیشه سبز بخواهم. و امیدوارم بعد از شهادت من پرچم (لا اله الا الله) را بر دست بگیرید و در جلوی صف جنازه ام حرکت کنید و به روباه های خود فروخته بگویید این اسماعیل ما در نخلستان استوار انقلاب ما روئیده است نه در باغچه های ضعیف. و ای مادر جان! آیا یادت هست همیشه به تو می گفتم من امانتی بیش نیستم و بایستی روزی این امانت را خداوند از دست تو بگیرد؟ چه خوبست تو امانتت را با خوشبختی و سعادت از دست بدهی.

و شما ای امت واقعی حزب الله! وقتی که مرا تشیع می کنید صف تشیع جنازه را آنقدر محکم و استوار کنید تا قلب دشمن را به لرزه در آورید و آنقدر الله اکبر و خمینی رهبر بگویید که صدای شما به آمریکا برسد و هر کس برایم الله اکبر بگوید آنقدر دوستش می دارم چنانکه امام کبیرم را دوست می دارم، پشتیبان ولایت فقیه باشید، امام را تنها نگذارید.

و اما شما ای دوستان بسیار گرامیم! راهی را که من انتخاب کردم راه حقیقت و درستی است و شما هم می دانید از شما می خواهم امام عزیز آن مجاهد کبیر و عصاره امام حسین بن علی (ع) و رهبر انقلاب اسلامی را یاری کنید و او را تنها نگذارید. امر به معروف و نهی از منکر کنید، نماز را با حضور قلب بپا دارید و در نماز جماعت شرکت کنید که رسول خدا می فرماید: یهود امت من کسانی هستند که در نماز جماعت شرکت نمی کنند - برادران قدر همدیگر را بدانید و پیش هم رسیدید همدیگر را سلام و اختلافات و اختلاف سلیقه ها را کنار بگذارید. شیطان را از خود دور کنید و یک لحظه غافل نشوید.

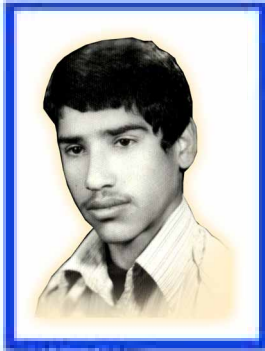
به امید آن روز که رزمندگان کربلا را فتح و از کربلا به قدس عزیز و نماز جماعت را پشت سر روح خدا خمینی بت شکن ارواحنا له الفدا بخوانیم. آخرین وصیتم؛ مرا در شیخ طبرسی دفن کنید و برایم گریه نکنید که صدام خوشحال بشه.

می روم در جبهه تا این خطه را گلگون کنم / مرز ایران را مشخص تر ز رنگ خون کنم

می روم تا با امام خویش هم پیمان شوم / با نبرد خود سپاه جور را واژگون کنم

این وصیتنامه را در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۰۳ نوشتم و در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۲۱ پاکنویس کردم.

به امید دیدار در روز رستاخیز - خدا یارتان باد - فیضی - والسلام



شهید دانش آموز احمدعلی قادری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمدعلی قادری
 احمدعلی قادری در ۱ آبان ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
 قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه
 قادری و پدرش محمدجان قادری پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آهنگر کلا و هنرستان شریف واقفی با موفقیت
 و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
 بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
 مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید احمدعلی قادری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۶ منطقه شط علی در
 اثر اصابت گلوله تانک شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
 پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای
 آهنگر کلا بیشه سر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت
 مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۱۹۸»

احمدعلی قادری

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان
 إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ
 مَنْ تَلَبَّنَى وَجَدَنَى وَ مَنْ عَرَفَنَى عَرَفَنَى وَ مَنْ عَشَقَنَى عَشَقَنَى وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ
 فَعَلَى دِيَّتِهِ وَ مَنْ عَلَى دِيَّتِهِ وَ أَنَا دِيَّتُهُ

کسیکه مرا طلب کند می باید و کسی که مرا یافت می شناسد و کسیکه مرا شناخت عاشقم می شود و کسیکه عاشقم شد من هم عاشق او می شوم و کسی که من عاشق او شدم او را می کشم و کسی را که کشتم دیه او بر من است و کسیکه دیه او بر من باشد پس من خود دیه او هستم. (حدیث قدسی)

با سلام به حضرت ولی عصر (عج) و نائب بر حق او امام خمینی این چشم امید مستضعفان جهان و سلام و درود بر ارواح پاک شهدای اسلام، سلام بر حسین (ع) و ۷۲ تن شهدای کربلا، سلام بر ۷۲ تن شهید هفت تیر و سید مظلوم شهید بهشتی و سلام و درود فراوان بر شهدای گلگون کفن انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی.

اینجانب احمدعلی قادری فرزند ملامحمدجان قادری به امید خدا روانه جبهه حق علیه باطل و جبهه تمامی اسلام بر علیه تمامی کفر می شوم تا به ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین زمان لبیک گفته باشم و انشاءالله به دیدار معبود و معشوق خود نائل شوم و در کنار دیگر شهدای اسلام آرام گیرم. از امت حزب الله می خواهم که همواره گوش بفرمان امام بوده و هیچگاه او و یارانش را تنها نگذارید و بدانید که اگر پشتیبان ولایت فقیه باشیم هیچگاه به ما آسیبی نخواهد رسید.

آری پدر و مادر و خواهر و برادرانم و تمامی دوستان و آشنایانم! من فرزند کوچک شما بر اساس رسالت و مسئولیتی که حس نمودم در راه الله و برای پاسداری و حراست از انقلاب کبیر اسلامی حرکت به سوی جبهه نمودم. آری پدر و مادر عزیزم! دوری من شما را رنج می دهد، مهر و محبت مادری و پدری بر آن است که من در کنارتان باشم ولیکن زمان کنونی اقتضای چنین چیزی را نمی کند، آخر مگر نباید به ندای حسین گونه امامت لبیک گفت؟ امروز من با خون سرخ خود ندای امام را لبیک می گویم. مگر خون من از خون علی اکبر و علی اصغر رنگین تر است؟ این وصیت آخر من است از قرار معلوم عازم هستم: اول اینکه از تمام فامیل ها و بستگان خصوصا از خانوادهام می خواهم در خط سرخ آل محمد (ص) و پیرو امام عزیز باشید.

دوم اینکه: دو چرخه را بفروشید و پولش را به جبهه جنگ برسانید یا اینکه به اندازه قیمت که خود می دانید بدهید. سوم اینکه: مرا در کنار برادر شهیدم (موسی لطفیان) دفن نمائید و هر روز غروب پنج شنبه من منتظر شما هستم (در بهشت رضوان)

چهارم: از شما پدر و مادر عزیزم می خواهم که هر چه بیشتر به مسائل مذهبی و دینی که راهگشای انسانیت است اهمیت بدهید.

پنجم: هر وقت بیاد من افتادید شهدای کربلا را در نظر بیاورید. در خاتمه مرا حلال کنید. به امید روز دیدار در بهشت موعود.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

خدایا خدایا زیارت کربلا نصیبشان بگردان



شهید دانش آموز علی اکبر قاسمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر قاسمی
علی اکبر قاسمی در ۲۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه فلاحی و پدرش حسن قاسمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس امیر کبیر و حر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر قاسمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۲ عملیات والفجر ۱ منطقه فکه
در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای سیدملال
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۰»

علی اکبر قاسمی

بسم الله الرحمن الرحيم

روزها گذشت با تشکیل انجمن اسلامی شهید مسعود دهقان علی اکبر به عضویت انجمن اسلامی درآمد و در دو سنگر بسیج و انجمن شروع به فعالیت نمود.

علی اکبر در برخورد با برادران همسنگر خود و خانواده‌اش انسانی آرام و ساکت و خوش برخورد و اخلاقی نیکو داشت که این مسئله هم خود قابل تحسین است او هیچ وقت بلند حرف نمیزد و کمتر صحبت میکرد وقتی در خانه صحبت از شهادت و جنگ و مسائل دیگر میشد او در جواب این حرفها می گفت من سعادت ندارم که شهید بشوم و اگر شهید شدم مرا در آرامگاه سید مالال کنار هم رزمانم شهید جوادی و شهید مزدستان دفن کنید او شهادت را آرزو میکرد و به آرزوی خود رسید و در نامه‌هایش که از جبهه میاید دعا بجان امام راتاکید فراوان میکرد چون عاشق امام بود.





شهید
فرزاد قاسمی

فرزاد قاسمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرزاد قاسمی

فرزاد قاسمی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آسیه مرادی و پدرش محمدعلی قاسمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرزاد قاسمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۰۷ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۲»

فرزاد قاسمی

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 زنده باد **شیخ محمد** و **الا مقام فرزند قاسمی**
 خط سبز **مهتاب خط فخر و دل شمشاد حضرت علی**

منتهی به سال ۱۴۰۵ هجری قمری در یک خانواده مذهبی و پندیده میانی دهم و در سن شش و پنج سالگی در این اقصیت دینیه
 در جهان گشود. از همان دوران طفولیت با دربرگرفته بودم و با شیخ و دانش در مجلس مذهبی در این اقصیت
 با آنکه چندان مخطوطه و در وجود ما هیچ چیز سزاوارتر از سیرت نبوی بودی (دوره کودکی و آغاز سن تعلیم و تحصیل علم
 در سن هفت سالگی در چند کلاسهای دینی راهی شد و در آنجا در کلاسهای دینی و با توفیق است بر تعداد هفت
 باغیست که آنجا در آن هفت روزگانه در بر گرفته بودم در فضیلت و مهارت (مقام عظیم) بر گرفته بودی منتهی در این
 مجلس با تمام استیفاء که تکثیف مغز می شد و با تقاضای فعالیت می فرمود با آغاز از تقاب و قاسمی و حضرت علی
 به بعد فرزندان خلف حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام باقر (ع) با مردم بدین حکومت حافظت شاملی در مبارزه بر طرف و با
 مکتوبی در سن نه سالگی سزاوار بی ساختن تا به وقت سندس (ان) حاصل می شود. با آغاز حضرت محمدی در این
 محل خدمت و فعالیت مشغول و در آنجا راه می دادیم نیز در سن علم باطل است او مهارت و دانشت و در این
 و این تمام کلاس مردم در دیدیم نزد حضرت در آن که چیز دیگر کار نمی اندیشید و با حضور در سربلای
 شکر با بزرگان خانه و دشمن که فریب می خورد با اولی ایاری دستیار است و سرانجام در روز ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ حضرت
 حق رحمت شهادت را بر انداخت فرزند ما هیچ جوانی که کار را ناسیم تمام شهادت دانست و در سربلای
 بیخ لور و سربلای کرد

روحش شاد و یادش سزاوار باد

تقدیم به **سید محمد محمود** (رح)
 و **سید علی**



شهدای دانش آموز

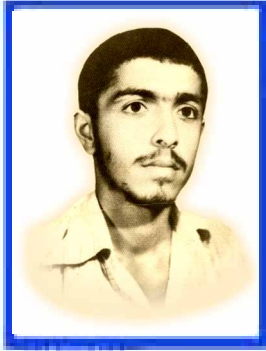
میرسعید قاضی زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز میرسعید قاضی زاده
میرسعید قاضی زاده در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
عذرا ایمان پور و پدرش میرصدر قاضی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس هدف و قیام و دبیرستان ساداتی رشته انسانی
با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید میرسعید قاضی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ عملیات کربلای ۵
منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش توپ به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سارو کلا
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۴»



شهید
دانش آموز

یدالله قربان نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یدالله قربان نژاد
یدالله قربان نژاد در ۸ فروردین ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
گل زهرا زارع و پدرش باباعلی قربان نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهر و کلا و ۱۷ شهریور و دبیرستان شریعتی
رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل
و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یدالله قربان نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۷ منطقه گیلانغرب در اثر
جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای شهر و کلا شهرستان شهیدپرور
قائم‌شهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۶»

یدالله قربان نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام شهید: یک وظیفه شرعی است که به انسان حکم می کند تا برای دین خود بجنگد و از آن دفاع کند، یا بمیرد و به شهادت برسد و یا بکشد تادشمنان دین نابود شوند، از هر قدمی که بر می داریم دشمن باید هراس داشته باشد.

پدر و مادر! شما از حضرت ابراهیم و هاجر بالاتر نیستید و خون من هم از خون اسماعیل سرختر نیست. شما از امام حسین (ع) و حضرت زینب بالاتر نیستید و من هم از علی اکبر و علی اصغر. خون من در آخرت پشتیبان شماست. پدر و مادر! هرگاه به یاد من افتادید این جمله را تکرار کنید (انا لله و انا الیه راجعون) این جمله ای است که امام بعد از شهادت فرزندش می گوید، پس باید از امام درس آموخت. فرزندانان را برای دفاع از اسلام بزرگ کنید و درس شهادت را به آنها بیاموزید و سعی کنید تا آنجا که مقدور است پسرانان را به سپاه پاسداران معرفی کنید، چون سپاه پاسداران امید اسلام و انقلاب است. برای امام خمینی دعا کنید چرا که من هم برای راه او که راه اسلام است شهید شدم. اسلام نامزد من است و شهادت عشق و نامزدی من بود. از دل و جان شهادت را در راه خدا را پذیرا شدم تا بتوانم با ایثار کردن خونم راه کربلا را برای مسلمین جهان باز کنم تا قبر سرور شهیدان را زیارت کنند.

و اما وصیت نامه شهید:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

آن کسی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه زنده است ولیکن شما این حقیقت را نخواهید یافت.

خدمت پدر و مادر عزیزم سلام؛ با درود فراوان بر امام امت یگانه رهبر جهان و رهبر مسلمین و مستضعف جهان و دشمن مستکبرین و با سلام بر پدر و مادر عزیزم که چنین فرزندی را برای دفاع از اسلام بزرگ کردید و به جبهه اعزام نمودید تا بر علیه مزدوران عراقی و دشمنان اسلام بجنگم و صدام و صدامیان را نابود کنم. پدر و مادر عزیزم! هرچند که دوری فرزند دردناک است چرا که فرزند چند سال در کنار پدر و مادر بوده و به یک باره بخواهد از کنارشان برود، ولی چه کنم؟ که این وظیفه شرعی است که به انسان حکم می کند تا برای دین خود بجنگد و از آن دفاع کند یا بمیرد و به شهادت برسد و یا بکشد تا دشمنان اسلام نابود شوند. پدر و مادر عزیزم! از اینکه من تا قبل از رفتن به جبهه پیش شما بودم و نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و تا اندازه ای و بطور دلخواه نتوانستم فرمان هایی که از طرف شما بر من محول میشد انجام بدهم مرا ببخشید.

پدر و مادر عزیزم و جگر گوشه فرزند! برای من ناراحت نباشید چون در هر جنگی یا باید بکشد و یا بمیرد، پس چه خوب که جنگیدن بخاطر اسلام است. پدر و مادر عزیزم! خدا را شکر کنید که چنین فرزندی را بزرگ کردید که نه کمونیست و نه منحرف شد. او را با سلامتی کامل بزرگ کردید تا به سن قانونی رسید و او را به جنگ فرستادید، پس نباید برای من ناراحت باشید چون شما از امام حسین (ع) بالاتر نیستید و من هم از علی اکبر و علی اصغر بالاتر نیستم و یا شما از حضرت ابراهیم بالاتر نیستید و خون من هم از خون اسماعیل سرختر نیست پس باید شما مانند حسین و ابراهیم و حضرت فاطمه و حضرت زینب باشید و مرا هم بعنوان فرزندان این امامان بشناسید. باید صبر داشته باشید و بعد از شهادتم مسئولیت بیشتری بر گردن شما واگذار می شود و هیچگونه گریه و زاری برایم نکنید چون من راضی نیستم و شما را به جد امام قسم می دهم که هیچ وقت برایم ناراحت نباشید هرچند که گریه یک چیز فطری است ولی این را بدانید که من در آخرت برای شما پشتیبان هستم و هر موقع به یاد من افتادید این جمله را تکرار کنید (انا لله و انا الیه راجعون) این جمله ای است که امام بعد از شهادت فرزندش می گوید پس باید از امام درس آموخت. از قدمهایی که بر می داریم دشمن باید هراس داشته باشد، شما باید فرامین امام خمینی را اطاعت کنید. سخنم به شما خواهر کوچکم این است که زینب وار بعد از شهادتم را هم را ادامه بده و همچنین به شما برادر عزیز؛ عزیزم و نور چشم من! صبر و پایداری به خرج بده مبادا برایم ناراحت باشی هر چند من برای تو برادر خوبی نبودم ولی می بخشی. خلاصه بعد از شهادت من مسئولیت شما سنگینتر می شود و باید پدر و مادر را خوب پذیرایی کنی چون ایشان قدرت کار را ندارند. حرف دیگر به برادر بزرگ و خواهر بزرگ این است که فرزندانان را برای دفاع از اسلام بزرگ کنید و درس شهادت را به آنها بیاموزید و سعی کنید تا آنجا که مقدور است پسرانان را به سپاه پاسداران معرفی کنید چون سپاه امید اسلام و انقلاب است تا بتوانند راهم را ادامه دهند و از شهادتم نگران نباشید. برای امام خمینی دعا کنید چون من هم برای راه او که راه اسلام است شهید شدم و چون به این انقلاب ارزشی قائلم و همچنین علاقه ای که به امام دارم پس اسلام نامزد من است و این شهادت عشق و نامزد من بود و از دل و جان شهادت در راه خدا را پذیرا شدم تا بتوانم با ایثار کردن خونم راه کربلا را برای مسلمین جهان باز کنم تا قبر سرور شهیدان را زیارت کنند. - خداحافظ پدر و مادر عزیزم مرگ بر امریکا و تمام دشمنان اسلام - پیروز باد جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی - یدالله قربان نژاد



شهادت
آموز

داریوش کبیری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز داریوش کبیری
داریوش کبیری در ۱۹ مهر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه
نیکخواه و پدرش یارعلی کبیری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس دهقان و حر و دبیرستان مطهری با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید داریوش کبیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴
منطقه آبادان در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۰۸»

داریوش کبیری

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) و با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی آن ناجی انسانهای مستضعف که در بند امپریالیزم جهانخوار شرق و غرب قرار گرفته اند و سلام و درود فراوان به تمامی شهداء از بدر تا کربلای خونریز ایران.

خداوند را هزاران بار حمد و سپاس می گویم که بر من منت نهاد تا اندکی در کنار شما امت حزب الله باشم و با شما به صحبت بپردازم؛ ای امت شهید پرور! بدانید که در این زمان اسلام در خطر است و درخت اسلام نیاز به خون دارد و باید خون خود را نثار اسلام کنیم. آنقدر باید خون تقدیم این انقلاب نمود تا وسعت بیشتری پیدا کند و ثمره آن در خدمت جهانیان باشد، حال انقلاب اسلامی ما یعنی تمام اسلام در مقابل ابرقدرتها و ملل مرتجع واقع شده و بر ماست که از تمامی اسلام که اکنون در این خطه شهید پرور قرار دارد از جان و دل حفاظت نماییم. اکنون یک لحظه غفلت هر یک از ما موجب ساقط شدن انقلاب اسلامی می گردد. آنگاه دیگر هیچ یک از ما قدرت سر بلند کردن نخواهد داشت که دم از اسلام بزند. پس باید برای احیای اسلام راستین مبارزه کنیم و دست دژخیمان را از این کشور کوتاه کنیم.

اکنون انقلاب اسلامی ما صراط مستقیم را طی می کند و هر یک از ما در این راه قرار داریم و باید بدانیم این راه فراز و نشیب های زیادی دارد و جنگ یکی از این فراز و نشیب ها است. اکنون کسانی هستند که از این راه جدا شده اند و می گویند صلح کنیم و عده ای هم فریاد جنگ، جنگ تا پیروزی سر می دهند و می روند و حسین وار کشته می شوند.

کلا انسان در تناقض ساخته شده. دو نیروی متضاد او را به دور دنیای متضاد می خوانند. یکی بسوی همان لجنزار روی حیات و دیگری بسوی قلعه ای که فرشتگان در برابرش به خاک می افتند و مهم اینکه انسان همواره در معرض این دو جاذبه است و این دو راه را همیشه در برابرش می بیند و اختیار دارد که هر کدام را می خواهد انتخاب کند و مسئولیت از همین جا آغاز میشود و ابلیس بر سر همین دو راهی قرار دارد و همواره در تلاش است و گریبان انسان را حتی به یک لحظه رها نمی کند. همانطور که گفتم انقلاب ما صراط مستقیم را طی می کند و هر یک از شما امت حزب الله در این راه می باشد و باید فراز و نشیب های این راه را طی کند تا به سر منزل مقصود برسد. بهوش باشید که ابلیس در سر این راه است و همواره در تلاش است و انسان را به چپ و راست می خواند. و کسانی که میگویند صلح شود از اصحاب ابلیس هستند. ای منافقین باید بدانید که این زمان، زمانی است که هر یک از شما باید برای دنیای دیگران و برای سرای جاویدتان بهره بردارید و توشه گیری نمایید، بیائید و به ریسمان الهی چنگی بزنید. بیائید همه در زیر پرچم (لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص)) که اینک، رهبر عزیزمان امام خمینی بر افراشته مجتمع شوید و از تفرقه و گروه گرایی بپرهیزید و قدر این انقلاب عظیم را بدانید. و در تداوم آن بگوشید. اینک زمان رکود و سستی و کناره جوئی نیست، وقت تلاش و کوشش است، وقت شناساندن اسلام است به تمام محرومان، جهان وقت شناساندن قیام حسین (ع) است به کلیه دربندان جهان و وقت صدور انقلاب به سراسر جهان و رهانیدن کلیه مستضعفین از بند استکبار

پدر و مادر عزیزم! از خدا می خواهم که به شما صبری عنایت فرماید تا در مقابل مشکلات و مصیبت ها استقامت کنید من از طرف خدا امانتی بودم نزد شما و بالاخره باید این امانت را به خدا پس می دادید و حال این امانت را همانطور که باید میفرستادید، فرستادید. و پدر عزیز! هر چه فکر می کنم می بینم که ما پنج برادریم پس برای اسلام از این پسرانت باید خمسی بدهی و من خمس پسرانت هستم و در راه خدا کشته می شوم.

ای مادر مهربانم! پس از شهادت من قامتت را بلند گیر و ندای الله اکبر و خمینی رهبر سرده و سخن شهیدان راه خدا را به مردم برسان که همانا سخن ما پیروی کردن از اسلام و قرآن می باشد.

این را هم تذکر دهم که بچه های محله توجه داشته باشند که مسخره بازی و خنده کردن و سر خیابان ایستادن کاری را از پیش نمی برد، بلکه شما مسئولیت دارید که خود و دیگران را به اسلام و اجرای دستورات قرآن و ادار نمایند. و در آخر از تمام شما امت حزب الله می خواهم که امام را در هیچ شرایطی تنها نگذارید و نگذارید خون شهداء پایمال شود.

مبادا خویشتن را واگذاریم / امام خویش را تنها گذاریم - ز خون هر شهید لاله دمیده / مبادا روی لاله پا گذاریم

«خدایا خدایا تا انقلاب خمینی را نگهدار»



شهید دانش آموز

علی کبیری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی کبیری

علی کبیری در ۲۹ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه نیکخواه و پدرش یارعلی کبیری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس دهقان و حر و دبیرستان مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی کبیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۳۱ منطقه کردستان در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۰»

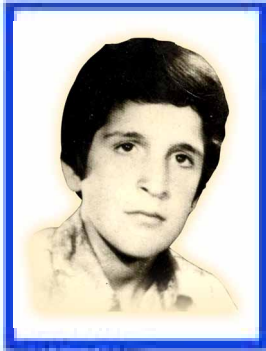
علی کبیری

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا تو را شایسته جنت جان راه کند
 نرسد تو و عمال و معا حاکم راه کند
 در راه تو هر دو جهان را راه کند
 در راه تو هر دو جهان را راه کند
 به همه و قول هر عالم هارسان بی
 به همه و قول هر عالم هارسان بی
 خوش آن کن در راهم در راهم
 خوش آن کن در راهم در راهم
 به همه انبیا و مراد تو بشم
 به همه انبیا و مراد تو بشم
 به همه جانیم از تو در روزگرم
 به همه جانیم از تو در روزگرم

 حسن آن دار که در کوی تو آرزو
 حسن آن دار که در کوی تو آرزو
 هر که جان را با جنت همانا بشم
 هر که جان را با جنت همانا بشم
 بهوسف آسمان و عرش و عرش
 بهوسف آسمان و عرش و عرش
 هر که در راه تو به راه عشق
 هر که در راه تو به راه عشق
 هر که نفس است صفت راه کند
 هر که نفس است صفت راه کند
 هر که در راه تو عشقش تا خدا
 هر که در راه تو عشقش تا خدا
 هر که از طاعت تو خود بگذرد
 هر که از طاعت تو خود بگذرد
 هر که در راه تو خود را بگذرد
 هر که در راه تو خود را بگذرد





شهدای دانش آموز

حسن کرمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن کرمی
حسن کرمی در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم التفاتی و پدرش یارعلی کرمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس المشیر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن کرمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۳ منطقه مهران در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای المشیر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن کرمی

بِنامِ اللَّهِ بِاسْئَادِ حُرْمَتِ خُونِ شَهِيدَانِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

ترجمه: هرگز گمان مبرید کشته شدگان در راه خدا مردگانند بلکه زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی، بنده حسن کرمی المشیری وصیت می‌کنم به پدرم: پدرجان! اگر لیاقت شهادت را داشتم و اگر به شهادت رسیدم پدرجان و مادرجان! خواهش من به شما این است، در به شهادت رسیدن من گریه نکنید. مادر جان! اگر گریه کنید منافقان و کوردلان سوء استفاده می‌کنند و خوشحال می‌شوند. پدرجان! از من به شما یک خواهش: خواهش من این است در بشهادت رسیدن من گریه نکنید تا منافقان و کوردلان بفهمند که بشهادت رسیدن مادر در راه حقیقت است و راه خدا. خواهش من این است که اگر شهید شدم تو هم زینب وار راه مرا ادامه ده و خوشحال باش که برادر خود را در راه خدا داده‌اید. من به همه شما وصیت می‌کنم که اگر من شهید شدم لباس سیاه نپوشید و گریه برایم نکنید و بروید مادرهای شهیدان را خوشحال کنید و همیشه گوش به فرمان امام باشید و راه شهیدان را ادامه دهید.

برادران و خواهران و فامیلان و دوستان! در تشییع جنازه من شرکت کنید و در آخر خواهش من به شما این است که اگر جنازه‌ام به دست شما رسید دستهایم را باز کنید که منافقان و کوردلان بفهمند که چیزی از دنیا به آخرت نبردم و چشم‌هایم را باز کنید که منافقان و این از خدای بی‌خبران بفهمند که کورکورانه این راه را انتخاب نکرده‌ام بلکه افتخارانه این راه را انتخاب کرده‌ام و آرزوی شهادت داشتم و به شهادت رسیدم و مواظب دهانم باشید که در آخرین لحظات داشتم به شهادت می‌رسیدم صدای الله اکبر بر دهانم بود سر دادم و به شهادت رسیدم.

ای خدا! من اگر در پیشگاه تو پلک‌های چشمانم بیافند و با آواز بلند تا صدایم قطع گردد و در برابر تو آنقدر بایستم که پاهایم ورم کند و برای تو رکوع کنم تا استخوان پشتم از جا کنده شود و تو را سجده نمایم تا اینکه سیاهی چشمانم پنهان شود و همه عمر خاک زمین خورم و تا پایان عمر آب خاکستر آلوده آشامم و بین اینها به ذکر تو گویا باشم تا زبانم کنده شود، اما با این رفتارها سزاوار از بین بردن گناهی از گناهانم نمی‌گردد و اگر مرا ببخشایی نه از روی شایستگی من بلکه از روی عفو و احسانت و اگر به کیفر رسانی بر من ستم نموده‌ای. ای خدا می‌دانم که تو کریم و قادر منان هستی که از این عشقته قتل می‌سازی؛ پس خدایا دست رد به سینه این حقیر در گاهت که کاسه گدائیش همچنان خالی است مزن. خدایا رفتند عزیزانی که چقدر خوب آنها را می‌شناختم و از آنها الهام می‌گرفتم و خط حرکت مذهبی و سیاسی و علمی خود را از راه آنان یافته بودم. آری رفتند آنانکه فقر ما فقرشان، شادی ما شادیشان و عزای ما عزایشان بود؛ رفتند آنانکه امام ما امامشان، ولی ما ولیشان، مولای ما مولایشان و امت ما امتشان و حزب ما حزبشان بود. آری عزیزانی رفتند که هر کدام برای خود امتی بودند. ما مانده‌ایم و کوله بار این سفر پراز گناه و حادثه، شاید که اشک‌های چشمانم در اثر خشک شدن یا در اثر گناه، بیان آنان را که رفتند بدرستی اداء نمی‌کند. آری خواهران و برادران! زمان، زمان جنگ بین اسلام و کفر و حق و باطل است؛ جنگ بین جنود الله و جنود شیطان است. خداوند دارد ما را در بوته آزمایش خویش می‌آزماید؛ آزمایشی بس عظیم و عزیز، در راه این آزمایش عظیم خونها باید داده شود، جانها باید فدا شود، تا موفق بدر آئیم. در این بین پیکر راست قامتان را می‌سوزانند و هزاران تکه می‌کنند. خدایا منم دوست دارم در رکوع و سجود تو برای همیشه در این مصاف سهمگین سرفروآرم و بندگی خویش را بنمایش گذارم. برادرم حسین و یدالله! اگر من شهید شدم مرا در کنار قبر شهید (نظر علی بهرامی) دفن کنید. ای پدر و مادر و ای خواهر و برادرانم و ای همه اقوام و بستگان! هر گناهی که در مقابل شما کردم مرا ببخشید تا بتوانم در قیامت در پیشگاه خدا روی سفید و سر بلند باشم. پدرم! به برادرانم حسین و یدالله بگوئید که اگر حسن در مقابل شما بدی کرده یا شما را ناراحت کرده او را ببخشید چون خداوند ناظر اعمال ما است، مرا ببخشید تا بتوانم در قیامت پیش خدا روی سفید و سر بلند باشم.

پدرم و ای برادرانم! در روزی که تشییع جنازه من است و مرا دفن کردید برادرم حسین و یدالله و دوستان و آشنایان مرا تنها نگذارید که من از فشار قبر می‌ترسم که خیلی گناه کردم. برادر حسین جان و یدالله! در روز هفتم به مردم بگوئید که حسن اگر به شما پول بدهکار است بیائید قرض برادرم را به شما بدهیم و یک مقدار نماز و روزه مرا بدهید تا اعمال من پاک شود.

به امید پیروزی رزمندگان اسلام

والسلام - ۱۳۶۲/۵/۲ - حسن کرمی المشیری



شهید دانش آموز علی اکبر کلامی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر کلامی
علی اکبر کلامی در ۲۸ دی ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
قائم شهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ایران
جهان آرا و پدرش عباسعلی کلامی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اکبر کلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ عملیات رمضان
منطقه سلمچه در اثر اصابت ترکش مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۴»

علی اکبر کلامی

بسم الله الرحمن الرحيم - وَ نُيُودُ أَنْ مُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ تَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ تَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

اراده ماست به مستضعفین در زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثین زمین شان گردانیم.

پدر و مادر خوب و مهربانم! با درود به تمام کسانی که جان پاک خویش را نثار حق می کنند تا پرچم عدالت گستر (لا اله الا الله) در سراسر گیتی به اهتزاز درآید و جریان عاری از ستم و فساد و دورویی گردد. همه یک سخن و با همکاری و همگامی خود به جهانیان اثبات نمائید که باطل نابود شدنی و حق پابرجاست. و با درود به پدر و مادرائی که چنین فرزندان را تربیت می کنند و به اجتماع و جامعه اسلامی خویش عرضه می دارند، پدر و مادرائی که خود زحمات فراوانی کشیده اند و با توجه به اینکه گاه و بیگاه با کمبودها و نارسایی هایی مواجه می شوند ولی بخاطر خدا و تنها برای او هیچ هراسی به دل خود راه نداده و با توکل به خدا، سربازان سلحشور را تقدیم کردند.

پاسداران که شیران روز و زاهدان شب می باشند، بعید نیست با داشتن چنین پدر و مادرائی که چنان فرزندان را به جامعه تحویل دادند. و شما پدر و مادر خوبم! افتخار می کنم که چنین پدر و مادری دارم و مرحبا بر شما که خداوند اجری عظیم برایتان نهاده است. من هیچگاه محبت های شما را فراموش نمی کنم و همواره به خاطر شما و زحماتی که برایم کشیده اید سپاسگزارم. مادرم! اگر شهید شدم شفاعت خواهی تو را پیش حضرت زهرا می کنم و پدرم! دعا کن که شهید شوم که اگر چنین شود می روم و شفاعت خواهی تو را پیش حضرت علی (ع) می کنم، خواهش می کنم مرا نا امید نکنید. هیچ ناراحت نباشید چون کربلا را دارید من از بچه سیزده ساله کمتر نیستم که دور کمرش را نارنجک بست و خود را زیر تانک انداخت. انشاء الله ما می رویم و خدا ما را جزء شهداء قرار بدهد و راه کربلا را برای شما باز می کنیم. پدر و مادر عزیزم! اگر می خواهید به کربلا بیایید باید قول بدهید که برایم دعا کنید که شهید شوم. از خداوند عزیز می خواهم که به شما توفیق طاعت بیشتر و اراده ای محکم و پاداشی عظیم و اجری بزرگ عطا فرماید. در آخر می خواهم یک شعر برای تو مادر عزیزم بگویم. مادرم: مادرم! مادر خوب و عزیزم - ای تو دنیا همه چیزم - مادرم جبهه و جنگه - مادرم توپ و تفنگه - شاید هرگز دیگه من نبینی - مادرم دشمن بی رحمه - شب و روز با ما می جنگه - مادرم باید که خون داد - مادرم باید که جون داد - تا که خلق را از ستم رها نمود. مادرم وقتی بیادم افتادی - تو منو دعا بکن - تو توکل به خدا بکن - مادرم بجای گریه به وصیتم وفا بکن - با دلی شکسته تو هر شبی - به رهبرم دعا بکن - مادرم بیا به جبهه کنار سنگر خونین - آنجا که لاله زیاده - لاله های سرخ رنگین - آنجا که ماه باشد هر شب - کنار لاله های سرسبز - حلالم کن تو منو - دعایم کن تو منو - خدا حافظ فرزند شما علی اکبر

بسم الله الرحمن الرحيم - قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بگو همانا نماز و نیاز و بندگیم، زندگانیم و مرگم فقط مخصوص پروردگار عالمیان، خدا است.

خواهران و برادران عزیز! بردبار و صبور باشید و برای من بی تابی نکنید که من در بهشت به جای اینکه خوشحال باشم ناراحت می شوم و از همه شما التماس و خواهش می کنم؛ دعا کنید که من به آرزوی خود که شهادت در راه خدا می باشد برسم، چرا که دوست دارم مانند علی اکبر امام حسین (ع) در سن کمتر از ۱۸ سالگی شهید شوم. به زن داداش ها و برادرزاده ها و خواهرزاده ها توصیه می کنم که پاسدار خون شهیدان و گوش به فرمان نائب حضرت مهدی (عج) امام خمینی باشند. به صالح فرزند برادر شهیدم بگوئید که دیگر پدرش تنها نیست چون من هم میخوام پیش او بروم. از پدرم می خواهم که مراد قائمشهر تشیع کنند و در کنار طلبه شهید دفن کنند. از ملت شهید پرور که همیشه در صحنه هستند می خواهم که وحدت و همبستگی خود را که عامل اصلی پیروزی ما در همه جبهه ها بوده حفظ کنند و منتظر ظهور مهدی باشند. با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و با درود به تمامی شهدایی که به حق پیوستند و به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی همگی شما را به خداوند تبارک و تعالی می سپارم و از همه شما طلب دعا برای امام را دارم.

برادران علی اکبر - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید دانش آموز

رضی کوپائی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضی کوپائی

رضی کوپائی در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه قلیپور و پدرش نظرعلی کوپائی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائم و وحدت و دبیرستان شریعتی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضی کوپائی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۶»

رضی کوپائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ »

کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده میندازید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی می‌خورند.

« ما مثل حسین (ع) وارد جنگ شدیم و مثل حسین (ع) به شهادت رسیدیم » (امام خمینی)

با سلام به پیشگاه حضرت ولی عصر امام زمان (عج) و نایب برحقش پیر جماران، امید مستضعفان جهان، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و درود بر ارواح پاک و طیبه‌ی شهدای اسلام، و سلام بر خانواده‌های معظم و مکرم شهدای جمهوری اسلامی ایران، و سلام بر خانواده‌های مفقودین و اسرا. خدایا! تو خود شاهد باش که من راه سعادت تو را با بینش و شناخت خود انتخاب نموده‌ام و هیچ عامل محرکی نبوده است که مرا به اجبار به جبهه بفرستد. اولین هدف من از رفتن به جبهه ابتدا خودسازی، بعد رضوان‌الله، فی سبیل‌الله، قربه‌الی‌الله، و قاتلوهم حتی لا تَكونَ فتنةً می‌باشد. خدایا! تو خود شاهد و گواهی که من برای جاه و مقام به جبهه نرفتم بلکه برای یاری اسلام برپایه حکومت‌الله به جهاد و نبرد آمده‌ام. ما برای برافراشته شدن پرچم پرافتخار (لاله‌الا‌الله محمدرسول‌الله) و اجرای عدل و حاکمیت‌الله در اقصی نقاط جهان می‌جنگیم، باشد که حق بر باطل پیروز است.

بارالهی! تو خود گواه و ناظری که من از تمام لذات و زیبایی‌های دنیوی دل بریده‌ام و گام در راه سعادت تو نهاده‌ام و با ارزش‌ترین چیزم که جانم می‌باشد را در راه تو فدا کنم. پروردگارا! به ما توفیق خدمت در زیر پرچم (لاله‌الا‌الله) عنایت فرما تا بتوانیم در راه تو و برای پیروزی اسلام خون خود را جاری کنیم و نهال انقلاب را آبیاری کنیم. خدایا تو خود شاهد باش که ما از هیچ اینثاری دریغ نکردیم و هرگز دریغ نخواهیم کرد. ما در ره عشق نقض پیمان نکنیم / گر جان طلبد دریغ از جان نکنیم سخنی با برادران و خواهرانم، برادرانم! شما به لطف خدا رزمنده‌ی اسلام هستید و همین‌طور راهتان را ادامه دهید تا به سعادت واقعی دست یابید، همیشه در صحنه حضور داشته باشید، خدا اجر تان دهد.

خواهرانم! نور چشمانم! حجاب‌تان را حفظ کنید و نمازهای واجب‌تان را ادا نمایید که دشمنان اسلام نگویند که خواهر شهید بی حجاب است. ای زن به تو از فاطمه این‌گونه خطاب است / ارزنده‌ترین زینت زن حفظ حجاب است اما سخنی با پدر و مادرم! مادرم! ای جگر گوشه‌ام! ای پاره دلم! نمی‌دانم که با چه زبانی از شما تشکر کنم؟ چه شب‌ها که از صدای گریه من تا صبح نمی‌آرمیدی، مادرم! رنج از دست دادن فرزند که در کنارت بزرگ شده و به سن رشد و کمال رسیده و از این مهم‌تر که پسر آخرتان بودم چه قدر مشکل و سخت است! مادرم! همیشه آرزویت این بود که یک روز من در آینده نزدیک، پزشک شوم ولی در این زمانه جنگ و جهاد از هر چیز بالاتر و واجب‌تر است. دفاع از حیثیت و دفاع از نوامیس از هر چیزی با ارزش‌تر است. مرا ببخش که نتوانستم آرزویت را برآورده سازم. مادرم! همیشه صبور باش که (ان‌الله مع الصابرين) - والله یحب الصابرين

پدر عزیز و گرامی! می‌دانم چه زحمتهایی برای من کشیدی تا مرا به سن رشد و کمال رساندی، از شما نیز کمال تشکر را دارم و از دور دستان تو را می‌بوسم، پدرم مرا ببخش که بعضی اوقات اذیت و ناراحت می‌کردم. اما سخنی با کسانی که مسأله جنگ و جبهه را کوچک شمرده و فرزندان خود را از رفتن به جبهه منع می‌کنند، ای کسانی که این مسأله شرعی را کوچک می‌شمارید: اگر فرزندان در اثر یک بیماری یا هر اتفاق دیگری احتیاج به خون داشته باشد آیا خون خود را اهداء نمی‌کنید؟ چرا که نکنید حتی اگر به قیمت جان‌تان هم تمام شود این کار را می‌کنید. امروز اسلام همانند نوزادی بی خون می‌باشد که احتیاج به خون دارد و ما باید خون خود را نثار اسلام کنیم، اسلام همانند درختی است که باید با خون آبیاری شود. در آخر از تمام دوستان و آشنایان و فامیلان و بستگان، برادران و خواهران خصوصاً پدر و مادرم حلالیت می‌طلبم. سخن آخرم این است که امام را تنها نگذارید. ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند / مگر امت بمیرد امام تنها بماند - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار - رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان -

شعر از شهید: در جبهه‌ی حق با دلی شاد بمیرم / خوش باش آن‌که بال‌ب خندان بمیرم

اگر در راه اسلام جان بیازم / در آن دنیای باقی سرفرازم

خدمت‌گذار اسلام و مسلمین - رضی (کیوان) کوپائی ۶۵/۱۰/۲۳



شهید دانش آموز حمیدرضا کهنسال

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا کهنسال
حمیدرضا کهنسال در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
سیده زهرا حسینی و پدرش اسماعیل کهنسال پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ۱۲ فروردین و بعثت با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حمیدرضا کهنسال در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ عملیات کربلای ۵
منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای کوچکسرا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۱۸»

حمیدرضا کهنسال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنهاییکه در راه خدا کشته شده اند مرده نپندارید بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگار خود روزی می خورند.

عرض ادب و سلام و درود به پیشگاه حضرت مهدی صاحب الزمان (عجل الله) یاری دهنده مومنین و با درود و سلام به نائب برحق او پیر جماران بت شکن دوران، ابراهیم زمان، حامی مستضعفان و با درود و سلام به شهیدان اسلام از کربلای حسین تا کربلای خونین ایران.

اینجانب حمیدرضا کهنسال فرزند اسماعیل اعزامی از قائم شهر توفیق آن را یافتم که به جبهه حق علیه باطل بروم تا بتوانم وظیفه خود را نسبت به اسلام و انقلاب و مسلمین ادا نمایم و تا آخرین قدرت بدن در مقابل صدام و صدامیان مبارزه کنم تا شاید خداوند این بنده حقیر را در درگاه خود قبول کند.

برادران و خواهران حزب الله! همه شما می دانید این دنیا رهگذری است که انسان باید از این ره عبور کند و به ابدیت برسد. مواظب باشید در این دنیای فانی چکار می کنید، امتحان خود را خوب پس بدهید. برادران من! جبهه ها را یاد نکنید، روزی می شود که شما از نیامدن به جبهه پشیمان می شوید، پشیمانی در آن موقع فایده ای ندارد. برادرانم و خواهرانم! خواهشی از شما دارم؛ امام امت این چراغ راه حق و سعادت ما را در این موقع از زمان تنها نگذارید، بخدا اگر او را تنها بگذارید اسلام و قرآن و حیثیت شما را از شما می گیرند، مواظب توطئه دشمن باشید و پیرو خط امام باشید. و صحبتی با پدران و مادرانی که جلوی فرزندان خود را می گیرند و نمی گذارند به جبهه بیایند؛ آیا جان فرزندان شما از دین خدا عزیزتر است؟ مسلمانان همه چیز را برای خدا دوست دارند، تا اسلام نباشد پدری، مادری و فرزندی مفهوم ندارد و در آخرت هم باید جواب خود و فرزندان خود را بدهید، که چرا جلوی فرزندان خود را گرفته اید؟ خوشبختانه حالا تمام پدران و مادران این مسئله را می دانند و از طرفی می دانند که جان ما از علی اکبر و علی اصغر و عباس و حسین (علیهم السلام) عزیزتر نیست.

اما صحبتی با مادرم: مادر! شما برای من زحمت فراوان کشیده اید اما می دانید که شهید شدن در راه خدا فوزی است که بالاتر از شهید هیچ چیزی نیست. هر وقت می خواهی گریه کنی بیاد حسین (ع) و یاران حسین (ع) گریه کن. و صحبتی با پدر بزرگوارم: پدر جان! تو همچون دیگر پدران شهدا صبور باش و مواظب دشمنان انقلاب و اسلام باش، پدر من! می دانم شما در نبود من ناراحتی زیاد نمی کنید چون می دانی من در راه ادامه خون حسین شهید (ع) کشته شدم هر چند زحمت زیادی برایم کشیدید. پدر و مادر! شما در طول زندگی پدر و مادر خوبی برای من بودید اگر من فرزند خوبی برای شما نبودم مرا ببخشید و مرا به بزرگواری خودتان حلال کنید. امیدوارم که خداوند شما را در آخرت پاداش خوبی بدهد. دیگر صحبتم با برادرانم: شما برادرانم! در طول زندگی برای من استاد بودید، فقط برادرانم! در تمام زندگیتان به یاد خدا باشید و یک مسلمان واقعی باشید خود را در مقابل انقلاب مسئول قرار دهید و از ادامه دهندگان راه شهیدان باشید. صحبتی با خواهرانم: خواهرانم! حجاب خود را حفظ کنید سعی کنید زینب وار زندگی کنید و در نبود من ناراحتی نکنید.

اما صحبتی با تمام برادران و خواهران دنییم: دنیای خود را طبق اسلام و قوانین اسلام بگذارید، مواظب توطئه دشمن اسلام باشید، وحدت خود را حفظ کنید و در خط امام باشید. صحبتی با برادران انجمن اسلامی و پایگاه مقاومت، شما برادران این زمان وظیفه بسیار سنگینی دارید و شما هستید که باید مردم را به اسلام آشنا کنید، مردم را از خودتان راضی کنید و کار خود را برای رضای خدا انجام دهید. در آخر از تمامی برادران و خواهرانی که از بنده حقیر بدی دیده اند مرا ببخشید و مرا حلال کنید. در ضمن مرا در امامزاده صالح دفن کنید.

حمیدرضا کهنسال فرزند اسماعیل - ۱۳۶۵/۶/۲۵

خدا یا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - آمین یا رب العالمین



شهید دانش آموز

سعید گرائیلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعید گرائیلی

سعید گرائیلی در ۲۹ شهریور ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه شاهکلایی و پدرش محمود گرائیلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس دهخدا و طبرسی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سعید گرائیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۳ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار علامه طبرسی روستای افرا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۰»

سعید گرائیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا

با درود و سلام بر امام زمان و نایب بر حقش رهبر کبیر انقلاب اسلامی و خانواده های معظم شهدا و سلام به شما امت حزب الله و شهید پرور خطه مازندران که فرزندان را برای حفظ اسلام تربیت می کنید.

از شما تمامی برادران و خواهران شرمنده ام که آنچه را اسلام از من خواسته است نتوانسته ام به نحو احسن انجام دهم و در ضمن من فرزند و برادر کوچک شما هستم و برای من هم مشکل است که برایتان وصیتی داشته باشم ولی خاضعانه و با شرمندگی چند جمله ای برای شما امت حزب الله بازگو می کنم، زیرا وصیت من همان وصایای شهدایی است که خود را فدای اسلام و رهبر کرده اند، که هدف تمامی مسلمانان جهان است.

سوگند به آنکس که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دشمنان ما اسلام را نپذیرفته بلکه ظاهراً تسلیم شده اند و کفر را در درون نهان داشته اند. آنها هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یابند آنچه را پنهان ساخته اند آشکار کنند.

اولاً اگر خداوند مرا لایق شهادت و در صف شهدا قرار داده است آرزویم این است که جسدم همانند برادرانم شعبان و ولی الله در دست خانواده ام نرسد و ثانیاً افرادی که ظاهراً طرفدار انقلاب و در باطن دشمنان اصلی انقلاب هستند تصور نکنند که جبهه رفتن من به خاطر پست و مقام بوده بلکه عمل من نشانگر این عنوان می باشد که به خاطر اهداف اسلام تا آنجا در توانم می باشد با منافقان و صدامیان تا آخرین قطره خون خویش خواهم جنگید و من این مرگ خونین را با جان و دل می پذیرم.

از پدر و مادرم خیلی متشکرم که مرا تا به حدی رسانده اند که بتوانم به جبهه بروم و در مقابل کفر بایستم. از شما هم خیلی شرمنده ام که اولاً کمکی به شما نکرده و ثانیاً حق فرزندی را نسبت به شما ادا نکرده ام.

از شما برادرهایم می خواهم که راه مرا ادامه دهید البته نه به خاطر پست و مقام بلکه به خاطر اهداف اسلام و از شما برادران و خواهران و بستگانم می خواهم که اگر اشتباهی از راه نادانی سرزده است مورد عفو خود قرار دهید.

در آخر امام را دعا کنید. والسلام

روز جمعه مورخ ۱۳۶۷/۰۴/۲۴ - سعید گرائیلی



شهید دانش آموز شعبانعلی گرائیلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شعبانعلی گرائیلی

شعبانعلی گرائیلی در ۲ آبان ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه عابد و پدرش قربان گرائیلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس وحدت و طبرسی و دبیرستان حاجیکلا رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید شعبانعلی گرائیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۳ عملیات والفجر ۸ منطقه فاو در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای شیخ گلی شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۲»

شعبانعلی گرائیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ. ۱ »

« خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است. آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و دشمنان دین و قرآن را به قتل می‌رسانند و خود نیز کشته می‌شوند. »

سپاس خدای را که حیاطمان را سعادت و مرگ ما را شهادت قرار داده است. خدا را شکر می‌کنم که توانستم وارد جبهه شوم تا بتوانم دوشادوش دیگر رزمندگان اسلام به رزم با کافران مشغول شوم.

خدایا، پروردگارا من بنده‌ای هستم گناهکار که گناهانم از روی نادانی بوده است و من نمی‌توانم طاقت دوری تو را و دوری پیامبرانت را داشته باشم. خدایا پروردگارا من در پیش شهدا و پیامبران و ائمه‌ی اطهار سربزه‌زیر هستم و نمی‌توانم از گناهانم فرار کنم. خدایا خودت به بزرگواریت عفو من کن.

و اما وصیت من به مردمی که عاشق حسین (ع) هستند و برای حسین و یارانش گریه می‌کنند و می‌گویند ای کاش ما هم در زمان امام حسین (ع) بودیم و ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (ع) را پاسخ می‌دادیم: ای کسانی که ای کاش، ای کاش می‌گویید! وقت و زمان آن فرا رسیده است، امام حسین (ع) حق بود و یزید باطل و در جنگ ما هم امام و اسلام حق است و صدام، دشمن اسلام و باطل، پس ای کاش خود را در این جا اثبات نمایید و به جنگ بیاوید و اسلام را یاری نمایید و اگر در جبهه نمی‌توانید لاقلاً منت بر انقلاب اسلامی نگذارید و برای اسلام و قرآن و آن‌هایی که در پشت جبهه زمزمه می‌کنند صلح، صلح، بر دهان آنان بزنید و آن‌هایی که نق می‌زنند، نه هیچ شهید دادند و نه برای انقلاب اسلامی کاری کردند، سر آخر هم می‌گویند جنگ چیست؟ تمام جوانان ما از بین رفتند همین‌ها که این‌گونه حرف می‌زنند، در ماه محرم می‌آیند حسین، حسین، می‌گویند و برای امام حسین (ع) گریه می‌کنند.

بنده به شما مردم می‌گویم؛ آن‌هایی که نق می‌زنند اسلام را قبول ندارند و یا اسلام را فقط زبانی دوست دارند. نمازی که می‌خوانند ریایی است. بنده اعلام می‌کنم اینان که این حرف‌ها را می‌زنند از دشمن خارجی به ما بیش‌تر ضربه می‌زنند، وصیت من به آن‌هایی که این حرف‌ها را می‌زنند این است که شما که نه شهید داده‌اید نه برای پیشبرد اسلام

والسلام

کار کرده‌اید پس چرا کار شکنی می‌کنید؟



شهدای دانش آموز

عباس گرائیلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عباس گرائیلی
عباس گرائیلی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نوش آفرین حسین زاده و پدرش بهمن گرائیلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر و دبیرستان امام صادق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عباس گرائیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۲ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ملک خیل شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۴»

عباس گرائیلی

بسم الله الرحمن الرحيم - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ

با عشق به الله و درود بر محمد (ص) سلام بر خمینی روح الله سلام بر شهیدان کربلای حسین تا کربلای ایران. اول رو به پروردگارم کرده می گویم که پروردگارا من با چشمانی باز و آگاهی برای اینکه چه راهی می روم و با ایمان به تو و طرفداری از حق و مبارزه با نفس و کامل کردن ایمان خود این راه را انتخاب کردم و انسان هر وقت یک ثواب یا یک کار خیری کرد همان روز عید است. همیشه دوست دارم شهید شوم چون مرگ شرافتمندانه بهتر از زندگی ننگین است. شکر خدا را که شهادت نصیبم کرد و توانستم در امتحان الهی قبول شوم و توانستم با کارهایم خدا را از وجودم راضی کنم. ای جوانان! نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد. مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین و باهدف شهید شد. ای مادران و پدران: مبادا از رفتن فرزندانمان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در مقابل خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود. همه تان مثل خاندان وهب جوانانمان را به جبهه های نبرد بفرستید و حتی جسد او را هم تحویل نگیرید که مادر وهب فرمود سری را که در راه خدا داده ام پس نمی گیرم. برادران و خواهران: استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه خدا هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیاندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند عزای مسلمانان و روز جشن ابرقدرت هاست. حضورتان را در جبهه های حق بر علیه باطل ثابت نگه دارید. در امام دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را هم بالا ببرید. اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند بر جنازه من حاضر نشوند اما باشد که دماء شهدا آنان را نیز متحول سازد و به رحمت خدا روکنند. ای مردم هرگز پذیرای ظلم و جور جباران و خودکامگان نشوید که پذیرفتن ظلم و بیداد خود ظلم است و جنایت.

نوع انسان در برابر ظلم ساکت نشیند، به آرمان های انسانی، به بشر و به انسان خیانت کرده و از نوامیس بشری باشید و با قلبی پر از ایمان بر ظلم و ظالم بتازید تا حق زندگی را ادا کنید. بگذارید شما را به مسلخ و قربانگاه برند اما پذیرای ظلم نشوید. دین را بر پا دارید که سرچشمه حیات شماس، سرچشمه و راز و رمز بقای زندگی شماس. ای انسان ها! به همراه من طلوع خورشید دستورات زندگی ساز دین اسلام را راهنمای زندگی خویش قرار دهید و با فریادی از این سقف نیلگون آسمان ندا در دهید که ای بشر! چون رنج و درد، چون بیداد و ظلم فزونی یافته دستورات دین اسلام را به خاطر آور که نباید به سوگ این شهدا بنشینید آنها پاسدار دین الهی هستند، آنها حافظ و نگهبان دین خدایند، تا نگذارند در تاریخزار های سکوت نابود گردد. برادران دینی و خواهران! ما این سرنوشت یعنی شهادت را از این جهت با آغوش باز پذیرا هستیم که پاسدار ارزشهای انسان باشیم ما خون خود را از آن جهت نثار کردیم تا شاید دامن ظالمان و ستمکاران را بگیرد و از اوج لذت به خاک مزلت فرودشان آورد. پس بیاد ما و هدفهای راستین ما باشید. و شما ای مادر و پدر مهربانم! از اینکه شما را رنجاندنم خیلی خیلی شرمنده هستم و از شما معذرت می خواهم. مادر مهربانم! از اینکه برایم زحمات زیادی کشیدی و برای من رنج کشیدی و خود را به زحمت انداختی تا من در آسایش باشم خیلی سپاسگزارم و امیدوارم که مرا حلالم کنی که بهشت زیر پای مادران است. از اینکه شما را ترک کردم معذرت می خواهم. باید بروم چون اسلام در خطر بود. و تو ای پدر مهربانم! از زحمات شبانه روزیت که برای آسایش من کشیدی تشکر می کنم و امیدوارم که مرا به خاطر این که شما را ناراحت کردم ببخشی و از خداوند متعال هم برایم طلب عفو و بخشش کنی. و ای مادر! نماز را بپا دار که نماز ستون دین است، اگر نماز را بپا نداری اعمال هیچ است و پوک. و از برادرانم و خواهرانم بخواه که نمازشان را بپا دارند و دعا و نیایش به درگاه قادر را فراموش نکنند و پدر شما هم نماز را بپا دار که خون این همه شهید به خاطر همین نماز ریخته شده است و امام حسین (ع) نیز برای نماز قیام کرد و خون او را بر خاک گرم کربلا ریختند. شما مادر و خواهر گرامی! برایم گریه و زاری نکنید لاقبل به جای گریه برای من کمی دلتان به حال خود بسوزد و به حال خودتان گریه کنید که چه کار کردید و از خدا بخواهید که گناهانتان را ببخشد. به جای گریه و زاری از خداوند بخواهید که مرا مورد عفو و بخشایش خودش قرار دهد. برادرانم! دوست ندارم که شما بی نماز باشید و در سر کوچه و خیابان پرسه بزنید، نماز بخوانید به جای سرکوچه رفتن، قرآن کریم را بخوانید و درستان را. ای خانواده بزرگوارم! اتفاق کنید تا خداوند به شما روزی بخشد، دست ضعیفان را بگیرد و دوستی انتخاب کند که با خداوند دوست و دشمن دشمن خدا باشد و نماز گزار باشید. قرآن بخوانید تا خانه هایتان پر از نور شود من از تمامی شما سپاسگزارم و از شما می خواهم که خدا را فراموش نکنید. نماز را ترک نکنید و امام را دعا کنید. (صراط مستقیم) طریق به سوی معرفت خداست و این دو صراط است یکی صراط در دنیا و دیگری صراط در آخرت، پس اما صراط در دنیا امامی است که اطاعت او واجب است که پلی بر جهنم است خواهد گذشت و هر که او را در دنیا نشناخت قدمهایش در آخرت بر پل آخرت می لغزد و در آتش جهنم سقوط می کند. (تفسیر المیزان) خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - رزمندگان اسلام پیروزان بگردان

پخوانده شهدا صبر عنایت عطا بفرما - ۱۳۶۵/۱۰/۱۳



شهدای دانش آموز

اسرافیل لطفی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسرافیل لطفی

اسرافیل لطفی در ۶ دی ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه اکبری و پدرش رضا لطفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس مهدیه و شهید چمران با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسرافیل لطفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۸ عملیات کربلای ۱۰ منطقه بانه در اثر اصابت ترکش به شکم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۶»

اسرافیل لطفی

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام الله نگهدارنده روح الله و به نام الله یاری دهنده حزب الله و به نام الله نصرت بخش جند الله. چنین میندازید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

امروز به راه شهدا باید رفت / با باروت و خون به نینوا باید رفت

راه همگی از کربلا تا قدس است. با رهبری روح خدا باید رفت

با سلام و درود فراوان بر مهدی صاحب زمان منجی بشریت و برپا کننده عدل و داد و سلام بر نائب بر حقش امام خمینی و با سلام به ارواح پاک شهدای صدر اسلام و شهدای انقلاب اسلامی از خوزستان تا سرزمین لاله خیز کردستان (این حقیر اسرافیل لطفی اعزامی از قائمشهر) بر اساس تکلیف شرعی و طبق فرمان امام خویش مبنی بر حضور در جبهه های جنگ و جهاد در میدان نبرد اسلام بر کفر جهانی حاضر شده ام تا به نوبه خودم این وظیفه الهی را اداء نمایم. جنگی که سرنوشت اسلام و مسلمین به این جنگ بستگی دارد چنانچه اگر خدای نخواستند ذره ای غافل شویم یکیک همه ما در قبال شکست این نظام جمهوری اسلامی مسئول خواهیم بود، نظامی که با خون هزاران نفر از بهترین فرزندان این امت آبیاری شده است.

از شما مادر عزیزم می خواهم تا آنجا که می توانید از انقلاب اسلامی حمایت کنید و تحت هر شرایطی امام خود را تنها نگذارید زیرا او کسی است که بر علیه حکومت طاغوت قیام کرده و حکومت اسلامی را جاری ساخته و حق بزرگی بر گردن ما دارد.

از شما برادران عزیزم تقاضا دارم که همچون مردان رشید اسلام در مقابل منافقان و شایعه پردازان مقاومت کنید و در راه اسلام مصائب و مشکلات را تحمل کنید. از شما خواهران گرامی می خواهم که همچون زینب کبری شیرزن کربلا باشید، تا آنجا که می توانید در حفظ حجاب اسلامی خود کوشا باش و در مقابل کسانی که بر ضد حجاب شعار می دهند بایستید.

در خاتمه با شما ملت عزیز و ارجمند سخنی کوتاه دارم؛ ای ملت دلاور و شهید پرور! تا آنجا که می توانید از انقلاب حمایت کنید و طبق فرمایش امام آمریکا را دشمن شماره یک خود بدانید و هرگز او را فراموش نکنید و همیشه تابع ولایت فقیه باشید. شهدا و خانواده هایشان را فراموش نکنید زیرا همه آنها بر گردن ما حق دارند و در هر حال از مملکت و ناموس و حیثیت خود دفاع کنید و فرزندان خود را نیکو بار آورید تا حافظ انقلاب و دستاوردهای آن باشند.

در خاتمه خدمت مادر عزیزم عرض می کنم اگر شایستگی شهادت داشته و به این درجه نائل گشتم، مرا در گلزار شهدای سید نظام دفن کنید. از تمامی دوستان و آشنایان برایم حلالیت بطلبید.

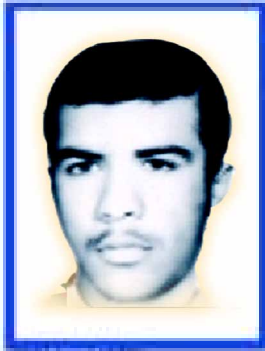
در راه خدا تن به خطر باید داد / در خط مقدم انقلاب سر باید داد

آن شیر زنی که شوهرش گشت شهید / می گفت در این راه که سر باید داد

به خدا دست ز دامن امام نکشم / اگر دست بپرند و برآرندم بدست

والسلام و علیکم و رحمه الله و برکاته

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - ستارگان که رفتند خورشید را نگهدار



شهید دانش آموز

بهرام لطفیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهرام لطفیان

بهرام لطفیان در ۲۵ آذر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوّا میرانی و پدرش عباس لطفیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حق پرست و رزاقیان و دبیرستان امام موسی بن جعفر رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهرام لطفیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۲۸»

بهرام لطفیان

بسمه تعالی - مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَصَىٰ نَجَبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

با سلام و درود بر حضرت محمد (ص) آخرین اختر تابناک نبوت، خلیفه و جانشین بر حق خدا روی زمین و با سلام بر حضرت مهدی (عج) بزرگ پرچمدار حق و عدالت در سراسر گیتی و با سلام بر نائب بر حقش ناخدای کشتی حق در دریای پر تلاطم باطل بسوی ساحل نجات و با سلام بر لشکر همیشه پیروز اسلام، جنگجویان دلآور، نهنگان به خاک و خون شناور و با سلام بر شهدای صدر اسلام علی الخصوص سرور شهیدان حضرت امام حسین (ع) و یاران باوفایش و شهدای ایران مخصوصاً شهدای جنگ تحمیلی و با سلام بر شما امت دائم در صحنه.

اینجانب بهرام (صالح) لطفیان چون که دیدم در این برهه از زمان اسلام و انقلاب و قرآن عزیز در خطر است و از طرفی چون خداوند در قرآن کریم فرموده (و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة) و چون امام عزیزمان فرمود؛ رفتن به جبهه ها از اهم واجبات دین است من بر خود واجب دانستم که به جبهه بروم و از دین حق که همان اسلام است دفاع کنم. لذا اگر در حین انجام وظیفه لیاقت شهادت را داشتم از امت حزب الله می خواهم؛ اولاً که امام را تنها نگذارند و به سخنان پدرانه و پندآموز این مرد باخدا گوش فرا دهند. ثانیاً جبهه ها را خالی نگذارند و هر وقت مسئولین اعلام کردند در جبهه حضور پیدا کنند انقلاب و اسلام را همانند جانتان محافظت کنید. بارخدا، می خواهم شمع باشم و در دل تاریکی های شب بسوزم تا از روشنایی وجودم بهره ببرند. خدایا، می خواهم همچون شمع بسوزم اما خاکستر نداشته باشم، می خواهم شهید باشم ولی پیکر نداشته باشم. خدایا، می خواهم زیر گلوله ها و ترکش های خمپاره و توپ بدنم تکه تکه شود. خدایا، می خواهم همانند مفقود الاثرها باشم، ای خدای بزرگ، دست از این جهان فانی شسته ام و برای ملاقات تو به کربلای ایران آمده ام از تو می خواهم که مرا با اصحاب امام حسین (ع) محشور کنی. آرزو دارم که بر خاک داغ جبهه ها در خون سرخ خود بغلطم و به یاد عاشورای حسین خود را در قدمگاه مقدسش بیفکنم. خدایا، تو را شکر می کنم که راه شهادت را بر من گشودی، دریچه ای پر افتخار از این دنیای فانی و خاکی به سوی آسمان ها باز کردی و لذتبخش ترین امید حیاتم را در اختیارم گذاشتی.

اما سخنی با پدر بزرگوام: پدرجانم! می دانم چه زحمت های زیادی برایم کشیدی تا اینکه مرا به این سن و سال رساندی تا شاید یک روزی عصای دست در خانه باشم. مرا ببخش از اینکه نتوانستم در آخر عمر پیری عصای دستت در خانه باشم ولی چون جبهه ها احتیاج به نیرو داشت چون امام زمان (عج) سرباز می خواست و چون اسلام و انقلاب در خطر بود لذا من هم می بایستی به جبهه بروم. پدرجان! عشقی که جوانانتان را در بر گرفته و از جان و زندگی شیرین خود می گذرند نه عشق انداختن چند گلوله یا کشتن چند دشمن خائن است، بلکه شور اسلام و دستاوردهای آن و گسترش انقلاب عزیزمان است که به خاطر آن سر از پای نمی شناسند. پس دعای خیرت بدرقه راهمان باشد تا در این راه بزرگ پیروز گردیم و به یاری الله بر دشمن ضد اسلام پیروز شویم. اما تو ای مادر مهربانم! که زحمت های زیادی برایم کشیدی و شب ها در کنار گهواره ام نخوابیدی و از غذای خود گرفتی و به من دادی، مرا ببخش که نتوانستم زحمت های تو را جبران کنم ولی تنها خواهشی که از تو دارم این است که اگر شهید شدم برایم گریه و زاری نکن بلکه باید افتخار کنی که فرزندی را تربیت کردی و برای یاری اسلام به جبهه فرستادی و در این راه شهید شد، چون من امانتی از طرف خدا در دست شما بودم چه خوب این امانت را به صاحبش برگرداندی. اما سخنی به برادرانم؛ برادران عزیز! هیچ وقت خود را از انقلاب و اسلام کنار نکشید، مسجد را تنها نگذارید چون همین مسجدهاست که انسان را از انحرافات دور می کند. جبهه ها را خالی نگذارید و امام را تنها نگذارید. و سلام بر شما خواهران گرامیم، شما باید با حجاب اسلامی خود مشت محکمی بر دهان مزدوران شرق و غرب و جیره خواران داخلی بزنید و همچون زینب (س) صبور باشید، هرگز گریه نکنید و اگر می خواهید گریه کنید به یاد شهدای کربلا گریه کنید. برادران و خواهرانم! تنها چیزی که می خواهم به شما بگویم این است که هر چند شما را دوست دارم اما اسلام برایم عزیزتر از آن است که می خواهم جانم را در این راه فدا کنم و شما باید پرچم افتاده ام را بر دست گرفته و راهم را ادامه دهید.

ای ملت: مبدا خویشتن را واگذارید / امام خویش را تنها گذارید

ز خون هر شهیدی لاله ای رست / مبدا روی لاله پا گذارید

در آخر از همه دوستان و آشنایان و هم محللیان و همکلاسیانم خاضعانه تقاضا می کنم که اگر بدی از این حقیر دیدید مرا ببخشید. دیگر عرضی ندارم جز آرزوی پیروزی رزمندگان اسلام و طول عمر امام عزیز و شفای معلولین و مجروحین و آزادی اسرای اسلام. امام را در همه حال دعا کنید.

امضاء بهرام لطفیان - ۱۳۶۷/۰۲/۰۱



شهید دانش آموز

حسین محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین محمدی

حسین محمدی در ۷ تیر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منیژه امامقلی زاده و پدرش عبدل محمدی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس طیبی و مدرس با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت ترکش به صورت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آبدانسر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۳۰»

حسین محمدی

بسم رب الشهداء

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد رسول الله

شکر و سپاس خداوند را که توفیق داد تا در راه مبارزه حق علیه باطل شرکت کنم و آنچه را که دارم در طبق اخلاص تقدیم ایزد منان کنم و آنچه حسین و یارانش و تمام رزمندگان اسلام دیوانه وار در پی آن می گشتند من هم آن را بازیابم یعنی شهادت، من می روم تا با خدایم ملاقات کنم، می روم تا آتشی را که در دلم دارم خاموش نمایم، من هم اکنون به سوی سنگر خالی هم رزمم، بسوی لانه با صفای جبهه جنگ پرواز می کنم که دشمن بداند هیچ موقع سنگر خالی نمی ماند. اما باید از رهبرم، امامم، حجت عصرم، خمینی بت شکن قدر دانی کنم که مرا از سیاه چالها و گردابه های روزگار که بسوی پرتگاهی روانه بودم نجاتم داد و هادی و راهنما شد.

اما پدر و مادرم! نمی دانم چگونه از شما تشکر کنم؟ و تو ای مادر! که چه زحمت هایی کشیدی تا مرا بزرگ کردی ولی مادرم! هیچ قطره ای در مقیاس حقیقت در نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست و من می خواهم با این قطره خون به معشوقم برسم که شهادت در راه خداست.

وصیت می کنم که بعد از مرگ برایم گریه نکنید و به همه دوستان و آشنایان تبریک بگوئید. بگوئید جان او هدیه ای برای امام امت، خمینی بت شکن و در راه خداست.

اکنون که وارد روز دل گیری و جنگ با کفار می گردم و هر روزم را به امید این که به درجه رفیع شهادت نائل شوم به شب می رسانم، ولی نمی دانم چرا در اول این مدت افتخار شهادت نصیبم نگشته است.

مادر عزیزم! خیلی دنبالت گشتم تا شاید تو را پیدا کنم و از تو حلالیت بخواهم و تنها تو را ندیدم و از آغاز درگیری تا به امروز همیشه به فکر دیدار تو بودم لیکن موفق نشدم تو را ببینم.

مادر جان! اگر مرا ندیدی حلالم کن. خود بهتر می دانی که من همیشه آرزوی مبارزه با کفار را داشتم. مادر جان! اگر مرا ندیدی بعد از شنیدن خبر مرگ من اشک مریز و به خواهرانم بگو در مرگ من اشک نریزند زیرا امام بزرگوارمان در مرگ فرزندش اشک نریخت، چون می دانست که رضای خدا در این امر می باشد. مادر جان! مرگ من در راه اسلام و قرآن شاید جوششی در جوانان بوجود آورد. البته نه تنها مرگ من بلکه تمامی شهیدانی که در راه اهداف مقدس اسلام کشته شده اند. تو نیز خوشحال باش که فرزندان را در راه اسلام از دست می دهی.

اکنون که این وصیت نامه را می نویسم صدای گلوله ها و توپ های لشکر کفر همه جا را فرا گرفته است، برادرانم را می بینم که تکه تکه در انفجارات می شوند.

بارالها قدرتی به من عنایت کن و لطفی بفرما تا در آخرین لحظات عمر نام تو را بر زبان داشته باشم. سپاس خداوند بزرگ را که به من عنایت فرمود که جانم را فدای اسلام نمایم.

پیروز باد اسلام - نابود باد دشمنان اسلام و قرآن - و سلام بر امام بزرگوارمان امام خمینی.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان



شهدای دانش آموز

جعفر محمودی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر محمودی
جعفر محمودی در ۷ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه قربان زاده و پدرش غلام محمودی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائمشهر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر محمودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۰۲ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جعفر محمودی

به نام الله پاسدار حرمت خون شهدایان

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ - خداجان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند که دشمنان دین را به قتل می رسانند و یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است، بر خدا وعده است که در سه دفتر آسمانی تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا وفادارتر بعهد کسیت؟ ای اهل ایمان شما خود را در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگ است.

حدیث از حضرت علی (ع): خدا نکند روزی را که پرده از کارها برداشته شود و گناهان ما بر ملا گردد و در آن روز همدیگر را دفن نخواهیم کرد. با سلام بر امام امت خمینی بت شکن این شمع همیشه سوزان بشریت و نائب امام زمان (عج) و پیشوای مسلمین و مستضعفین جهان و با سلام بر شهدا از صدر اسلام تاکنون بخصوص شهدای گلگون کفن ایران و بالاخص شهدای جنگ تحمیلی ایران و با سلام بر شما خانواده های معظم شهدا که زینب گونه علی اصغر و علی اکبرهای زمان را به میدان پیکار می فرستید تا دین خدا را در روی زمین زنده نگاه دارید و با شهید شدن آنها خم بر ابرو نمی آورید.

اینجانب جعفر محمودی اعزامی از قائمشهر هدف خود را از آمدن به جبهه برای شما میگویم؛ هدف من از آمدن به جبهه اولاً: فرمان رهبر بزرگ اسلام و اطاعت از فرمان او را بر خود واجب دانستم، ثانیاً: برای زنده کردن دین خدا در روی زمین و از بین بردن دشمنان اسلام و دشمنان بشریت پا به میدان آزمایش و پیکار گذاشته ام و تا شاید با نثار خون ناقابل خود بتوانم وظیفه خود را نسبت به اسلام و قرآن ادا نمایم. ثالثاً: برای اینکه خداوند از گناهان گذشته ام درگذرد و مرا جزو نیکان قرار دهد. (به جبهه حق علیه باطل شتافتیم زیرا من از عاشقان امام زمان (عج) هستم و از شهدایان شنیده ام که امام زمان (عج) را می توان در جبهه ها و در سنگرهای خونین یافت.) و همچنین از عاشقان قبر شش گوشه امام حسین (ع) هستم و این را جز از راه نابود کردن کفری چون صدام و صدامیان نمی بینم. پیام من به شما مسلمانان جهان و به خصوص مسلمانان ایران و بویژه امت متعهد و مسئول قائمشهر اینست که؛ در هر حال و زمانی که قرار گرفته اید، اتحاد و وحدت خود را حفظ کنید و دست از رهبر انقلاب خمینی بت شکن نکشید و او را یاری کنید، به پیام های پیامبر گونه او گوش دهید و عمل کردن به آن پیام ها را یکی از واجبات دینی خود مانند نماز و روزه بدانید و در نمازهای شبانه روزی خود امام را دعا کنید، زیرا امام زمان (عج) روزی در سنگری به حضور یکی از برادران می رسد و می فرماید؛ برو به برادران و خواهران پشت جبهه بگو که در بین نمازها امام را دعا کنند که خداوند قرار است این دعای شما را مستجاب کند. و به شما برادران حزب الهی ایران میگویم که به سوی جبهه ها بشتابید چون در اینجا حضرت مهدی (عج) حضور دارد و همچنین امام باقر (ع) پنجمین پیشوای مسلمین جهان می فرماید: ای کاش من زنده بودم و در رکاب صاحب الزمان شمشیر می زدم و یکی از سربازان آن حضرت بودم.

پیام من به پدر و مادرم اینست: که دست از امام امت نکشند و اطاعت محض و کامل از او را بگردن نهند. بدانید که شما از نعمت های خداوند هستید و مقام والائی نزد پروردگار حق تعالی دارید و این مقام را با اجرا کردن دستورات خدا و پیامبر و امامان او و همچنین با اجرا کردن دستورات اولی امر او که در این زمان کسی جز خمینی بت شکن نیست برای خود نگهدارید و از شما می خواهم برادرم صادق عزیز را همچون علی اصغر و زینب بزرگ کرده و او را هم به راه خدا و قرآن بفرستید. پیام من به همه برادران پاسدار و به خصوص برادر پاسدار خودم اینست که: آن راهی را که شما در پیش گرفته اید و آن لباس مقدس که برتن بلندقامت و زیباییان کرده اید نزد خداوند ارزش زیادی دارد، مبادا خدای نکرده خطاها و اشتباهات از شما سر بزنند، باید خیلی مواظب باشید چون ملت شما را به عنوان یک سرچشمه و پرچمدار اسلام می داند. پیام من به خواهرم و همه خواهرها اینست که: همچون زینب وار آن رسالت زنانه ای که بر دوستان هست در این جامعه اسلامی که خدای نگهبان آن است پیاده کنید. پیام من به انجمن اسلامی محلمان این است که: هرگز مسجد و انجمن را ترک نکنید و نماز جماعت را برپا دارید که ثواب آن آنقدر است که پیشوایان اسلام می فرمایند: اگر تمام ملائکه ها جمع شوند نمی توانند ثواب نماز جماعت را بنویسند و از حرف های مردم دلسرد نشوید و انجمن را همیشه برپا دارید و اختلاف سلیقه ها را کنار بگذارید و در کنار هم به اسلام و جامعه خدمت کنید و کار را فقط برای رضای خدا انجام دهید و در همه حال خدا را حاضر و ناظر در کارهای خود بیابید و بدانید که در همه حال دو ملائکه تمام حرکت های کوچک و بزرگ شما را می نویسند و این وصیتنامه را چاپ کرده و در اختیار مردم بگذارید. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - جعفر محمودی - ۱۳۶۲/۰۷/۰۸



شهدای دانش آموز

علی اکبر محمودی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر محمودی
 علی اکبر محمودی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 ریحانه ولی پور و پدرش باب الله محمودی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس رستمکلا و دبیرستان ساداتی رشته تجربی با
 موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود،
 شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات
 مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید علی اکبر محمودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ عملیات کربلای ۵
 منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
 رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای رستمکلا
 شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
 عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۳۴»

علی اکبر محمودی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مردگانند بلکه آنان زنده اند و در نزد خدایشان روزی می خورند.

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین (ع) - السلام علیک یا صاحب الزمان (عج)

با سلام و درود بیکران بر سرور آزادگان سید مظلومان، شهید کربلا حسین بن علی (ع) و با درود و سلام بر امام زمان آن بزرگ منجی عالم بشریت و با درود و سلام بر امام امت و با درود بر تمامی شهیدانمان، شهیدان راه حق و فضیلت که با خون خود درخت اسلام را آبیاری کردند و با درود بر تمامی رزمندگان سلحشور اسلام و با سلام به همه شما برادرها و خواهرها که در تشییع جنازه من شرکت نمودید که ادامه دهندگان راه تمامی شهداء اسلام هستید. من از شما امت حزب الله عذر می خواهم که چند جمله ای وصیتنامه می نویسم هر چند که کوچکتر از آنم که برای شما وصیت بگویم.

الهی رضایم به رضای تو، پروردگارا در دنیا و آخرت به ما نیکی و احسان فرما و ما را از عذاب الهی مصون بدار. اولین وصیتم این است که وصیت نامه ام را در جلوی مردم بخوانید که به قول امام عزیز که می فرماید؛ وصیت نامه شهدا را بخوانید زیرا که این وصیت نامه های شهدا است که انسان را می لرزاند و بیدار می کند. وصیت دیگرم این است که از ملت شهید پرور می خواهم که هر بدی از من دیدند به بزرگواری خودشان مرا مورد عفو و بخشش خودشان قرار دهند تا پروردگار متعال گناهان مرا ببخشد، چرا که خداوند در قرآن می فرماید: من حق الله را می توانم ببخشم چون که حق من است ولی حق الناس را نمی توانم ببخشم چون که حق مردم است و اگر مرا می بخشید یک صلوات مهدی پسند که دشمن شکن باشد بفرستید.

وصیت دیگر من این است که از پدر و مادر و برادرهای عزیز و مهربانم می خواهم از اینکه من به شهادت رسیدم هیچ گونه ناراحتی نکنند و با صبوری مقاوم باشند، درست است که فرزند شما عزیز است ولی اسلام عزیزتر است، زیرا که من زنده ام و در نزد ایزد یکتا روزی می خورم. و شما ای پدران و مادران! از رفتن فرزندانمان به جبهه های حق علیه باطل جلوگیری نکنید، بگذارید که فرزندانمان برای اسلام و قرآن گام بردارند.

و شما پدر و مادر عزیزم! شما از کوچکی ام تا به حال خیلی برایم زحمت کشیدید، از خداوند می خواهم که این همه زحمت های شما را در روز قیامت جبران نمایم چرا که خداوند ما را خلق کرد و ما امانتی بودیم در دست شما و این پدر و مادر هستند که باید این امانت را به راه اسلام و به پروردگارشان تحویل نمایند و ای کاش صدجان داشتیم و هر صد جان را در راه خدا فدا می کردم. و شما ای خانواده عزیزم! هیچ وقت اسلام و انقلاب اسلامی را پشت نکنید و از خون من سوء استفاده نکنید که هیچ وقت راضی نخواهم بود.

و اینک شما ای برادران و خواهران دانش آموز! از شما می خواهم که درس هایتان را خوب بخوانید و مخصوصاً از خواهران محترم می خواهم که حجابشان را حفظ نمایند که حجاب شما مشیت محکمی است بر دهان دشمن. وصیت آخرم این است که ملت شهید پرور ایران! هیچ وقت امام عزیز را تنها نگذارید و در دعاها شرکت کنید و برای طول عمر امام و پیروزی رزمندگان اسلام دعا نمایید و ان شاء الله خداوند به شما ملت صبر و پیروزی عطا بفرماید. و شما برادران پایگاه و دیگر نهادها! در کارهایتان خدا را در نظر بگیرید و همچنین مرا روبروی حسینیه رستمکلا دفن نمایید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا

ای اهل ایمان! سلاح جنگ بگیرید، آنگاه دسته دسته یا همه به یکباره برای جهاد بیرون روید. (سوره نساء آیه ۷۱) و از ملت شهید پرور می خواهم که دعا به جان امام و پیروزی رزمندگان اسلام را فراموش نکنند.

والسلام علیکم من اتبع الهدی - ۱۳۶۵/۰۹/۲۶



شهید دانش آموز

رمضانعلی محمودی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی محمودی
رمضانعلی محمودی در ۴ آذر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا صمدی و پدرش علی اصغر محمودی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حر و دبیرستان امام صادق رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضانعلی محمودی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۳ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۳۶»

رمضانعلی محمودی

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز قیامت فرشتگان مرحبا گویان به استقبال مجاهدین راه خدا که با شمشیر به خود آویخته از درب مخصوص (باب المجاهدین) وارد بهشت می شوند، می روند، و هر آنکه جهاد در راه خدا را به همراه امام عادل ترک کند لباس خواری و ذلت پوشیده و در زندگی تنگدست و نیازمند گردد و دینش از بین می رود. (پیامبر اکرم ص)

خدایا همانا تو راهی از راه های خود را فراهم ساختی و خشنودی خویش را در آن مقرر داشتی و دوستان خود را بدان تشویق کردی و آن را در نزد من شریفترین راه ها از نظر ثواب و در نزد خود گرامی ترین راه ها از نظر خود و محبوبترین آنها از نظر پیمودن و سلوک قرارش دادی، آنگاه در این باره از مردمان با ایمان جان و مالشان را خریداری فرمودی که در مقابل بهشت (جاوید) از آن ایشان باشد، که در راه تو پیکار کنند و بکشند و کشته شوند و این وعده ای است که بر عهد تو محقق است و در کتاب تورات و انجیل و قرآن آمده. پس خدایا در راه تو و به خاطر تو شهادتی را روزی من گردان و خشنودی خود را بر من واجب کن و گناهانم را بریز و این شهادت بدست دشمنان نافرمانت و در زیر پرچم هدایت و لوی حق باشد که برای یاری اهل حق به پیش روم و پشت به جنگ نکرده و تردید و شکمی برایم پدید نیاید، و پناه برم به تو در آن هنگام از گناهی که اعمال و کارهای (نیک) را از این ببرد. (از صحیفه علویه)

امام خمینی: امروز جنگ ما جنگ بین اسلام و کفر است و صلح بین اسلام و کفر معنا ندارد. با درود و سلام فراوان بر تنها منجی عالم بشریت، بر پا کننده عدل و عدالت، ریشه کن کننده ظلم و ستم، حضرت صاحب الزمان مهدی موعود (عج) و بر نائب بر حقش پیر جماران، بت شکن عصر، امام خمینی کبیر و با سلام بر شهیدان راه اسلام و انقلاب رهبر مسلمین جهان و خانواده های معظم و محترم شهدا و با سلام بر رزمندگان پر توان اسلام این زاهدان شب و شیران روز، سنگر نشینان عاشق، انصار حسین زمان، سربازان آقا امام زمان حضرت مهدی (عج) و با سلام بر آینده سازان این کشور انقلابی، اسلامی.

ای انسان! زندگی مانند نهالی است که برای رشد و تکامل و رسیدن به هدف معین و تعالی احتیاج به قیّم محکم دارد که قیّم زندگی انسان اعمال نیک و صالح او می باشد، یعنی هر چقدر انسان در دنیا اعمال شایسته انجام دهد از مسیر خود که انتهای آن به بهشت و قرب الی الله است کمتر منحرف می شود. ولی به عکس اگر اعمال زشت و گناه او زیاد باشد خیلی زود از راه راست انحراف پیدا کرده و سر انجام او به گودال جهنم ختم می شود و این گودال بد جایگاهی است. پس تو ای انسان که دارای عقل و درک و فهم می باشی بیا در این دنیا قیّمی را برای زندگی مادیت انتخاب کن که تو را در این دنیای فانی و در روز آخرت سعادتمند و خوشبخت سازد. ای انسان همسر و فرزند و خانه و خانواده، مال و سرمایه همه و همه شیرین و لذت بخش هستند اما آن چیز که از همه اینها لذت بخش تر است قرب الی الله است که این مقام فقط شامل مردان خدا می باشد و اینها کسانی هستند که در این دنیا اعمالشان فقط برای رضای خدا می باشد و همین ها افرادیند که زمانی که دین خدا را در خطر ببینند دست از تمام چیز ها حتی جانانشان می گیرند و برای حفظ دین خدا با دشمنان به نبرد بر می خیزند و در این راه چه بکشند و چه کشته شوند اجرشان را از خداوند که در این مورد وعده داده دریافت می نمایند و اینان از مقربان درگاه الهی می باشند. امروز جنگ توسط ابر قدرت های جهان بوسیله حزب بعث عراق برای نابودی اسلام و انقلاب بر ما تحمیل شده است و دفاع در مقابل این متجاوزین طبق گفته رهبر عزیزمان از اهم واجبات است و باید برای بازپس گرفتن حقمان و حفظ دین اسلام از جان و مال دریغ نکنیم و هر کسی هر کاری از دستش بر می آید باید در این زمینه انجام دهد و کوچکترین کوتاهی در این رابطه مورد سوال قرار می گیرد و روز قیامت باید پاسخگو باشد، زیرا حفظ اسلام بر عموم مسلمین واجب است و نیز کسانی که از گوشه و کنار حرف از صلح می زنند باید بدانند که درون آن ها ناخالصی هایی وجود دارد که می باید آنها را از خودشان دور سازند و مانند امت حزب الله در جنگ سهیم شوند و نیز اینگونه افراد باید بدانند که در هر شرایطی از زمان، صلح کردن به منزله لکه ننگینی بر روی صفحه تاریخ این کشور و اسلام خواهد بود و باید در این مورد جوابگوی نسل های آینده باشند و به هر حال ما در این جنگ تحمیلی ایستادگی می کنیم و ابر قدرتها بدانند که ما پیروزیم زیرا خدا در قرآن کریم به مسلمانان مژده ای را وعده داده و او کسی است که خلف وعده نمی کند. امت حزب الله قائمشهر! چند سخنی با شما دارم؛ از اینکه تا به حال جبهه و پشت جبهه را گرم نگه داشته اید از شما سپاسگزاری می کنم و امیدوارم که همینطور به کارتان ادامه دهید. امام امت را تنها نگذارید و به فرامین او عمل کنید و در نمازهایتان برای طول عمر امام و برای پیروزی رزمندگان دعا کنید و به منافقین فرصت هیچ کاری ندهید و با مسئله بی حجابی و گرانی به شدت برخورد کنید و سنگر مساجد را رها نکنید. مطیع ولایت فقیه باشید و انشاءالله خداوند شما را در کارهایتان یاری نماید. اعضای واحد و انجمن اسلامی شهید مسعود دهقان سختم با شما این است: سنگر مساجد را به هیچ عنوان ترک نکنید، دست از یاری امام امت برندارید و دستورات او را مویه مو اجرا کنید، همیشه در جلسات انجمن حضور یابید، با مردم برخورد خوب و اسلامی داشته باشید، در همه جا اخلاق اسلامی و انقلابی را حتما رعایت نمایید و نیز خدا را در همه حال فراموش نکنید و مواظب اعمالتان باشید، در جلسات قرآن و دعا شرکت کنید. سرانجام موفقیت شما در کارهایتان را از خداوند خواستارم. والسلام



شهید دانش آموز علی اکبر مشکاتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر مشکاتی
 علی اکبر مشکاتی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
 شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
 راضیه بابایی و پدرش رمضانعلی مشکاتی پرورش یافت.
 دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تربیت و باقرالعلوم با موفقیت و جدیت
 پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
 فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
 محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
 شهید علی اکبر مشکاتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
 جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۰ عملیات کربلای ۵
 منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
 جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
 روستای ساروکلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
 مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
 سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

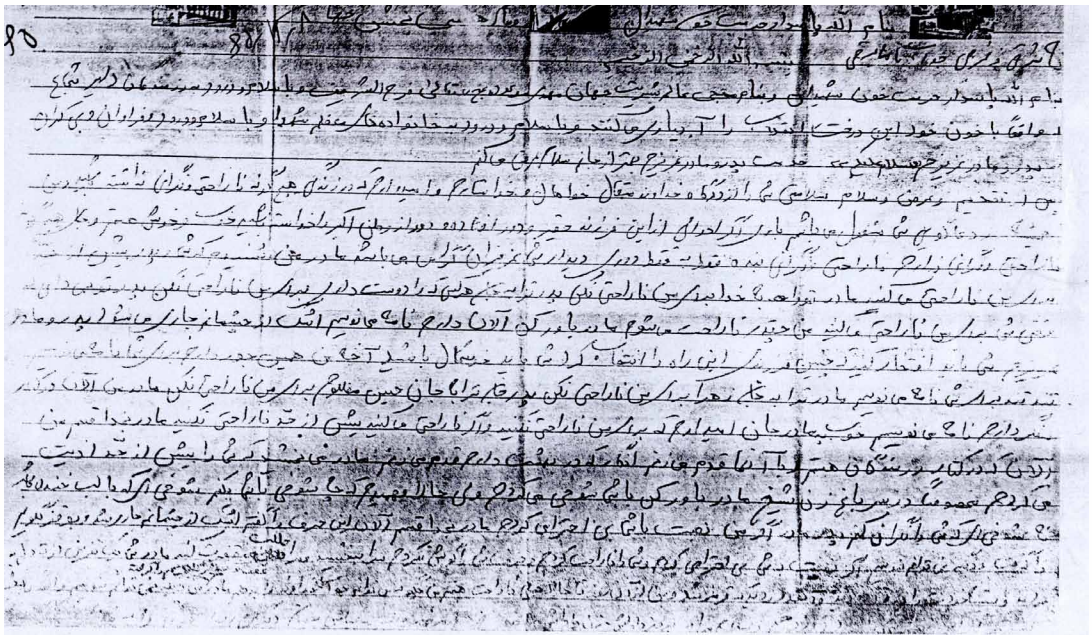
«۲۳۸»

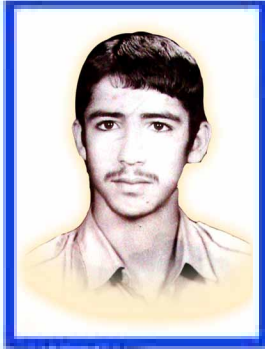
علی اکبر مشکاتی

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از وصیت نامه شهید:

مادر جان! تو را به جان زهرا(س)؛ پدر جان! تو را به جان حسین(ع) برای من نارحتی نکنید، به خدا قسم من الان که در کنار رزمندگان هستم و با آنها قدم می زنم انگار در بهشت دارم قدم می زنم.





شهید دانش آموز

داوود مظفری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز داوود مظفری

داوود مظفری در ۱ دی ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گل بوته جعفر نژاد و پدرش نورالله مظفری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قائم و مدرس و دبیرستان شریعتی رشته فرهنگ و ادب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید داوود مظفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای ۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت ترکش به گردن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای موحدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۰»

داوود مظفری

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَصِّنْ تُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ، وَ أَيْدِ حُمَاتِنَا بِقُوَّتِكَ، وَ أَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ

خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرزهای مسلمانان را به نیروی غالب خویش استوار و ایمن گردان، و مرزبانان را به قدرت خود مدد فرما، و آنان را از خزانه‌ی بی پایان خود عطایای بسیار ببخش.

ای جوانان مبادا در غفلت و خواری بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد.

و ای کسانی که غرق در گناه و ثروتید و خدا را فراموش کردید! خیال نکنید که این دنیا لذت بخش و ماندنی است، شما در این دنیا مثل یک مورچه در آب فرو رفته ای هستید که موقعی سر از آب بیرون آورده و می بینید کار از کار گذشته است و آن وقت پشیمان و سرگردان هستید و از خدا می خواهید تا شما را یکبار هم که شده زنده کند تا عمل صالح و شایسته انجام دهید، ولی آنجاست که پشیمانی سودی ندارد و به سزای اعمال خود می رسید. پس اگر می خواهید عمل صالح و شایسته انجام دهید از خدا کمک گرفته و هرچه زودتر دست به کار شوید.

و ای شما مومنین و مخلصین! همیشه خدا را در نظر داشته باشید و ایشان را صدا بزنید که الله با شماست، هیچوقت اسلام از یادتان نرود که بی تفاوت بمانید چون این اسلام از خون جوانان بسیار آبیاری شده است. ای برادران و خواهرانم! استغفار و دعا از یادتان نرود که بهترین درمان ها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید.

هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیاندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نسازند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابرقدرتهاست.

در فعالیت های تبلیغاتی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... اجتماعی حضور داشته باشید که شما پیروزید و وقتی شما پیروزید اسلام پیروز است.

سعی کنید که همیشه با هم برخورد خوب داشته باشید و با هم مهربان و دوست باشید که دشمنانتان با دیدن شما که با هم متحد و یکپارچه هستید خوار و ذلیل می شود و برای همیشه سرنگون خواهند شد. امام را تنها مگذارید و همیشه او را دعا کنید که او ما را از غرق بودن در گناه نجات داده و به اسلام واگذارد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزار

خدمتگذار اسلام داوود مظفری - مورخ ۶۵/۶/۱۴



شهید دانش آموز سید جواد موسوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سید جواد موسوی

سید جواد موسوی در ۶ تیر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کشور سیفی و پدرش سید تقی موسوی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس عباسپور و مطهری و دبیرستان بهشتی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سید جواد موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۷ عملیات والفجر ۱۰ منطقه حلبچه در اثر اصابت تیر مستقیم و شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای باغدشت شهرستان شهید پرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۲»

سید جواد موسوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِیْقَ الشَّهَادَةِ فِی سَبِیْلِکَ »

ای پناه بی پناهان! یا غیاث المستغیثین! چگونه شکر را به جای آورم در حالی که مرا از چشمه زلال هدایت برخوردار کردی و خود را به من شناساندی.

درود و سلام بر رهبران توحید از آدم تا خاتم و از محمد(ص) تا صاحب الزمان(عج) و با درود و سلام بر وارث انبیاء و امامان، خمینی کبیر، رهبر مستضعفان جهان. با سلام و صلوات به ارواح پاک و مقدّس شهدا و آنان که از قطره قطره خونشان فریاد رسای اجرای احکام اسلامی و خودسازی و چگونه زیستن به گوش می رسد. آری، ما باید تمام هستی خود را وقف جهاد مقدّس نماییم چرا که عزّت و شرف ما در گرو اسلام می باشد. ای عزیزان! و ای امت دلاور! و ای جوانان غیور! به فضای عطرآگین جبهه ها سفر کنید تا عظمت قیامت را با جانتان لمس نمایید. ای امت حزب الله! و ای مردم همیشه در صحنه! بعد از شهادت ما را ادامه دهید و نگذارید سلاحم به زمین بیفتد.

توصیه ای که به دانش آموزان عزیزم دارم این است که؛ شما امید آینده اسلام و مسلمین می باشید. بدانید که مسؤولیت شما هم بسیار خطیر است چرا که شما همه چیز را می فهمید و دشمنان اسلام و انسانیت را می شناسید و از مکرها و خونریزی های دشمن آگاهید و می دانید که تنها انقلاب اسلامی است که مجروحین و زجر کشیدگان جهان را امیدوار نموده است، لذا شما دانش آموزان عزیز! مستحکم و امیدوار باشید که سیاهی ها پایان می پذیرد و فجر صادق می رسد.

توصیه به برادران بسیجی این است که؛ همیشه آماده جهاد در راه خدا و همیشه پشتیبان ولی فقیه باشید و حرف مسؤولین خود را گوش دهید که اطاعت از فرماندهی اطاعت از امام است.

توصیه ای که به خانواده عزیزم دارم این است که؛ بدانید من بر اساس رسالت و مسؤولیتی که حس نمودم و برای برقراری حکومت الله به جبهه آمدم.

پدر عزیزم! از تو تشکر می کنم که ابراهیم وار اسماعیل خود را به قربانگاه فرستادی. پدر جان! از این که نتوانستم در پیروی عصای دستت باشم شرمندهم.

مادر عزیزم! تو بعد از خدا، مهربان ترین و عزیزترین موجود در نزد من هستی، مرا حلال کن و اگر من شهید شدم برایم گریه نکن و لباس سیاه مپوش و همانند مادرانی باش که جوانان خود را در راه خدا دادند و صبر پیشه نمودند. از برادرانم می خواهم که مانند امام سجاد چون کوهی استوار در مقابل دشمنان کوردل بایستند و بعد از شهادت ما را ادامه دهند، نگذارند که سلاحم بر زمین بیفتد.

خواهران عزیزم! از شما می خواهم که حجاب اسلامی را در هر جا که هستید حفظ کنید و مثل زینب(س) استوار و ثابت قدم باشید.

والسّلام - ۱۳۶۶/۱۰/۳۰



شهید دانش آموز

سیدسلیمان موسوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدسلیمان موسوی در ۱۰ اسفند ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری اولادی و پدرش سیدیوسف موسوی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ۶بهمن و امیرکبیر و دبیرستان نفیسی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدسلیمان موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۱۱ منطقه سوسنگرد در اثر اصابت ترکش و سوختگی قسمتی از بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۴»

سید سلیمان موسوی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

با درود به رهبر انقلاب اسلامی ایران و با سلام بر شهیدان گلگون کفن از صدر اسلام گرفته تا به حال، از هاییل تا حسین(ع) و از شهیدان انقلابمان ۷۲ تن از یاران امام.

عنایت و فضل خدا نصیبم شد که به توصیه و راهنمایی برادر گرامیم (سید علی) هدف را که الله باشد پیدا کردم، تا آگاهی تمام و بدون تهدید یا تحمیل توبه کردم از کار گذشته ام و خدا توبه پذیر و مهربان است.

برادران! توصیه می کنم که گول منافقین از خدا بی خبر و از خلق رانده شده را نخورید و کمی به خود بیایید که اول چه بودید؟ به چه شکل در آمدید؟ و اصلا چه کسی ما را خلق کرد؟ برای چه؟ و آیا هر کشته ای شهید است؟ شما فکر می کنید که اگر مقاومت کنید و در مقابل جمهوری اسلامی بایستید به اسلام کمک کردید که پا بگیرد؟ و خود را مجاهد و اسلام دان می دانید؟ قسم به خون حسین و بهشتی و ۷۲ تن از یاران با وفای امام این راهی که می روید سر آخر به چاه است و در جهنم که خود انسان با اعمال زشت خود آن را شعله ور می سازد و یا بیشتر که گناه آلود بشوید و از این مسئله جهت قدرت خودتان را قربانی کنید و قبل از اینکه خداوند بخشنده دل شما را مهر سیاهی بزند، به خودتان بیایند و آزاد و بدون دغدغه فکری کنید و از این کارها دست کشیده و توبه کنید، که خداوند بخشنده و مهربان است.

در خاتمه طول عمر رهبر انقلاب را آرزو مندیم.

والسلام- ۱۳۶۱/۰۲/۰۴ - سلیمان موسوی

به تمام برادران سلام مرا برسانید. به مادرم، مادر مهربانم بگویند صبر داشته باشد که خدا صابرين را دوست دارد و از او می خواهم که مرا ببخشد، من نمی توانم و نمی دانم چطور بنویسم که هر چه درباره مادر و پدر بنویسم باز کم آورده ام، اگر آسمان کاغذ و اقیانوس مرکب و کوه ها را قلم بدانیم هر چه بنویسم باز کم گفته ام.

و از پدر و مادرم خواهش می کنم که حلالم کنند و از خواهران و برادران می خواهم بدی و خوبی مرا ببخشند و از برادر سید علی موسوی خواهشی که دارم این است مابقی پولم را هر چه مانده یک ماه روزه استیجاری و ۶ ماه نماز استیجاری بگیرد.

۱۳۶۱/۰۲/۰۶ - سلیمان موسوی



شهید دانش آموز

سیدمحمد موسوی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدمحمد موسوی
سیدمحمد موسوی در ۲۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
روحیه شگری و پدرش سیدرضا موسوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شاهپور و حر و دبیرستان مهدوی با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدمحمد موسوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای ۵
منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای امامزاده حمزه
شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۶»

سید محمد موسوی

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با درود و سلام به منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود و رهبر کبیر انقلاب اسلامی و درود به کفر ستیزان جبهه های حق علیه باطل که در نبردی بی امان عرصه را بر دشمنان بعثی تنگ نموده و آنان را در سراشیبی سقوط قرار می دهند.

اینجانب سید محمد موسوی فرزند سیدرضا این وصیتنامه را در حالی می نویسم که احتمال رفتنم به خط و شرکت در عملیات زیاد است و این عمل که مشتاقانه و با آگاهی تمام و با اختیار و رضایت قلبی و ایمانی من همراه است امیدوارم که خداوند مرگ مرا اگر لیاقت دارم شهادت در راه خودش قرار دهد، زیرا زنده نگه داشتن اسلام خون لازم دارد و مرید و مرادش را رها نمی کند.

خداوندا انسان ها همواره با اختیار و با سهل انگاری در معرض خطاها و لغزش ها قرار دارند جز با اتکا و ایمان به قادر متعال و رعایت تقوا و عفو و بخشش پیروز از میدان بدر خواهند رفت.

پدر و مادر بزرگوار و عزیزم! من روزها و هفته ها و سال ها شما را ناراحت و اذیت نمودم، مرا مورد عفو و بخشش خود قرار دهید و از برادران و خواهران و بستگان و دوستان و از تمام همشهریان می خواهم مرا ببخشند و از خداوند برایم طلب مغفرت کنند تا شاید خداوند بخشنده و مهربان از سر تقصیراتم بگذرد و از آتش دوزخ نجات یابم. من در این دنیا چیزی ندارم، فقط اندکی پول و وسایل شخصی که آن را هم به هر نحو صلاح می دانید به مصرف رسانید و نماز و روزه قضای مرا بجای آورید تا دینی برگردنم نباشد که اگر حق الناس ادا نشود وای به حال ما در آن دنیا.

در پایان این وصیت نامه را در کیف خود می گذارم و بعد از شهید شدن و یا مفقود شدن و یا اسیر شدنم بردارید و از همگان بخواهید برای من طلب آمرزش نمایند.

خداحافظ ای دنیای بی وفا و ای دنیای فانی و زنده باد دنیای باقی و ابدی.

و در آخر با آرزوی طول عمر برای امام عزیز و سلامتی شما عزیزان را از خداوند متعال خواهانم. والسلام

سید محمد موسوی ۱۳۶۵/۱۲/۰۶

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهید
رمضان مهجوری

رمضان مهجوری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضان مهجوری
رمضان مهجوری در ۲۷ آبان ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خاتون رضائیان و پدرش علی مردان مهجوری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس کفشگر کلا و دبیرستان شاهد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضان مهجوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۲/۲۲ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۴۸»

رمضان مهجوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

آن کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنان زنده ابدی هستند و لیکن شما این حقیقت را درک نخواهید کرد. (قرآن کریم)

ابتدا سپاس باید گفت پروردگار متعال را که مرا بر شغل بسیجی که خدمتگزاری به مردم و اسلام است، منت نهاد و رحمت بر پیامبران و فرستادگان او که شهادت در راه خدا را به ما نشان دادند و سپاس خدایی را که مرا از خاک خلق کرده و به خاک بر می گرداند. چقدر عالی است که انسان این ندای حق را پاسخ دهد و در راه خدا جهاد نماید، من خودم را کبوتری رها شده که به سوی سعادت پرواز می نماید حس می کنم، من همانند رهبرم خمینی بت شکن مرگ با شرافت را بهتر از زندگی ننگین دانسته و در تعقیب آنم. وای بر آن روز که از خواب غفلت بیدار شویم و ببینیم که از قافله عقب مانده و پای رسیدن را نداریم «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» این شعر هر رونده راه حق است که می خواهد آن قدر برود تا به وجود الله پی ببرد و این تکاپو و حرکت به طرف معبود و مقصود است که اگر برای لحظه ای خداوند انسان را به خودش بگذارد امکان لغزش انسان وجود دارد.

من به آن اندازه سواد ندارم که بتوانم به درک گفته های بزرگان و فلاسفه اسلامی موفق شوم، ولی در روایات شنیده ام چنانکه یک قدم به طرف معبود و خدایش برود خداوند قدم ها بطرف او بر می دارد و من که در تمام عمرم انسانی نکبت بار و گناهکار بوده ام اکنون احساس می کنم که خدایم را یافته و به سوی او حرکت می کنم و از او می خواهم برای لحظه ای نیز مرا به خود وا نگذارد که همان یک دقیقه امکان دارد لغزشی از من سر بزند.

مادر عزیزم! مرا ببخش که لیاقت فرزندیت را نداشتم و نتوانستم آنچه که حق فرزندی است را ادا کنم. و شما ای مادرم! از اینکه فرزند خوبی نبودم واقعاً شرمنده ام و امیدوارم که مرا ببخشی و تو همچون بقیه مادران شهیدان افتخار کنی که من در چنین راهی قدم گذاشته ام. من با اجازه شما به مدرسه خودسازی یعنی جبهه رفته ام، مبادا در نبودن من در خانه ناراحتی کنی، صبور باشید، نمازهایتان را به موقع بخوانید، در نماز دعا به امام و رزمندگان کنید، شهادت من موجب نشود که دیگر برادرانم را از جبهه رفتن منع کنی، که راه رفتنی را باید رفت، چه بهتر این راه به شهادت بیانجامد.

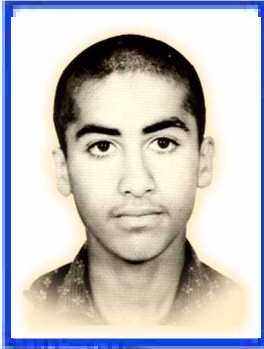
شما ای برادران مبارزم! از کارهای در راه خدا نهراسید و همراه با روحانیت و ائمه اطهار به مبارزه با دشمنان پردازید. و شما ای خواهران مهربان و مبارزم! در اول حجاب و عفت و پاکدامنی را حفظ کنید، زینب وار به زندگی خود ادامه دهید، شجاع و صبور باشید و همیشه یار و یاور امام عزیز باشید.

دوستان و آشنایان و همشهریانم! در درجه اول خواهشی از شما دارم این است که اگر از من هر گونه بدی دیده اید مرا ببخشید، وحدت را حفظ کنید و با شرکت در نماز جمعه که بزرگترین سلاح ما می باشد می توانید مشت محکمی بر دهان صدام و صدامیان بزنید، که مبادا امام امت این قلب تپنده و این هدیه خدا را تنها بگذارید، اگر از شهادت من با خیر شدید خواهش می کنم خوشحال بوده و به جای تسلیت به خانواده ام تبریک بگویید و به یاد حسین زهرا و اهل بیت غریبش گریه کنید که من به آرزوی دیرینه ام رسیدم.

اگر خداوند قبول نماید، وصی پدرم و ناظر مادرم می باشد، محل دفنم را در مزار شهدا انتخاب کنید.

والسلام - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

رمضان مهجوری - ۱۳۶۶/۰۳/۰۱



شهادت آموز
شهید

جعفر مهرپویان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جعفر مهرپویان
جعفر مهرپویان در ۱۵ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صنمیر محمدی و پدرش محمدرضا مهرپویان پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدرسه حر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جعفر مهرپویان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۴ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۰»

جعفر مهرپویان

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه:

با سلام خدمت امام عصر، مهدی صاحب الزمان (عجل الله) و نائب بر حقش امام خمینی و با درود به رزمندگان اسلام. اینجانب جعفر مهرپویان فرزند محمدرضا مهرپویان اعزامی از قائم شهر افتخار شهادت نصیب شده، هر چند که من لیاقت شهادت را نداشتم.

از شما ملت قهرمان پرور تقاضا می کنم؛ ای مردم! امام امت را تحت هیچ حالت تنها نگذارید، اگر امام را تنها بگذارید ابر قدرت ها از آن سوء استفاده می کنند و باعث از بین رفتن انقلاب اسلامی می شوند. هرگز ولایت فقیه را تنها نگذارید، که آنها خمینی را می خواهند و می خواهند این امت از ولایت فقیه جدا باشد.

با پدر و مادر و جوان ها و نوجوان ها صحبت کوتاهی دارم؛ که ای پدر و مادر! فرزندان خود را به جبهه بفرستید تا با صدام و صدامیان مبارزه کنند، تا مانع ورود دشمنان به کشور اسلامی شوند. ای پدر و مادرها! این را به شما بگویم اگر فرزندان را به جبهه نفرستید در روز قیامت شهدا از شما شکایت می کنند.

از وقتی در قائم شهر بودم اخلاق خوبی نداشتم و از دوستان می خواهم مرا عفو کنند تا روز قیامت عذاب نکشم. ای مادرم! مرا می بخشی که اخلاق خوبی می بایستی در خانه داشته باشم نداشتم. ای مادرم! تو را به جان زهرا (سلام الله علیها) سوگند می دهم که برای من گریه نکنی، اگر گریه کنی روح مرا آزرده ای، اما اگر گریه برای نگهداری من کردی خیلی ممنونم، حلالم کن. و ای تو پدرم! مانند ابی عبدالله (علیه السلام) استوار باش که وقتی علی اکبرش شهید شد مانند شیر استوار بود. مراقب باش دشمنان اسلام سوء استفاده نکنند و پدرم! از زحماتی که برایم کشیدی ممنونم، تا خدا امانتی را که به تو داد بعدا از تو بگیرد. پدرم من افتخار می کنم که در بستر نمرود و در راه گسترش دین شهید شده ام.

شما ای برادران بزرگترم! نگذارید اسلحه من به زمین بیافتد، اگر اسلحه من به زمین بیافتد نمی توانیم پیروز شویم. برادرانم! مرا ببخشید که شما را ناراحت می کردم و ای خواهرانم! هر چند که من خواهری ندارم ولی پیامی برای خواهران دینی دارم که؛ حجاب تو زینت توست، اگر حجاب نداشته باشی زینت نداشته باشی تو را اصلا هیچ مورد قبول نمی باشد. پس ای خواهر! حجابت را حفظ کن و ای پدرم! دو کتاب از کتابخانه کانون فکری کودکان و نوجوانان گرفتم، از تو خواهش می کنم که این دو کتاب را ببری بدهی، اگر نمی دانی به محمد بگو می داند و متشکرم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



شهید دانش آموز

یوسف میرزائی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف میرزائی
یوسف میرزائی در ۱۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه کاردرگر و پدرش محمدرضا میرزائی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خطیر کلا و دبیرستان غفاری رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسف میرزائی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۷/۲۹ منطقه مریوان در اثر اصابت ترکش مین شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف میرزائی

بسم الله الرحمن الرحيم - حمد و سپاس خداوندی را که حمد را بهای نعمت قرار داد و سپاس خدای را که اطاعت از او موجب قربت است و شکر کردن بر نعمت، موجب افزایش و فزونی نعمت. سلام و درود بر محمد(ص) آخرین رسول حق و سلام و درود بر جانشینان به حق او و سلام و درود بر مهدی موعود(عج)، آخرین ذخیره‌ی خداوندی و ناجی باطل ملل مستضعف جهان و سلام و درود بر روح خدا، قلب اَمّت، حضرت امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و سلام و درود بر رزمندگان کفرتستیز ما و سلام و درود بر شهدای راه حق و آزادی که با خون خودشان درخت تنومند اسلام را آبیاری نمودند.

وصیت نامه‌ی برادر حقیرتان: در این مقطع از زمانی که ما در آن قرار گرفته‌ایم، لحظات حسّاس و سرنوشت ساز است. لحظاتی است که تمامی کفر در مقابل تمامی اسلام ایستاده است. اگر دیر بجنبیم ضربه‌ای به اسلام خواهد خورد که جبران پذیر نیست. لحظه ایست که دین و کشور و ناموس همه‌ی ما در خطر است. اکنون انقلاب اسلامی ایران می‌رود تا با شمشیر عدالت گستر خود بساط ابرجانی‌تکاران را درهم ریزد و برای همیشه اسلام، دین مردم شود. دشمنان ترسیده و بسیج شده تا سد راه انقلاب شوند لذا برای نیل به این اهداف خود، صدام جانی را علیه ما وارد جنگ می‌کنند، باید بیدار بود و هوشیار بود تا شیطانی را که از در رانده شد از پنجره داخل نشود. شیطانی را که برای وارد شدن تلاش‌ها کرد. لحظاتی است که سکوت کردن؛ یعنی، دست رد به اسلام زدن است. لحظاتی است که صدای «هل من ناصر ینصرنی» از گلولی پیرجماران بیرون آمد و باید برای لیبیک گفتن آماده بود. مایی که می‌گفتیم ای کاش (عاشورا) در دوران ثابت کنیم که در گفتارمان صادق هستیم جنگ ما همان جنگ، فرمانده همان فرمانده. لذا باید داوطلبانه به میدان نبرد شتافت. میدانی که بهشت زیر سایه‌ی آن می‌باشد. اگر سرآخر بدن‌ها مرگ است؟ چرا انسان در راه خدا کشته نشود؟ چرا مرگ در راه او نباشد؟ حالا پذیرفتم که یک روز باید دار فانی را وداع گفت چرا توشه‌ای برنگیرم؟ چه توشه‌ای بهتر از جنگ برای خدا می‌باشد؟! چرا برای دفاع از دین خدا کشته نشوم؟ چه کشته شدنی، که علی(ع) می‌گوید که من برای آن زنده هستم، رسیدن به جایی که به غیر از اهل بیت هیچ کس بدانجا راه نیافت و حالا من آگاهانه در این راه گام نهادم، راه پرسعادت شهادت، نباید فکر کنید که ما برای شهید شدن می‌رویم نه برای دفاع از دین خدا، برای دفاع از حیثیت اسلامی و ناموس. ما می‌رویم در این راه اگر شهید شدیم انشاءالله به امام حسین(ع) و خون خدا ملحق می‌شویم و اگر برگشتیم برای بعد آماده می‌شویم. باید توجه داشت که سکوت کردن؛ یعنی، مهر تأیید بر جنایت بعضی‌های کافر زدن یا باید به‌ذلت تن داد و یا سلاح خونین شهیدان را برداشت و بر قلب دشمن نشانه رفت انشاءالله که دومی را قبول خواهیم کرد. که می‌گوید: اگر تمام اعراب مرا بیرون کنند و در خود جا ندهند من هرگز پشت به آن‌ها نخواهم کرد و ما هم مانند مولایمان می‌گوییم که اگر تمام دولت‌ها به جنگ ما بیایند ما هرگز تسلیم آن‌ها نخواهیم شد و اگر یک گلوله در تفنگمان است آن را بر قلب اسرائیل و آمریکا نشانه خواهیم گرفت. پدران و مادران! بیایید به جای این که جلوی فرزندان را بگیرید خود دست فرزندان را گرفته و ابراهیم وار اسماعیل خویش را به قربانگاه عشق بفرستید. به جای این که گمراهشان کنید خود راه را نشانشان بدهید و فرزندان را چنان تربیت کنید که با دوستان خدا به صمیمیت امام و با دشمنان خدا، به گرمی گلوله باشند. مادرم! حلالم کن، هر چند نافرمانی زیادی کردم، ولی مرا ببخش و شیرت را بر من حلال کن. مادرم! خونم زهر است بر جان دشمن. تیری است بر قلب دشمن. مبادا با گریه‌ات پادزهر و مرحمی برای دشمن بسازی، نه من از علی اکبر حسین(ع) بالاترم و نه تو از زینب(س) بالاتر، باید زینبی استقامت کنی بر این گریه نکن برای امام حسین(ع) و یارانش بکن. پدرم! هر چند توانستم فرزند خوبی برایت باشم، حال مرا ببخش و حلالم کن. برادرانم! نمازتان را سر وقت بخوانید و در هر حال خدا را شاهد و ناظر بدانید و در محضر خدای بزرگ معصیت نکنید. خواهرم! اگر می‌دانستی که چادر سیاهت چقدر ارزشت را بالا می‌برد و به تو حیثیت و آبرو می‌دهد، هرگز حاضر نبودی آن را پوشش ساده بگیری، بدان، دشمنان آن‌طور که از حجاب زنان کشور می‌ترسند از اسلحه آنان نمی‌ترسند، سیاهی چادرت رنگین‌تر از خون سرخ من است. پس قدر خودتان را بدانید و با حجاب مشت محکمی بر دهان دشمن بزنید.

اَمّت حزب الله! هوشیار باشید و بیش از این نگذارید که (منافقان) خود را در لوی اسلام جای دهند و بیش از این ضربه بزنند و نگذارید خون شهیدانمان را پایمال کنند. امام! ای کاش! هزاران جان داشتیم و به یک ندایت لیبیک می‌گفتم. سنگر تنها خانه‌ای است که اجاره آن خون می‌باشد. من سنگر، این خانه‌ی کوچک را با همه‌ی دنیا عوض نخواهم کرد. رزمندگان! اگر بی من به کربلا رفتید، مستی از آن تربت پاک را آورده بر گورم پاشید تا شاید خدا به حرمت این خاک، مرا بیامرزد. مادرم! پرچم سبزی را بر دروازه ما برافراشته کن، بالای جنازه من یک عکس و پرچم جمهوری اسلامی بگذارید تا کوردلانی که هنوز فکر می‌کنند که ما به خاطر چیز دیگر به جبهه رفتیم متوجه شوند که نه، ما به خاطر دین خدا به جبهه رفتیم. رفتن تا خونم بتواند کمکی به اسلام بکند. بعضی‌های کافر اگر با گلوله‌تان سینه‌ام را سوراخ کنید و یا با خمپاره‌هایت بدنم را ریز ریز کنید هرگز هدفم را از من نمی‌توانید بگیرید. مرا پهلوی شهید علی پور دفن کنید. ضمناً اگر طول مدتی را که زنده بودم با کسی برخورد ناشایستی داشتم و یا خدای ناکرده غیبتشان کردم انشاءالله مرا ببخشید. مادرم! برایم یک سال نماز و یک ماه روزه‌ی قضا بگیرد.

پروردگار! نور ایمان را بر قلب‌هایمان بتابان و ما را به مرحله‌ی یقین رهنمون ساز. خدایا! محبت اهل بیت را در دل ما زیاد کن و ما را بر این محبت بمیران. خدایا! در روز محشر که همه صف کشیده‌اند ما را در صف اباعبدالله الحسین(ع) قرار ده.

خدایا! رهبر کبیر انقلاب ما را در کنار امام مهدی(عج) حفظ فرما. خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگهدار.



شهدای دانش آموز

علیرضا میرزایی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا میرزایی قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فضا علینژاد و پدرش اکبر میرزایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سارو کلا و دبیرستان غفاری رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا میرزایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۱/۲۲ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سارو کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۴»

علیرضا میرزایی

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از وصیت نامه شهید:

بنده برای دفاع از اسلام و قرآن، به دستور امام خمینی به جبهه می روم و دوست دارم در این راه گمنام بمانم.

یادداشت
در عقید عشق جان خدا باید کرد
یعنی به حسین اقتداء باید کرد
بی سر به نقای یار باید رفتن
دین است که اینگونه یاد باید کرد

یادداشت
دلا! فانی ز سبانی چه حاصل؟
مطیع نفس دنیانی، چه حاصل؟
جود قدر ذوقزور از ملائک
هو قدر خود نهی دانی، چه حاصل؟

یادداشت
گوی ملتقم دنیور جنگ است
غریبترش دغرة الله اکبر

یادداشت
یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی برمل و یکی هجران پسندد
مره لز درمان، درد وصل، هجران
پسندم آنچه را جانان پسندد

یادداشت
صفی کالجی فرمان نیست گزنی
مگر گزنی که با فرمان رهبر
صفی را نجا میان آفتی و درود
در آو برود دل از دادر داور

یادداشت
بزدست کردلا مگر به پشیمان آمده
که عطر جانه این چنین بود زما قرار
دعای ما تارکان ای راهیان کردلا
که استقامت از شما، رسیده کوفسار

یادداشت
صف جنگ و جهاد صدر اسلام
طفت عثار و پشم، یا که اشتر
بقران و صف او «بنیان هر مؤمن»
صف مولای، سردار صفدر

یادداشت
سلام ای جنگویان دلاور
بمگانی به خاک خون ششاور
سلام، ای صخره های صف کشیده
به پیش تا کهای کوه پیکو

یادداشت
شه آدمی شریف است جباه آدمیت
نه همسر لبانی زیباست نشانه آدمیت
رسد آدمی بدانی که جز خدا نبیند
شکر جقدر و الاست مقام آدمیت

یادداشت
مردی باغ ملوکم نیم از عالم خاک
چند روزی نفس ساخته اندازیم

یادداشت
آنکس قرا شناخت جان را چه کند
فرزند و پیمان و خانان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخششی
دیوانه تو این دو جهان را چه کند

یادداشت
گر مرد ره میانه خون باید رشت
از پای فتاده درنگونه باید رشت





شهید دانش آموز

عاصم نجفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عاصم نجفی

عاصم نجفی در ۸ مهر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محترم سلیمان پور و پدرش محمدعلی نجفی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس المهدی و ۱۵ خرداد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عاصم نجفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰ منطقه هفت تپه در اثر بمباران هوایی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدملال شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۶»

عاصم نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

بیت السلام

بسمه تعالی

تا زمانه ای

و شکیاب عاصم نجفی مازندرانی

با اقدام این بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار

در روز شنبه ۱۳۴۴ ماس تا شهر خوی استان مازندران

فالقلم از آنجا که جبهه حق علیه باطل می باشد و نیروی کمالات

دیده دار و همچنین ایمان است فرموده است که صلوات الله

عنه انما یبارک نظامه و انتم عیال و عیال و عیال و عیال

و قلمه جیه را در ارم فرخنده ام ای علم لشکر ایندو فریاد

با اقدام و بزرگوار

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم و اینها آموزی من بپوشم و اینها
 که هر چه زودتر آموزی تمام شود در بجه
 برویم کلاً نیروهای آموزشی استان مازندران
 که از همه هستند که به اینها آید و ذکر با
 بهیشت زیاد و کفرهای زیاد و سفتگیری
 ما در همان اینها خلاصه راهها رزده می کنیم
 سلام به از این همه فاضلها و همه بستگان
 برسانید و ما اینها تنها نیستیم دوستدار
 هستند ما میلهها هستند خلاصه راهها سرنگ
 درد نیافریم خدا ما فاطمه بیجا
 رزوتکیا عاصم تاریخ کتابخانه





شهید دانش آموز

محمدعلی نعمتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی نعمتی
محمدعلی نعمتی در ۵ آذر ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب ابراهیمی و پدرش روح الله نعمتی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس کلاگر محله با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدعلی نعمتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کلاگر محله شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۵۸»

محمدعلی نعمتی

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام خدا بر پدران مادران و همسران و تمامی بازماندگان خانواده‌های شهداء

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (زمر - آیه ۵۳)

ای بندگان من که در گناه خود غرق شده اید، از رحمت خداوند نا امید نباشید زیرا اگر توبه کنید پروردگار همه شما را می آمرزد.

پروردگارا نمی دانم چه بگویم و چه بنویسم؟ بارالها از تو می خواهم به من ایمانی عطا کنی تا همیشه در قلبم برقرار باشی، یقینی کامل تا بدانم که جز آنچه تقدیر تو نگاشته است مرا نخواهد رسید و در زندگانی هر چه قسمتم کردی بدان خشنود ساز. ای مهربانترین مهربانان! سلام مرا به رهبر عزیز برسان و بگو تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد. با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها، در تمام کربلاها با حسین (ع) همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا اینکه احکام اسلام در زیر پرچم اسلامی امام زمان به اجرا درآید.

سلام بر پدر و مادرم که مرا با رنج ها و مشقت های زیادی به این سن رسانیده اید و مرا در دامن پر مهر و محبتتان پروراندید، پدرم و تو ای مادرم! من فرزند خوبی برای شما نبودم، از من کوتاهی و نافرمانی و اشتباهی دیدید به بزرگواریتان ببخشید.

پدرم! به جبهه می روم به فرمان امام عزیزمان که فرموده اند جبهه ها را خالی نگذارید تا تیری به قلب سپاه صدام تکریتی بنشانیم و او را به روزگار سیاه بنشانیم. آرزو دارم هر چه زودتر قدم ما با پیروزی سلحشوران کفرستیز اسلام در کربلای حسین (ع) نماز جمعه و جماعت را به امامت امام امت در صحن اباعبدالله بیا داریم.

صحبتی با برادران و دوستان، امام را تنها نگذارید و همیشه گوش به فرمان این نائب بر حق امام زمان (عج) باشید و جبهه ها را خالی نگذارید و مسئله جنگ را فراموش نکنید و سعی کنید مساجد را خالی نکنید و در جلسه های انجمن شرکت کنید و در کارهایی که مربوط به انجمن است در آن فعالیت داشته باشید و در امام بیشتر دقیق شوید، سعی کنید عظمت او را دریابید و خود را تسلیم او سازید و صداقت و اخلاص خود را حفظ کنید.

اگر فیض شهادت نصیبم گشت، آنانکه پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقادی ندارند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند. برادران عزیز! هنگام بیکاری به سوی مسجد حرکت کنید و همیشه به یاد خدا باشید و امام را دعا کنید. شب اول قبر مرا فراموش نکنید.

والسلام - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

تاریخ ۱۳۶۵/۹/۲۸ - محمدعلی نعمتی



شهید دانش آموز

صادق نوراللهی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز صادق نوراللهی

صادق نوراللهی در ۱ مهر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عالیله زینی و پدرش قربانعلی نوراللهی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قراخیل و دبیرستان والفجر رشته فرهنگ و ادب با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید صادق نوراللهی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قراخیل شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۶۰»

صادق نوراللهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبادا خویشتن را وا گذاریم امام خویش را تنها گذاریم
ز خون هر شهیدی لاله ای رست مبادا روی لاله پا گذاریم
« وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا »

« بدرستی آن‌هایی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آن‌ها را به خودمان هدایت می‌کنیم »

این جانب فرد گناهکار، صادق نوراللهی، فرزند قربانعلی، ساکن روستای قراخیل. بنا به وظیفه‌ی شرعی خودم به نوشتن وصیت‌نامه، اقدام نمودم. به‌نام خدا، به‌نام او که: حرکت برای اوست و هدفی جز پیمودن راه او را ندارم. به‌نام او که در راهش هزاران شهید و مجروح و معلول و مفقودالاثرا داده‌ایم. خدایا! به رضای تو راضی هستم و از این که این جسم و این چند قطره خون ناقابل راه، در راه تو می‌دهم و چیز دیگری ندارم، شرمنده هستم. ای کاش! جان‌ها داشتیم و در راه تو می‌دادم. خدایا! من از تو دو چیز آرزو دارم، یکی این که برای من حقیر و گناهکار، شهادت را نصیب کنی، و اگر من حقیر لیاقت شهادت را ندارم، ایمانی محکم عطا کن، تا در برابر حملات دشمن از هیچ چیزی ترسی نداشته باشم. خدایا! خدایا زبانم را در راستگویی همچون زبان اباذر، سلاحم را برنده و کوبنده، هم‌چون شمشیر مالک اشتر بر قلب دشمن. استقامتم را در مقابل دشمن، همچون میثم تمار ساز: « ای دشمنان دین و امام! اگر زبانم را از پشت بیرون بیاورید، دست از خمینی و فرمانش بر نمی‌دارم، و بر نخواهم داشت » خدایا! به‌خاطر پاسداری از دین مقدس تو لیبیک گفتن به امام عزیزم و سرورم حسین (ع) به جبهه آمده‌ام تا راه نجات برای روز آخرتم باشد. ای امام! به خون تمامی شهدای راه استقلال و آزادی قسم می‌خورم، که تا جان در بدن دارم از پای ننشینم. ای امام! من همان قدر که مشتاق جبهه‌های نبرد هستم، مشتاق دیدن روی تو نیز هستم و دستور تو را از جان و دل پذیرا می‌باشم، من می‌خواهم که به دستان تو بوسه بزنم و قدرت متجلی خدا را در تو ببینم.

پدر و مادر عزیزم! پدر و مادر مهربانم! از این که نتوانستم فرزند خوبی برای شما باشم و حق فرزندی را ادا کرده باشم، معذرت می‌خواهم، از شما می‌خواهم که با شهادتم، به‌خود هیچ ناراحتی راه ندهید، که اجر بزرگی نصیبتان می‌گردد. پدر و مادر عزیزم! شما چشم من، و امام قلب من است. من بدون چشم می‌توانم زندگی کنم، ولی بدون قلب نمی‌توانم زندگی کنم. از شما می‌خواهم که بعد از شهادتم قلبم را ناراحت نکنید.

پدر! خون من در برابر کتاب مقدس خداوند هیچ ارزشی ندارد و راضی نیستم کاری کنید که دشمنان اسلام و منافقین را شاد کنید. مبادا بعد از شهادتم بگویند چرا صادق کشته شد؟ زیرا اولاً من متعلق به شما نبودم، بلکه امانتی از طرف خداوند نزد شما بودم، ثانیاً مگر من بالاتر از علی اکبر حسین (ع) هستم؟! ثالثاً مگر خون من از جوان سیزده ساله‌ای که نارنجک به کمرش بست و خود را به زیر تانک دشمن برد، هم خودش شهید شد و هم تانک دشمن را منهدم نمود، رنگین تر است؟

مادر جان! اگر من شهید شدم لباس رزم مرا بر تن برادرانم بپوشان تا در ادامه راه من به جبهه بروند و سنگر مرا در جبهه‌های جنگ خالی نگذارند. پدر جان و مادر جان! خدا می‌داند که شهادت هزاران مرتبه بهتر از داماد شدن است. و شهادت یک تولدی است برای زندگی جاودانه. خواهرانم! خواهران مهربانم! از این که نتوانستم برادر خوبی برای شما باشم شرمنده هستم. امیدوارم که هر بدی از من دیده‌اید و اعمال من شما را ناراحت کرده است مرا ببخشید. وصیت من به شما و تمامی خواهران انقلابی این است که: سنگر تسخیر ناپذیر حجاب و تربیت اسلامی را از دست ندهید و در حفظ این سنگر کوشا باشید. خواهران عزیزم! بدانید که « سیاهی چادران از خون سرخ من کوبنده‌تر است » ای خواهران مسلمان و انقلابی! حجاب و عفت و پاکدامنی را سر لوحه زندگی خودتان قرار دهید و همیشه زینب‌گونه و فاطمه‌وار زندگی کنید.

وصیت من به امت حزب‌الله قراخیل بخصوص پایگاه بسیج ثارالله: امت حزب‌الله! سلاح به زمین افتاده شهید را برگیرید و در سینه‌هاتان بفشارید و گلوله‌های این اسلحه را بر سینه‌های مستکبرین و ظالمین و دشمنان اسلام فرود آورید. جای خالی آن‌ها را در سنگر پر کنید. پشتیبان سر سخت ولایت فقیه و روحانیت در خط امام باشید، که امروز ولایت فقیه قلب اسلام و استمرار حرکت انبیا است. شما باید در این خط باشید، قدر این روحانیون پیرو خط امام و مخلص را بدانید. این روحانیون هستند، که اسلام را زنده کرده‌اند و همانند یک جوانه از درخت به گل تبدیل کردند. ای جنرال‌الله! در سبیل‌الله، برای پیروزی خلق‌الله، در انتظار بقیه‌الله، با آوای کلام‌الله، با هدف لقاءالله، بفرمان روح‌الله بپا خیزید. روانه‌ی جبهه‌های حق علیه باطل گردید، کاخ ظلم ظالمان خود فروریخته را در هم کوبید.

صادق نوراللهی

سلاح آتشین ایمان به الله را برگیرید، و راه ننگین مخالفان الله را بکوبید. ای جوانان انقلابی و مسلمانان! نکند که در رختخواب ذلت بمیرید، که حسین (ع) سرور و سالار شهیدان در میدان جنگ شهید شد. مبدا در حال غفلت بمیرید که علی (ع) لنگر زمین و آسمان در محراب عبادت شهید شد. مبدا در حال غفلت بمیرید که علی اکبر حسین (ع) در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد. به خدا پناه می برم که سرنوشتی بجز سرنوشته شهدا نداشته باشم. اگر صدها بار زبانم را از پشت و از دهانم خارج کنند و در مسلخ عشق به دارم بکشند و به بدترین وجه ممکن به شهادتم برسانند هرگز دست از رهبر و امام، اسلام و انقلابم برنمی دارم و بر نخواهم داشت. امت حزب الله! در روزگاری که همه‌ی جهان زیر یوغ ابر قدرت‌ها هم چون اسیری در چنگال دیو صفتان، این نابکاران تاریخ قرار گرفته، و مستضعفین و محرومین جهان در زیر پای این ناجوانمردان دست و پا می‌زنند و در زمانی که همه‌ی جنایت‌ها و خیانت‌ها، غارتگرها و چپاولگری‌های وحشیانه همه را به نام حقوق بشر انجام می‌دهند و در زمانی که صدام‌ها، ریگان‌ها، و بگین‌ها ادعای مسلمانی می‌کنند و نامبارک‌ها و دیگر مزدوران‌شان فتوای جهاد علیه انقلاب اسلامی می‌دهند و جنگی به این وسعت علیه انقلاب اسلامی راه می‌اندازند، برای یک بسیجی مخلص و جوان غیور نشستن در کنج خانه ننگ است. من نیز به عنوان تابع ولی فقیه عازم جبهه شدم تا شاید مسؤلیتی که برعهده‌ام می‌باشد، انجام دهم. ای مردم! مرگ می‌رسد چه بخواهید و چه نخواهید. جزء هیچ گروه و انجمن و دسته‌ای نباشید، مگر آن که در خط امام باشد. برادران عزیز! تنها بچه‌های فقیر و بیچاره‌ی کشاورز هستند که در جبهه‌های جنگ حضور دارند و جبهه‌ها را گرم نگه می‌دارند، تنها مردم مستضعف و طبقه سوم و چهارم هستند که پشتیبان جبهه‌ها هستند. سرمایه داران مفت خور و ضدانقلابند. به آن‌ها نباید رحم کرد، باید سرمایه‌شان را مصادره و در جهت مستضعفین خرج کرد. ای مردم! شهید شدن، گریه و زاری ندارد بلکه شکست گریه و زاری دارد. سعی کنید اسلام این دین مقدس ما شکست نخورد و نخواهد خورد. و ای انسان‌های روی زمین! همه شما روی زمین جانشین و امانت دار خداوند هستید و امانت شما همان فرزندانان هستند. پس سعی کنید که امانت را به خود خدا برگردانید. عاشقانه به‌دور امام بچرخید و از نورش استفاده کنید. عاشق باشید تا در امتحان عاشقان قبول شوید. امتحان ما شهادت است. چقدر شیرین است، این شربت آب حیات. شهدا بر این آشنا هستند هر جا که نگاه می‌کنم، عکسی یا اسمی از شهیدی را می‌بینم. انگار که او را می‌شناسم و با او زندگی کرده‌ام. هر گلوله‌ای که به تنم بخورد با یاد خدا (که دردش شیرین تر از شکر است) تحمل کنم. اگر به جبهه نمی‌رفتم و جدانم ناراحت بود و از طرفی امر امام را لیبیک نمی‌گفتم، ولی حالا خیلی خیلی خوشحال هستم. نمی‌دانم، اگر به خواست خدای تبارک و تعالی شهید بشوم لاقول کار کوچکی در حق اسلام و وطن عزیز انجام داده‌ام؟ با این همه خروش مقدس، پاسدار قرآنم، چون از حریم مکتبم با خون سرخ خویش حمایت می‌کنم. پاسدار قرآنم، چون فرماندهام روح الله است. پاسدار قرآنم چون پاسداری از دریای خروشان جندالله. پاسدار قرآنم، چون با تمام وجودم می‌کوشم تا کتاب مقدس خداوند را سر لوحه‌ی عمل انسان گردانم، و آن هم به همت ولی دلیر، و کبوتر شهید و ستاره امید. در این راه و در این خط شهید خواهم شد. از شهادت باکی ندارم که آرزوی من است، معشوق و محبوب من است، برای همیشه در تاریخ حضور خواهم یافت. دیگر نخواهم مرد. ای خمپاره‌ها و توپ‌ها و تانک‌های روسی و آمریکایی، اگر هزاران بار بدنم را پاره پاره کنید هر قطره خونم ندا می‌دهند: «لیبیک یا امام، لیبیک یا خمینی» امت حزب الله! زمانی که جسمم بر دوش شما است، اگر با چشم دل بنگرید چشم بسوی کربلاست. خوشا به حال کسی که در این راه شهید بشود، زیرا از گذرگاه و کانال شهادت است، که راه حسین (ع) تداوم می‌یابد. اگر شهید شدم «دستانم را بیرون بیاورید تا مردم بدانند که من هیچ چیز با خودم نبرده‌ام، چشمانم را باز بگذارید تا بدانند که من آگاهانه در این راه قدم نهادم» بر سر مزارم تکه‌ای یخ بگذارید تا برآیم به جای مادرم که نباید گریه کند بگرید. مشتانم را گره کنید تا کافرین بدانند که جسم و جانم نیز نخواهد گذاشت، آن‌ها حتی لحظه‌ای به خود آرامش دهند. در پایان اگر جنازه‌ام به دست شما رسید مرا در گلستان روستای قراخیل (امام زاده طاهر) کنار شهید عزیزم سلمان حیدری دفن نمایید. با تشکر از همه شما.

ارادتمند حقیرتان صادق نوراللهی - تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۰ روز شنبه

دلم خواهد که در سنگ بمیرم	اگر باشد قرار آخر بمیرم
درون شعله‌ها آخر بمیرم	نمی‌خواهم که چون پروانه و شمع
بری از رحمت داور بمیرم	نمی‌خواهم که چون بوجهل از جهل
بسان یاسر و بوذر بمیرم	دلم خواهد برای حفظ قرآن
برای یاری رهبر بمیرم	دلم خواهد که چون گلبنگ تکبیر

والسلام - خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگه‌دار



شهید
نوروز آموز

حسین نوروز محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین نوروزمحمدی
حسین نوروزمحمدی در ۶ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
فاطمه حمیدی و پدرش نوروزمحمد نوروزمحمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در هنرستان خیری مقدم ساری با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین نوروزمحمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه جزیره مجنون
در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا ارطه شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین نوروز محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

زنده باد شهید حسین نوروز محمدی
۲۰ ۲۸۷
۶۷/۱۷۹۷۵

حسین نوروز محمدی در سال ۱۳۴۷ از کتک فاخارد متصرف در شهرستان قائم شهر متولد شد. پدرش سید
 کاظم و مادرش زهرا که انقلاب را در عمل با بسیاری از فعالان و دانشمندان پیروی او که فرزندان نام
 معنا بود. موقع سرکوب شدن او که از طرف بسیج چهارم در مناطق کتک کتک شده و
 و جانها را در پی گرفت. در کربلا ع زخمی شد و در مرض آمد. دوباره که روزی منقطع است
 بسیار ع روز دوباره در مرض آمد. رفته بود در تهران بعنوان آرمی چه زن بود. او فرزند
 عضا و با بنام زبور و همیشه به عبادت رومی که آورد. فاخارد را که هار تفرات است.
 اهل خانه بی کسوف و کتک او بسیار دوست و احترام و نداشته اند. بسیار فعال و پیر
 بود. و به خانه کتک که کرد. دوست داشت به فضا که رساند از هوش و
 توانش بر چه آمد در بی نمی کرد. او خدمت را دوست داشت و علاقه به
 به هموطنان فخر داشت. او موف و شاکت داشت. به هم احترام نه داشت
 در تهران فخر از آرمی چه زن به تهران کتک ۱۰۶ مشعل که در حله مرصاد از کتک بود
 اصابت تیر به نام قلب مله را بود. در کتک ۲۵ روز مانده بود که تیر به نام
 به آرمی چه زن کتک ها کتک.

نوروز محمد نوروز محمدی شهید حسین نوروز محمدی



«۲۶۴»





شهید دانش آموز

مهدی نورانی (نوروزی)

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی نورانی (نوروزی)

مهدی نورانی (نوروزی) در ۲۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در استان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری کرد و پدرش مرتضی نورانی (نوروزی) پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مهدیه و چمران و دبیرستان امام صادق رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی نورانی (نوروزی) در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰ منطقه هفت تپه در اثر بمباران هوایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار مسجد قائم شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی نورانی (نوروزی)

بسم الله الرحمن الرحيم

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

خدمت دایی بزرگوارم؛

سلام علیکم،

با سلام خدمت آقا امام زمان (عج) و نائب برحقش امام خمینی و با سلام و درود بر خانواده های معظم شهدا، معلولین، مجروحین، مفقودالجسدها و با سلام و درود بر رزمندگان اسلام که جبهه های نبرد را با مناجات خویش عطر آگین نموده اند.

پس از عرض سلام امیدوارم که حال مبارکتان در پناه خداوند متعال خوب و خرم بوده باشد و در زندگی کردن برای رضای خداوند و خدمت کردن برای اسلام موفق بوده باشید و اگر احوالی از اینجانب مهدی را خواسته باشید، به دعا گویی شما و امام خمینی و تمام رزمندگان مشغول می باشم.

دایی جان! قرآن را هر وقت می توانید زیاد بخوانید و نماز را سبک نشمرده اول وقت بخوانید و همیشه ذکر خدا بر لب هایتان باشد که قرآن می فرماید: بسم الله الرحمن الرحيم - الا بذكر الله تطمئن القلوب - یعنی با یاد خدا دلها آرام می گیرد - در نمازها برای ما و برای کلیه رزمندگان دعا کنید. در دعای کمیل بیشتر شرکت کنید که این دنیا هیچ ارزشی ندارد، اگر عمل ما در این دنیا خوب باشد فردا در تاریکی قبر همین عمل است که همدم ماست و به صورت نور درمی آید و اگر خدای نکرده عمل ما ناقص و کامل نباشد عذاب آخرت به استقبال ما می آید.

وقتی حضرت علی (ع) قسمتی از پرده جهنم را کنار زد، از عذاب جهنم غش کرد، پس وای بر ما که چه گناهان زیادی می کنیم و خودمان متوجه نیستیم. امیال و آرزوهای دور و دراز ما و حب دنیا بصورت پرده ای شده که چشم و گوش ما را بسته است.

خدایا زندگی و مرگ مرا مانند زندگی و مرگ محمد و آل محمد قرار بده، نشود که در روز قیامت روسیاه پیش خاندان محمد و آل محمد قرار بگیریم. یک شعر معروفی:

به طواف کعبه رفتم به حرم ندادند / که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی

پس خدایا ما را به راه راست هدایت فرما. دیگر سرتان را درد نمی آورم و شما را به خداوند متعال می سپارم.

خداحافظ

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۵/۰۷/۳۰



شهید دانش آموز

مرتضی نوریان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی نوریان
مرتضی نوریان در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر نوریان و پدرش محمدعلی نوریان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مهدیه و دبیرستان شریعتی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرتضی نوریان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۱ عملیات محرم منطقه موسیان در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضی نوریان

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ (قرآن کریم)

و به راستی که آمده ام تا باری ناقابل را به درگاه تو هدیه سازم، چرا که چون تویی مشتری جان و مال انسان ها و من جانی را که جز برای تو نیست به تو خواهیم داد. ای معبود یگانه ام، بنده گناهماکارم، چگونه روی به تو آورم؟ در حالی که دیدگانم از لکه های سیاهی گناه نای دیدن تو را ندارد. اما می دانم در نو میدی بسی امید است و می دانم که در بخشش و کرم بی انتهای تو شکی نیست، پس ای معبود یکتای من! دیدگانم را بگشا و انوار رحمت و حقانیت خویش را بر من بنمای و گناهانم را بیا مرز و بر نیکی های من بیفزای. ای خالق بی همتا! من، انسانی با کوله باری عظیم از مسئولیت هایی که بر دوشم نهاده شد نتوانستم به خوبی انجام وظیفه نمایم، پس آنچه را که عملی ساختم از من بپذیر و در دفتر نیکی هایم ثبت نما. خدایا، آمده ام و می دانی که اینک روی به تو آورده ام، به درگاهت پناهنده شدم چرا که چون پناه بی پناهان توئی و جز درگاه تو پناه دیگری ندارم. ایزدا! می دانم که در آفرینش من خاک را به شهادت گرفتی و با شهادت خاک مرا آفریدی، پس اینک دوباره خاک را به شهادت گیر و با شهادت خاک مرا بمیران و شهادت را نصیب ساز، اما این بار خاک سرخین و خونبار کربلای ایران را، چرا که چون اسلام و قرآن تو از خون این خاک جان گرفتند و درخت اسلام با این خون ها آبیاری شده است. خدایا، می دانم که شهادت نصیب هر کس نمی شود و می دانم شهیدان افراد مؤمن و معتقد بودند اما تقاضای عاجزانه از تو دارم که مرا در این راه پیروز گردان. من مرتضی نوریان فرزند محمدعلی نوریان از خانواده پربرت روحانی می باشم.

یک مسلمانم که از همان اوان کودکی مهر و عشق اسلام در وجودم بود و ایمان به الله که سرمنشأ حیاتم می باشد. (۲۶۸) زندگی این جهان همیشه چیز بی ارزش و پستی برایم بود و می دانستم که این جهان گذرگاه کاروان سعادت است و هر که از این گذرگاه بگذرد به سعادت خویش دست یافته است. می دانستم که باید به آن زندگی جاوید رسید و هر طوری که شده است یا باید جان داد و یا در راه خدا مال داد. بالاخره برگزیدم آنچه را می خواستم و از خدا می خواهم که مرا در این راه موفق گرداند.

از شرح زندگی چیز زیادی ندارم جز اندک وسایل زندگی که خجالتم می آید تا در این وصیت نامه بنویسم اما ناچارم: مقداری لباس دارم که همه را در راه خدا بدهید، کتاب های غیر درسی و اسلامیم را به کتابخانه مدرسه هدیه کنید. اگر از خود پول باقی گذاشته ام در راه خدا خرج کنید تا شاید برگردم حق الناسی مانده باشد، ادا کنم. وصی من پدرم و ناظم برادر بزرگ سلیمان نوریان است، از آثارم اگر باقی گذاشته ام حفاظت کنید. نصیحتی دارم به تمامی مردم ایران که ای شهید پروران قرن! از خانواده های شهدا دیدار کنید، آنها را دلگرمی دهید و خون شهدا را حفظ کنید. دست از دوئیت و دوگانگی بردارید، و وحدت را حفظ کنید، امام را یاری کنید، و راهش را که جز راه خدا نیست حفظ و ادامه دهید. نماز جمعه و جماعت را ترک نکنید. مردم مسلمان! من به عنوان یک برادر دینی به شما توصیه می کنم، این نماز جمعه است که کمر شیاطین دنیا را شکسته است، آن را حفظ کنید. خانواده ام ناراحت نباشند و خوشحال باشند، که لااقل یک فرزند شهید داده اند. مزارم را بی نشانه گذارید تا یاد قبر بی نشانه سیده النساء العالمین فاطمه زهرا «س» افتید و قبرم همراه قبر این بانو توسط مهدی موعود «عج» نشان گردد. دیگر چیزی برای گفتن ندارم. ای دوستان و آشنایان مرا ببخشید و اگر ناحقی در حقان کرده ام مرا عفو کنید.

وصیتنامه مرتضی نوریان

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۰۲ مصادف با اول ماه مبارک رمضان



شهدای دانش آموز

حجت الله نوریان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت الله نوریان
حجت الله نوریان در ۱ آبان ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه تقوی و پدرش علی مردان نوریان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کفشگر کلا و دبیرستان اینثار گران رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حجت الله نوریان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۲۵ عملیات کربلای ۵ منطقه سلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حجت الله نوریان

بسم الله الرحمن الرحيم

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
آنکه ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه حق تعالی با مال و جانشان جهاد کردند، آنها را نزد خدا
مقام بلندی است و آنان به خصوص رستگاران و سعادتمندان دو عالمند.

ما از خدا هستیم و هر چه داریم از اوست، از خود هیچ نداریم و آنچه که هدیه می کنیم به اسلام، هدیه ای است
که از خدای تبارک و تعالی به ما مرحمت شده است و ما امانت ها را به او بر می گردانیم و این امانت ها با پاکی
و سرافرازی به سوی خدای تبارک و تعالی می شتابند و موجب سرافرازی ملت و مظلومین جهان واقع شدند.
«امام خمینی»

با سلام و درود بر حضرت مهدی موعود (عج) و نائب برحقش امام امت و امید امام آیت الله منتظری و با سلام و
درود بر رزمندگان و جهادگران ایناگر فی سبیل الله. سپاس بی همتا به خداوند متعال که به من جان و توان رزمیدن
بخشید که بتوانم در راه او بجنگم و بتوانم با جان خویش پاسدار حریم اسلام و قرآن و خون تمام شهیدان راه او
باشم. و اینک ای خداوند جهان! تو شاهدهی که چگونه دشمنان دین تو در مقابل سلامت ایستاده اند و می خواهند
که اسلام رشد نکند ولی نمی دانند که تو آنان را سخت در عذاب جهنم خواهی فرستاد.

و تو ای خداوند! توبه بنده گناهکار را که هر روز به یاد تو، با نام تو، کوله باری از مسئولیت مهمی که از طرف تو بر
دوش او نهاده شده را بپذیر و اینک که از سرزمین خود راهی میدان جنگ حق بر باطل می شود، اگر لیاقت آن را
داشت که تا آخر برای رضای تو از هر گونه انجام وظیفه کوتاهی ننماید او را به آرزوی دیرینه اش که در پی او بود
برسان. وای بر کسی که نداند اسلام چیست، خدا کیست، پیامبر چه کسی است، ولی دم از مسلمانیت بزند. عذاب
خدا بر او وارد آید که آن روز، روز قیامت می باشد و آن در جهنم خواهد افتاد و ما در نقطه ای از زمان هستیم که
باید خداوند را شکر گذار باشیم که این قدر پیروزی را برای ما می آورد و ما باید خدا را سپاس گوئیم.

و اینک شما برادران و خواهران! هرگز دست از روحانیت متعهد و همیشه در صحنه نکشید و همیشه حضورتان را
در جبهه ها حفظ کنید و محکم و مقاوم باشید و به خدا و اسلام و قرآن نزدیکتر شوید. بیاید یک لحظه بیاندیشید،
فکر کنید ببینید حق با کیست. ای برادران و خواهران! اگر لیاقت (شهادت) نصیب شد، کسی که امام و روحانیت
متعهد را قبول ندارد و به ولایت فقیه اعتقاد و ایمان ندارد بر من نگرید و شما حضورتان را در مسجد و در مراسم
مذهبی و در همه جا حفظ کنید، اگر مسجد را سنگر بدانید، با دشمنان خدا در جبهه جنگ می جنگید.

اینک ای پدر و مادرم! می دانم که خیلی شماها را اذیت کردم و می دانم که شما را رنجاندم و من می دانم که شما
برایم خیلی سختی و زحمت و رنج کشیدید تا مرا به این جا رسانده اید. اگر می شود شما از گناهم بگذرید و تو
ای مادر! شیرت را به من حلال کن تا شاید که خداوند از مهر و لطف شما مرا ببخشد.
در پایان وصی ام پدرم و ناظرم مادرم می باشد.

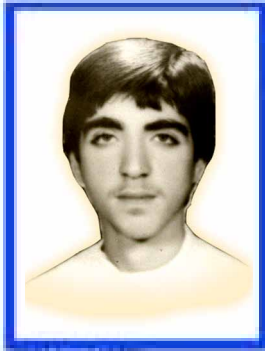
اگر کسی از من بدی یا غفلی دید مرا به بزرگواری خویش ببخشد و در آخر دست به دعا بردارد برای پیروزی
اسلام و نابودی دشمنان اسلام و برای سلامتی امام و ظهور حضرت مهدی و باز شدن راه کربلای حسینی دعا کنید.
در ضمن از برادرم عباس و دو برادر و خواهرم می خواهم که اگر شما را اذیت و آزار کردم مرا ببخشید.

والسلام

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند / روبه صفتان زشتخو را نکشند

گر عاشق صادقی ز مردن مهرا س / مردار بود هر آنکه او را نکشند

۱۳۶۵/۱۰/۰۳ - حجت الله نوریان



شهید دانش آموز

رمضانعلی واحدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی واحدی
رمضانعلی واحدی در ۶ دی ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان سوادکوه استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهوش مهدی زاده و پدرش علی واحدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آبندانسر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضانعلی واحدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۸ عملیات والفجر ۱۰ منطقه حلبچه در اثر اصابت ترکش و شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای آبندانسر شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی واحدی

بسم الله الرحمن الرحيم

این وصیت نامه ها انسان را می لرزاند و بیدار می کند. (امام خمینی)

جان فشانی ها به خاک پای یارم آرزوست / وه که یک جان دارم و در دل هزاران آرزوست
بار دیگر بدست پیروان تشیع سرخ، تاریخ برگی خورد و شیعه توانست با کمال قدرت و منطق در جلو تمام مکتبهای
مادی و مرتجع غربی بایستد و همچون کوه استوار در مقابل قدرتهای بزرگ جهانی ایستادگی نماید.

بار دیگر مستضعفین شوکتی دوباره یافتند که این وعده خداوند تبارک و تعالی است (وَ تُرِيدُ أَنْ مَنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ) ملت ایران باید بدانند که پس از ۱۴۰۰ سال اینک اسلام سیادتت دیگر پیدا کرده است، ملت
باید پشتیبان حکومت باشد که حکومت همان انقلاب و انقلاب همان ملت است. باید با تمام کمبودها ساخت ولی
آبرو و حیثیت اسلام و خود را حفظ کرد بر ما ننگ است اگر دست دوستی بر طرف امریکا و شوروی دراز کنیم ما
ایستاده مردن را افتخار خود می دانیم (قَالَمُوتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ) جامعه ما باید اسلامی
باشد و این ممکن نیست مگر زمانی که یکایک ملت خودسازی کنند و بانفس اماره سرکش مجاهده کنند، در کارها
همیشه رضای خدا را در نظر بگیرند، متحد باشند که تفرقه آرزوی دیرینه دشمنان ماست. مرگ حق است از حق
نهراسید، در میدانهای نبرد حضور پیدا کنید که شرافت ما و اسلام در گرو همین جنگ است. به خانواده و ثروت
دل نبندید که اینها مادی و از بین رفتنی است (کل من علیها فان) آن کسی از مرگ می هراسد که منزل آخرتش را
به خرابه ای مبدل ساخته است، البته انسان اکراه دارد که از قصر به خرابه برود، اگر خانه آخرتش را محکم ساخته
باشد شوق رفتن دارد و مواظب باشید خانه آخرتتان را مستحکم کنید. من عاشقانه به سوی جبهه رفتم زیرا بدنم
طاقت سوختن در آتش جهنم را ندارد، چرا که شیعه دلباخته و پیرو سرور شهیدان حضرت امام حسین (ع) هستم
که فرمود (إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا) که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران
را جز ملامت و تلخی و ناگوار نمی بینم.

«۲۷۲»

گر مرد رهی میان خون باید رفت / راحت جان طلبم و از پی جانان بروم

لذا به همه بستگان و دوستان و مردم توصیه می کنم؛ اگر می خواهید پیش شهدا در قیامت رو سفید باشید حسین
زمان را یاری کنید و مردانه بسوی جبهه های حق علیه باطل هجوم برید و شر کفر جهانی را از سر ایران بر طرف
سازید و با حضور فعال در صحنه انقلاب اسلامی از جمله بسیج مستضعفین ادامه دهنده راه من و امتال من باشید.
نگذارید سلاح شهیدان اسلام به زمین بماند و این را هم بدانید که همه ما شامل آیه (انا لله و انا الیه راجعون) هستیم
و روزی به سوی خدا باز خواهیم گشت، پس چه بهتر که راه مومنین را انتخاب کنیم، چرا؟ چون ما خود را پیرو
امام حسین می دانیم، باید رهرو امام حسین (ع) باشیم، حسین گونه زندگی کنیم و حسین گونه به شهادت برسیم.
برادر و خواهرانم! امروز رزمندگان ما حسین گونه می جنگند و حسین گونه به شهادت می رسند، باشد که ما ادامه
دهنده راه شهدا باشیم. بار خدایا خود آگاهی که شهادت خواست دل من بود، چون من خودم را قطره ای از دریای
بیکران و خیل عظیم شهدا می دانم، این خواست دل قلبی من بوده است.

و اما وصیت به پدرم و دوستانم و فامیلانم؛ اسحله بر زمین افتاده ام را بر دست بگیرید و راه مرا ادامه دهید، گوش
به حرف های ضد انقلاب نکنید که اینها برای امریکا مزدوری می کنند، پشتیبان امام باشید، مثل مردم کوفه نباشید
و امام را تنها نگذارید و در دعای کمیل و نماز جمعه شرکت کنید که مشیت محکمی است بر دهان ضد انقلاب.

به امید پیروزی هر چه سریعتر رزمندگان اسلام

به امید تعجیل در ظهور حضرت مهدی و به امید به اهتزاز در آمدن پرچم اسلام در سراسر گیتی

۳ صلوات بلند - رمضانعلی واحدی



شهید دانش آموز محمدباقر وزارتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدباقر وزارتی

محمدباقر وزارتی در ۸ تیر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاهره امیری و پدرش حسین وزارتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در دبیرستان غفاری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدباقر وزارتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ عملیات تکمیلی کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کفشگر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدباقر وزارتی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانْتَهُم بُنِيَانًا مَرْمُوضًا

بدرستی که خداوند جهاد گران در راه خدا را که همانند سدی آهنین صف بسته اند دوست می دارد.

سپاس بیکران خداوندی را سزااست که ما را آزاد و شیعه علی (ع) و مقلد روح الله قرار داد.

سپاس بیکران خداوندی را سزااست که بر ما منت نهاد و رهبری چون امام امت اسوه پاک و تقوی به ما عنایت فرمود. سلام بر امام زمان (عج) و امام امت و شما سروران گرامی و بزرگوار، امت بیدار دل ایران زمین. شما خود جملگی ارزش امام را درک کرده و پی به عظمت آن بزرگ مرجع تقلید تشیع برده اید ولی از باب تذکر نکاتی چند را عرضه می دارم؛

قدر و منزلت این نعمت الهی را بدانید و به فرامین این مرد الهی گوش داده و جامه عمل ببوشانید و امام را تنها مگذارید و تا پای جان در رکاب فرزند زهرا (س) مجاهدت نمایید. اگر از امام جدا شدید هلاکت شما حتمی است به عذابی دردناک مبتلا خواهید شد، از روحانیت اصیل مبارز در خط ولایت فقیه و امام جدا نشوید.

امت بیدار! خوب دقیق شوید به حرکات افراد مشکوک و جوانان لاابالی که اینان بندگان اسیر شده در دام دنیا و شهوات هستند، به آنان فرصت مدهید که مزاحم خانواده های مسلمین شوند، با آنان قاطعانه برخورد کنید.

امت بیدار! از اختلافات بپرهیزید و همیشه حقیقت جو باشید و به شایعات و جوسازی های کاذب کاری نداشته باشید. جوانان عزیز مگذارید فحشا و غفلت ترویج پیدا کند و کسانی که به هر طریقی می خواهند فحشا و منکرات

را زیاد کنند، انقلابی برخورد کنید، این همه شهید دادیم برای پاک شدن فحشا و برقراری پاکی و صداقت در جامعه اسلامی. امت بیدار! بدانید من برای احیای حق و حراست از دین و ناموس میهن اسلامی و لبیک گویی به ندای

(۲۷۴)

(هل من ناصر ینصرنی) فرزند حسین (ع) مرجع تقلید تشیع، امام امت به جبهه آمد.

و اما تو ای پدر گرامی! برای پرورش و آموزش من زحمات زیادی کشیدید و رنج فراوانی را تحمل نموده ای، ولی من هیچگاه نتوانستم به شما خدمتی کنم و همیشه باعث اذیت شما بودم، امیدوارم مرا به بزرگواری خود حلال کنی. و اما تو ای مادر مهربان و گرانقدر! چه شب ها بود که بر بالین من می نشستی و نمی خوابیدی تا من راحت

تر باشم، خود را به مشقت می انداختی و چه رنج ها را که تحمل نکردی، مادر گرامی! امید دارم من را حلال کنی زیرا جز نافرمانی چیز دیگر از من ندیدی، مادر جان! شفاعتت را حتما در آن دنیا نزد فاطمه زهرا (س) خواهم کرد.

شما ای برادران! حامی پاسداران و رزمندگان و ادامه دهنده راه شهدا باشید و در سنگرهای انقلاب اعم از جبهه و پشت جبهه فعالانه شرکت بجوئید. و اما شما ای خواهران بزرگوار! برای شما می خواهم بگویم این که؛ رزم شما با دشمنان قرآن و پاسداری از احکام اسلام و حراست از مقام والای زن با حفظ حجاب اسلامی است. در تمام ابعاد

و شئون بایستی الگو باشید و مروج حجاب اسلامی. ای مادر گرامی و خواهران! داغ پسر دادن و برادر دادن ناراحتی دارد ولی شما بایستی الگوی خود را زینب کبری (س) قرار دهید که در روز عاشورا چند برادر و دو پسر از دست

می دهد، چندین برادرزاده همانند علی اکبر و قاسم می دهد و در آخر بدست دشمن به اسارت در می آید، ولی صبر او را ببینید، از او درس مقاومت و پایداری بگیرید و صابر باشید و هر موقع شهید شدم نمی گویم بر مرگ من

گریه نکنید همانطوری که بر مرگ من گریه می کنید به یاد ابا عبدالله الحسین و به مظلومیتش گریه کنید.

امت حزب الله و خانواده ام! در این دنیا سه آرزو داشتیم؛ یکی دیدار با امام امت این قلب تپنده امت اسلامی که به این آرزوی خود نرسیدم، دوم آرزویم زیارت صحن و سرای ابا عبدالله الحسین این یار و یاور و مظلومان که به این

آرزو هم نرسیدم و سومین آرزویم شهادت در راه خدا بود که به این آرزویم رسیدم. در خاتمه به تمامی دوستان و

آشنایان و بستگان و همچنین خانواده عزیز خودم می گویم که به بزرگواری خودشان حلالم بنمایند.

خداوند یار و نگهدار تان باد - خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

محمد باقر وزارتی



شهید دانش آموز محمود هاشم پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود هاشم پور

محمود هاشم پور در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش تاجی کریم زاده و پدرش جان ببو هاشم پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس هدایت و یوسف رضا و دبیرستان والفجر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود. شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود هاشم پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۳/۱۱ منطقه فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای قراخیل شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمود هاشم پور

بِسْمِ رَبِّ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ
 « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

« البته مپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده‌اند (به حیات ابدی شدند) و نزد خدا روزی می‌خورند.»
 به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به یاد شهیدان بی مزار و با مزار.

این جانب محمود هاشم پور فرزند جان‌بویو، ساکن روستای قراخیل وصیت‌نامه‌ام را به شرح زیر شروع می‌کنم:
 « جنگ جنگ است، عزت و شرف مادر گرو همین مبارزات است. » امیدوارم خداوند متعال این حقیر را به شهدای امام حسین (ع) ببخشد و از سر تقصیراتم درگذرد، که محتاج عفو و بخشش باری تعالی می‌باشم.

قبل از هر چیزی وصیتی دارم به پدر بزرگوارم! سلام علیکم. امیدوارم بعد از شهادتم گریه نکنی، حتماً مرا خواهی بخشید، که نتوانستم وظیفه فرزندی را نسبت به شما پدر عزیزم انجام دهم. در صورتی که اعتراف می‌کنم، با چه زحمتی و با تحمل چه سختی‌هایی توانستی مرا به اینجا برسانی. اما پدرجان! اگر رنج‌ها و سختی‌های شما در زندگی نبود امروز من به این سعادت نمی‌رسیدم. پدرجان! شما باید خدا را شکر کنی، باید سجده بردرگاه خداوند بر زمین سایی که با تحمل رنج‌ها و سختی‌ها در زندگی توانستی فرزندی به جامعه تحویل دهی که سربار جامعه نبوده و باعث رنج امام امت و حزب‌الله نبوده است. پدرجان! یک لحظه تصور کن اگر به‌جای آن پدر منافقی بودی، که قلب شهید بهشتی را با ۷۲ تن از یارانش را درهم شکافت، یا پدر آن منافقی بودی که شهید رجائی و باهنر را در آتش کینه خود این چنین شهید نمود، چه می‌کردید؟ شما چه تصویری از چنین پدری با چنین فرزندی دارید؟ آیا می‌توانید خود را به‌جای آن پدر تصور کنی؟ می‌دانم که هرگز نمی‌توانی، پس پدر بزرگوارم! افتخار کن که زحمات چندین ساله‌ات به هدر نرفته است. اما تو ای مادر مهربانم! ای کسی که شب تا صبح و از صبح تا غروب با شیرهی جانت مرا پرورش دادی، ای مادر مهربانم! با تو سخن‌ها دارم. مادر عزیزم! آیا می‌دانی که نه اولین مادر شهید هستی و نه آخرین آن‌ها؟ اسلام با خون و شهادت به این‌جا رسیده است. مادر من! از تو می‌خواهم به حرمت تمامی مادران شهدا از صدر اسلام تا کنون در غم شهادت من شیون نکنی، آه نکش، بر سر و سینه من. مادر! نکند تو به عنوان مادر شهید باعث خوشحالی دشمنان اسلام و انقلاب گردی. با برخورد زینب‌گونه‌ی خود به همه‌ی منافقان و فرصت‌طلبان بگو، ما با شهید دادن و شهادت‌ها صحنه انقلاب را خالی نخواهیم کرد، چون جدایی با انقلاب، جدایی با اسلام است. مادرجان! امیدوارم که در پایان هر گونه اشتباهی از من سر زده مرا ببخشید و حلالم کن. من هم پیام شما را شنیده و اینک می‌روم تا یکی از سنگرهای میهن اسلامی ایران را پر نمایم.

پدر عزیز و مادر مهربانم! می‌دانم از این‌که پسران به جبهه رفته ناراحت و نگران هستید، ولی باید به یاد داشته باشید، در مکتب ما دل‌بستگی به فرزندان، در صورتی‌که آنان را از راه خدا باز دارد گناهی است نابخشودنی، ولی با توجه به آشنایی که از شما دارم، می‌دانم که ایمان شما آن‌چنان استوار است و آرزو می‌کنید ای کاش! پسرهای دیگری داشتیم تا در راه اسلام فدا می‌کردیم. پدر و مادر مهربانم! افتخار کنید که پسران در راه خدا کشته شده است. پدرجان! امیدوارم در هر جا که هستی سایه‌ی خدا بر سرتان باشد، و مرا عفو کنی از این‌که مرا به این‌جا رساندی و از هر حیث مرا تأمین کرده و نگذاشتی کوچک‌ترین ناراحتی در زندگی بکشم، نمی‌دانم چه‌طور و با چه زبانی جواب‌گوی این همه محبتی که شاید لایق من نبود قدر دانی کنم؟ پدرم! می‌خواهم همان‌طوری که با ایمان استوار اجازه رفتن به جبهه را دادی، با همان ایمان دوری مرا تحمل کنید و خوشحال باشید که شهید شده‌ام. از خدا برایم طلب مغفرت کنید، از کلیه‌ی برادران حزب‌الله و امت مسلمان و شهیدپرور قراخیل می‌خواهم که مرا حلال کنند، دنباله روی خط امام باشند، چون این راه، همان صراط مستقیم است.

محمود هاشم پور

مادر عزیز! خوشحال باش که فرزندت به خاطر اسلام عزیز شهید شد. در خاتمه سختم با تو ای خداوند بزرگ! می‌گویند: در رحمت ایزدی توبه، بر روی همهٔ بندگان باز است. خداوند! من ترسم از این است که، در آن دنیا تو بخواهی از من سؤال کنی در گذشته چه کارهایی انجام دادم و من نتوانم جواب دهم. پس ای خداوند بزرگ! از گناهان من درگذر و قبر را بر من تنگ مکن. از اُمت حزب‌الله و شهیدپرور می‌خواهم مرا حلال کنند. اما سفارش به برادرانم! به شما توصیه می‌کنم که با انقلاب پیوند عمیق داشته باشید، چون راه سعادت بشر امروز در پیوند قوی با اسلام و قرآن است، و انقلاب اسلامی ما نوید بخش این سعادت است. در صحنه‌های سیاسی یار امام و اُمت حزب‌الله باشید، همیشه اولین کسانی باشید که به ندای حضرت امام لبیک می‌گویند. برادران! بسیجیان را به عنوان الگو و اسوه‌های جامعه بشناسید و با آنها پیوند برادری ببندید. چون همین بسیجیان ادامه دهندگان راه شهدا هستند. از شما می‌خواهم که اسلحه به زمین افتاده مرا بگیرید و علیه صدام و منافقین داخل و فرصت طلبان به کار ببرید و در بسیج محل شرکت کنید و جای خالی مرا پر کنید تا چشم منافقان کور شود، با حضورتان در صحنه. اما شما خواهرانم! به شما سفارشی دارم، انقلاب را به عنوان وسیله نجات بخش زنان مسلمان بدانید و حجابتان را حفظ کنید که حفظ حجاب شما تهاجمی است، بر فرهنگ بی‌حجابی دنیا و این خود بزرگ‌ترین مبارزه با کفر جهانی است.

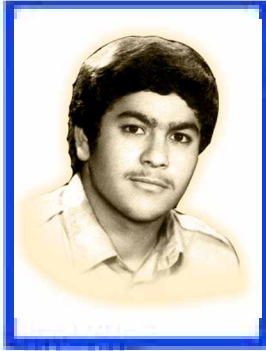
سفارش من به اُمت حزب‌الله و پایگاه بسیج ثارالله قراخیل! از اُمت حزب‌الله می‌خواهم که همیشه پشتیبان ولایت فقیه باشید و همراه با روحانیت در خط امام حرکت کنید زیرا با وجود این روحانیت است، که انقلاب به این جارسیده است. از شما می‌خواهم راه این شهدا را ادامه دهید و نگذارید که خون شهیدان به هدر رود این شهدا تمامی زندگی خود را گذاشته و برای اسلام فدا شدند.

از شما می‌خواهم، که جبهه و جنگ را فراموش نکنید و به فرمودهٔ رهبرمان: «هر کس که می‌تواند باید به جبهه برود.» ما هم از شما می‌خواهیم که به جبهه جنگ بروید و جای خالی شهدا را پر کنید و اسلحه به زمین افتاده‌مان را به دست گیرید. وحدت و همبستگی را حفظ کنید و آنهایی که می‌خواهند برای مقام و مال و منال دنیا بین مردم تفرقه و دودستگی ایجاد کنند، به آنها اجازهٔ چشم به هم زدن ندهید.

در دعاها و همچنین در بسیج شرکت کنید، که منافقان و دشمنان آمریکایی با شرکت شما سرنگون خواهند شد. «انشاءالله» در آخر از همه‌ی برادران بسیجی و اُمت حزب‌الله می‌خواهم! هر بدی که از من دیده‌اید، به بزرگی خودتان مرا ببخشید. در ضمن اگر جنازه‌ام آمد مرا بر روی دست گرفته و به سوی (سیدمیرزا) تشیع کرده و در کنار شهید خانگلی دفن نمایید.

بیا مادر، بکن شیرت حلالم که رفتم جبهه و شاید نیایم
مادر منشین چشم به درگذر امشب برخانه‌ی پر مهر تو امشب، نیایم
آسوده بیارم، مکن فکر مرا هیچ بر حلقهٔ این در، دگر پنجه نیارم
به خواهر من نیز مگو، او به کجا رفت مگو تازه جوان است، تحمّل نتوان کرد
بیراهن من بر در ایمن خانه بیاویز تا مردم این شهر بدانند، پسر ت نیست

«والسلام علی من اتبع الهدی» مورخه ی ۱۳۶۵/۱/۲۹ «هاشم پور»



شهید دانش آموز

حسین هاشم زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین هاشم زاده حسین هاشم زاده در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نازبانو جمالی و پدرش محمدعلی هاشم زاده پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس کوتنا و رزاقیان و دبیرستان ساداتی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین هاشم زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می‌کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۰۴/۱۷ منطقه مریوان در اثر اصابت تیر به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سارو کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۷۸»

حسین هاشم زاده

بسم الله الرحمن الرحيم- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ- خدا مومنانی را که در صف جهاد با کافران مانند سد آهنین پایدار و همدست هستند بسیار دوست می دارد. (قرآن کریم-سوره الصف آیه ۴)

فرزندم اگر کوه ها بلرزند و فروپاشند و از جای کنده شوند تو نلرز و پا برجا باش، دندانهایت را بهم بفشار و با سینه‌ای آکنده از خشم و عزمی راسخ، سر در کف نهاده و جان تقدیم پیشگاه خدا، آن گام استوار باش، قلب دشمن را هدف گیر و دیده ات از نیروی دشمن فروپوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است. امام علی (ع) این جنگ یک نعمت الهی است. (امام خمینی) بنام خداوند بخشنده و مهربان، به نام خدای که آمدنم از طرف اوست و رفتنم به سوی اوست، هدفم اوست، معشوقم اوست و قلبم به یاد اوست و به نام خدایی که بخشنده است و رؤوف و رحمان است و در رحمت وی بر روی بندگان گناهکار باز و با یاد خدا و با سلام بر امام عزیز و شهیدان بر خون غلتیده اسلام و با سلام بر شما خانواده های محترم شهدا. به عنوان یک برادر کوچک وصیت خود را شروع می کنم:

اینجانب حسین هاشم زاده فرزند محمدعلی شهادت می دهم که خدا یکی است و به یکتایی او اقرار می کنم و شهادت می دهم که محمد (ص) فرستاده اوست و شهادت می دهم که بهشت و دوزخ حق است و با خدای خود عهد بستم که تا پرچم پر افتخار (لا اله الا الله) را بر سر کاخ استکبار به اهتزاز در نیورم بر نگردم. اینجانب با آگاهی کاملی که از مکبت پر برکت اسلام و شهادت در راه خدا دارم برای دفاع از اسلام و حقیقت انقلاب اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی خود ایران و بر افراشته کردن پرچم سرخ حسین و به فرمان رهبر بزرگ انقلاب اسلامی و مرجع عالی قدر جهان امام خمینی این اختر پر فروغ آسمان و به پشتیبانی از رزمندگان اسلام به جبهه حق بر باطل شتافتم و امیدوارم که خون پاک شهیدان درخت نوپای اسلام را آبیاری کرده و پرچم سرخ حسین بن علی (ع) را در سراسر گیتی استوار گرداند. من آگاهانه راهم را انتخاب کرده و هیچ کس در رابطه با رفتنم به جبهه به من اجباری نکرده و حتی یکبار هم کسی نگفته که چرا به جبهه نمی روی و من هدفم این است که با خون خود درخت اسلام را آبیاری کنم و به خیل شهیدان پیوندم چون دیگر صبرم به آخر رسیده و مرا تحمل نظاره گر بودن خون شهیدان نیست. ای جان به سوی خدای مهربان برو و به رفاه و آسایش (بهشت برین) شاد باش. در گذشته گناهیانی از تو سرزده و امروز پاداش نیکویی می بینی، بی تابی مکن که هر زنده ای می میرد. و اما تو ای مادرم عزیزم! اینک فرزندانم به جبهه می رود نه برای انتقام بلکه برای احیای دین مقدس اسلام. مادرم! وقت آن رسیده است که رسالت زینب وار خود را نشان دهی. مادرم! برایم ناراحت مباش و پس از شنیدن شهادتم خوشحال باش زیرا که من هم در یک هدف مقدس گام برداشتم و تو هم رسالت مادری را اجرا کردی. مادرم! به این کور دلها و تیره بختان بگو که:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند / روبه صفتان زشت خو را نکشند

مادرم! راهی را که انتخاب کردم راه حقیقت و درستی است و از شما می خواهم که با از دست دادن فرزند خود ناراحت نباشی. مادرم! آفرین بر شما که به من درس شهادت را آموختی و برای اسلام مرا روانه جبهه کردی. اگر چه کشته شوم و چه سالم برگردم برای تو افتخار است. مادرم! دوستم نداشته باش که فقط فرزندانم هستم، دوستم بدار که ضمن فرزند شما بودن، فرزند اسلام و برای یاری دادن حسین زمان و احیای دین مقدس اسلام شهید شدم. (۲۷۹)

حسین هاشم زاده

سخنم با شما ای پدر بزرگوارم! از اینکه برایم زحمت کشیدی تا مرا بدین جا رساندی از تو سپاسگزارم و امیدوارم که مرا ببخشی که نتوانستم در پیری عصای دستت باشم و می دانم که آرزو داشتی روزی فرزندات را در لباس دامادی ببینی، ولی بدان که در روز قیامت در پیشگاه خدای یکتا سر فرازم.

پدرجان! چه کنم که مشیت الهی همین بوده است که امانتی به دستت سپرد و دوباره آن امانت را گرفته است و شما باید خوشحال باشید که فرزندات را به پروردگارت سپردی. آری من بجبهه می روم تا با خون خود درخت اسلام را آبیاری کنم، من خون خود را می دهم و شما بازماندگان پیام خون مرا. من خون خود را می دهم تا دینم زنده بماند، تاحیثیت و شرف انقلاب باقی بماند. اما ما! به فرمانت اگر هزار جان داشتیم در راه خدا و پیش برد انقلاب اسلامی می دادم. آری می روم و در زیر پرچم سرخ حسین و در سایه حضرت مهدی می جنگم تا روزی محرومان جهان از چنگ ظالمان نجات یابند. به خدا قسم اگر دست راستم را قطع کنند من تا زمانی که زنده هستم از دین خدا حمایت می کنم، زیرا؛ ما زنده به آنیم که آرام نگیریم / موجیم که آسودگی ما عدم ماست

و اما سخنی با شما امت حزب الله و توانمند ایران: ای امت حزب الله ایران! لحظه ای بیاندیشید که کجا بودیم و که بودیم و حال چه هستیم؟ ما ملتی منحط بودیم و در فساد غوطه ور، ولی دست خدا از آستین روح الله بدر آمد و ما را ملتی شجاع و الگو نمود، ما ملتی ترسو بودیم، ملتی تحت سلطه بودیم، هیچ کشوری بر روی ما حساب نمی کرد، ولی اینک به آنجای رسیدیم که آمریکای جنایتکار می گوید که ایران کمر مرا شکسته است. شما ای مردم شهید پرور! قدر این رهبر را بدانید که وحدت و پیروزی ما در گرو همین رهبری است و استوار و ثابت قدم در پیشبرد اهداف انقلاب باشید و لحظه ای امام را تنها نگذارید و دعا کنید تا ظهور حضرت مهدی (عج) امام ما زنده بماند. به فکر رزمندگان و جبهه ها باشید و به جبهه ها کمک کنید و همیشه در انجام کارها خدا را در نظر داشته باشید. بیشتر به فکر جبهه ها باشید زیرا اگر ما و شما به جبهه نرویم پس چه کسی است که حسین (ع) را یاری کند حسین (ع) اکنون یار می خواهد حسین (ع) یاور می خواهد. و اما شما ای خواهران و برادرانم! همیشه به یاد خدا باشید و در تداوم بخشیدن خون شهیدان لحظه ای دریغ نورزید و نمازهایتان را بجا آورید و در نماز خود دعا به جان امام را فراموش نکنید و در نبودن من هیچ گونه ناراحت نباشید و هر هفته بر سر مزارم آئید و برایم طلب مغفرت کنید، تا باشد خدا از سر گناهانم بگذرد. سخنم با شما ای دانش آموزان؛ البته سخنم با دانش آموزان حزب الله است که در سنگر مدرسه درس بخوانید و نگذارید که گروهک های داخلی دوباره به مدرسه ها نفوذ کنند و تا زمانی که جبهه ها نیاز به کمک شما دارد جبهه ها را پر کنید و نگذارید که دشمنان در مدرسه ها خون شهیدان را پایمان کنند. و در خانه از خانواده ام می خواهم که اگر شهید شدم مرا با لباس مقدس بسیجی در امام زاده اسماعیل گونی بافی دفن نمایید، البته کنار قبر شهیدان گلگون کفن. و سلام مرا به کلیه دوستان و اعضا گروه مقاومت شهید داداشی برسانید و به آنها بگویید که فرزندم هدفی جز الله نداشته است. (بار الهی من نمی خواهم در بستر بمیرم، یاریم کن تا براهت در سنگر بمیرم) خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

ساعت ۱۱ صبح - خانواده محترم شهید تاریخ (۱۳۶۳/۰۴/۰۱)

رزمنده بسیجی حسین هاشم زاده



شهدای دانش آموز

سید عبدالله هاشمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعبدالله هاشمی
سیدعبدالله هاشمی در ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
تکذبان رزاقی و پدرش سید محمود هاشمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مهدیه و اشکان و دبیرستان شرافت رشته
تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و
اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری
مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعبدالله هاشمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۱۱ عملیات کربلای ۱۰ منطقه
بانه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور
قائم شهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید عبدالله هاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

کسی که به ملاقات پروردگارش امید بسته است عمل صالح انجام می دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک او نمی گیرد. (سوره کهف آیه ۱۱۰) با نام خدای عالم و عالمیان شروع می کنم.

السلام علیک با ابا عبدالله الحسین - السلام علیک یابن رسول الله - السلام علیک یا سیدی و مولای - خدایا اینها را به این نیت نوشته ام که کسی بخواند و بر من رحمت آورد، بلکه نوشته ام که قلب آتشینم را تسکین دهد و مسئولیتی را که بر خود می دیدم با این دست نوشته با دیگر عزیزان به میان گذارم. خدایا خدوند! معبودا خالق! تو مرا برای اینروز آفریدی: تمام امکانات رفاهی را برای زیستم فراهم کردی تا من رشد کرده و به این سنین برسم و در جهادی بزرگ بفرمان قرآنت شرکت کنم و خون ناقابل در راه تو به روی زمین ریخته شود، خدایا توفیق ده در لحظه شهادت خالص باشم و خونم فقط برای تو به زمین ریخته شود. به عقیده من گاهی خداوند عنایات و الطاف خاصه خود را در لباس مصیبت و نعمت شامل حال انسان ها می کند، اگر انسانی آگاه به رموز الهی باشد متوجه می شود مصیبتی که بر او وارد شده لطفی است، عنایتی است از جانب پروردگارش و در سختی هاست که بنده آزمایش می شود، که چقدر به خدای خود ایمان دارد و چقدر در عرصه اسلام تاب مقاومت و استواری دارد. آری شهادت عزیزان هم مرتبه ایست از آزمایش الهی، هم برای شهید و هم برای خانواده او. برای شهید که در عرصه از جان گذشتگی تا چه حد خالص بوده و برای خانواده اش که تا چه حد در دوری فرزندان، پاره جگرشان صبر کردند.

و شما ای خانواده عزیز! برادرها و خواهرها! پدر و مادر! ای نور دو چشمانم! وظیفه شما در قبال دوری فرزندان صبر است، صبر. اگر می خواهید از این آزمایش الهی موفق بیرون آئید رمز موفقیتان صبر است صبر. خدایا میخوام هم در عرصه شهادت تنها باشم و فقط شاهد از جان گذشتگی و رقص من در برابر شهادت تو باشی. می خواهم خونم هم مانند مبارزاتم پتکی سنگین باشد و بر فرق کفار فرود آید. خدایا دوست دارم سرم از بدن جدا و با بدنی قطعه قطعه و چاک چاک به ملاقات تو بیایم تا در روز محشر در برابر مولایم حسین (ع) شرمند نباشم چرا که او با تنی بی سر و بدنی پاره پاره به ملاقات تو آمده. به عقیده من در مقایسه حق و باطل هیچ شکی نیست همه مستضعفان جهان شاهدند، همه مومنین به خدا شهادت می دهند، زمین و آسمان شهادت می دهند، چیزی است بر همه معلوم امری که خداوند بر آن فرمان داده است، مرجع تشیع فتوا داده و ما برای دفاع از حیثیت خود، دین خود، انقلاب خود و خلاصه در راه خدا راهی این وادی پر خطر شدیم. چه دوستان عزیزی از ما که به خاک و خون غلطیدند و به ملکوت اعلی پیوستند و ما اکنون منتظر شهادت و قدرت ما در این آمادگی شهادت است و الا ما هم مثل دیگرانیم و من هم که لباس رزم بر لباس دامادی ترجیح دادم فقط فقط برای رضای خداست چرا که او مرا بر این امر دعوت کرد و من چون اعتقاد به این داشتم که بالاخره روزی همه ما می میریم راه شهادت را برگزیدم. چون مرگ ذلت بار برای مسلمان ننگ است و من با آگاهی از تمام جوانب امر مرگ با عزت را پذیرفتم و راهی جبهه شدم تا سنگر دیگر عزیزان خالی نباشد، راهی جبهه شدم تا بعنوان جند الله (اگر خدا قبول کند) بر جنود کفر حمله برم راهی جبهه شدم تا مسئولیت خود را در قبال خون شهدا ادا کنم، راهی جبهه شدم تا برای دینم آئینم انقلابم و کشورم حماسه ها بیافرینم و سهمی هر چند ناچیز در این جهاد مقدس داشته باشم، راهی جبهه شدم تا به عهدی که بدو خلقتم با او بسته بودم ادا کنم، راهی جبهه شدم تا با رزم اسلام را بر کفر غالب گردانم و امان را از دشمن بگیرم، راهی جبهه شدم تا به کلام خدا عمل کنم و گل پیروزی را هدیه به خانواده های شهدا و مردم کشورم بدهم و اگر هم در این راه خونم بر زمین ریخته شد که جای بسی افتخار است و شهادتم هم که انشاء الله خدا قبول کند پیروزی است چون خونم به زیر درخت انقلاب ریخته می شود و باعث تنومند شدن و مقاوم شدن آن در برابر حوادث و توطئه های اجانب می شود و تاریخ سیر تکاملی خود را می پیماید و نشان خواهد داد که ظالم کیست و مظلوم کیست.

«۲۸۲»

سید عبدالله هاشمی

خدایا تو را شکر می کنم که مرا آنچنان عاشق خود کردی و در عشق خود گداختی که بدون ترس و بیم به دریای مرگ فرو روم و به روی افریت مرگ لبخند زم و در راه تو از همه چیز بگذرم و آنقدر طاقت دادی که کوه های فشار را بر گرده ضعیف خود تحمل کنم و آنقدر توانایم کردی که طوفان های سهمگین را بر وجودم بپذیرم و آنقدر بی نیازم کردی که دنیا به دشمنی ام برخاست و از زمین و آسمان دشمنی و کینه و عداوت می بارید ولی در من تاثیری نمی کرد. ای حسین (ع)! امروز تو را تقدیس می کنم اما تقدیسی عمیق تر و پر شورتر و خالصانه تر که تا اعماق وجودم و تا آسمان روحم به تو عشق می ورزد و تو را می خواهد و تو را می جوید. ای حسین (ع)! دردمندم و شکسته ام و احساس می کنم که جز تو و راه تو دارویی دیگر مسکن قلب سوزانم نیست.

در این لحظات آخر از عمرم سخنانی دارم با تمامی کسانی که وصیتم را می خوانند. (سخنی چند با پدر و مادرم) سلام بر دو نعمت الهی که خداوند در عرصه زندگی بر ما ارزانی داشت و جای بسی منت از طرف خدا برماست که این دو گوهر فداکار و زحمتکش را روزیمان کرد، خدایا تو را شکر می کنم بخاطر ارزانی این دو گوهر با ارزش. پدر و مادر عزیزم! خدا شاهد است که من برای آینده شما تصویری خوش داشتم ولی چه کنم؟ خدا مرا طلبید و رضایت او را که نشأت گرفته از رضایت شما والدین بزرگوام بود را پسندیدم. می دانم شما در این چند صباح از عمرم برای پرورش روحی و جسمی من زحمت ها کشیدید و چه زجرها و چه دردها و اندوه ها را تحمل کردید عصاره وجود خود را در زیر نهال وجودم ایثار گرانه ریختید و از خود گذشتید و مرا پرورش دادید. از زحمات شما دو گوهر الهی که می توانم قسم بخورم که هیچ وقت به آن صورت حقیقی درکتان نکردم قدر دانی می کنم. انشاءالله اگر خداوند شهادت را روزیم کرد در محشر به اذن خدا از شما شفاعت می کنم و شاید بتوانم با این کار زحمات شما را هر چند کم جبران کنم. و شما ای پدر و مادر عزیزم! با شهادت من مسئولیت بزرگی بر شما واگذار شده و من پرچم مبارزاتم بر علیه کفر را بدست شما می سپارم و اگر آسوده خاطرم به خاطر این است که می دانم شما می توانید این مسئولیت را بعهده بگیرید و با موفقیت به انجام برسانید. اجرتان در قبال این همه فداکاری و از خود گذشتگی با خدای رحمان. والدین عزیزم! اگر در این چند روز از عمر، حق فرزندی را بجای نیاوردم عفو کنید که بتوانم در نزد خدای خود آسوده خاطر باشم و از شما التماس دعای آمرزش گناهان را دارم.

و سخنی با برادران و خواهرانم؛ برادران عزیزم! پاره های تن من! مسئولیتی که خون من و خون دیگر شهدا به گردن شما گذاشته که همانا حفظ انقلاب در برابر توطئه اجانب است را به نحو احسن و با صبوری خود به انجام رسانید. و شما ای خواهرانم! از همان ابتدا که چشم به این دنیا باز کردم شماها در سنگر توحیدی حجاب دیدم، امیدوارم که حجابتان را بیشتر و بیشتر حفظ کنید. برادران و خواهران عزیزم! اگر در حقتان برادری نکردم مرا ببخشید و از خدا بخواهید که او هم گناهان مرا ببخشد. عزیزان! برادران! خواهران! دوستان! آشنایان! سعی کنید در خط خدا که همانا در این عصر خط امام امت است باشید و لحظه ای از این خط منحرف نشوید که دشمن منتهای آرزویش این است که شما از این خط غافل شوید. لحظه ای از یاد خدا غافل نباشید و نمازهای خود تا آنجا که می توانید در اوقات تعیین شده بجا آورید و به درگاه خدا از صبر و نماز در برابر بلاها استعانت بجوئید. امیدوارم که از یاران و پیروان امام حسین (ع) باشید و گوش به ندای حسین زمان دهید و به فرمان او به جبهه ها بشتابید که لحظات حساس است. دائما در خط رهبر باشید و از فرمان این سید بزرگوار سرپیچی نکنید که در قبال خون شهیدان مسئولید، به فرمان او به جبهه ها بشتابید که پیروزی حق نزدیک است. انشا الله. و کفر هم با جهاد خونین شما انشاءالله نابود می شود. ضمناً اگر خداوند شهادت را روزی ام کرد مرا در سید نظام کنار قبر دوستم (علی شریف پور) دفن کنید.

در مذهب خونین کفنان باختن جان شده عادت / در کیش دلاویز محبت به از این نیست عبادت

گفتم به شهیدی که چرا طرز دگر جان نسپردی / گفتا که جان بهر همین داشتم از روز ولادت

به امید پیروزی اسلام بر کفر - والسلام - بنده عامی خدا - سید عبدالله هاشمی - ۱۳۶۶/۱۰/۲۳



شهید دانش آموز سیدجلال هاشمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدجلال هاشمی
سیدجلال هاشمی در ۱۶ بهمن ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش
نرگس کاظم پور و پدرش میرکمیل هاشمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس دهقان و مطهری با موفقیت و جدیت پشت
سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و
محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدجلال هاشمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ عملیات کربلای ۵ منطقه
شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوچکسرا شهرستان
شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

«۲۸۴»

سید جلال هاشمی

بِسْمِ رَبِّ الصَّالِحِينَ

« مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا لَهِ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا » احزاب ۲۳

خدایا، هایوهوی بهشت را می بینم، چه غوغایی! حسین به پیشواز یارانش آمده، چه صحنه ای! فرشتگان ندا دهند که هم‌زمان ابراهیم، همراهان موسی، همدستان عیسی، همکیشان محمد(ص)، هم مذهبیان علی (ع) هم سنگران علی اکبر، هم فکران حسین (ع) و هم گامان خمینی از سنگر کربلا آمده اند چه شکوهی!

عاشقان را به سر از عشق نوایی دگر است

در دل از پرتو معشوق، صفایی دگر است

چشم امید خسان گر به خلق بود

مرد حق را به جهان چشم ربایی دگر است

از طیبیان زمان گر همه درمان جویند

اتقیا را ز در دوست شفایی دگر است

گر به هامون شده مجنون ز فراق لیلی

عاشقان را به سر از عشق نوایی دگر است

سپاس خدای را که توفیق یافتیم در مبارزه حق علیه باطل شرکت نمایم و آنچه را که دارم در طبق اخلاص نهاده و تقدیم خدای متعال نمایم و به شهادت که حسین و یارانش و تمامی ائمه پروانه وار گرد آن می گشتند دست یابیم. بارخدایا، من از تو گذشت و سلامتی و آسایش در دنیا و آخرت را مسئله دارم. (آمین یا رب العالمین)

با سلام و درود به پیشگاه ولی عصر، مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش امام خمینی و با سلام بر خانواده های معظم شهدا و معلولین و مجروحین و رزمندگان کفر ستیز.

امت شهید پرور! من کوچکتر از آنم که پیامی برای شما داشته باشم و یا وصیتی برایتان نمایم، فقط می خواهم با شما اتمام حجت نمایم، یعنی اتمام حجتی که شهدای قبل یعنی دوران پیامبران با ما نموده اند تا به حال. همانطوری که می دانید انقلاب ما بعد از ریختن هزاران هزار خون همانند نهال جان گرفت و اکنون به اینجا رسید، یعنی اگر ما بخواهیم کوچکترین سستی از خود نشان بدهیم به ندای کعبه در روز قیامت باید جوابگو باشیم. پس از شما عاجزانه تقاضا دارم که قدر این انقلاب را بدانید و واقعاً اگر این انقلاب شکست بخورد، دیگر کسی قادر نیست که هیچ وقت نام اسلام را به زبان بیاورد و نیز باید به دستورات امام که همه و همه از حضرت مهدیست و هیچ یک از خود او نیست لیبک بگوئید و در تمام شرایط او را تنها نباید بگذارید و نیز باید تمام حواستان را جمع کنید که گول ابرجنایتکاران را نخورید زیرا که آنها از هر طریقی که وجود دارد خواهانند به این انقلاب پر برکت ضربه بزنند. و نیز شهادت سعادت است و اتفاقی نیست و بنا بر لیاقت است که نصیب هر کسی نخواهد شد.

و این جنگی که ما داریم فقط با رژیم بعث عراق نیست بلکه با تمام دشمنان اسلام و مسلمین است و باید هوشیار و زیرک باشیم تا جلوی ضد اسلامیان را بگیریم تا نتوانند بر علیه اسلام کوچکترین عکس العملی انجام بدهند و ان شاء الله که هر چه سریعتر رژیم عقلی صدام و حامیانش را به زیاله دان تاریخ خواهیم انداخت و ظلم و ظالم را ریشه کن کنیم، به امید آن روز. و باز هم با شما آخرین اتمام حجت را می کنم که قدر این انقلاب را بدانید. و ای پدر و مادر ها! خود و فرزندانان را در اختیار این انقلاب بگذارید و از آمدن آنها به میدان نبرد ممانعت نورزید که آنها امانتی بیش در نزد شما نیستند و خدا نگهدار تان.

سید جلال هاشمی

خدمت خانواده عزیز و محترم سلام علیکم و رحمه الله:

خانواده خوبم امیدوارم که با رفتنم هیچ ناراحت نشوید، البته می دانم که هر گاه در خانواده ای جای کسی مخصوصاً فرزند خالی بشود خیلی سخت است، ولی خب، باید برای رستگار شدن همانند پولاد آبدیده باشید و در پستی های زندگی طاقت داشته باشید و در بلندی ها خود را مواظب باشید تا خدای نکرده از بلندی سقوط نکنید.

مادرم! امیدوارم که زیاد ناراحت نشوید و شیرتان را حلالم کنید و باز هم می گویم از زحمت هایی که برایم کشیدید واقعا متشکرم و همانطوری که می دانید من امانتی بیش در نزد شما نبودم و خوشا به حال شما که چنین مرا در راه راست هدایت نمودید و مرا به والاترین درجات رساندید و اصلاً نباید برایم ناراحت باشید چرا که من یک نفر بیش نیستم. و باید از زینب (س) درس بگیرید که چگونه داغ ۷۲ تن را در کربلا دید. خوب، از خدای تعالی خواستارم که به تو مادرم که برایم واقعا چه زحمت ها که نکشیدید صبری همانند حضرت زینب (س) بدهد خدا حافظ باشد. و تو ای پدرم! که واقعا شرمنده ام از زحمت هایی که شما و مادرم برایم کشیدید و امیدوارم شما هم همانند مادرم مرا حلالم کنید و برایم ناراحتی نکنید و خود را ناراحت نکنید و امیدوارم که همیشه یار و یاور اسلام و اسلامیان باشید و راهم را ادامه دهید و شما را به دست خدای عزوجل می سپارم. خدا حافظ باشد.

و شما ای برادران و خواهرانم! امیدوارم که شما هم اگر از من حقیر خطایی دیدید مرا عفو کنید و مرا ببخشید و امیدوارم که برای من ناراحت نباشید، همانطوری که گفتم من امانتی بیش در نزد شما نبودم و از شما می خواهم که در سر قبرم قرآن تلاوت کنید و دعا کنید که خداوند مرا بیمارزد و شما هم سعی کنید که راهم را ادامه دهید و جای خالی مرا در خانه مخصوصاً نزد پدر و مادر پر کنید و نگذارید اصلاً روی ناراحتی را احساس کنند و خدا شماها را هم برای این انقلاب حفظ کند. دیگر سرتان را درد نمی آورم و همه گیتان (اهل خانه) را به خدا می سپارم.

و ای دوستانم! از شما هم طلب مغفرت و آمرزش می کنم، امیدوارم که اگر بدی یا خطایی از من حقیر دیدید مرا عفو کنید و نیز شما را ادامه بدهید و سر مزارم برایم قرآن تلاوت کنید و از خدا بخواهید که گناهان مرا ببخشد و بیمارزد. و نیز شما را هم خدا برای این انقلاب پر برکت اسلامی حفظ نماید و از شما هم عاجزانه تقاضا دارم که مردم یا کسی را از خود نرنجانید و به فعالیت های اسلامی خود ادامه دهید تا زمینه ظهور صاحب الزمان (عج) را کاملاً به نحو احسن آماده نماید.

خب دیگر سر مبارک شما را هم درد نمی آورم و همگی شما را به خدای لایزال می سپارم و امید دارم که امام و یارانش را تنها نگذارید و از شما هم التماس دعا دارم. در ضمن سعی کنید جبهه ها را پر کنید و جلوی دشمنان داخلی و خارجی را با تمام قدرت بگیرید. خدا یار و نگهدارتان.

در ضمن اگر جنازه ام به دستتان رسید مرا در آرامگاه سیدملال کنار قبر برادران انجمن دفن کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

و به امید پیروزی اسلام در جهان

آمین یارب العالمین

سید جلال هاشمی

۱۳۶۵/۱۰/۲۱



شهید دانش آموز

بخشعلی یادگار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بخشعلی یادگار
بخشعلی یادگار در ۳۰ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدرگل علیپور و پدرش نظرعلی یادگار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس چمران و مهدیه با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید بخشعلی یادگار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۲ عملیات کربلای ۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره به شکم و کمر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای سیدنظام الدین شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بخشعلی یادگار

بسم رب الشهداء و الصدیقین

آنانکه در راه خدا جهاد (کشته شدند) کرده اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و نزد خدا روزی می خورند. بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام الله یاری کننده حزب الله و به نام الله نگهدارنده روح الله و به نام الله نصرت بخش حزب الله.

در حکومت اسلامی و دین مبین اسلام جهاد و دفاع بر هر مسلمان واجب شده است تا بدین طریق از اسلام و حیثیت و شرف و سرزمین خویش دفاع نمایند، لذا اینجانب فریضه خویش می دانستم تا عازم جبهه شوم و راه دفاع از اسلام را در پیش گیرم تا به این ترتیب بتوانم گوشه ای از وظیفه سنگین را که به عهده ام می باشد به انجام رسانم. از شما پدر و مادر عزیزم می خواهم تا آنجا که می توانید از انقلاب اسلامی حمایت کنید و تحت هر شرایطی امام خود را تنها نگذارید زیرا او کسی است که بر علیه حکومت طاغوت قیام کرده و حکومت اسلامی را جاری ساخته و حق بزرگی بر گردن ما دارد.

از شما برادران عزیزم تقاضا دارم که همچون مردان رشید صدر اسلام در مقابل منافقان و شایعه پردازان مقاومت کنید و در راه حفظ اسلام مصائب و مشکلات را تحمل کنید.

از شما خواهران گرامی می خواهم که همچون زینب کبری شیر زن کربلا باشید، تا آنجا که می توانید در حفظ حجاب اسلام خود کوشا باشید و در مقابل کسانی که بر ضد حجاب شعار می دهند بایستید. «۲۸۸»

و در خلاصه با شما ملت عزیز و ارجمند سخنی کوتاه دارم؛ ای ملت دلاور و شهید پرور! تا آنجا که می توانید از انقلاب حمایت کنید و طبق فرمایش امام آمریکا را به عنوان دشمن شماره یک خود بدانید و هرگز او را فراموش نکنید و همچنین تابع ولایت فقیه باشید. شهدا و خانواده هایشان را فراموش نکنید زیرا همه آنها بر گردن ما حق دارند و در هر حال از مملکت خود و ناموس و حیثیت خود دفاع کنید و فرزندان خود را نیکو بار آورید تا حافظ انقلاب و پشتیبان دست آوردهای آن باشند.

در خاتمه خدمت پدر و مادر عزیزم عرض می کنم؛ اگر شایستگی شهادت داشته و به این درجه نائل گشتم مراد در گلزار شهدا در سید نظام دفن کنید. برای من اشک نریزید زیرا گریه شما دشمن را خوشحال می کند. دیگر عرضی ندارم.

(والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته)

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - ستاره ها که رفتند خورشید را نگهدار

به امید پیروزی رزمندگان اسلام و پیروزی نهایی حق علیه کافر (۱۳۶۵/۰۹/۰۹)

ساعت ۷ بعد از ظهر



شهید دانش آموز

مجید یحیی زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید یحیی زاده

مجید یحیی زاده در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان قائمشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهتابه خانیا و پدرش محمود یحیی زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس خطیر کلا با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید یحیی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۲ عملیات نصر ۴ منطقه ماووت در اثر اصابت تیر مستقیم شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای خطیر کلا شهرستان شهیدپرور قائمشهر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مجید یحیی زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ « إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا » براستی که خدا خواست تو را کشته ببینند.
 « مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا »
 « از مؤمنین مردانی هستند که صادقانه به آنچه با خدای خویش عهد بسته‌اند وفا کردند پس برخی از آنان شربت شهادت نوشیدند و برخی دیگر در انتظارند و تغییر رأی ندادند. »

« ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست » پس چه بهتر که مسیر را در راه او طی کنیم تا خداوند راضی باشد. با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود(عج) و نایب برحقش امام امت و با درود و سلام بر زمندگان جان برکف اسلام و قرآن و با درود و سلام بر خانواده معظم شهدا و با درود و سلام بر شما مردان حزب الله. این جانب مجید یحیی زاده فرزند محمود، متولد ۱۳۵۰ و وصیت نامه‌ام را با یاد و نام خدا آغاز می‌کنم، خدایی که از اندرون قلبم آگاهی دارد و با او از روی صدق و صفا سخن می‌گویم و همه‌ی تلاشم برای گرفتن حق مستضعف از مستکبر و دفاع از اسلام در مقابل کفر است و گرنه به جبهه نمی‌رفتم و من در این مقطع حساس و سرنوشت ساز این احساسات را در وجودم حس می‌کنم و بر آن شدم که به جبهه‌های نبرد بروم و این بار سنگین را از دوشم سبک کنم. مدت‌هاست به انتظار شهادت نشستم و این بار که به جبهه می‌روم با روحی مملو از نور خدا و دلی آهنین به سوی خدا حرکت می‌کنم و ما که پس از مرگ را حیات می‌دانیم چه باکی از کشته شدن داریم؟ و من هم در این برهه از زمان به ندای حسین زمان، پیرجماران، امام امت، لبیک گفتم تا در جبهه‌ها حسین را یاری کنم و اگر این سعادت عظیم نصیب حقیر گشته لیاقت آن را در وجودم احساس می‌کنم که عاشق به معشوق می‌پیوندم. امت شهیدپرور و حزب الله! در این مقطع از زمان باید ابراهیم وار اسماعیل خود را به قربانگاه عشق بفرستید بیایید به جای این که دست فرزندان را بگیرید به مادیات بچسبانید خود دست فرزند را گرفته روانه جبهه‌ها کنید تا دین خدا در سراسر گیتی پرتوفاشان شود. شما مثل مردم کوفه نباشید که جنگ یک روز برایشان تابستان گرم و یک روز زمستان و یک روز دیگر موقع کار باشد. حرف امام عزیز را گوش دهید، امام رحمت است برای ما و اسلام، ببینید شهدای ما چه کردند و چه می‌خواهند و شما هم آن را انجام بدهید. تقوی را تقوی را تقوی خود سازید و حتی در خوردن. ای مردم! خدا را همیشه مد نظر داشته باشید که خداوند شاهد و حاکم در فردای قیامت است. بپرهیزید از گناه، حتی در جای خلوت که خداوند ناظر بر اعمال شماست. به‌گفته‌ی امام امت جامه‌ی عمل بپوشانید که نصایح امام، انسان را به تکامل می‌رساند و عروج می‌دهد و هر قطره خون شهید که به زمین می‌ریزد می‌گوید اطاعت از امام کنید و گوش به حرف امام دهید و در مقابل دشمن ایستاده و پافشاری کنید چون خداوند شما را دوست می‌دارد و راه شهداء را ادامه دهید نگذارید این خون‌های با عظمت، پایمال گردد. « به یاد خدا باشید که یاد خدا دل‌ها را آرامش می‌دهد. » جبهه‌ها را پر کنید و در دعاهای کمیل و توسل شرکت کنید خصوصاً در نماز جماعت.

«۲۹۰»

این حقیر برای یاری دین خدا و اسلام به جبهه‌ها رفتم چون ناموس و دینم در خطر بودند، اگر با زنده ماندنم هیچ کمکی به انقلاب نمی‌کردم الان با ریخته شدن خونم این درخت نوپای انقلاب آبیاری می‌شود که اقدام کمی به اسلام شده باشد. پدر و مادرم! شما امانتداری بودید از طرف خدا، خدا هم امانت را از شما پس گرفت و نکند در پس دادن امانت ناراحت باشید و گریه و زاری کنید. مادرم! مرا ببخش، شیرت را به من حلال کن چون برای بزرگ کردن من زحماتی را متحمل گشتی، بی‌خوابی کشیدی خلاصه با این همه زحمات و کاری که برابم انجام دادی مرا حلال کن تا خدا از من راضی باشد. مادرم! شهادت ارثی است که از اولیای خدا به ما رسیده است. شهادت در راه خدا ناراحتی ندارد اگر می‌خواهید گریه کنید گریه را برای حسین(ع) و طفل شش ماهش کنید. خواهرانم! زینب گونه عمل کنید و حجابتان را حفظ کنید، حجاب تو سنگر توست و سنگر تو وقار توست و وقار تو افتخار ماست. خواهرانم! سیاهی چادر تان رنگین تر از خون سرخ من است. قدر خودتان را بدانید و در این راه زینب گونه عمل کنید. در پایان وصی و ناظرم پدر و مادرم می‌باشند.

روز سه شنبه ساعت ۱۱ شب مورخه‌ی ۱۳۶۶/۳/۵ وصیت نامه‌ی حقیرتان مجید یحیی زاده
 دوست دارم تشنه لب باشم به هنگام شهادت
 دوست دارم در میان آتش و خون و گلوله
 آرزویت بود مادر تا که دامادم کنی
 به حجله می‌روم شادان ولی زخمی به تن دارم
 « الا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. » والسلام علی من اتبع الهدی
 جرعه‌ای نوشم ز دست ساقی کوثر بگیرم
 دور از کاشانه و از خواهر و مادر بمیرم
 غم مخور مادر که من داماد جنت گشته‌ام
 به جای رخت دامادی لباس خون به تن دارم